

مجموعه کتاب‌شناسیها و مدارک فرهنگی ۸۱

دلیل الفن

سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی «یا پچی»

به روسیه

بقلم:

میرزا محمد مادی علوی شیرازی

بکوشش:

محمد گلبن

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

دلیل القدر

سفرنامہ میرزا ابوالحسن خان شیرازی «یاپچی»

بر روسیہ

بقلم:

میرزا محمد مادی علوی شیرازی

بوٹس:

محمد گلبن



تصویر روغنی میرزا ابوالحسن ایلیچی

کار Sir Thomas Lawrence

ذرسال ۱۸۱۰

متعلق به موزہ فوگک (بوستن) Fogg Art Museum

مرکز اسناد فرهنگی آسیا که به منظور شناساندن فرهنگهای این قاره‌ی پهناور و در ارتباط با سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بنیاد یافته است، از یاریهای موثر وزارت فرهنگ و هنر ایران بهره می‌گیرد. مساعی این مرکز در جهت معرفی منابع و اسناد، مبادله‌ی اطلاعات و نشر پژوهشهای فرهنگی است، تا از این طریق پژوهشگران بتوانند به وسعت و غنای کارشان بیفزایند.

مجموعه‌ی کتابشناسیها و اسناد فرهنگی با توجه به همین هدف و در راه پاسخ گفتن به نیاز آشکاری که امروزه احساس می‌شود و نیز از میان برداشتن دشواریهایی که بر سر راه پژوهشهای فرهنگی در ایران وجود دارد تنظیم شده است. امید است که با مساعدتها و همفکریهای همه‌ی علاقه‌مندان به امور فرهنگی این اقدام بتواند از تداوم برخوردار شود و به سهم خود در راه هدفی که در پیش است مفید واقع گردد.

سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آغاز کاری که به فرخی پذیرای انجام است؛ ستایش پروردگاری است بی آغاز و انجام. لله الحمد وله الملك ذوالجلال والاکرام، پادشاهی که از بدایع قدرت او افراختن نیلگون سپهر و برافراختن ماه و مهراست و اقطاع زمین از دربار ابداع او محقر درگاهی است، و اصقاع آسمان از مخیم اختراع او مختصر خرگاهی. بیدای ناپیدای لامکان از مملکت بیکرانش گوشه و خرد (۱) خورده دان سالکان طریق معرفتش را توشه زبان از بیان ثنایش لال، و خاطر از توصیف صفاتش در کمال کلال.

رموز آموز عقل نکته پیوند شناسائی ده جان خردمند
جوهر بخش حکمت‌های باریک بروز آرنده شب‌های تاریک

و بعد درود نامعدود و تحیات بابرکات نامحدود تثار کریاس عرش مماس والاحضرتیست که آغاز ظهورش فطرت انبیای سلف را انجام است.

خازن جوهر حکم. افصح عرب و عجم. یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم افضل التحیه و الثناء و اهل بیت اطهار او، سیمای غالب کل غالب (۲) و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام باد.

اما بعد بردانشوران روزگار و جهان‌دیدگان تجربه کار مخفی و مستور نماناد که جناب سعادت‌مآب محامد انتساب، سلاله دودمان وزارت، سفیر بی نظیر با تدبیر، صاحب اعظم، ایلچی بزرگ دولت علیه ایران، مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از جانب والد ما جدش از سلسله ارباب قلم، خلف صدق مرحمت پناه، میرزا محمد علی شیرازی و از طرف والده از سلسله هاشمیه شیراز و همشیره زاده و داماد مرحمت و غفران پناه حاجی محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله می‌باشد. و در ایام وزارت خالوی مرحوم خود، چندی حکومت شوشتر و دزفول و عربستان نموده، و به علت سوءظنی که شاهنشاه جمجماد فتحملی شاه قاجار به مرحوم حاجی ابراهیم خان برده، به قهر (۳) سیاست پادشاهی گرفتار، و عالیجاه معزی‌الیه نیز دستگیر و ابتدا حکم به کشتن مشارالیه شده، بعد مرخصی حاصل و به عراق عرب و بصره و بغداد و حجاز و مکه رفته، بعد از طواف بیت الله الحرام روانه هندوستان و اکثر از آن بلاد فاخره را در مدت پنج شش سال سیاحت نموده و بعد معاودت به ایران کرده و نظر به استعداد و قابلیت ذاتی درسلک چاکران آستان‌اعلی حضرت

قدر قدرت سلیمان حشمت سکندر شوکت، کیوان رفعت، خورشید منزلت، مشتری سعادت، «ناهید عشرت» مریخ صولت، آب ورنگ گلستان سروری، گلگونه بهارستان ملک افزائی و ملت پروری. یگانه کوه ربحر دین و دولت، فروزنده اختر مشرقین ملک و ملت، سایه رحمت الهی، خورشید سپهر پادشاهی، رافع اعلام دین و دولت، ناصب رایات فتح و نصرت. زبده تنایج ارکان. جامع مکارم خواقین معدلت آئین جهان. وهو السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مالک رقاب الامم ملوک العرب والعجم. باسط بساط عدل و احسان، السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان لازال کوکب دولت القاهره شاهنشاه عالم پناه فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه، منسلک و حسب الامر آن شاهنشاه ظل الله مأمور به سفارت دارالسلطنه لندن که پای تخت دولت انگلیس است گردیده، از راه انادولی و اسلامبول روانه آنجا شده چندی در میان جماعت انگلیز توقف و خدمت سفارت را به انجام رسانیده، با ایلچی بزرگ آن دولت از راه ینگه دنیا و سرانندی و بندر بمبئی وارد بندر ابوشهر و از راه عراق به شرف خاکبوسی آستان آن شاهنشاه همایون سرافراز گردیده، [و کتابی از وقایع آن سفر در سلك تحریر در آمده که جلد اول موسوم به حیرت نامه باشد] (۱) بنابراین مجملی از کیفیت مبانی تحریر شده. خلاصه چون قریب به چهارده سال بود که طایفه روسیه بدست یاری اهالی گرجستان فی الجمله دستی در بلاد آذربایجان یافته بودند و بنای منازعه با دولت علیه ایران در میان داشتند. و در سال ۱۲۲۸ هجری بنای مصالحه فیما بین دو دولت علیه استقرار یافت. جناب صاحب معزی الیه بر حسب امر شاهنشاه عالم پناه مأمور به انجام این خدمت و به جهت قرار مصالحه روانه چمن گلستان که من محال قرا باغ است گردیده. از چمن اوجان که در آن هنگام مضرب خیام فلک احتشام بود، حسب الحکم قضا بیضا با استعدادی شایسته و کالت دولت، و اهمیتی درخور مصلحت دولتین ابدآیت، با فرمان و نشان و وکالت مطلق مأمور، در محال قره باغ و در مسیر رودخانه زیوه من محال گلستان ارم با جنرال انشف ردیشجوف سردار عساکر روسیه که او نیز در باب مصلحت از آن دولت حکم و کالت داشت ملاقات و قریب به پنجاه روز در چمن مذکور توقف و امر مصالحه را بروفق مصلحت دولت و ملت به موافق فصولی که در عهدنامه مبارکه مضبوط و مندرج است به انجام رسانیده، نائمه مخاصمت را که چهارده پاترّه سال فیما بین عساکر جانبین افروخته بود، بزلال کاردانی و کفالت منطقی شناخته معاودت به دارالخلافه نمود، چون خدمات جناب معزی الیه شایسته و مقبول رای اقدس همایون شهریاری افتاد مورد تفقدات بی پایان گردید. از مراحم اعلی حضرت ظل اللهی به عطایای فاخره، از قبیل خنجر و شمشیر بند مرصع و کارد مکمل و شرابه شده مروارید و یراق اسب مرصع و نشان شیر و خورشید الماس و مرخصی و استعمال هر گونه و هر قسم اسباب و لباس ترمه که مخصوص امراء خاص، و مقربان بالاختصاص می بود، بین الامثال ممتاز آمده و چون در عهدنامه مقرر شده بود، برای استحکام امر مصالحه سفیری سترک بدولت بزرگ مأمور شود، جناب معزی الیه شایسته این خدمت آمده. حسب الامر قدر قدرت (۲) شاهنشاهی برای تدارکات سفر مزبور روانه

۱- متن مخدوش است و قیاساً بصورت بالا اصلاح شد.

۲- متن : قدر قدر نسخه مع قدر قدرت

اصفهان و شیراز و قریب دوماه در آن خطهٔ جنت طراز توقف و درحین مراجعت اقل سادات الحسینی میرزا هادی شیرازی مشهور به «علوی» (۱) که چندی در خدمت خالوی بزرگ جناب ایلچی مرحمت و غفران پناه عبدالرحیم خان بخدمت وزارت و انجام حکومت اصفهان و کرمان مشغول بود، در خدمت جناب صاحبی ایلچی به امر آن مشغول، و از شیراز به دارالخلافه آمده باهدیائی چند از قبیل دوزنجیر فیل و چند سر اسب و شال و جواهر آلات و فرش و اسباب طلا که لایق حضور بی‌مثال پادشاهی بزرگ بود و معادل سی هزار تومان نقد و جنس همراه جناب ایلچی فرموده او را روانهٔ پترزبورگ فرمودند و این بنده درگاه خلاق، بندگان که از جانب جناب ایلچی مأمور به ضبط وقایع ایام سفارت گردیده به تسوید این کتاب پرداخت.

امروز که روز دوشنبه هیجدهم است عالیجاه مقرب الحضرة آقامحمد حسن پیشخدمت حسب الامر قدر قدرت (۲) اعلیحضرت شاهنشاهی روحاندا، نزد جناب ایلچی آمده که جناب معز الیه به تدارکات مقرر اتمام نموده در هفتهٔ آینده حکماً روانه شوند. و از وفور مرحمت و عنایت، بیدق مبارک شیر و خورشید را مرحمت فرمودند که برای افتخار در عرض راه همراه داشته باشند. و مقرر شد که یکصد سوار از قشون رکابی همه جا تا سرحد دولت بهیهٔ روسیه بدرقه نمایند. جناب ایلچی در تهیه و تدارک اسباب سفر بودند که در این اثنا خبر قضیهٔ فوت والدهٔ جناب ایلچی را از شیراز آوردند.

جناب معز الیه در مراسم تعزیمداری مشغول و امرا و اعیان و خوانین حضرت سلطنت برای فاتحه خوانی آمده، جناب جلالت مآب صدراعظم، حسب الامر خاقان معدلت بنیان به خانهٔ جناب ایلچی آمده که مراسم سوگواری را موقوف و جناب معز الیه را بخلاص فاخره مفتخر فرموده، به اتفاق جناب صدراعظم به حضور مهر ظهور اقدس شاهنشاهی روحاندا رفته، نوازشات و تفقدات بلفظ گهربار مشعر بر تسلی خاطر جناب ایلچی فرمودند. جناب ایلچی از قرار امر قدر نفاذ در تهیه و تدارک اسباب سفر پرداخته به هر یک از عملجات فراخور احوال شال ترمه و بالاپوش ترمه و ماهوت عنایت، و همراهان به طرز شایان رتب و زینت داده صندوقخانه و اسباب هدایا و اصطبل را به ریش سفیدان سپرده، امورات را منظم ساخته، با ابهتی شایان و جلالتی بی‌پایان، عازم سفر خیر اثر سفارت شدند.

۱- این اسم درست خوانده نمیشود ظاهراً باید علوی باشد.

۲- متن: قدر قدر، نسخهٔ مع قدر قدرت.

[فصل اول]

وقایع سفر از تهران تا قفلیس

یوم سه‌شنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۴۹: [ه ق] سماعت و سو پنج دقیقه از روز گذشته صاحبی ایلچی با اثاث و اسباب تمام بعد از مرخصی از حضور شاهنشاه عالم پناه همایون از دارالخلافه طهران حرکت و امامزاده حسن را که در یک فرسخی شهر واقع است محل توقف ساخته، در آنجا حکم نمودند که فیلان و اسبان هدایا را پیش روانه ساخته و خود پاسی از شب گذشته از آنجا حرکت و روانه کمال‌آباد که نه‌فرسخی آنجاست گردیدند.

قدری از شب را در آنجا توقف و به‌نسبت شب قبل قدری از شب گذشته از آنجا روانه صفرخواجه گردیدند. مسافت هشت فرسخ بود. وبه طریق پیش، شب از آنجا حرکت و بعد از طی هشت فرسخ راه وارد خارج شهر قزوین گردیدیم. قبل از ورود به قدر سی‌چهل نفر سوار از اعزه و اعیان آنجا به استقبال آمده، لوازم تعارف باصاحبی ایلچی بجای آوردند. در آنجا چادر برپا نموده توقف نمودیم. قریب به‌ظهر میرزا محمد حسین وزیر سرکار نواب شاهزاده اعظم علی‌نقی میرزای صاحب اختیار قزوین به‌دیدن صاحبی ایلچی آمدند. بعد از تعارفات رسمی به صحبت مشغول شدند، و ساعتی توقف کرده، معاودت به شهر نمودند.

چون یوم بعد از ورود به آنجا توقف واقع شده بود، عباس نام شاطر صاحبی ایلچی در شهر رفته شرب‌خمر نموده بود این معنی بعرض صاحبی ایلچی رسید. فوراً او را احضار و به‌قدر دوسه هزار چوب شلاق به‌او نواخته زلف و کاکل و ریش او را بکلی قطع و او را از ملازمت خود اخراج نمودند. دیگر اینکه چون شاهزاده اعظم در همین روز از دارالخلافه طهران معاودت به قزوین فرموده بودند صاحبی ایلچی شوق شرفیابی حضور ایشان را بسیار به‌هم‌رسانیده، رقعته‌ای به میرزا محمد حسین وزیر قلمی نمودند، که در صورت امکان شرفیاب شده باشد، در جواب شرحی نوشته بودند که به‌علت زحمت و کسالت عرض راد، شاهزاده اعظم استراحت فرموده‌اند و از این جهت [از] بار یافتن حضور متعذر است. و میرزا خود مجدداً به‌متزل صاحبی آمده نظر به‌نیکی ذات حمیده صفات و وفور دانشمندی که با ایشان است دقیقه [ای] از مراتب مهمان‌داری و تعارفات فرو گذاشت نکرده، لازمه مهمان‌نوازی بجای آورده، الحق اولاد مرحمت پناه میرزا محمد کاظم مستوفی سرکار شاه جنت مکان هر یک در مرتبه خود عدیل و نظیر ندارند و به جمیع اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و کمالات و محاسن صوری و مغنوی آراسته و پیراسته می‌باشند. چنانچه میرزا بابا که اگر اولاد اوست و مستوفی دیوان اعلاست

در سر رشته‌داری و علم سیاق ثانی به جهة او متصور نیست و بعد میرزا محمدعلی که در سرکار والایات نواب اشرف نایب السلطنه و ولی عهد دولت ایران منشی بالاستقلال و نادر عصر است. و بعد همین میرزا محمدحسن وزیر شاهزاده صاحب اختیار قزوین که به جمیع صفات حسنه آراسته است. و از مراتب دانشمندی و نیک رفتاری او آثار رضامندی و خوشنودی از ناصیه احوال اهالی قزوین ظاهر است، و شاهزاده اعظم را کمال اعتماد و اعتقاد و التفات با ایشان می‌باشد و بعد میرزا محمدحسن مستوفی سرکار نواب اشرف ولی عهد ایران که وزارت سپاه نظام و سرباز نیز با ایشان است، و در امر خود منتهای استقلال را میدارند.

خلاصه چون حسب فرمان شاهنشاه عالم پناه مقرر شده بود که در منازل عرض راه در هر منزل بیست نفر سوار کارآمد به همراهی صاحبی ایلچی تا منزل دیگر رفته باشد چنانچه از دارالخلافه الی قزوین بیست نفر از غلامان سرکار نواب حسینعلی میرزای صاحب اختیار طهران همراه بودند و در اینجا صاحبی ایلچی انعامی به ایشان کرده آنها را مرخص و معاودت نمودند. از قزوین الی زنجان بایست از غلامان سرکار شاهزاده اعظم نیز بیست نفر آمده باشند. صاحبی ایلچی به میرزای وزیر اظهار و ایشان محول به داروغه و کدخدای محل نمودند که سوار مذکور را همراه نمایند. از مأمورین غفلتی واقع شد و در هنگام حرکت صاحبی ایلچی نیامدند. و روز بعد بعرض شاهزاده اعظم رسید. از آنها مواخذة و بازخواست عظیمه فرموده بودند و بیست نفر سوار معقول از غلامان سرکاری مأمور کرده روانه ساختند که بیوم بعد در عرض راه بدصاحبی ایلچی رسیدند. صاحبی ایلچی آن روز را که یکشنبه سنخ شهر مزبور بود در سیاه‌دهن (۱) بسر برده، پنج ساعت از شب گذشته از آنجا حرکت و روانه قروه که من محال خسته می‌باشد و مسافت آن چهار فرسنگ است گردیدند.

صبح که دوشنبه غره شهر رجب ۱۲۲۹ [۵ ق] بوده باشد وارد آنجا شده در آنجا مشخص شد که جلوداران اسبان پادشاهی، قدری از مواجب مهتران اسبان هدایا را گرفته خود تعریف نموده‌اند، و این معنی به عرض صاحبی ایلچی رسیده بعد از تشخیص حقیقت آن، حکم فرمودند آنچه گرفته بودند رد نمودند و آنها را سرگرم خدمت خود ساختند. آن روز در آنجا که مکان خوش آب و هوایی بود توقف و قدری از شب گذشته از آنجا حرکت و روانه خرم‌دره که مسافت آن چهار فرسنگ است گردیده، آن روز نیز در آنجا توقف [شد]. الحق مکانی است دلنشین. گل سرخ بسیار داشت و اسم بامسمائی دارد. در میان دره واقع شده، اینجا بسیار گل و گیاه بیحد بشمار، آب‌های جاری از هر گوشه و کنار دارد.

در باغی توقف و مشغول صحبت بودیم. سواری وارد و جواب رقمه [ای] که به میرزای وزیر قزوین در باب سوار قلمی شده بود آورد. مشخص شد که کیفیت به نحوی که سابق تحریر شده، بعرض شاهزاده والایات رسیده، مأمورین را ترجمان و مواخذة از آنها فرموده، چند نفر سوار از غلامان خود مأمور فرمودند که قلیلی از آنها در این

منزل رسیده و تتمه در منزل صاین قلعه وارد شدند.

میرزای وزیر نیز عنبرخواهی بسیار کرده بودند.

آن شب نیز در آنجا استراحت و روز دیگر طلوع فجر از آنجا حرکت و روانه صاین قلعه که سه فرسنگ است گردیده، سه ساعت از روز گذشته وارد صاین قلعه شدیم. بقیه غلامان شاهزاده و الاتبار از قزوین وارد و نوشته میرزای وزیر را آورده بودند. آنها را نوازش بسیار نموده، چادری به جهت نشیمن آنها معین شد. بعد الماس بیک - تفنگچی (۱) سرکار شاهنشاهی که محصل سیورسات بود با دوسه نفر آدم به قلعه رفته که حسب فرمان مبارک سیورسات گرفته باشند. اهل قلعه با یک نفر جلوداران پادشاهی منازعه و بهمین دست آویز همگی آنها را مضروب ساخته، آنها خود را از دست اهل قلعه رها نیده به چادر صاحبی ایلچی آمدند. و کیفیت را بیان کردند. چند نفر مأمور فرمودند رفته دو سه نفر از آنها را گرفته آوردند، حکم به تنبیه آنها فرمودند. ریش سفیدان قلعه بعد از ملاحظه این عمل از در عجز برآمده و وارد خدمت صاحبی ایلچی گردیده، عنبر غلط رفتاری خود را خواسته، سیورسات آوردند و آدمهای خود را برداشته به مکان خود رفتند. چهار ساعت از شب گذشته از آنجا حرکت و روانه سلطانیه شدیم، که مسافت آن چهار فرسنگ است.

نیم ساعت از روز گذشته وارد سلطانیه و درجهن زیر عمارات پادشاهی چادر برپا نموده، توقف نمودیم. چون مسوع شد که میرزا محمدتقی وزیر سرکار و الاتبار شاهزاده اعظم عبدالله میرزای صاحب اختیار خسته که شخص دانشمند کارآگاهی و به جمیع صفات حسنه و کمالات صوری و معنوی آراسته و پیراسته می باشد. عمارات شاهی آنجا را تعمیر نموده بعد از ساعتی صاحبی ایلچی روانه میان عمارات گردیده، به نظر دقت ملاحظه آنجا را فرمودند. تازگی کلی بهمرسانیده بود. از آنجا معاودت بمنزل [کرده] و رقعهای به میرزای وزیر قلمی نمودند، و به مصحوب الماس بك تفنگچی ارسال زنجان داشتند.

بعد از نیم ساعت جواب از میرزا رسید. مضمون اینکه شاهزاده اعظم به عزم شکار از زنجان حرکت و در دوفرسخی سلطانیه تشریف دارند و فردا که روز پنجم شهر رجب است تزول اجلال به سلطانیه می نمایند. شما باید روز مذکور در آنجا توقف و فیض یاب حضور شاهزاده و الاتبار گردیده، یوم بعد از آنجا روانه شوید. صاحبی ایلچی نظر به شوق دریافت فیض حضور شاهزاده اعظم آن روز را در آنجا توقف و طلوع صبح بسا سواران که همراه بود سوار گردیده و به رسم استقبال به زکاب بوسی شاهزاده اعظم رفتند. چون شاهزاده و الاتبار به شکار رفته بودند شرفیاب نگردیده، با میرزای وزیر ملاقات و به اتفاق به منزل آمده، در چادر ناهار صرف نمودند.

میرزای وزیر وعده ضیافت شب را خواسته به منزل خود رفتند. عصر این روز شاهزاده و الاتبار معاودت از شکار فرموده صاحبی ایلچی را احضار و به حضور خود طلبیده، بقدر دوسه ساعت اظهار لطف و شفقت فرمودند، و اصرار فرمودند که بسر من

آنچه از هرجهت خواهش داری عرض کن، ایلچی در جواب عرض کردند که همین مرحمت مرا کافی است. و از دولت شاهزاده اعظم و از تصدق فرق مبارک قبله عالم از هرچیز و هرجهت مستغنییم. و بعد رخصت حاصل نمود به منزل آمده، بنه و همراهان را روانه زنجان کرده، خود برسم ضیافت درچادر میرزای وزیر رفتند. در آنجا به قدر چهار ساعت توقف و به صحبت مشغول بودند. بعد غذا صرف نموده معاودت به منزل و همان وقت روانه زنجان گردیدند. دو ساعت از روز ششم شهر مزبور گذشته وارد خارج زنجان که مسافت آن پنج فرسنگ بود گردیده در چادر توقف شد.

چون شاهزاده والاتباع بعهد نصرالله خان افشارمقرر داشته بود که بیست نفر سوار مأموره از زنجان الی تبریز را همراه نموده باشد مشارالیه به همراهی صاحبی ایلچی از زنجان روانه ارمغان خانه گردیده که در آنجا سواره مذکور را تسلیم و معاودت نماید. همان شب از زنجان حرکت، و صبح یوم هفتم وارد ارمغان خانه گردیدند. مسافت این راه هفت فرسنگ است، اما راه بسیار بدی است که تمام تل و ماهور و جوب و جدول آب و سنگلاخ بسیار دارد.

بعد از روز ورود ابراهیم خان بیات با بیست نفر سوار مأموره وارد و چادری به جهت آنها معین گردیده توقف نمودند. همان شب نیز از آنجا حرکت و یوم هشتم وارد آقکند که ابتدای محال آذربایجان است گردیده، مسافت این راه پنج فرسنگ است. بعد از ورود در سرچشمه ای چادر برپا نموده توقف شد. آقکند از محال خلخال، و حال جزو محال آذربایجان است.

صاحبی ایلچی در چادر توقف، [کرد] در همین بین يك نفر غلام سرکار شوکت مدار نواب اشرف نایب السلطنه و ولی عهد دولت ایران عباس میرزا وارد و رقم مرحمت شیم مبارک و مراسله ای از جانب جناب میرزا ابوالقاسم وزیر (۱) آورده مضمون اینکه: چون اهالی آذربایجان از مطلق حوالهجات دیوانی خاصه صادیات معاف و مسلم می باشند یکصد تومان وجه نقد به جهت اتباع سیورسات منازل عرض راه از آقکند الی تبریز عنایت شده آن وجه را بازیافت و به مصرف سیورسات خود رسانیده، منزل به منزل روانه تبریز شده باشند. صاحبی ایلچی بعد از زیارت رقم مبارک و اطلاع از حکم مقرر، عریضه ای بمخاکبای نواب اشرف ولی عهد، و مراسله ای به جناب وزیرالثانی به این مضمون قلمی و به مصحوب غلامی که آمده بود انفاذ داشت که چون حسب الامر قرارداد این است که سیورسات از رعایای محال آذربایجان گرفته نشود و در هر منزل خریداری شود، استدعا آن است که بعهد احدی از کارگزاران مقرر دارند که آمده وجه مذکور را تحویل گرفته، در هر منزل سیورسات خریداری و تسلیم نماید. بعد از انفاذ عریضه و مراسله الماس بك تفنگچی (۲) دیوان اعلی که از دارالسلطنه طهران تا این منزل سیورسات چی بود، بفرموده صاحبی ایلچی تکلیفی که شایسته او بود به او داده، او را روانه دارالسلطنه طهران نمودند. و آن روز در آن منزل سیورسات را به قیمت اعلا خریداری و به مصرف

۱- مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است.

۲- این عنوان نیز درست خوانده نشد و معلوم نیست که تفجی یا تفنگچی کدام است، فاسا تصحیح شد.

رسانیده. دو ساعت از شب گذشته از آنجا حرکت و روانه منزل میانج گردیدیم، که مسافت آن راه شش فرسنگ است لکن بعلت عبور از رودخانه قزل اوزن و قاپلان کوه راه بسیار صعبی است و چون پل رودخانه مذکور خراب و منهدم گردیده بود. حسب الامر نواب اشرف در سر پل اسباب تعمیر آماده کرده به ساختن آن می کوشیدند و قریب به اتمام رسیده بود. قدری ملاحظه آنجا را نموده و روانه منزل شدیم.

در حوالی قریه میانج چادر برپا نموده توقف شد. خواستیم که بطریق روز قبل سیورسات از اهل قریه خریداری و به مصرف برسانیم اتفاقاً اقل السادات ایستاده ملاحظه می کردم که چکن صحرا را که به جهت فیلها در کار بود و علف چمن را که به جهت اسبان آورده بودند يك من دویست دینار قیمت گرفته می دادند. سایر اجناس را از همین قرار می توان قیاس نمود. چون من اهالی فارس را دیده بودم و ملاحظه خرابی و حوالجات صادرات را در آن ولایت کرده بودم تعجب بسیاری بر من دست داده و حیرت بر حیرت افزوده، با خود می گفتم که البته همین علف و اجناس را این رعایا به دیگران به قیمت بسیار قلیل خواهند فروخت. چگونه است که به صاحب اختیار مملکت به این قیمت اعلا فروخته وجه نقد قیمت می گیرند.

از بسیاری حیرت خدمت صاحبی ایلچی آمده کیفیت خرید و فروخت اجناس را بیان کردم. در جواب فرمودند که تو هنوز نظام مملکت داری و آبادی این ولایت و آسایش رعایای آذربایجان را ندیده ای بی حسابی و اغتشاش امر فارس در نظر تو هست. نظام و آبادی این مملکت را که ملاحظه می کنی متعجب می شوی و هر قدر پیشتر بروی حیرت و تعجب تو بیشتر خواهد شد. چرا که در این مملکت حکمران و صاحب اختیار منحصر به نواب اشرف است و جمیع امور از قرار دستور العمل و قرارداد جناب صاحب عظام قائم مقام است. و بجز مطالبه دیوانی دیناری وجه از احدی گرفته نمی شود، و بی حسابی بر کسی زوی نمی دهد. حتی در اوقاتی که نواب اشرف خود به دولت از این راه عبور می فرمایند يك تخم مرغ را هم بدون قیمت از کسی نمی گیرند. نظام و قرار این مملکت از این قرار است و صاحب معظم له بسیار افسوس بحال اهالی فارس خوردند. فرمودند که لله الحمد اهالی این مملکت به این طریق در مهد امن و آسایش می باشند. کاش اهالی فارس هم طریقی می شد که هر به چندی بدست تعدی و زیری مبتلا نمی شدند. بلکه به این نسبت آن ولایت خراب و ویران و خلق او متفرق نمی شدند.

باری بنحو فرموده ایشان من هر قدر پیشتر آمدم و ملاحظه نظام و آبادی بیشتر کردم حیرت زیاده شد، زیرا که عالم عالم دیگر و خلق خلق دیگر و سامان و نظام دیگر بنظر من آمد. هر جا که می رسیدم معموری و آبادی تازه میدیدم. همچنانکه روزی در عرض راه صاحبی ایلچی ملاحظه همین دواب را می کردند. بمن فرمودند که به بین و بنظر دقت ملاحظه کن که نظام مملکت داری و آسایش خلق و طریقه رعیت پروری به چه مرتبه است. که دیناری خلاف حساب از کسی گرفته نمیشود. بخلاف مملکت فارس که هر مدت قلیلی شصت هفتاد هزار تومان صادر حواله و اطلاق میشود که همه خلق و رعایای هر بلد از سوء سلوک و زرا که هر سال تبدیل میشوند متفرق و در آستانه و بقاعها

بست نشسته باشند. و آن مملکت خراب و ویران باشد. بهرحال انشاءالله جناب باری. خرابی آن ولایت را به آبادی مبدل سازد.

روز دیگر از منزل میانج حرکت و بعد از طی هفت فرسنگ راه وارد تکمه داش گردیدیم. بعد از ورود به منزل، صاحبی ایلچی مجدد به زیارت رقم مبارک نواب اشرف سرافراز گردید. موازی سی نفر سرباز به جهة محافظت عرض راه مأمور گردیده، وارد آنجا شدند. و آقا حسین سیورساتچی را نیز مأمور و مقرر فرموده بودند که آمده وجه عنایتی را تحویل گرفته و در منازل عرض راه سیورسات خریداری و تسلیم نماید، و آدم به جهة کشیدن اسبان هدایا از هر منزل گرفته و اجرت دانه که به منزل دیگر برساند. مشارالیه وارد و بنحو حکم محکم در هر منزل معمول می داشت و کمال دقت می نمود.

شب دوازدهم شهر مزبور از تکمه داش حرکت و بعد از طی دو فرسنگ و نیم راه وارد چمن اوجان هشت فرسخی تبریز شدیم. بعد از ورود به آنجا صاحبی ایلچی قدری به ملاحظه عمارات پادشاهی که در آنجا ساخته شده مشغول گردید، به دقت تمام عمارات عالی و مکان های دلنشین آنجا را ملاحظه نموده از آنجا معاودت و بسر توپخانه و سرباز که از سرکار ولی عهد در آنجا بودند رفته، سرکردگان و توپچیان همگی ترد صاحبی ایلچی آمده از ملاحظه وضع و سامان و نظام آنها که مشابحت تمام به نظام فرنگی بهمرسانیده بود بی نهایت مشعوف گردید. تا غروب آفتاب در آنجا توقف و تماشای توپخانه و اسبان توپ کش و اسباب حرب و توپچیان و سربازان را نموده که تمامی به نظام فرنگ آراسته و پیراسته بودند.

بعد از غروب به منزل آمده بنه و همراهان را روانه و خود هم بعد از آنجا حرکت و روانه تبریز گردیدند.

یوم سیزدهم: شهر مزبور سه ساعت از روز گذشته بعد از طی هشت فرسنگ راه وارد صحرای تبریز [شدیم] در آنجا میرزا عبدالحسین را که یوم قبل به شهر تبریز فرستاده بودند وارد و مذکور نمود که خانه بجهة نشیمن شما تظویه و آماده شده در آن بین میرزا فضل الله مستوفی و جمعی کثیر از اعظم و اعیان تبریز و چند نفر از باشیان سرکار و الاتبار ولی عهد برسم استقبال وارد، و انواع تعارف رسمی بجای آورده، مذکور نمودند که نواب اشرف در خارج شهر تبریز به عزم رفتن خوی چادر زده، در آنجا تزلزل اجلال فرموده اند.

بعد از استماع این امر صاحبی ایلچی قرارداد نمودند که بنه و ایتم را روانه شهر کرده، خود به سلام نواب اشرف والا رفته باشند بدین جهة فیلان را با اسباب همراه خود برداشته و با حضرات استقبالی روانه اردوی باشکوه نواب والا گردیدند.

در چادر جناب صاحب عظام قائم مقام فرود آمدند. اگرچه قلم از تحریر، و زبان از تقریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده جناب صاحب معظم الیه عاجز و مرا حد آن نیست که توانم ابراز بیان این مطلب را نمایم و همین قدر کافیهست که ایشان بعد از جد بزرگوار نسل بعد نسل امام و امامزاده و مجتهد و وزیر وزیرزاده بوده اند، و این معنی بر جمهور خلق ظاهر می باشد. بلی چنان صاحب مملکت عدالت گستری را چنین جنابی سزاوار کار است که از بناها و قراردادهائی که در امر مملکت داری گذاشته [از] محال

آذربایجان بلکه بسیاری از مملکت ایران رشک گلستان ارم و نظام امور سلطنت به حدی مستحکم است که توان اندکی از بیاران را در این رساله مختصر بیان نمود.

وصفش يك از هزار نگویم اگر خدا از بهر مدح او دوهزارم زبان دهد باری به اندك توقف در آنجا صاحبی ایلچی را نواب اشرف احضار بحضور مبارك فرموده بعد از تحقیقات ایشان را مورد انواع و اقسام اشفاق و مرحمت ساختند که خد آن از تضریر بیرون است و ناهار (۱) سرکار خود را مرحمت فرموده ایشان صرف نمودند و بعد از حضور نواب اشرف مرخص گردیده، روانه شهر و بد مکان معین رفته فرود آمدند، بعد از زمانی شیرینی و میوه بسیار از سرکار قائم مقام آوردند. و میرزا محمدعلی منشی که از جمله مقربان این سرکار و اوصاف حمیده ایشان پیش تکرار شد، به اتفاق فتحعلی خان رشتی و حیدرعلی خان و جمعی دیگر به دیدن آمده تعارفات رسمی بسیار از ایشان ظاهر می شد. آنروز به این نهج بمشب رسید.

این روز در تبریز از صاحب عظام قائم مقام و دیگران مسموع صاحبی ایلچی گردید که از راه اسلامبول و غیره به تواتر خبر رسید که اهالی فرنك از روس و انگریز و سایرین جمعیت کرده بر سر ناپلیان رفته چهار ماه است که شیرازه سلطنت و اساس او را از هم پاشیده و او را در جزیره آلپ فرستاده، دور او را گرفته اند و پادشاه روس داخل شهر پاریس شده است. از استماع این خبر حال صاحبی ایلچی متغیر شده فرمودند که کار بر ما دشوار شد. و روس هوا به هم خواهد رسانید.

یوم بعد که در تبریز توقف بود، جناب آصفجاهی وزیرالثانی میرزا ابوالقاسم وزیر ولد اکبر صاحب عظام قائم مقام که فی الحقیقه به جمع صفات حسنه و اخلاق نیکو آراسته می باشد و توصیف و تعریف آنجناب و آگاهی از رموز ملک داری ایشان از حد بیان بیرون است و ذات شریفش شایسته تمکن مسند وزارت است، باجناب میرزا موسی خان برادر ایشان و ابراهیم خان بیات و جمعی از میرزایان و اعظم به دیدن صاحبی ایلچی آمده به صحبت و تعارف رسمی مشغول شدند. قدری از آن روز گذشته يك نفر از چاکران خاص نواب اشرف والا به حال پرسى و احضار صاحبی ایلچی آمد. از ظهور اینگونه مرحمت امیدواری بسیار بجهة صاحبی معظم له حاصل آمده، نامه های شاهنشاه عالم پناه را برداشته روانه حضور نواب اشرف گردیدند. در آنجا با جناب وزیرالثانی در خلوت رفته بنظر اشرف رسانیده، از آنجا در خدمت فلکرفت نواب اشرف به ملاحظه سرباز و قشون جنگ و آتش خانه و نظام و استعداد آنها رفته، بعد از دیدن آنها کمال سرور حاصل نموده، از آراستگی و انتظام آنها هر چه بیان نمایند زیاد است.

از آنجا در چادر جناب صاحب عظام قائم مقام رفته شب در آنجا موعود بودند و آخر شب عود به منزل نمودند.

یوم پانزدهم شهر مزبور به نسبت روز قبل شرفیاب حضور نواب اشرف گردید، و خدمت صاحب عظام قائم مقام نیز رسیده، معاودت به منزل، و جمعی به دیدن آمده بودند، این شب (۲) نیز در چادر جناب عظام قائم مقام موعود بود. رفته غذا صرف کرده،

معاودت به منزل نمودند، و استراحت شد.

یوم شانزدهم که یوم حرکت نواب اشرف بسمت خوی بود، صبح شرفیاب حضور گردیده بمهده و اهتمام جناب وزیرالثانی و میرزا محمدعلی منشی مقرر فرمودند که نامه‌جاتی که باید نوشته شود تمامی را قلمی نموده و بصاحبی ایلچی سپرده ناتمامی که در این خصوصیات در امور ایشان واقع باشد به‌تمام رسانیده که از تبریز روانه خوی شوند، و نواب اشرف خود حرکت فرموده روانه خوی گردیدند. میرزایان عظام معاودت بمشهر ومشغول تحریر نامه‌جات بودند صاحبی ایلچی نیز معاودت ومشغول انجام امور خود بودند. یوم هفدهم نیز در منزل بسر برده و شب به‌علت اندک تکسر احوال، طیبب آمده و ملاحظه نموده دوائی داده صرف نمودند. لله‌الحمد افاقه حاصل شد.

یوم هجدهم در منزل توقف داشتند که تعلیقه‌ای از جناب صاحب معظم صنرا عظم رسید مضمون اینکه محمد زمان خان مجهول که در استرآباد بسود لسوای فتنه و فساد برافراشته بود امر شاهنشاه همیون چنین مقرر شد که اهالی استرآباد برسر او جمع‌شده او را گرفته مقید و محبوس به دربار همایون آورده باشند. مأمورین به نحو امر قدرت (۱) برسر او ریخته او را گرفته مقید و محبوس بدربار خسروی آوردند. از وصول این خبر سروری تازه در خاطر همه راه یافته و ظهر صاحبی ایلچی در خانه جناب وزیرالثانی موعود بوده به دارالضیافه رفتند و از آنجا معاودت به منزل کرده چون شب در خانه جناب میرزا موسی خان موعود بودند در آنجا رفته آخر شب معاودت فرمودند و تعریف و توصیف بی‌نهایت از وضع ضیافت مذکور از ایشان استماع شد.

یوم نوزدهم، بطریق چند یوم قبل قدری مشغول دید و بازدید بودند و ظهر در خانه میرزا محمد علی منشی وعده ضیافت داشته رفتند و از آنجا معاودت و شب را در منزل بسر بردند.

یوم بیستم نیز بطریق قبل در منزل بسر برده مشغول انجام امورات خود می‌بودند. این روزها آقا حسین سیورسات‌چی سیورسات و اخراجات خریداری و تسلیم می‌نمود، و کمال مهمان‌نوازی و خدمت بعمل می‌آورد.

یوم بیست و یکم صاحبی ایلچی تمامی امورات خود را منسق ساخته نامه‌جاتی که بایست از وزیرالثانی گرفته شود گرفتند و غروب آفتاب قدغن نموده بنه و ایتم را از تبریز حرکت داده روانه نمودند. و خود نیز شب از آنجا حرکت و روانه منزل علی‌شاه که شش فرسنگ راه می‌بود گردیدند. تمامی ایام توقف در تبریز نه روز بود، و همه روزها در کمال خوشی و خوبی می‌گذشت و اکثر اوقات در خدمت صاحبی ایلچی، در سر توپخانه و قورخانه و کارخانه‌جات توپ‌ریزی و جباخانه سرکار اشرف می‌رفتیم و ملاحظه ساختن توپ و آلات حرب و آتش‌خانه آنجا را می‌نمودیم اگرچه من کارخانه‌جات فرنگان را ندیده بودم. اما از قراریکه صاحبی ایلچی می‌فرمودند، این دستگاه و این کارخانه‌جات چندان مغایرتی با کارخانه‌جات فرنگ ندارد. زیرا که ابتدا استادان انگریز در اینجا (۲) بوده ومشغول انجام آن اسباب بودند و حال اهل تبریز خود بهمان

نسبت بلکه بهتر مشغول میباشند. آنچه از این مقوله اسباب بنظر آمد کم از اسباب فرنگی نبود. دیگر بعضی از اوقات خود گردش در شهر تیریز می کردم، چون در زمان شاه مرحوم آنجا را دیده بودم، و ولایت خراب ویرانی بنظر من جلوه کرده بود، و حال آبادی و معموری و کثرت خلق را بمرتبه می دیدم که مافوق آن متصور نیست و تمامی سکنه و اهالی آنجا را در مهد امن و آمان و آسایش یافتیم. حیرت بسیار می کردم و از مراتب رعیت پروری و عدالت گستری نواب اشرف «والاروحنافداه» و قواعد قراردادی جناب صاحب عظام قائم مقام لذت کامل می بردم، و اهالی فارس را بخاطر آورده افسوس به حال آنها می خوردم.

باری روز مذکور در منزل علی شاه توقف و پاسی از شب گذشته از آنجا حرکت و روزیست و دوم بعد از پنج فرسنگ راه وارد منزل علی نیکلو گردیده، روز در آنجا توقف و شب نیز حرکت و بعد از طی چهار فرسنگ راه در روز بیست و سیم وارد تسوج [شدیم] و آن روز در آنجا توقف و شب حرکت و بعد از طی ده فرسنگ راه، روز بیست و چهارم وارد دیلمقانه که من محال سلاماس است گردیدیم. محل مزبور بسیار خوش آب و هوا و اهالی آنجا اکثر خوش صورت و خوب رو بنظر آمدند. مکان خوبی است چنانچه در حین ورود به منزل، جمعی از اهالی آنجا ایستاده تماشا می کردند. در میان آنها چند نفر اطفال خوش سیما بنظر آمده یکی از آنها را که برتری داشت من آواز کرده بلفظ ترکی و فارسی قدری تکلم نمودیم و تحقیق کردم که سواد داری؟ گفت آری. گفتم اگر شعری بنویسم می خوانی؟ گفت بلی. من در پارچه کاغذی نوشتم!:

آمد از ناز، وای بر من و دل می رود باز، وای بر من و دل

و بدست او دادم او را از این شعر بسیار خوش آمد و تبسم نمود و آن روز از حوالی منزل ما دور نمی شد. شب نیز از آنجا حرکت و بعد از طی شش فرسنگ راه در خدمت صاحبی ایلچی وارد باغ حسین خان خوئی گردیدیم. الحق باغی است که از حیث عمارت و اشجار و چنارهای بسیار ممتاز کمتر در محال ایران بهم میرسد. قدری در عمارات که مرتبه بمرتبه ساخته شده گردش نموده و قدری در خیابان ها، به ملاحظه اشجار و چنارهای ممتاز مشغول شده، چون قلیل خرابی در عمارات و بعضی مکان او بهم رسیده بود. صاحبی ایلچی می فرمودند که کاش نواب اشرف حکم به تعمیر این باغ می فرمودند. قدری توقف فرموده از آنجا روانه اردوی نواب اشرف گردیده، در چادر صاحب عظام قائم مقام فرود آمدند. بعد از لمحهای شرفیاب حضور نواب اشرف والا گردیده، بعد از مرخصی به ملاحظه قلعه خوی که آنوقت حسب الامر نواب اشرف آنجا را بطریق دستور فرنگ می ساختند، مشغول شدند. از قراریکه ظاهر بود، این طریق که معماران و مهندسان طرح آنرا ریخته و می ساختند. انشالله تعالی بعد از اتمام در همه عالم چنین قلعه مستحکمی نخواهد بود. چهار یوم توقف درخوی شد. هر روز صاحبی ایلچی شرفیاب حضور نواب اشرف می شده و، الطاف و اشفاق بی نهایت درباره ایشان مبذول می فرمود (۱)، و صاحب عظام قائم مقام را نیز کمال لطف و محبت با ایشان بود. از جمله روزی از آن

روزها نواب اشرف موازی پنج طاقه شال ترمه برسم خلعت عنایت به ایشان فرمودند . روز دیگر قدری شیرینی و یکدست پیراهن و زیرجامه از سرکار قائم مقام بجهت ایشان آوردند.

خلاصه آخر روز دوشنبه بیست و نهم شهر رجب صاحبی ایلچی نوشته جات و نامه ها را مضبوط و مههور ساخته گرفتند و رخصت مرخصی حاصل کرده، بنه و ایتام را روانه و خود برسم ضیافت به چادر صاحب عظام قائم مقام رفته قدری از شب گذشته غذا صرف نموده از آنجا حرکت و روانه منزل قره صیوالدین (۱) من محال خوی که هفت فرسنگ راه بود گردیدند. و حسب الامر نواب اشرف احمد سلطان ایروانی باسی نفر سوار مأمور و به اتفاق ما آمدند. امورات وقوعی اینکه در همین روز حرکت، یک رأس اسب عربی از اسب های هدایا را مار زده جمعی مذکور نمودند که این اسب برطرف می شود و باید در اینجا گذاشت. صاحبی ایلچی در جواب گفتند که به اقبال بی زوال قبله عالم عیب نخواهد کرد چنانچه به معالجه مالیدن خنجر یکی از ایتام که شیخ غفور مارگیر فارسی آن را افسون کرده بود، رفع شده و زهر از جسم آن بیرون آمد و بمحال اول بازگشت و همراه برده شد. دیگر اینکه در این محال آذربایجان و خوی شهرت تمام یافته بود که زنانی که حامله نمی شوند، هر گاه از زیر شکم فیل بیرون بروند البته حامله خواهند شد. بدین جهت در هر منزل زنان بسیار بر سرفیلان جمع شده از زیر شکم فیل آمد و شد می کردند. یوم حرکت از خوی فیل بانان و فیل ها را نواب اشرف لباس زری مرحمت فرموده، مخلص ساخته و از آنجا روانه شدند.

یوم سه شنبه غره شهر شعبان ۱۲۲۹: که بعد از حرکت از خوی به منزل قره صیوالدین (۱) من محال خوی وارد و در آنجا توقف شد. شب از آنجا حرکت و بعد از طی شش فرسنگ راه وارد قره زمین من محال خوی شدیم، اما آن شب بعلت عدم بلدیت بلد، راه گم شده تا طلوع صبح در بیشه و باتلاق (۲) و جوب و جدول و کوه و کتل گردش نموده، طلوع صبح راه نمایان گردیده در سر راه آمده، رفتیم. تا وارد منزل شدیم. در آنجا توقف و شب دیگر از آنجا حرکت و بعد از طی هفت فرسنگ راه وارد صحرای شرور من محال ایروان گردیده، چون محال مذکور جمعی امیرالامراء العظام برادر کثیر الاقتدار با احتشام حسین خان قاجار قزوینی که عمده امراء خاص دولت ایران و مراتب عقل و دانشمندی و کیاست و نجابت و همت و سخاوت و شجاعت و تدابیر در امور سلطنت و سرداری و سرحد نگاه داری ایشان گوشزد اهالی عالم است، که البته در زمان ناصر طهماسب قلیخان جلایر با آنهمه شهرت در جنب ایشان هیچکس نبوده، میباشد. قدری ملاحظه آبادی و معموری و وفور محصول و کثرت خلق آنجا را نموده تعجب کرده که با وجود چنین دشمن قوی که روسیه باشد چگونه است، که محال شرور به این طریق آباد و معمور است. مشخص شد که از بسیاری نیک رفتاری و سرپرستی برادر با اقتدار و الاتبار است که این ولایت که سرحد چنین دشمن قوی میباشد، به این طریق آبادی و کثرت خلق دارد. قدری از راه پیش رفته دیدیم جعفرخان ایشیک آقاسی برادر و الاتبار و جمعی از اعزه

و اعیان آن دیار با یکصد نفر سوار به استقبال آمده رسم تعارف بجای آوردند، و مراسله از جانب برادر عظیم‌الوقار آورده، تسلیم نمودند. چون اهالی آنجا فیل ندیده بودند، کثرت و جمعیت خلق از زن و مرد در آنجا بجائی رسیده بود که مافوق نداشت. از آنجا آمده تا بکنار رودخانه ارس رسیدیم. بنه و اسباب را از آب به کلاک گذرانیده و فیل‌ها را از رودخانه روانه ساخته قدری آب‌بازی کرده گذشتند، و خود نیز از آب گذشته به حوالی علی‌شهر که محال شرور است و چمن خوبی دارد، چادر برپا کرده، توقف نمودیم. خلق بسیار از زن و مرد دورفیلان هجوم کرده، جمع شدند. در اینجا نیز مراسله دوستانه از سردار و الاتبار رسید. جواب قلمی و ارسال شد. آن روز توقف و شب از آنجا حرکت و بعد از طی شش فرسنگ راه وارد دولو (۱) شدیم. قبل از ورود ضابط آنجا با جمع کثیری بر سر راه به استقبال آمده تعارف رسمی بجای آوردند. آن روز در آنجا توقف و شب حرکت نموده بعد از طی شش فرسنگ راه دو ساعت از روز گذشته یوم پنجم شهر مزبور وارد صحرای ایروان گردیده، در آنجا سبحانقلی‌خان خویش سردار و الاتبار و میرزا محمد اسمعیل وزیر با جمعی خوانین و ریش سفیدان و تفنگچی و سوار به استقبال آمده، لوازم مهمان‌نوازی بعمل آوردند و قریب به ورود شهر چندین توپ از قلعه انداخته احترام کلی نمودند. اگرچه بنه و اسباب را در خارج قلعه فرود آورده چادر برپا کرده بودند. اما به اصرار حضرات استقبالی، صاحبی ایلچی به قلعه رفته در خانه محمدخان ایروانی که محل نشیمن سردار و الاتبار بود فرود آمدند.

آن خانه عمارات عالی بسیار دارد. از جمله تالار نشیمن دیوان‌خانه آن مکانست دل‌نشین و دورو ساخته شده، یک طرف به فضای دیوان خانه متصل است و سمت دیگر تمام صحرا و باغات آنجا در نظر است. و رودخانه رنگی! در زیر آن میگذرد. داخل تالار، منقش و آینه‌کاریست. بعد از لمحهای توقف [در] آنجا، چند خوانچه ناهار (۲) آوردند و صرف شد و حضرات استقبالی بر کمال مهمان‌نوازی بعمل می‌آوردند.

چون سردار و الاتبار خود به اوران رفته بودند، عصر آن روز از آنجا معاودت و به ایروان آمدند، و در حین ورود کمال محبت و مهمان‌نوازی بعمل آوردند.

سه یوم در ایروان توقف بود. هر روز و هر ساعت از جانب سردار و الاتبار تملطفات زیاده از حد به ظهور میرسید. روز سیم توقف مستر موریه ایلچی انگریز و میرزا آقامیر که از تفلیس بعد از رفتن سرگوراوزلی ایلچی انگریز معاودت کرده بودند بدیدن صاحبی ایلچی آمدند. در آن بین سردار و الاتبار نیز آمده در تالار توقف نموده هنگام برخاستن آنها گویا سردار و الاتبار تعارف رسمی نسبت به مستر موریه بعمل نیاورده بودند. او بمنزل رفته رقعهای به صاحبی ایلچی نوشت مضمون اینکه:

تواضع ز گردن فرزاد نکوست،

از این گذشته اکرم‌الضیف ولوکان کافرا. جهة چه بود که سردار و الاتبار احترامی که در خور ما بود، بعمل نیاورده؟ رقع مذکور را صاحبی ایلچی مطالعه و به ملاحظه سردار با اقتدار رسانیدند، سردار نظر به حسن سلوک و کوچک دلی در مقام تلافی و

دلجوئی برآمد. نثار از دل او بیرون کردند. این روز آقا حسین سیورساتچی را که حسب الامر نواب اشرف در عرض راه همراه و متوجه مهمان‌داری بود مرخص و يك طاقه شال ابره ممتاز برسم تکلف به او داد او را روانه تبریز نمودند.

شب سه شنبه هشتم بنه را از ایروان روانه و صاحبی ایلچی خود در خدمت سردار والاتبار توقف و قریب به صبح از آنجا حرکت، و بعد از عبور از پل خیرات و رودخانه رنگی و طی سه فرسنگ راه وارد منزل باغ‌دار جعفرخان ایشیک آقاسی سردار و احمد سلطان غلام با بیست نفر سوار همراه بودند. در عرض راه که می‌رفتیم، چادر مستر موریه بنظر آمد. صاحبی ایلچی دقیقه‌ای در آنجا به‌عزم بازدید رفته او را ملاقات و روانه شدند. بعد از ورود به منزل، در آنجا توقف و روز بعد از آنجا حرکت و بعد از طی سه فرسنگ راه وارد صحرائی ادرآن گردیدیم. ابتدا محمد رحیم‌خان برادرزاده سردار والاتبار با قریب يك هزار سوار از ایلات کرد رومی که حال جزو ایروان شده و در خدمت سردار والاتبار به‌خدمات مشغول هستند و کلا دوسه هزار سوار می‌باشند و وضع سواری و لباس آنها، و یراق اسب و اسلحه به‌طریق عثمانلو دارند، و تمام ریش تراشیده و سبیل‌ها از بناگوش گذشته به‌استقبال آمده، نوازم مهمان‌داری بجای آوردند.

بعد از زمانی بقدر یکدو هزار نفر سرباز مکمل مسلح از جوانان نیکروی طویل‌لقامه به يك لباس و يك رنگ و يك شبیه به‌طریق نظام در سر راه به استقبال آمدند. بعد اردوی سردار والاتبار نمایان و چادر محمد رحیم‌خان ظاهر شد. اصرار زیادی نموده، صاحبی ایلچی را برسم ضیافت به چادر خود برده، ناهار (۱) معقولی آورده صرف نمودند، و از آنجا روانه منزل شدند، و در چادر فرود آمدند. به فاصله دو ساعت محمد رحیم‌خان آمده دیدن کرده و عده ضیافت شب را خواسته به منزل خود رفت.

آن روز در آنجا توقف و شب در چادر محمد رحیم‌خان به ضیافت رفته، بعد از صرف غذا معاودت به منزل و قدری استراحت نموده، روز بعد از آنجا حرکت و روانه حمام لوکه اول خاک تفلیس است گردیدیم.

مجال ایروان از حیث آب و علف و بساتین و میوه و وفور اشجار و جنگل و آب‌های گوارا و بسیاری زراعت، و کثرت خلق، و آبادی نسبی به بعضی بلاد ایران ندارد. اما اصل شهر با وجود کثرت خلق و آبادی و معموری در فصل تابستان بسیار بدآب و هواس و پشه بسیار دارد، که اذیت کلی می‌رساند و خربزه دارد که هر کس می‌خورد خواهد مرد، و در زمستان بی‌حد سرد است. لکن باغات و بساتین و اشجار و آب بسیار دارد، و قلعه آن قدری از شهر دور است و انتظام و انضباط کلی دارد، و از بناهای سلاطین صفویه است. توپ و آتش‌خانه و قورخانه و اسباب و آلات حرب در آنجا بسیار است و سردار والاتبار به استحکام اساس آنجا بی‌حد کوشیده و میکوشند، و بروج و دروازه‌ها کشکچیان و مستحفظ بسیار دارند. در آنجا سردار والاتبار مسجدی بنا کرده‌اند و به اتمام رسیده که بالفعل رونق تمام دارد. و همگی اهالی آنجا از سلوک و رفتار و رأفت سردار والاتبار راضی و خوشنود، در مهد امن و امان و آسایش می‌باشند. طایفه روسیه که در تفلیس و آن سامان می‌باشند، از سطوت و انضباط امور سردار والاتبار کمال احتیاط میدارند.

[فصل دوم]

ابتدای ورود بخاک تفلیس و وقوع امورات اتفاقیه

الیوم که پنجشنبه دهم شهر شعبان ۱۲۲۹ است بعد از طی هتت فرسنگ راه از ادران وارد سه فرسنگی حمام لو که اول خاک تفلیس و بتصرف طایفه روسیه است گردیدیم. هر چند از اول حرکت از ایروان الی حمام لو که اول خاک تفلیس است همه جا متصل بهم آب و علف و چمن و در کوهستان جنگل و اشجار و ریاحین بسیار است، اما از اول این منزل الی آخر که کنار رودخانه بنک است همه جا آب و علف و ریاحین بسیار و اشجار و جنگل بیشمار دارد. صحرا و کوه تمامی سبز و خرم، گل و ریاحین با یکدیگر توأم گردیده، آبهای گوارا، هوای خوش چمنهای دلنشین بسیار است. دوسه فرسنگ به منزل مانده، کنیاز ذیخن برادر جنرال بسناویچ و کنیاز مایور با جمعی کثیر از سرهنگان و یکصد نفر سوار قراء به استقبال آمده، به آئین خود تعارفات بجای آوردند. چند قدم دیگر بقدر پانصد نفر سالدات و چند نفر سرهنگ و چند عراده توپ با توپچیان بر سر راه آمده استقبال نمودند. چند قدم دیگر شرف لبدیل صاحب اختیار قرا کلیسا که نایب بسناویچ است، باداروغه و ریش سفیدان و بزرگان قراء کلیسا به استقبال آمده تعارف بعمل آوردند. چند قدم دیگر قاپلان اوغلی لیدنایه که سرکرده سپاه روس است و در سال قبل مأمور در قلعه آقا اولان شده بود، با اسف اندویش و جمعی کثیر از بزرگان روس به استقبال آمده، انواع تعارف به آئین خود بجای آورده، احترام بسیار نمودند، و در خدمت صاحبی ایلچی همگی آنها به چادر آمده فرود آمدند، و شیرینی و جای بجهت آنها آورده صرف نمودند، و به منازل خود رفتند و حسب الفرموده صاحبی ایلچی سیورسات و اخراجات بقیمت اعلا از اهل حمام لو خریداری و بمصرف رسانیده شد.

بعد یکصد نفر سالدات روس بجهت کشیک و محافظت، در (۱) چادر آمده تا صبح به اطراف چادرها گردش می نمودند، و کشیک می کشیدند. همین شب جمعه اسمعیل بیگ غلام سرکارنواب ولی عهد را که همراه بود روانه تبریز ندوده، و رقه و مراسلات خدمت صاحب عظام قائم مقام و بعضی اشخاص دیگر قلمی و به مصحوب مشارالیه ارسال شد. صبح از آنجا کوچ کرده، به همراهی سه نفر مهماندار و جمعی سوار قزاق (۲) و سالدات روانه منزل در باز شدیم.

جمعه یازدهم «شهر شعبان ۱۳۲۹»: بعد از طی دو فرسنگ راه وارد در باز گردیده،

در چمن خوش آب و هوائی چادر برپا کرده، توقف نمودیم. کشیکچیان و سالدات بطویق روز پیش مشغول کشیک بودند. سیورسات و اخراجات از قرار جو یکمن چهارصد دینار و کوسفند رأسی هفت هزار و روغن یکمن چهار هزار، و مرغ دانه‌ای (۱) یک هزار دینار، از اهل قلعه خریداری و بدمصرف رسیده. در این منزل جعفرخان ایشیک آقاسی سردار و الاتیار حسین خان را با چند نفر چوپان کاره (۲) که از جانب سردار همراه بودند مرخص و روانه ایروان نمودند. یک راس اسب کهر عربی و ده تومان وجه نقد به صیغه تکلف حسب‌الفرموده صاحبی به جعفرخان داده شد. علی‌بیک جلودار سرکار ولی عهد که از تبریز همراه اسبان کرده بودند از همین منزل نیز روانه تبریز شد. یک رأس قساطر تخت‌روان که امتیاز کلی داشت، بی‌جهت کمر آن عیب کرده سقط شد. عصر همین روز شف‌لبدیل صاحب اختیار قرا کلیسا با جمعی از بزرگان، مجدد به دیدن آمدند. مدتی در چادر توقف، شیرینی و چای صرف نمودند. بعد برخاسته (۳) بیرون آمده سالدات کشیکچی را عوض کرده و جمعی را بجهت محافظت مأمور نموده و خود در حوالی منزل ما چادر برپا کرده، توقف نمود. بعد جمعی سازنده و نوازنده روس آمده، به آئین خود ساز و نوا نواختند. قدری وجه حسب‌الفرموده صاحبی ایلچی به آنها داده شد، و به منزل خود رفتند.

شنبه دوازدهم : صبح از آن منزل حرکت و سف نیز به عزم مشایعت تا بسیاری راه همراه بود. از هر مقوله صحبت می‌داشت. از جمله مذکور نمود که خلق روس هراوقات که به سفر می‌روند و اولاد ندارند در حین معاودت سه نفر، چهار نفر، پنج نفر، اولاد؟! از برای آنها بهمرسیده، از زن خود تحقیق می‌کنند که این اطفال از کجا بهمرسیده، زنان آنها جواب می‌گویند که در فلان شب خواب دیدیم که شما با ما مقاربت کردید حامله شدیم و این فرزند بهمرسیده و همچنین فلان شب در عالم واقعه همان طریق دیدیم آن فرزند بهمرسید و قس علی هذا. شوهر ایستان بهمین نهج متقاعد شده آن اطفال را طفل خود میداند و نزد آنها هم به هیچ وجه قبحی ندارد. من از این سخنان شف بسیار حیرت و تعجب کردم. صاحبی ایلچی فرمودند که در فرنگستان و روس از این مقوله امورات بسیار است و حیرت ندارد. خلاصه از این مقوله صحبت بسیار داشته و عذر شرمساری خواسته از عرض راه معاودت نمود، و جمعی کثیر سوار قزاق (۴) و سرباز و توپخانه و کنیاز و مهمانداران همراه نموده، که از راه بوزابدال و رودخانه لوری روانه منزل لوری شده باشیم.

راه مذکور که از دربازالی لوری بوده باشد پنج فرسنگ است. ابتدا بقدر یک فرسنگ سنگلاخ و آب و پست و بلند بسیار است، و بعد بقدر دو سه فرسنگ سر بالابو

۱- متن درست خوانده نشد و قیاساً تصحیح شد.

۲- چوپان کاره : در نزدیکی سنندج قریه‌ای بوده زیر عنوان «چوپان کاره» که سواره‌های آن معروف بوده‌اند. برای راه‌داری و نگهبانی راه‌ها از این سوارها استفاده می‌کردند شرحی در این مورد در فرهنگ جغرافیای ایران نالیف مرحوم رزم‌آرا آمده که علامه دهخدا هم همان را نقل کرده‌اند.

۳- متن : «برخواست»

۴- متن : «قزاق»

سرازیری است، که پستی و بلندی آن بی‌نهایت است. بعد بقدر يك فرسنگ صحراست. اما از اول منزل الی لوری همه جا سبز و خرم، اقسام گل‌های رنگارنگ و گیاه غریب که در ایران ملاحظه نشده دیده می‌شد. در ماهورها و بست و بلند راه اشجار بی‌حد که اغلب آن بقدر پنجاه شصت ذرع بلندی و دوسه ذرع قطر دارد میباشد، و ثمری ندارد. رودخانه لوری در وسط راه واقع است. و رودخانه مذکور بطریق خندق بسیار عمیقی که دیوار و اطراف آن از سنگ يك پارچه بوده باشد بنظر می‌آید. عرض رودخانه تقریباً دوست ذرع و عمق آن (۱) که عبارت از سطح زمین الی روی آب بوده باشد بقدر هزار ذرع می‌نماید و پل از چوب بسته‌اند و عبور مینمایند. آب رودخانه بقدر آب رودخانه رنگی که در ایروان است بنظر می‌آید، و آب خوش طعم گوارانگ است. در وسط راه در کنار همین رودخانه، در جایی که عرض و عمق آن زیاد از همه جا هست، قلعه لوری واقع است. که به سه سمت بدنه قلعه، همین رودخانه حایل است، و يك سمت که صحراست دیوار و بروج ساخته شده که از آثار عثمانلو می‌باشد، جمعی آرامنه و اروس و قلیلی از اهل اسلام در آنجا ساکن می‌باشند. در بین راه پارسیدن نام اروس با جمعی بزرگان و کدخدایان لوری به استقبال آمدند، و قریب به منزل ارسین يك ارمنی که از جانب روس بزرگ طوایف بزچلو و درمورچی (۲) حسن لومی باشد، و اختیار آن سرزمین بکلی باوست. باملایان و میرزا و نایب و کلاتر طوایف بزچلو و درمورچی حسن لو با جمعی دیگر به استقبال آمدند و مذکور نمودند که سردار روس ما را به استقبال مأمور کرده است. و فقراتی از فتح و نصرت روس در دعوی ناپلیان و شکست او بیسان می‌نمودند. بعد وارد منزل گردیده هر کس به هر مکانی که داشت رفته قرار گرفتند. صاحبی ایلچی بر در چادر توقف، با جمعی از بزرگان آنها ناهار (۳) صرف نموده استراحت نمودند.

چون فیل‌های هدایا همراه بود و اهالی آنجا ندیده بودند، جمع کثیری از زنان اروس و ارمنی و گرجی که بسیاری از آنها سربرهنه و گیس‌ها را بالای سر بسته بودند، لباس فرنگی پوشیده، سینه و پستان آنها نمایان بود. بعضی بسیار خوش صورت بودند. بر سر فیلان جمع شده از زیر شکم فیل آمد و شد می‌کردند، که از اینجهت حمل بردارند و آبتن بشوند. غریب‌تر اینکه مردان آنها نیز همین طریق می‌نمودند و دست بر اعضای فیل مالیده به سر و صورت خود می‌کشیدند و می‌گفتند که البته حال از ما اولاد بهم خواهد رسید. احتمال دارد که آن شب در آن مکان چندین هزار مرد بازن بجهت بهمرسیدن اولاد مقاربت کرده باشند. در این چند منزل که حضرات روسیه و بزرگان آنها همراه بودند، سیورسات و اخراجات بقیمت اعلی خریداری و به محرف می‌رسید.

روزی شفلبدیل صاحب اختیار قرا کلیسا و جمع کثیری از بزرگان آنها در خدمت صاحبی ایلچی نشسته صحبت میداشتند. نقل قاعده‌دانی و تعارف رسمی از هر طایفه در میان بود. صاحبی ایلچی مذکور نمودند که از اهالی یوروپ جماعت انگریز تعارفات را بهتر مترتب دارند و با ایلچیان و اشخاصیکه نزد ایشان آمد و شد می‌نمایند بهتر از سایر

خلق یورپ رفتار می نمایند. حضرات روسیه بعزت بی تعارفی و ندادن سیورسات و اخراجات منفعل شده قدری اظهار خجالت نمودند. صاحبی ایلچی به آنها فرمودند که همین قدر که شما اجناس بما میفروشید ما از شما راضی و خوشنود می باشیم. هر گاه نمی فروختید ما چه میتوانستیم کرد؟ آنها بسیار خجل شدند.

یکشنبه سیزدهم «شهر شعبان» : بعد از طی پنج فرسنگ راه از منزل لوری وارد منزل چناغچی گردیده در عرض راه از آب اروادلر کرپسی و از کوهستان و جنگل عریان (۱) و حوالی آغریبوك (۲) عبور نمودیم. از اول حرکت از منزل الی چناغچی تمام راه اشجار و درخت بسیار و پستی و بلندی و تل و ماهور و کوه و کتل بسیار دارد. در عرض راه بقدر چهار پنج هزار خانوار ایلات بزچلو و درمورچی حسن لو و غیره بودند. بعضی ساکن و برخی در سر راه عبور می کردند، و گوسفند و جامیش و گاو بسیار داشتند. معلوم بود که دولت و مال و حشم بسیار دارند. اما در میان آنها ایلات و وفور گوسفند و گاو، يك مثقال شیر و ماست و پنیر یافت نمی شد و نبود از تعجبات است. زیرا که يك خانوار از ایلات مملکت ایران در هرجا باشد لامحاله دوغ و ماست و شیر و پنیر در خانه آنها هست و در میان اینها با وجود کثرت و جمعیت مال و حشم هر قدر تفحص شد از اینمقوله اجناس چیزی بهم نمی رسید، و در این منزل علف بهم نمی رسید. جمعی رفته از صحرا و مکان دیگر علف به جهت دو آب ما آوردند و در حین (۳) ورود به منزل کنیاز آبخوف که در سال قبل به ایران آمده و کپتان پلی ماوچ با جمعی سرهنگان و سوارقزاق (۴) و پیاده سالدات برسم استقبال و مهمانداری وارد خدمت صاحبی ایلچی گردیده، ارسین بیک ریش سفید طایفه بزچلو و داروغه قرا کلیسا و سایر اشخاصیکه تا این منزل همراه بودند، با سالدات و کشکچیان معاودت به محل و مکان خود نمودند. کنیاز آبخوف و همراهان در آنجا توقف و مشغول مهمانداری و محافظت بوده، صاحبی ایلچی شب آنها را در چادر خود احضار و غذا صرف نمودند. و آنها نیز مشغول خدمت و تعارف رسمی بودند. قدری از شب گذشته از آنجا حرکت و روانه منزل الكد گردیدیم.

دوشنبه چهاردهم : بعد از طی هفت فرسنگ راه بداتفاق آبخوف و سایرین روانه الكد شدیم. در عرض راه جنگل بسیاری دارد، و راه باریکی است که عرصه بر مترددین تنگ است. بعزت وفور اشجار و بعد از گذشتن از جنگل، جوب و جدول و رودخانه بسیار دارد که آب آن تا زیر تکلتوی (۵) اسب می آید. بعد از گذشتن از جنگل و آب های مذکور وارد الكد شدیم. ارسین بیک موری طایفه بزچلو و درمورچی حسن لو نیز وارد و در مقام خدمت گذاری برآمده بود.

حسب الفرموده صاحبی ایلچی يك طاقه شال کوشنج و يك ثوب قلمکار و يك ثوب (۶) برسم تعارف به او داده شد، و از قرار گفته آبخوف مأمور، تا آمدن به تفلیس

۱- ظاهراً باید نظر نویسنده از «جنگل عریان» جنگلی باشد بی برگ و بار ۲- آغزیبولک=دهن بزرگ=بزرگدهن ۳- متن : بس ۴- متن = قزاق ۵- متن : تکلجوی ۶- کلمه خوانده نشد.

گردید.

چون یوم بعد وارد تفلیس می شدیم این روز عصر قدغن نموده، فیلان را زینت کرده و تخت و اسباب روی آنها گذاشتند و اسبان هدایا را جل و اسباب زده زینت کلی نموده، قدری از شب گذشته آنها را با جمعی مستحفظ روانه، و خود نیز طلوع فجر از آنجا حرکت و روانه تفلیس شدند. از الكد الی تفلیس چهار فرسنگ است و راه هموار است. قلبی خوب آب و نهرها در سر راه می باشد که چندان عمقی ندارد.

[فصل سوم: ورود به شهر تفلیس]

سه‌شنبه پانزدهم : بعد از طی چهار فرسنگ راه وارد تفلیس می‌شدیم دو فرسنگ به‌شهر مانده، ایشیک آقاسی باشی سردار و جمع کثیری از جنرال‌ها و بزرگان و سرهنگان و اعزه و اعیان روس که تحریر جزو اسامی آنها باعث تطویل بود با دو سه هزار نفر سوار و پیاده که سوار آنها تمامی اسب یکرنگ و لباس و اسلحه شبیه یکدیگر داشتند و پیاده سالدات نیز بهمین نسبت به یک‌وضع و یک لباس بنظام تمام به استقبال آمده، در خدمت صاحبی ایلچی کمال تعارف رسمی و عزت و احترام کلی بجای آوردند. و بعد سردار تفلیس گاریت مخصوص خود را که شش اسب خاصه به او بسته بودند با گاریت‌چیان خود سر راه فرستاده که صاحبی ایلچی، سوار شوند. چون نزول رحمت قلیلی می‌شد، قدری راه سوار گاریت شدند، قدری دیگر سوار اسب گردیده، با همراهانی که بودند روانه شهر گردیدند. قریب به شهر جمیع اهل تفلیس از خرد (۱) و درشت نیز در سر راه به استقبال آمده، هر یک تعارف رسمی بجای می‌آوردند، تا اینکه داخل شهر شدیم. هجوم عام از زن و مرد شده بود. چون منزل سردار روس خارج قلعه و در سر راه عبور صاحبی ایلچی واقع بود سردار چندین نفر از خواص خود را سر راه فرستاد و خود درب منزل ایستاد در کمال ادب و محبت، خواهشمند شد که چون منزل ما در سر راه واقع است صاحبی ایلچی در آنجا فرود آمده، جای صرف نموده به اتفاق به منزل خود رفته باشند.

صاحبی ایلچی نظر به سر راه بودن و ایستادن سردار درب منزل خود، قبول این مطلب را نموده در آنجا فرود آمدند. چون قاعده این است که بجهت ورود ایلچی بزرگ در هر جا بیست و یک توپ انداخته باشند بمحض ورود بیست و یک توپ بعزت و احترام و عزت صاحبی ایلچی انداختند، و سردار [جلو] در منزل آمده با کمال شرف و مهربانی تعارفات رسمی بجای آورده، دست صاحبی ایلچی را گرفته داخل منزل شده و ایشان را مقدم بر خود نشانید.

چون میل بسیار به تماشای فیل‌ها داشت صاحبی ایلچی فرمود، فیلان را در منزل او برده به اتفاق آمدند، و ملاحظه نمودند و بعد به مکان خلوت رفته با یکدیگر به صحبت مشغول شدند. جمیع بزرگان روس در آن خانه جمع بودند. آقاییک دربندی که روز پیش، از همراهی ایلچی انگریز معاودت به تفلیس کرده، و به استقبال صاحبی ایلچی آمده بود، در آن مجلس به امر دیپلماسی قیام می‌نمود. تا اینکه جای شد و سردار

شکر گذاری بسیار از مراحم شاهنشاه ایران بجای آورده بعد از ساعتی گاریت طلبیده صاحبی ایلچی را به دست راست و خود به دست چپ نشسته روانه منزلی که جهت ما معین کرده بودند شدند.

اگرچه چادر صاحبی ایلچی را نیز برپا کرده بودند و کمال تنقید داشت. اما به تکلیف سردار به منزل معین آمده در مکانی خواص توقف و به صحبت مشغول شدند. سردار نوید بسیار از محبت پادشاه خود می داد که در حین ورود شما با ما با شما چنین و چنان خواهد کرد، و بعد ده نفر از خواص خود را مأمور به مهمانداری صاحبی ایلچی کرد و خود هم اظهار نمود که منم یکی از مهمانداران شما خواهم بود. تعارف زسی بسیار بعمل آورده به منزل خود رفته، سالدات کشیکچی بسیاری تعیین کرده آمده در اطراف منزل مشغول کشیک بودند.

صاحبی ایلچی ساعتی استراحت و بعد ذریعه و نوشتجات بسیار به امنای دولت علیه ایران قلمی و کیفیت ورود و امورات وقوعی را در آنها اظهار نمود.

روز دیگر به مصحوب فولادیك غلام سرکار ولی عهد دولت ایران روانه نمودند. چون در تفلیس به علت دست تصرف روس عفت و عصمت ایام سابق از زنان ایشان برخاسته (۱) شده و شرب خمر هم شیوع کلی بهمرسانیده بود. بعضی حضرات ایرانی که قبل از ورود صاحبی ایلچی به تفلیس آمده بودند، بدستگیری آقایك دربندی مرتکب بعضی حرکات ناهنجار که نقص دولت است شده بودند. بتصور اینکه مبادا آن مطلب گوش زد غلامان و همراهانی که از ایروان آمده اند بشود و به وسوسه شیطان مرتکب بعضی حرکات بشوند، صاحبی ایلچی قدغن نمودند که احدی از همراهان را نگذارند که داخل قلعه شوند. روز بعد باوجود امتناع آنها از معاودت، همگی را روانه ایروان نمودند. عصر این روز دوتفر از خواص سردار و آقایك دربندی از جانب سردار آمده وعده ضیافت فردا را از صاحبی ایلچی خواستند. چون به آئین ایشان نقصی ندارد، صاحبی ایلچی قدغن فرمودند که از منزل خود هم ناهار (۲) معقولی ترتیب داده فردا به خانه سردار آورده باشند، که درحین ضیافت صرف شود. وعده ضیافت به آنها داده بمنزل خود رفتند. این روز به شب رسید.

ولایت تفلیس از بعد از زمان شاه مرحوم که سوختن شده بود تا حال آبادی کلی بهمرسانیده و خانه های عالی و عمارات دوطبقه و کوچه بازار از چوب دوطبقه ساخته اند. اما چون بازار و بعضی از کوچه ها عرض چندانی ندارد و کثرت خلق بسیار است اغلب اوقات کثافت (۳) بسیار در کوچه و بازار دارد، بحدی که از استشمایحه کثیفه (۴) عبور تعذر کلی دارد. از این جهت از زمان تصرف روسیه تا حال مرض وبا و طاعون در آنجا بهمرسیده غالب اوقات خلق بسیار از آنها برطرف میشوند.

دیگر وضع عمارات و دکاکین آنجا مرغوب نیست. دو سه حمام دارد که در هر يك آنها چشمه آب بسیار گرم خدا آفرین جاری میباشد. [آبی که] داخل حمام می شود از

شدت گرمی [از] آب اصلی حمام نیز گرمتر است و بهیچوجه احتیاج به آتش و گلخن ندارد. حوضها ساختهاند که در آن حوض رفته آب گرم از لوله داخل حوض میشود. بمحض اندک شستشوئی بدن ملایمت و نرمی بسیار بهم میرساند. اما آب مذکور اندک تلخ و شور است. خانه و کاروانسرا و میدان و دكاكین و بازار از هر صنف از اصناف و چندین کلیسا و مسجد و سیرگاه بسیار دارد که تمام را دوطبقه و سهطبقه از چوبهای بسیار بلند قطردار ساختهاند. در آنجا ارمنی و گرجی و اروس ساکن میباشند، و قلیل مسلمانی نیز در آنجا هستند. کثرت خلق بسیار است. اصل قلعه تفلیس در میان دره واقع است. دوسه طرف آن کوه و یکطرف قلیل جای کوی دارد. سمت شمال و قبله باغات و باتین و اشجار بسیار دارد که تمامی مشر و هر میوه بعمل می آید. خاصه انگور که اقسام مختلف در آنجا ملاحظه شد. در آن سمت آبی از بالای کوهها متصل بهم جاری است که در آن مکان حوض بزرگی ساختهاند و تماشاگاهست. همان آب کفایت جمیع باتین، بلکه بعضی از زراعت آنها را میکند. دیگر رودخانه کریز در آنجا واقع است که از یک سمت شهر میگذرد و نهری از آنجا بریده که داخل شهر کردهاند، و از وسط شهر میگذرد و پل چوبی روی آن بسته عبور می نمایند، آب مذکور غالب اوقات گلآلود، اما گوارا و خوش طعم است. تند میروند. بعضی جاها بقدر پنجقد آب دارد و بعضی کمتر دارد، و غالب کارسازی اهل آنجا از آب رودخانه است.

اصل حصار قلعه و بروج آن چندان استحکامی ندارد. و بعضی از آن خراب و منهدم است. قدری از حصار قلعه در روی کوه ساخته شده، که کم کم بزییر آمده متصل بزمین شده است. در میان قلعه کوهی واقع است بر سر آن کوه خانه ایرلکی خان والی بطریق قلعه چه [کذا] ساخته شده و چشمه آبی در آنجا دارد. حال قدری خرابی بهم رسانیده. از اوقاتی که تفلیس بشرف روسی درآمد، و والی زاده های آنجا را با کوچ و بند کوچانیده به پتربورغ برده اند. این قلعه چه، محبوس خانه روسیه است. هر کس که مرتکب غلطی میشود به امر صاحب اختیار آنجا، او را در آن قلعه چه برده حبس مینمایند. و سالدات مستحفظ در آنجا گذاشته متوجه میشوند و قلیل آذوقه به او میدهند تا اینکه در همانجا بر طرف میشود. و نفس او را بیرون آورده بجای دیگر برده دفن می کنند. از بناهای روس در آنجا خانه سردار روس و دارالشفاء و توپخانه و قورخانه و قلیل مکان های دیگر است که در خارج قلعه هر یک بقدر دوهزار قدم، سه هزار قدم فاصله ساخته اند. خانه نشیمن سردار بطریق آئین فرنگ دوسه طبقه ساخته شده، پنجره های آینه در اطراف دارد، و در طبقه اول سردار و من تبعه اوساکن میباشند. در زیر طویله و انبارها و مکان عملجات او میباشند. چون در تفلیس چوبهای بسیار بلند قطردار بسیار بهم میرسد پاره مکان های دیگر به جهت کشیک خانه و نشیمن قشون ساخته اند. دارالشفاء و خانه بجهت توپخانه و قورخانه و انبار اسلحه نیز در همان حول حوض بنا کرده اند. بسیار مکانها بجهت تغییر هوا و سیر و صفای اهالی تفلیس نیز در خارج قلعه ساخته اند. در کمر کوه مقابل قلعه بقعه ای ساخته اند، میگویند مدفن شیخ صنعان است. اما غالب بزرگان و اعیان دیگر در آنجا مدفون میباشند. و اعیان روس که در تفلیس میباشند. بلکه تمامی آنها و سالداتی که همیشه در اصل قلعه خانه و مکان دارند بعضی مختصه و برخی در خانه های

ارامنه و گرجی سکنا نموده‌اند و از این جهت عصمت و عفت بکلی از زنان برخاسته و احدی اختیار زن خود [را] ندارد و طایفه روس آشکارا با زن‌های آنها رفته دخل میکنند و با یکدیگر زن و مرد بزرگ و کوچک بدون ستر عورت به حمام رفته نشست برخاست می‌نمایند، و قبح بکلی از میان ایشان برداشته شده. اما این طریق بی‌عصمتی از اهالی روس به ارمنی و گرجی سرایت کرده همچنانکه از آنها هم بقلیل مسلمانی که در آنجا هستند رسیده چرا که من خود از ملا نار کردی نامی که شیخ الاسلام مسلمانان است شنیدم که می‌گفت در تفلیس... نکرده باشم و کم... که من با او نباشم. و المهده علی الراوی. اما از ناحیه احوال و افعال و کردار و گردش زنان در کوچه و بازار و گوشه و کنار چنین فهمیده می‌شد که زن و بچه با عفت و عصمت در میان ایشان کم بهم میرسد زیرا که بکرات ملاحظه می‌نمودیم که زنهای گرجی و ارامنه که بسیاری از آنها خود راهب‌زینت تمام آراسته کرده بودند و صورتهای خود را بمسرخاب و سفیداب و سرمه (۱) داده با مردها در باغ‌ها و گوشه و کنارها مشغول شرب خمر و افعال ذمیه (۲) بودند تمام بقانون روس رفتار می‌نمودند چرا که روسیه را تسلطی کلی برایشان است. همچنانکه هر يك از طایفه روس که بهر خانه بروند عملی کرده باشند احدی حد آن را ندارد که تواند سخنی بگوید. جمیع گرجیه آنجا شب و روز به دعای (۳) دوام دولت شاهنشاه ایران مشغول می‌باشند، و تدنای استخلاص خود را از روسیه می‌نمایند. و می‌گویند بزرگان و والی‌زادگان ما که خدمت کلی به دولت روس کردند و آنها را در این مملکت راه دادند حال با کوچ و بنه در پتربورگ محبوس و تکدی می‌کنند، آیا بما چه رسد؟ بهر حال افعال ذمیه و اعمال قبیحه از هر مقوله در اینجا بسیار است و شرب خمر به حدی شیوع دارد که در کوچه و بازار گزارد می‌فروشدند. مردم زن و مرد گرفته می‌آشامند و به علت اینکه چندی قبل از این طایفه روسیه و قزلباشیه برایشان دست یافته بودند... میان ایشان شیوع کامل بهم رسانده که بسیاری از آنها به همین عمل مشغول می‌باشند و همگی زنان ایشان از قانون روس کسب بی‌عفتی کرده بحركات شنیعه مشغول می‌باشند، (۴) چنانچه سردار تفلیس خود زن بد صورتی دارد. مندرکین نامی که پس‌ترین متعلقان اوست، و در سال مصالحه دولت علیه ایران با ایشان، محمد علی بیگ گماشته صاحب و خداوند کار معظم صدراعظم او را بهمراهی خود از تفلیس به جهت آوردن صاحبی ایلچی به چین گلستان به ایران آورده بود. او را در مازور و جنرال می‌نامند و آخر که مشخص شد در حضور سردار در وقت صرف غذا که هر کوچک و بزرگی در سر میز بایکدیگر نشسته غذا صرف می‌نمایند او عرضه نشستن نداشت. با زن سردار سروکار دارد و دائم اوقات با او صحبت

۱- يك کلمه خوانده نشد ۲- متن : ضمیمه

۲- در نسخه ملی که متن اصلی ما در چاپ این سفرنامه می‌باشد، ده سطر را سیاه کرده‌اند. هیچ بعید بنظر نمی‌رسد که این کار بدست مؤلف انجام شده باشد و با خواننده‌ای متن را از روی تعصب سیاه کرده باشد. چون این ده سطر رانسخه مجلس بطور کامل داشت، برای تکمیل این سفرنامه و حفظ امانت ناگزیر از درج آن شدیم. و کلماتی که چاپ آنها را اصلاح ندانستیم نقطه چین کردیم. این ده سطر را در این « » قرار دادیم که مشخص باشد.

۴- در اینجا سه سطر از متن سیاه شده و از نسخه مج استفاده شده است.

می‌دارد. و به این طریق هر وقت از اوقات که مندرکین در اوطاق زن سردار مشغول صحبت و رفتار ناهنجار است سردار خود حد رفتن به اوطاق را ندارد و باید تأمی کند تا مندرکین بیرون آمده او داخل شود.

به جهت اینکه در قانون روس تسلط زن بسیار است و هر عملی و هر رفتاری که کرده باشد، و هر جا برود و با هر کسی صحبت بدارد مرد را نمی‌رسد که از او بازخواست و مؤاخذه کرده باشد. زیرا که اختیار زن با خود اوست. هر کس را خواسته خواسته‌است. حال اهالی تفلیس همین قانون را پیشنهاد خود کرده به علت تسلط روسیه احدی اختیار زن خود را ندارد. بهر جا خواهد میرود و آنچه خواهد می‌کند. فریاد از بی‌خبری اهالی ایران؛ از رفتار و کردار و قانون روسیه چنانچه زن بالیوانچ وزیر سردار روس که بجهت آوردن امضای عهدنامهٔ مصالحهٔ دولتین به ایران آمده بود. زن شخص گرجی کفش‌دوزی بود و صباحت بسیار داشته، بالیوانچ شنیده او را اغوا نموده او دست از شوهر قدیم خود برداشته بخانهٔ بالیوانچ رفته و بالفعل زن بالیوانچ است. شوهر او نتوانسته که سخنی بگوید.

دیگر چون آقاییک دربندی ولد میرزا صادق دربندی، مدتی است که در نزد سردار تفلیس بخدمت دیپلماتی مشغول و بالفعل نزد همین سردار روس بهمان خدمت مأمور و ملازم است. لازم شمرد که مجملی از احوال و رفتار او را در این روز قلمی نموده، که ظاهر شود که آمدن روس و تصرف بعضی ولایات ایران را از اینمقوله اشخاص باعث بوده‌اند.

مشارالیه باوجود اینکه خود را مسلمان و از نجبا و میرزazادهٔ دربند میدانند و بعضی از اوقات خود را در زمرهٔ ارباب فهم و کمال می‌شمارد، طریق رفتار و کردار او این است، که بکلی دین و آئین مسلمانی را از خود سلب و به آئین روس عمل مینماید. شب و روز با آنها معشور و به شرب خمر و کردن جمیع افعال و اعمال ذمیمه (۱) مشغول است. نه آثار مسلمانی از او ظاهر و نه بایک نفر مسلمان معاشر میشود. بحدی در کسب دین و آئین و مذهب اروس میکوشد که حد و حصر ندارد، و حتی ترك طهارت و تقوای ظاهری را کرده، مکرر ملاحظه شد که بطریق سگ و اروس سرپا ایستاده بند شلوار خود را باز کرده ادرار می‌کرد. و بعد از فراغ براه می‌افتاد. و در بیت‌الخلا که میرفت آب بجهت تطهیر همراه نداشت. بطریق روس پارچهٔ کاغذی در گوشهٔ کلاه خود میداشت و بهمان تطهیر می‌کرد و مکرر اوقات در بین صحبت بحدی جانب‌دار و تعریفات از دولت اروس و دم (۲) اهل اسلام را می‌نمود که مافوق آن متصور نیست.

از جمله روزی از روی مفاخرت و دولتخواهی اروس از در بی‌شرمی برآمده در خدمت صاحبی ایلچی مذکور می‌نمود که من و پدرم از جانب فتحعلی‌خان دربندی به پتربورغ رفته، ابتدا اظهار دوستی و اخلاص بدولت روس کرده، و بعد آنها را تحریک و ترغیب و راهنمایی به آمدن ایران نمودیم. قرل‌ایاغ را ما آوردیم و پیش از آمدن او

فلان سردار روس را به ایران ما آوردیم. چرا که بعد از فتحملی خان دربندی، شیخملی خان با پدرم بدرفتاری کرد. از این جهت اول کسی که باعث آمدن روس به ایران شد من و پدرم بودیم.

دیگر در بین صحبت مذکور نمود که در شب شیخون که اونچ سر کرده روس را به ایروان من همراه بودم، فلان و فلان کرده، توپچی روس، توپ را دیر انداخت و صبح روشن شد، و الا ما ایروان را تسخیر و بطریق گنجه تصرف می کردیم. دفعه دیگر در بین صحبت از او مسموع شد که در حضور صاحبی ایلچی می گفت به زبان ترکی که «اوج پخترالله رحمتنده» (۱) اگر تاحال بود تمام مملکت ایران را بحیطه تصرف دولت روسیه در آورده بود. همچنین بکرات از این مقوله سخنا: از آن نامرد بی ایمان استماع می شد. با وجود ادعای مسلمانی، در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان، شرب خمر نموده، تعریفی از خوردن گوشت خوک می کرد. طرفه اینکه مذکور می نمود که جعفرقلی خان دنبلی گفت که خوردن گوشت خوک نقص و ضرری ندارد. و خودش هم می خورد و المهدده علی الراوی. خلاصه اگر بخواهم که تفصیل اعمال و افعال و بی دینی و دوستی و محبت او را با روسیه و دشمنی و عداوت او را بامطلق اهل اسلام بیان نمایم عمر کفایت نخواهد کرد. با وجود این حال، و ارتکاب اینقسم افعال الحمدلله تعالی که مشارالیه نزد سردار روس و سایر طایفه روسیه بقدر سرموئی قرب و منزلت ندارد. بلکه در عین ذلت در بی اعتباری و عسرت و پریشانی بسر میرود.

فریاد از دست بعضی از این مقوله خلق آذربایجان که غیرت و تعصب را بکنار گذاشته، باعث آمدن طایفه روس به ایران شدند.

مخفی نماند که ولایت آذربایجان را هیچیک اهالی روس به غلبه و زور به حیطه تصرف بیرون نیاوردند. قدری بدستگیری والی های گرجیه که حال خود همگی اسیر و در حبس آنها میباشند، و قدری بدستگیری اشخاصیکه متصف به صفات آقاییک دربندی میباشند، بتصرف آنها درآمد. مگر ولایت گنجه که آن هم بعلت این که جوادخان که از ایل جلیل قاجاریه بود و نظر به مردی و مردانگی و غیرت ذاتی، خود را بکشتن داد، و آرامنه سکنه آنجا هم به او خیانت کرده، حمایت [از] روسیه کردند. دست تصرف آنها به آن ولایت قوی گردید. و الا سایر ولایات تصرفی آنها بدستگیری خود ایشان است، که حال هیچکدام از اهالی آنجا اختیار زن و بچه و مال و عیال خود را ندارند.

اگر فرضاً حرکت مذبوحی از یکی از آنها صادر شود بلا تأمل او را روانه سبیر که محبس روسیه است [مینمایند] و هرکس به آنجا رفت مادام حیات امکان معاودت ندارد. همچنانکه جمعی کثیر از اهالی شکی و شیروان را به جزئی تقصیری گرفته روانه آنجا کردند. که برخی از آنها برطرف و بقیه نیز تلف خواهند شد.

اگرچه هنوز معرفت کلی از این طایفه ضاله حاصل نشده اما از قرار تقریر بعضی از اهالی تفلیس، وای بر احوال کسانی که مطیع و منقاد و محشور با این طایفه شده اند.

یوم چهارشنبه شانزدهم: صبح آقاییک از جانب سردار به منزل صاحبی ایلچی آمد مذکور نمود که چون امروز هنگام صرف ناهار (۱) در منزل سردار موعود میباشد، خواهش و تمنا دارد که وقت آمدن به آنجا بزیارت فرمان شاهنشاه عالم پناه مفتخر شده باشد. شما در حین آمدن به منزل او فرمان مبارک و مراسلات مختص او را همراه آورده و داده باشد. صاحبی ایلچی قبول فرمودند. چهار ساعت از روز گذشته که گاربت مخصوص خود را نشان شیر و خورشید که از سر کار شاهنشاهی به جهت بالیوانج وزیر سردار و آقاییک دیلماج به جهت سواری صاحبی ایلچی فرستاده بود. فرامین و مراسلات مختص او را با فرامین و مرحمت و عنایت شده بود همراه برداشته با همراهان خود به منزل سردار رفتند. در حین ورود سردار خود و جمعی از بزرگان آنها در منزل آمده عزت و احترام کلی بجای آورده، صاحبی ایلچی را برده مقدم بر خود نشانید. بعد از زمانی که تعارفات رسمی بجای آورده، ابتدا مذکور نمود که من شنیدم که در سال قبل که شما از مصالحه دولتین علیتین فارغ و از چمن گلستان معاودت به تبریز نمودید. جناب صاحبی عظام قائم مقام باشما بی لطفی بسیار فرموده اند. جهت چه بود؟ صاحبی ایلچی در جواب به او فرمود که این مطلب محض کذب و کذب محض است. زیرا که جناب صاحب عظام قائم مقام را همیشه اوقات با من کمال لطف و محبت مبذول بوده و میباشد. هر کس این اخبار را به اینجا آورده خلاف است، و به من فرمودند که سال قبل چندان معرفتی از سردار حاصل نبود. اکنون یافتم و او را شناختم که مرد مزوری است و منظور او از این مقوله صحبت مغایرت فیما بین امنای دولت ابد مدت و کارگزاران نواب ولی عهد است. لکن من جوابها به او گفتم و سخنان بیان نمودم که او بکلی از این فکر و خیال باز ماند. بعد از این فقرات سردار در مقام تعارف و استفسار صحت ذات خجسته صفت صاحب معظم صدراعظم برآمده، پاره ای تحقیقات کرد.

صاحبی ایلچی هر یک سؤال او را بنحویکه شایسته بود جوابهای متین داد. بعد سردار تمنای زیارت فرامین مبارک را نمود. فرمان پانصد من ابریشم انعامی شاهنشاه عالم پناه را که حواله گیلان شده بود، با فرمان مرحمت آمیز دیگر که در باب وقوع مصالحه و روانه ساختن ایلچی به دولت روس برافرازی او صادر شده بود، صاحبی ایلچی به او داد. برخاسته به هر دو دست گرفته مهر مبارک را بوسیده بعد از اطلاع از مضمون آن ها شکرگزاری بسیار از مراحم شاهنشاه عالم پناه بجای آورده، بعد صاحبی ایلچی فرامین و نشانهای شیر و خورشید که به جهت بالیوانج و آقاییک دیلماج مرحمت شده بود بدست سردار داد. او برخاسته گرفته آنها را به دست خود زیب سر و زینت گردن آنها کرد. دست صاحبی ایلچی را گرفته در سر میز که مکان صرف غذا می باشد برده، در آنجا نشسته به صرف غذا مشغول شدیم. در آنجا آنها بقاعده و آیین خود اقسام تکلفات آماده کرده

گذاشته بودند. ناهار (۱) صاحبی ایلچی را دوروز قبل به کارخانه خود امر کرده بودند بر آورده اقسام طبخ و کباب‌ها و حلویات می‌بود، و در آن سرمیز بقدر یکصد نفر بزرگان واعزه و اعیان و دونفر از کشیشان حضور داشته، و آنها به آیین خود غذا و شراب صرف می‌کردند. ما نیز از غذاهای خود صرف می‌نمودیم. آخر الامر سردار و بزرگان و کشیشان آنها پیاله‌های شراب پر کرده بر سر دست گرفته از جای خود برخاستند، و به سلامتی شاهنشاه عالم پناه ایران خوردند.

آن ساعت سی و سه عدد توپ بجهت تهنیت و مبارکباد مصالحه انداختند، و همگی برخاسته متفرق شدند.

سردار مجدداً دست صاحبی ایلچی را گرفته بخلوت رفته، باز آغاز صحبت نمود. بعضی فقرات بیان کرده بود که مفاد این بود که: هرگاه درباب آمدن شما از من اشعاری شده بود، آنوقت آمده بودند بهتر بود، زیرا که امپراطور روس از دعوای فرانسه فتح باب شده و داخل شهر پاریس گردیده. بنابراین وصول امضای عهدنامه مصالحه دولتین علیتین در این زودی مشکل است، و رفتن شما طول خواهد کشید. صاحبی ایلچی بعد از استماع این سخنان و تحویل مراتب جلالت و مناعت ایشان در جواب فرموده بودند که آوردن اصل این عهدنامه از دولت علیه ایران مشکل‌تر از وصول امضای آن بود. چنانچه هرگاه که امضا بزودی نرسد و تمویق و تأخیر در آن باشد ما نیز حاضریم و چندان اصراری نداریم.

سردار بعد از شنیدن این جوابها قدری عنبرخواهی نمود و وعده ضیافت شب را خواسته، صاحبی ایلچی از آنجا حرکت و سردار تا درب منزل مشایعت کرده سوار گاریت شده به منزل آمدند. چون روز مذکور ایام عید و هنگام عیش و طرب روسیه بود تمامی خلق آنجا به‌عشرت و شادی و خوش‌گذرانی مشغول بودند. چون شام شد تمام شهر و مکانهای مرتفع را چراغان کرده، و [روی] بام‌ها، چراغ روشن کرده گذاشتند، و اسباب آتش‌بازی بسیاری درب منزل سردار کمیدان وسیعی (۲) است برپا کردند. مجموع خلق در آنجا جمع شدند. قدری از شب گذشته وزیر سردار با آقاییک آمده، گاریت مخصوص آوردند. صاحبی ایلچی سوار گردیده با همراهان روانه منزل سردار شدند. بمحض ورود بطریق روز قبل سردار و جمعی بزرگان درب منزل آمده تعارفات رسمی نمودند. بعد سردار دست صاحبی ایلچی را گرفته که باید به اندرون رفته زن مرا دیدن کرده باشید.

صاحبی ایلچی اگرچه از کراهت منظر او بسیار متنفر بودند، اما لابتاً ساعتی رفته او را ملاقات و بعدهمگی بداتفاق یکدیگر بیرون آمده در ایوان خانه سردار نشسته اساس آتش بازی برپا نمودند، اقسام آتش‌بازی کردند، و ساز و نوا به آئین خود می‌نواختند. بعد که به اتمام رسید معاودت به منزل سردار نموده، چای (۳) صرف کرده از آنجا حرکت و روانه منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم پنجشنبه هفدهم: آقاییک به منزل ما آمده خدمت صاحبی ایلچی اظهار نمود که سردار را همانا منظور آن است که به منزل شما آمده، در مکان خلوت یکدیگر راملاقات کرده باشید. صاحبی قبول نمود. قدری از روز گذشته سردار وارد و در مکانی نشستند، بعد از صرف قهوه و چای و شیرینی سردار اظهار نمود که من باید جمیع اسباب هدایا را دیده و ملاحظه کرده باشم. آنها را آورده و سیاه کرده، تمامی را حالی اونمودند. بعد از ملاحظه مذکور نمود که اول اینکه اصل این هدایا بسیار کم است، و آن که بایست بود نیست، و ثانی در صورتیکه بجهت قسطنطنین برادر پادشاه هدایا باشد چگونه از برای مادر وزن و خواهر پادشاه نیست؟ و حال اینکه خاطر اینها نزد پادشاه زیاده از برادرها تعلق دارد. باید بهر نسبت باشد، تسبیح مروارید و شال و نقشنه بجهت آنها آورده، و برده شود، که اینها را نزد پادشاه عزت بسیار است. منظور من آن است که ایشان با دولت علیّه ایران دوست و مهربان، و بامن در انجام کار شما همدستان باشند، که در وقت رفتن شما بدربار پادشاه بدستیاری اینها شما را با نیل مقصود روانه نمایند. حال صلاح در آن است که شما بقدر سه چهار هفته در تلیس توقف و چاپار بجهت آوردن هدایا بجهت ایشان روانه دولت علیّه ایران کرده باشید، تا من هم چاپار بدربار پادشاه خود فرستاده امضای عهدنامه را گرفته آورده، در این صورت آنها را تبدیل نموده روانه پتربورغ شده باشد. چون سردار در اینخصوص اصرار بسیار نمود، صاحبی ایلچی قبول این مطلب را نموده جواب گفتند که من کیفیت را بدولت عرض می‌کنم بدانچه حکم شود معمول میدارم.

بعد سردار مذکور نمود که چون شما ایلچی بزرگ دولت ایران می‌باشید، باید در حین ورود به پای‌تخت پادشاه روس تعارفات از خود به امنای دولت کرده باشید. بجهت این مصرف چه همراه دارید؟

صاحبی ایلچی جواب گفتند که یکصد و سی طاقه شال ترمه همراه است. در جواب گفت که دویست سیصد طاقه شال هم کفاف این مطلب را نمیدهد.

صاحبی ایلچی حیران شدند، که این چه معنی دارد که هدایا و تعارف را سردار اینقدر اصرار دارد! چرا که تاحال این معنی بگوش احدی نرسیده که مدعی خود در زیادتی هدایا و تکلف به دولت خود بکوشد.

بعد سردار برخاسته به منزل خود رفت صاحبی ایلچی مراتب مزبور را من‌البدایه و الی‌النهایه به امنای دولت علیّه ایران قلمی و نوشتجات لازم به مصحوب ابراهیم‌بیک که از تبریز مأمور بود، ارسال ایران شد و در همان شب او را روانه تبریز نمودند.

یوم جمعه هیجدهم: سه ساعت از روز گذشته سردار به منزل ما آمده، و صاحبی ایلچی را ملاقات نموده، برسم تعارف مذکور نمود که هرگاه شما مرخص نمائید من هرروزه بسبیل استمرار بمنزل شما آمده مهمانداری خواهم کرد، و از این مقوله اظهار دوستی و محبت بسیار کرد. بعد مذکور نمود که اسباب هدایا را میخواهم به‌دقت ملاحظه نمایم.

صاحبی ایلچی فرموده تمامی هدایا را در حضور او آورده ملاحظه می‌کرد و

می گفت که چون مذکور است که قالی های (۱) خوب در ایران بهم میرسد اگر چند کرد قالی (۱) مزید هدایای پادشاهی بود بدنبود. صاحبی ایلچی فرمودند که صورت امکان دارد. بعد از ملاحظه آنها، قدر معقولی در آنجا توقف نموده، گفت که مرا منظور آن است که باشما بتماشای چادر رفته باشم. چون چادرهای صاحبی ایلچی را در مکان دیگر برپا کرده بودند، صاحبی قبول نموده به اتفاق سردار و همراهان روانه چادر شدند. آن چادر، چادری بود که صاحبی ایلچی در نظر داشتند که برسم پیشکش به پادشاه روس داده باشد زیرا که اصل چادر، دارای ممتاز و اسباب آن از مقوله کرباس و طناب و نوار و چرم دوزی و دیرک های نقاشی، و تجیر دوره، و طبل و سایرین ملحقات آن بحدی امتیاز کلی داشت که [گمان نمی رفت] مافوق داشته باشد. وسعت و فرش انداز آن نیز بقدری بود که بکرات در عرض راه ها سی چهل نفر در آن نشسته صحبت میداشتند. سردار بعد از ملاحظه و تعریفات بسیار، تحقیق نمود که از بردن این چادر منظور چیست؟! صاحبی ایلچی جواب گفتند که منظور پیشکش کردن به پادشاه روس است. آن ساعت سخنی مذکور نکرده بمنزل خود رفت. صاحبی ایلچی نیز بمنزل آمده ذریعه و مراسلات به امنای دولت علیه ایران قلمی و بخصوص ارسال قالی (۱) نیز اشعاری شد که روانه کرده باشند.

بعد از زمانی آقاییک دربندی دیلماج آمده، از هر گوشه و کنار سخنان اظهار کرده، مذکور کرده که سردار را از این چادر شما بسیار خوش آمده، خواهشمند است که آن را به او تعارف کرده باشید.

صاحبی ایلچی بملاحظه اینکه چون آغاز دوستی و اتحاد است و مبدا نقاری بخاطر سردار راه یابد قبول فرموده، همان ساعت حکم کرد فراشان چادر را انداخته و پیچیده با اسباب و اساس تمام برسم تعارف بجهت او فرستادند.

بعد از بردن چادر و دیدن سردار و اظهار سرور و رضامندی بسیار، پنج دانه اشرفی باجاغلی (۲) برسم انعام، به حاملان چادر داده بود. حاملان خواسته نگیرند از واهمه که مبدا منافعی طبع صاحبی بوده باشد گرفته آمدند. من از استماع این فقره تعجب کلی کرده، که چادر به این امتیاز را چگونه پنج باجاغلی انعام کرده است.

صاحبی ایلچی فرمودند که مراتب لثامت و لچارت و طمع این طایفه بی نهایت است. همچنانکه چندی قبل از این که من بجهت معالجه دولتین علیتین بیچمن گلستان نزد سردار روس رفتم، در روز آخر حرکت از آنجا بعد از تعارفات کلی که نسبت به سردار و سایر طایفه روسیه بعمل آمده بود، نه طاقه شال ترمه و یکمقد انگشتر زمرد ممتاز و بعضی اشیاء دیگر برسم تکلف بجهت زن سردار فرستاده شد. او موازی نه دانه فنجان چای (۳) خوری چینی بسیار بددر جمعه گذاشته بجهت ما فرستاد. طرفه تر اینکه در وقتیکه فنجان های مذکور را آوردند آقاییک دربندی حضور داشت. بی جهت مذکور نمود که این شخص که از جانب زن سردار، نه دانه فنجان را آورده ده دانه اشرفی باجاغلی بجهت انعام او کافیسست زیادتیر ندهید؟! ما لابتدا ده باجاغلی را هم دادیم ایشان چنین قومی

۱- متن: قالی های ۲- این عنوان در فرهنگ معین بصورت زیر آمده است «باجاغلو» = باجغلو =

باج اولتسی = باجقلی = باچاملوتو (امر) قسمی مسکوک طلای عثمانی، ص ۲۲۲ - وظاهرآ

این مسکوک در دوره فتحعلی شاه نیز رایج بوده است. ۳- متن: چاهی

هستند، تعجب تو در این مقام بیجاست. آن روز هم بدین منوال گذشت. یوم شنبه نوزدهم، الی دوشنبه بیست و یکم: امر کلی که قابل تحریر باشد واقع نبود. یکروز صاحبی ایلیچی به بازدید قیلان اوغلی، ساعتی رفته معاودت به منزل فرمودند. روز بعد چون در حین حرکت از طهران، دواب بارکش بسیاری از جماعت هندانی، از قرار رأسی شش تومان پنجهزار دینار از طهران تا تفلیس کرایه نموده بودند، برآورد وجه کرایه آنها را نموده که مبلغ معتدی بود با یک ثوب قبا به جهت خلعت جلودار آنها تسلیم مکاریان کرده، آنها را از تفلیس روانه محل خود نمودند.

در همان روزها چند رأس قاطرری از مال صاحبی ایلیچی را نیز بار کرده به تفلیس آورده بودند. با جمعی از فراشان و عمله زیادتی که همراه بودند با وجود اینکه مبالغ کلی در حین حرکت به صیغه مواجب و سایر اخراجات به آنها داده شده بود، قدر معتدی اخراجات و انعام به آنها داده و آنها را روانه ایران نمود. این روزها هرروزه سردار برسم دیدن، ساعتی به منزل صاحبی ایلیچی آمده تعارف رسمی بجای می آورد.

روزی خبر رسید که معظمی خان طالش که جمعی مسلمانان را به دست روسیه داده و آنها را مقتول کرده بودند، متوفی و خون ناحق آن بیچاره ها گریبان او را گرفت.

یوم سه شنبه بیست و دوم: صبح سردار به منزل صاحبی ایلیچی آمده تعارفات بجای آورده، مذکور نمود که هرگاه من یکروز شما را ملاقات نکنم اوقات بر من تلخ خواهد بود. ساعتی توقف، شیرینی و جای صرف کرده به منزل خود رفت. بعد از زمانی دو نفر سوار چوپان کاره از دارالسلطنه تبریز وارد و نوشتجات از امنای دولت علیه ایران آوردند. درباب امور والی گرجستان و مرخصی چند نفر سالدات و سرباز که از جانبین در حین منازعه بدست آمده بودند شروحات قلمی داشته بودند. چون چندی بود که صاحبی ایلیچی سردار را بازدید نکرده بودند، این روز بجهت قرار مدار امور والی و مرخصی سالدات و سرباز مذکور، ساعتی گاربت طلبیده به منزل سردار رفتند.

سردار برسم همیشه انواع احترام بجای آورده، بعد صاحبی، مضامین نوشتجات را به او اظهار و او نیز جوابی گفتند و قرار و مدارى در آنها داده و ساعتی در آنجا توقف و مشغول صحبت گردیده بعد روانه منزل شدند، و آنچه قرارداد در امور والی و سایر جهات شده بود شروحات به امنای دولت علیه قلمی، و روز بعد به مصحوب همان دوسوار چوپان کاره روانه تبریز نمودند.

یوم چهارشنبه بیست و سیم الی سه شنبه سلخ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۹ : اموری که قابل تحریر باشد واقع نبود، و اوقات صاحبی ایلیچی گاهی به ملاحظه قیلان و گاهی به سرپرستی اسبان و بعضی وقت بگردش باغچه که در جنب منزل واقع بود مصروف می شد.

از این روزها روزی خبر رسید که جمعی از باب طرب بجهت تحصیل معاش از ایران به تفلیس آمده اند. کمانداد که عبارت از کوتوال و صاحب اختیار شهر تفلیس بوده باشد، آنها را در قلعه محبوس خانه در سواده، حبس کرده اند. صاحبی ایلیچی فرستاد قلعه یکی مذکور را آورده، فرمودند که بجهت ارباب طربی که از ایران به اینجا آمده اند محبوس کرده ای؟ در جواب مذکور نمود که بتصور اینکه مباد ایشان قطاع الطريق

باشند، یا در ایران مرتکب غلط کلی گردیده، خود را ملبس به این لباس کرده به اینصوب آمده باشند و از اینجا نیز بجای دیگر بروند و چندی بعد از دولت علیه ایران حکم شود که چنین اشخاصی به آن سامان آمده باید روانه نمایند. من اینها را چندی محبوس کرده‌ام، که هرگاه از این مقوله امورات ظاهر نشود، آنها را مرخص کنم، که به امر خود مشغول شوند و اگر امری از آنها ظاهر شود در دست باشند.

صاحبی ایلچی از سخنان حسابی او بسیار خوشش آمده [و او] مرد عاقلی بنظر آمد. فرمودند که حال مجدداً، آنها را به سمت ایران روانه کن، قبول نموده آنها را آورده و آدم همراه کرد روانه ایران نمود.

روزی دیگر جلوداران و مهتران اسبان هدایا مرتکب بعضی حرکات بیجا شده (۱) بایکدیگر منازعه کرده بودند. بعد از اینکه بعرض صاحبی ایلچی رسید آنها را خواسته هریک را بقدر عمل خود تنبیه و سیاست نمودند. روزی دیگر همگی در منزل توقف داشتیم آواز عظیمی بگوش رسید. تفحص نمودیم، چون منزل صاحبی ایلچی در بالاخانه مرتفعی واقع شده بود و چندین نفر سالدات در آنجا مشغول کشیک بودند یکی از آنها پشت بر محجر (۲) داده ایستاده بود. غافل محجر (۲) شکسته از آن بالا بر زمین افتاد. بقدر ارتفاع داشت. آن آواز از آن بود. اما آن سالدات ساعتی مدهوش بود. بحال آمده زهی قضای بی برکت.

یوم چهارشنبه غره شهر رمضان المبارك: موافق تقویم غره بود. اما بعلت ابر بسیار رویت هلال واقع نشد. و صاحبی ایلچی شب را در منزل سردار موعود بودند. رفته غذا سرف نفرموده مراجعت کردند، و آخر شب غذا صرف نموده نیت روزه کردند و استراحت شد. در همین روز دورأس اسب یکی عربی و دیگری ترکمانی ممتاز که سردار هر دو را دیده و خواهش داشت برسم تعارف بجهت او فرستادند. بعد از ملاحظه و رضامندی کلی ده دانه اشرفی باجاغلی، به حاملان انعام کرده بود. در این روز امر دیگر واقع نبود.

یوم پنجشنبه دویم و جمعه سیم: که ایام رمضان و بجز تلاوت قرآن امری مطلوب نبود، در سران آب که از بالای کوهها زیر می‌ریزد و حوض بزرگی در آنجا ساخته‌اند و در آنجا که می‌نشینند تمامی باغات و اشجار در نظر است. صاحبی ایلچی گاهی در آنجا رفته مشغول تلاوت قرآن می‌بودند و بعضی اوقات در منزل بملاحظه کتاب و نوشتن خط انگریزی قیام می‌نمودند.

یوم شنبه چهارم: صبح آقاییک در بندی آمده، مذکور نمود که باید فیلان و اسبان را روانه پتربورغ کرده باشم. صاحبی ایلچی، فیل بانان و جلوداران و مهتران اسبان را طلبیده، قدغن فرمودند که اسباب و اثاث خود را موجود و آماده کرده و آنچه شایست و بایست به آنها داده عمر این روز آنها را با جمعی سوارقزاق (۳) و اسب کش و مهماندار روانه کراچتن نمودند. کراچتن مکانیست که هر کس از تفلیس به سمت پتربورغ می‌رود، در آنجا برده دوسه روز اورانگاه میدارند، و مجموع اسباب او را دود

میدهند بعضی چیزها دارند در اطاقی به آتش ریخته دود می‌کنند آدم و اسباب او را در آن اطاق برده دود داده و بعد او را روانه مینمایند. جهت این عمل این است کمی گویند هر گاه کسی ناخوشی و مرضی داشته باشد یا از ولایتی که وبا و طاعون در آن باشد آمده باشد این دود را که به او میدهند رفع آن ناخوشی بکلی از او میشود، و بوی آن مرض به ولایات دیگر که میرود نمیرسد. غرض از بردن به کراچتن و دادن دود این است. خلاصه آنها را به آنجا برده چند روز نگاه داشتند و بعد از آنجا روانه نمودند. این روز بطریق سایر روزها گذشت.

یوم یکشنبه پنجم: که عید روسیه است و سردار روانه کلیسا شده بود در حین معاودت با جمعی از بزرگان و اعزّه و اعیان روسیه به منزل ما آمده اظهار دوستی و محبت بسیار با صاحبی ایلیچی نموده، قدری عذرخواهی تمویق حرکت از تفلیس را از صاحبی خواستند، بصحبت مشغول بودند. مقارن آن حال یکنفر چاپار از دربار ایران وارد فرمان همایون شاهنشاهی را که در باب تنبیه و تأدیب طایفه ترکمان و فتح و ظفر غازیان نصرت نشان و انتظام امور مملکت خراسان و اطاعت اهالی هرات و آنسامان به سرافرازی و افتخار صاحبی شرف صدور یافته بود، با ارقام قضا نظام نواب ولیعهد و رقیمهجات امنای دولت ابد مدت قاهره آورده تسلیم نمود.

بعد از زیارت و استحضار از مضامین آنها، سروری و نشاطی در خاطر همگی ما راه یافته، صاحبی ایلیچی را بحدی خرمی و خوشوقتی دست داده که بی اختیار بوجد درآمدند.

سردار و اعزّه و اعیانی که حضور داشتند همگی از مضمون فرمان همایون و فتح و نصرت غازیان جلالت نشان مطلع گردیده، تهنیت و مبارکباد می‌گفتند و فرمان مبارک را با ارقام سردار گرفته و روانه منزل خود گردیده، که بخط اروسی سواد و سواد آن را روانه پتربورغ نماید، و بعد آنها را ارسال خدمت ایلیچی سازد.

این روز بجهت وصول این خبر بهجت اثر، بخوشی و خوشحالی گذشت. یوم دوشنبه ششم، الهی یکشنبه دوازدهم: امری که قابل تحریر باشد وقوع نیافت. روزها صاحبی ایلیچی گاهی بتلاوت قرآن و گاهی بتماشای باغ و بوستان و گاهی بصحبت بوستان که بدیدن می‌آمدند مشغول بودند. یکروز عرایض و نوشتجات قلمی و بمصحوب همان چاپار که فرمان فتح آورده بود ارسال ایران نمودند و تکلیفی که نیز شایسته او بود به او دادند. بسیاری از روز و شب مذکور سردار به منزل صاحبی می‌آمد و دلجوئی از رهگذر غمگین توقف در تفلیس می‌نمود.

روزی دیگر عابدین بیگ مازندرانی که غلامی یوسف نام داشت و از ایران فرار و قدری مال او را برداشته به تفلیس آمده بود. صاحبی ایلیچی حکماً مال او را گرفته به او رد نمود، و غلام مذکور که سالها بود مسلمان شده بود مجدداً بدین ارمنی عود نموده زوجه ارمنی هم گرفته در تفلیس توقف کرد. عازم ایران بود ذریعه و نوشتجات به امنای دولت علیه ایران قلمی و به مصحوب عابدین بیگ مذکور ارسال نمود.

دوشنبه سیزدهم: سردار تفلیس را ناخوشی عارض شده بود. صاحبی ایلیچی آقاییک را مامور به حال پرسی او نمودند.

میرزا ابراهیم وزیر و نویسنده سردار که بعلت اینکه در چمن گلستان در حین بستن عهدنامه مصالحه دولتین بعضی دقت‌هایی بیجا، و سخنان بی‌یا مذکور می‌نمود و القاب شاهنشاه عالم‌پناه را بطریقیکه بایست در عهدنامه قلمی نکرده بود و از این جهت صاحبی ایلچی از او رنجیده‌خاطر بود این روز بخدمت ایلچی آمده عذر بدرفتاری ایام گذشته را خواسته فقرات بسیار از مراتب صداقت و اخلاص خود به دولت علیه ایران بیان نمود. چون از ناصیه احوال او صداقتی ظاهر بود والحق آدم معقول آراسته بنظر نمود، صاحبی ایلچی تمهید فرمودند که استدعا بدولت علیه ایران نموده که نشان شیر و خورشید به او مرحمت شود.

این معنی بیشتر باعث اخلاص او بدولت علیه گردیده، اظهار امیدواری نمود. چون فیما بین او و آقایک صفائی نبود در آن بین آمده اورا بمنزل ملاقات نمود. حالش برهم خورد برخاسته به منزل خود رفت. صاحبی ایلچی اظهار محبت بسیار به میرزا ابراهیم نمود. اونیز روانه منزل خود شد. این روز خیر رسید که سرخای خان لگری که چندی در دارالسلطنه طهران و چندی در تبریز توقف داشت با کوچ و بنه مرخص گردیده که روانه ولایت خود شود. در حین عبور از رودخانه کر جماعت قزاق (۱) و سالدات که از جانب سردار روس در آنجا مستحفظ بودند بر سر او ریخته پسر و زن و یک دونفر دیگر از همراهان او را به قتل رسانیده سرخای خان خود فرار و روانه دیار خود شده است. صاحبی ایلچی را از این خبر غم بسیار و اندوه بیشمار عارض گردید. و آن روز به تلخی گذشت.

سه‌شنبه چهاردهم و چهارشنبه پانزدهم: امریکه تازگی داشته باشد واقع نبود. در این روزها آدمی از جانب سردار والایبار ایروان آمده، قدری وجه برسم تکلف بجهت صاحبی ایلچی آورد. اراده داشتند که قبول نمایند. همراهان بیان کردند که پس فرستادن آن بی‌صورت است. قبول کردند. در همین روز مذکور شد که سردار اسکندریک گماشته صاحب معظم صدراعظم را که چندی قبل از این به تفلیس فرستاده بودند، مرخص نموده که روانه ایران شود. این روزها بطریق قبل گذشت.

پنجشنبه شانزدهم و جمعه هفدهم: در این روزها بعلت روانه شدن اسکندریک ، صاحبی ایلچی قدری اوقات صرف تحریر عرایض و نوشتجات به ایران نمود، و آنها را به اتمام رسانیده که به مصحوب اسکندریک ارسال دارند. در این روزها به علت بی‌عصمتی زندهای گرجی و ارمنی ابوالقاسم نام جنودار اسبان هدایا، و محمدتقی فراش و یک دونفر اجامره و اوپاش دیگر فریفته زنان آنجا گردیده مذکور نموده بودند که ما در اینجا توقف و بدین ارامنه بیرون می‌آئیم. در کلیسا رفته بارها حرکات بدستور گرجی و ارمنی که به کلیسا می‌روند کرده بودند. این خبر بعرض صاحبی ایلچی رسید و باعث تعمیر کلی ایشان گردید. اراده داشتند که آنها را نسق کرده باشند. همراهان مانع گردیدند. دوزوبعد آنها را قدری خرجی داده، مقید باجمعی قزاق روانه ایروان نموده که از آنجا روانه ایران شوند. دیگر از اعمال غریبه هر کس اینکه در هنگامیکه اسکندریک

مرخص گردیده که روانه شود و نوسشتجات صاحبی ایلچی هم به او تسلیم شده بود، ملا تارپوردی شیخ الاسلام مسلمانان تفلیس که قدری از احوال آن پیش بیان شده و در حقیقت مسائل واجبی ضروری را نمیداند، نزد اسکندریک رفته و لوله کاغذ قطوری که سران را به لاک محکم کرده به او داده و گفته این روزنامه یکساله افعال و اعمال طایفه روسیه است. آنچه در هر باب از پای تخت روس الی تفلیس در این یکسال وقوع یافته من در اینجا ضبط کرده‌ام. گویا در ایام توقف اسکندریک هم همه روزه نزد او میرفته و اخذی از اومی کرده و وعده همین روزنامه را به او میداده، تا این روز که اسکندریک عازم بود این لوله را آورده و مذکور ساخته که آنچه میخواهی در این ضبط است. لکن در اینجا صلاح نیست که سر آن را باز کنی. یک منزل که از اینجا دور شدی سر آن را باز کرده ملاحظه کن، و الحال یک طاقه شال ترمه ممتاز در ازاء این خدمت بمن بده تا بروم. اسکندریک را از این جهت خوشوقتی کلی دست میدهد و به جناب آخوند مذکور می گوید که شال در بقیچه حاضر است ساعتی دیگر تشریف آورده بگیرد. آخوند قبول نموده میرود. چون اسکندریک را شوق زیادی به ملاحظه روزنامه مذکور بوده طاعت نیاورده لوله را باز می کند ملاحظه مینماید که تمام کاغذ سفید است. بسیار متغیر شده درهم می پیچد و می گذارد. همان ساعت آخوند معاودت کرده مطالبه شال می کند. اسکندریک می گوید آخوند! این لوله تمام کاغذ سفید است. آخوند میگوید سبحان الله این دو لوله در طاقچه اطلاق بوده سهواً این یکی را آورده‌ام بده تا بروم و لوله اصل را بیاورم. لوله را گرفته میرود و سه روز پنهان میشود. تا اینکه اسکندریک که دوسه منزل رفته مرئی (۱) میگردد. دیگر چون آوازه همت و سخاوت جناب نظام الدوله العلیه العالیه گوشزد سردار روس گردیده بود. بنابراینکه ابواب دوستی و تعارف فیما بین آنها مفتوح شود، موازی یک سروک ثمور که فی الجمله امتیازی داشت به مصحوب اسکندریک بجهت ایشان فرستاد.

یوم شنبه هجدهم الی بیست و پنجم: امری که قابل تحریر باشد روی نداد. صاحبی ایلچی اکثر روز بتلاوت قرآن و گاهی بتفرج باغ جنب منزل و درس آب که از کوه بزیر می آید، مشغول بودند. بعضی از اوقات، اوقات خود را نیز صرف نوشتن خط انگریزی و مطالعه کتاب می نمودند.

بسیار روزها سردار و بزرگان بدیدن آمده، ابواب صحبت از هرجا و هرقوله فیما بین ایشان مفتوح بود. و یک دو دفعه نیز صاحبی ایلچی به منزل سردار رفته. او بسیار عزت و احترام می نمود و نوید حرکت از تفلیس و روانه شدن به پتربورغ و آوردن امضای عهدنامه را از دربار پادشاه خود میداد.

روزی از این روزها آقاییک دربندی، خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که در عالم واقعه دیدم سگ زرد بسیار بزرگی روبمن می آید و من ایستاده منتظر آمدن اویم، و محافظت خود را می کنم که مبادا مرا اذیت برساند. ناگاه از نظر من غایب شد و هر قدر تفحص کردم ندانستم به کجارت. مقارن بیان آقاییک خبر رسید که مصطفی خان طالش (۲)

که منشاء فساد کلی و استقلال طایفه روسیه گردیده بود لبیک حق را اجابت گفته وفات یافت. چون آقایک از دوستان و یکرنگان او بود، دست تأسف بر سر زده آغاز زاری نمود. صاحبی ایلچی به او فرمودند که هیچ خوابی به این زودی اثر نکرد، که خواب تواتر کرد. سگ زرد این مرد بود که وفات یافت و از نظرها غایب شد. آقایک را از این تعبیر خوش نیامده برخاست و به منزل خود رفت. لکن در حقیقت هیچ معبری تا حال به این خوبی تعبیر نکرده بود.

یوم یکشنبه بیست و ششم: طلوع صبح ایشیک آقاسی سردار وارد و خدمت صاحبی ایلچی اظهار نمود که امضای عهدنامه مبارکه از دربار پادشاه روس رسیده و احکام بلینه از جانب او در باب رفتن شما به پتربورغ شده است.

صاحبی ایلچی یک طاقه شال رضائی به او انعام فرمودند، و از وصول این خبر سروری در خاطر همگی راه یافته، در همان بین سردار با جمعی اعزه و اعیان وارد منزل صاحبی ایلچی گردیده نشان شیرو خورشید که از شاهنشاه عالم پناه به او مرحمت شده بوده ارسال پتربورغ کرده بود که از پادشاه خود مأذون شده باشد، در همین روزها نشان دیگر از پادشاه روس به جهت او آورده هر دو را حمایت و زینت گردن خود ساخته و بشکرگزاری جناب باری مشغول گردیده، مذکور نمود که از قرار شروح نوشتجات بر من ظاهر شده که این امضائی که حال آورده اند، امضای سیم است که از دربار پادشاه من رسیده ابتدا یک امضائی به مصحوب آدمی فرستاده بودند. آدم و امضاء هر دو در راهها منقود الخیر گردیده، معلوم نشده که بچه طریق اتفاق افتاد.

دفعه دیگر امضائی به مصحوب آدمی فرستاده اند، در عرض راه جماعت فرانسه گرفته، برده اند.

این دفعه سیم است که امضا به اینجا رسیده و من که سردارم الحمدلله تعالی در دولت علیه ایران و ترد شما خجل نشده ام، و نیز مذکور نمود که از جانب پادشاه من بسا ناویج که در ایران مشهور بدلی هایور است با جمعی دیگر مأمور بمهمان داری شما گردیده که در عرض راه پتربورغ به خدمتگذاری شما مشغول باشند. و نیز مذکور نمود که از دولت ما چنین حکم شده که بقدر یکصد نفر سوار مکمل مسلح سوای عملجات و همراهان باید همراه شما باشند که به اعزاز و احترام تمام رفته باشید، زیرا که پادشاه من از وقوع مصالحه میمونه مشغوف و از رفتن شما نیز مسرور است. عنقریب مطالب و مهمات منظوره شما را بر وفق دلخواه سورت میدهد، و شما را با نیل مقصود از آنجا روانه خواهد کرد.

از این مقوله سخنان بسیار گفته و ما را خاطر جمع کرده و خواهشمند شد که الیوم صاحبی ایلچی بشادیانته وصول امضای عهدنامه در سر میز سردار رفته، حاضر شده باشند. صاحبی ایلچی اگر چه صایم بودند، قبول نمودند. سردار بعد از خوشوقتی و تعارف بسیار برخاسته به منزل خود رفت. صاحبی ایلچی همان لحظه قدغن فرمود عرایض و نوشتجات در همین بابت به دولت علیه ایران قلمی وبه مصحوب آقا بابابیک غلام سرکار نواب ولی عهد ارسال تبریز نمودند و انعامی که شایسته حال او بود نیز به او داده شد. بعد از فراغ از روانه ساختن چاهار مذکور، گاربت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی سوار و با

همراهان روانه منزل سردار شدند.

به ورود منزل، سردار انواع عزت و احترام بجای آورده، و بمشادایانه وصول امضا، اساس عشرت برپا داشته، و میزی درکمال آراستگی آراسته، بزرگان و اعزه و اعیان خود را در آنجا حاضر کرده، به عشرت و صحبت و صرف غذا مشغول شدند. ساز و نوا (۱) می‌نواختند و بعد از صرف غذا، شراب بسلامتی شاهنشاه عالم‌پناه خورده، سی و سه عدد توپ شادی انداختند.

بعد صاحبی ایلچی روانه منزل خود گردیده، آن‌روز و آن شب را بخلاف سایر روز و شب‌ها که از طول توقف تفلیس و نرسیدن امضای عهدنامه دلگیر و پریشان‌خاطر بودند بشادی و خوشوقتی گذرانیدند. سردار قدغن نمود آن شب تمام تفلیس و مکان‌های مرتفع را چراغان کرده بودند، و تمام خلق از زن و مرد به عیش و عشرت و شادمانی مشغول بودند.

چند یوم پیش محمد بیک گنجه [ای] حسب الامر نواب ولی‌عهد بجهت دیلماجی لسان اروسی که فی‌الجمله میدانست وارد تفلیس گردید و درحین ورود خدمت صاحبی، بسیار بی‌ادبانه مکاتیب را داده و سخنان درشت مذکور نموده بود. این روز با وجود ایام رمضان شرب‌خمر کرده و در بازار شهر رفته حرکات مستانه می‌نموده، صاحبی ایلچی که مطلع گردیدند بابابیک غلام سرکار ولی‌عهد را که در آنجا بود پیغام فرموده که به او بگوید که اینگونه حرکات و رفتار ناهنجار در این بلاد خلاف ضابطه است، البته ترك کرده باش. مشارالیه تزد او رفته بیان پیغام را نمود. محمدبیک مذکور با، بابابیک غلام آغاز منازعه کرده سخنان لاپایل به‌او گفته بود.

یوم دوشنبه بیست و هفتم، الی چهارشنبه بیست و نهم: به هیچ وجه تازه [ای] واقع نبود که قابل تحریر باشد. روزها بتلاوت قرآن و گردش در اطراف منزل و صحبت کتاب می‌گذشت. روزی از جانب سردار و الاتبار ایروان قاصد ارمنی آمده، مراسله [ای] مبنی برحال‌پرسی از ایشان بجهت سرکار صاحبی ایلچی آورده بود. جواب، قلمی و به او داده شد. یک اشرفی نیز انعام به‌او داده شد. دیگر روزها و شب‌های مذکوره در منزل بسر برده بطریق ایام پیش گذشت.

یوم پنجشنبه سلخ شهر رمضان المبارک: قدری به تلاوت قرآن و صحبت با همراهان بجهت صاحبی ایلچی گذران شد. بعد آقا بابابیک غلام سرکار نواب ولی‌عهد وارد، و ارقام از سرکار اشرف و نوشتجات از امنای دولت ابد مدت قاهره بجهت صاحبی ایلچی آورده، دو عدد تسبیح مروارید بجهت مزید هدایای پادشاهی و یک هزار تومان وجه نقد بجهت اخراجات صاحبی ایلچی آورده، تسلیم نمود. چون دو نفر غلام دیگر هم‌راه او بود، آنها را به استراحت مأمور و باقی روز و شب بدستور گذشت.

یوم جمعه غره شهر شوال المکرم ۱۲۴۹: که عید فطر می‌بود صاحبی ایلچی به‌نماز عید مشغول و با همراهان نهار صرف نمود. سردار باجمعی کثیر از بزرگان روس به دیدن

آمده مبارکباد عید می‌گفتند. چای (۱) و شیرینی آورده صرف نمودند، و صاحبی ایلچی مضامین ارقام نواب اشرف را با کیفیت آوردن تسبیح مروارید، و آمدن آقابابابیک به سردار اظهار نمودند، بعد ساعتی نشسته بمصحبت مشغول بودند و به منزل خود رفتند. باقی روز بطریق روزهای دیگر گذشت.

یوم شنبه دوم: به اصطلاح روس یوم تولد مادر پادشاه آنها بوده، و این روز را این طایفه عید نامیده به عیش و طرب مشغول می‌شوند.

سردار با جمع کثیری به منزل صاحبی ایلچی آمده اصرار زیاد نمودند که ایشان را به تماشای کلیسای خود برده وضع و آئین روسیه را دیده باشند.

صاحبی نظر به اصرار ایشان با همراهان به اتفاق سردار به کلیسا رفته در آنجا جمیع خلق و بسیاری زنان و کیشان و پادری‌ها که او را مجتهد میدانند جمع بودند. به ورود آنجا ملاحظه شد که کشیها و پادری و خدمه کلیسا لباس‌های زری به ترکیبات مختلف پوشیده و کتاب‌ها در دست گرفته، قدری پیش و پس (۲) می‌روند و چیزها می‌خوانند و حرکات غریبه از آنها ظاهر می‌شود، و پادری‌خاج رادر دست گرفته روبهرکی که اشاره می‌کند او به سجده می‌رود و همچنین از این مقوله حرکات که تفصیل باعث طول می‌شود کارها کردند. بعد از ساعتی یکی از آنها بشقابی در دست گرفته در میان خلق راه رفته، هر یک چیزی می‌دادند. صاحبی ایلچی در آنجا چند دانه اشرفی در بشقاب انداختند و بعد از آنجا به همراهی سردار بخانه پادری بزرگ که عمله پیشوایان آنها می‌بود رفتند.

در آنجا میزی گسترده، و اقسام شراب‌ها چیده و گذاشته بود، بعد از نشستن آنها پادری خود، پیاله [ای] پر کرده و خورد، و خلق خود را تکلیف بخوردن نمود، آنها مشغول اکل و شرب، و صاحبی ایلچی با همراهان مشغول صحبت بودند. تا اینکه سردار و سایر آنها غذا صرف نموده، مجلس برهم خورد و همگی از آنجا حرکت و هر یک روانه منزل خود شدند. و باقی آن روز نیز به طریق سایر روزها گذشت.

یوم یکشنبه سیم الی دوشنبه یازدهم: صاحبی ایلچی گاهی به مطالعه کتاب و گاهی بنوشتن خط انگریزی، و بعضی اوقات به گردش باغ جنب منزل مشغول بودند، و اغلب به علت طول توقف در تفلیس و تعویق تبدیل عهدنامه به دلگیری و پریشانی خاطر می‌گذرانیدند. روزی از این روزها، جنرال ساناویچ مهماندار را که تا آنروز به دیدن صاحبی ایلچی نیامده بود، سردار [اورا] به همراهی پالیوانچ وزیر خود نزد صاحبی ایلچی فرستاد که حسب الامر پادشاه ما [ایشان] مهماندار عرض راه شما میباشد، و باید با او بر سر محبت و مهر بانی باشید. صاحبی ایلچی او را بسیار نوازش نموده و اظهار محبت زیاد با او کردند. او نیز تعهدات بسیار در مراتب مهمانداری عرض راه نموده و به منزل خود رفت.

روز دیگر پادری بزرگ که عمله مجتهدین آنها میباشد برسم بازدید نزد صاحبی

ایلچی آمده، تعارف بسیار بعمل آورد. چای (۱) و شیرینی صرف کرده به منزل خود رفت. اما از این پادری بزرگ حکایتی مسموع شده، در اینجا تحریر می‌شود: قاعده و قانون روسیه این است که سالی یکدفعه در روزی معین، مجموع زن و مرد در کلیساها نزد پادری و کشیشان رفته معاصی که از هر مقوله کرده‌اند، در خفیه به کشیش یا پادری می‌گویند. او بعضی را خود می‌بخشد و بعضی را نویدبخشیدن بعد می‌دهد و او را توبه تلقین می‌کند، آن شخص خوشحال از آنجا بیرون آمده تا سال دیگر باز به اعمال خود مشغول است و قاعده هم این است که بعد از اینکه هر کس که کشیش و پادری می‌شود باید به هیچ وجه تزویج اختیار نکند و زوجه نداشته باشد و مقاربت از او صادر نشود. اگر فرضاً صادر شود واحدی مطلع شود، او را انواع سیاست کرده، دیگر او را به کلیسا راه نمی‌دهند. اتفاقاً در این سال در همان روز موعود، جمعی ترد همین پادری رفته و معاصی خود را يك يك بیان کرده و بخشیده شده، می‌رفتند. نوبت به جوانی رسیده، او رفته هر امری که از او صادر شده بود بیان نمود. چون باید خلاف واقع و دروغ نگویند در يك امری بسیار شرم می‌کرد و سر بزیر می‌انداخته. پادری اصرار بسیار می‌کند که بگو، شرم مکن می‌گوید من با صبیۀ شما مقاربت کرده‌ام. پادری می‌گوید عیب ندارد، من هم با مادر شما همین عمل را کرده‌ام، هر دو بخشیده خواهد شد. خلاصه اوصاف حمیده ایشان بسیار است.

روزی دیگر از این روزها سردار به منزل صاحبی ایلچی آمده، بعد از تعارفات، مذکور نمود که چون میرزا ابراهیم ارمنی در کمال خوبی امضای عهدنامه را به خط ایرانی ترجمه نموده است شما از دولت خود خواهشمند شوید که نشان شیر و خورشید بجهت او مرحمت شود.

صاحبی ایلچی چون پیش همه به او وعده کرده بودند قبول فرمودند. دیگر در آن روزها امری واقع نبود.

یوم سهشنبه نوازدهم: صبح سردار چند نفر خاصان خود را فرستاد که امروز عهدنامه و امضای آن را بایکدیگر تبدیل خواهیم نمود. قدغن کرده تمام بزرگان و اعزه و اعیان و مطلق خلق روسیه و سالدات سوار و پیاده از درب منزل ما الی درب منزل سردار ایستاده، به آئین خود ساز و نوا می‌نواختند و اسباب عشرت و شادی برپا داشتند. سردار جمع کثیری از بزرگان خود را با گاریت شش اسب مخصوص ترد صاحبی ایلچی فرستاده، مذکور نمود که سردار را منظور این است که اصل عهدنامه میمونه مبارکه، مهموره بمهر شاهنشاه عالم پناه را که نزد شماست به اعزاز تمام برداشته به منزل ما آمده باشند، که در عرض راه ما نیز امضای عهدنامه میمونه که بدست خط و مهر پادشاه خود در دست داریم قدری به استقبال آورده، هر دو را با یکدیگر در منزل برده، تبدیل نمائیم.

صاحبی ایلچی بنحو خواهش او، اصل عهدنامه مبارکه را با قابطلای مینادر کمال اعزاز در گاریت گذشته و با همراهان سوار گردیده، از منزل خود روانه منزل سردار شدیم. در عرض راه همهجا تمامی خلق اعزاز و اکرام می‌نمودند. در وسط راه آنها نیز

آمده، همه با یکدیگر رفته داخل منزل سردار شدیم. منتهای عزت و احترام بجای آورده، تبدیل نمودند.

صاحبی ایلچی را بعد از تبدیل بخاطر رسید که ولایات آذربایجان بی جهت به تصرف آن ظالمان برآمده و بعدها تغییر نخواهد یافت. از این جهت بحدی دلگیر و پریشان احوال گردید که همگی حضار مجلس از تغییر احوال صاحبی حیران بودند، و سردار قدری متحیر شد، در مقام تحقیق برآمد. صاحبی ایلچی جواب نگفته همان ساعت امضاء را برداشته با همراهان روانه منزل گردید، و سردار عهدنامه را با احترام، و خلق روس را تمام همراه خود برداشته روانه کلیسا گردیدند، و در آنجا به آئین خود بدعا و شکرگزاری مشغول شد، و معاودت بمنزل خود نمود.

چون همین روز ناهار، (۱) صاحبی ایلچی در منزل سردار موعود بودند بعد از سه چهار ساعت گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی سوار و با همراهان روانه منزل سردار شدند. به ورود آنجا اکرام بسیار نمود، جمیع کشیش‌ها و پادری و بزرگان آنها در آنجا جمع بودند. بعد از زمانی با جمعیت بسیار در سرمیز رفته و ناهار (۱) مرغوبی نیز از کارخانه صاحبی ایلچی آورده در سرمیز گذاشته، همگی به صرف غذا مشغول شدند. بعد از غذا برخاسته سردار و همگی اهل مجلس، شراب به سلامتی شاهنشاه عالم پناه ایران خورده، سی‌وسه عدد توپ شادبانه انداخته و ساز و نوا می‌نواختند. بعد از آن فقرات، ساعتی نشسته با سردار صحبت می‌داشتند و بعد از آنجا برخاسته روانه منزل شدند. در منزل ساعتی به استراحت مشغول، چون سردار قدغن نموده بود که این شب همه شهر و خارج شهر را چراغان و اساس آتش‌بازی و عشرت برپا کرده باشند، این روز همه خلق آن بلد، از زن و مرد به عیش و طرب و لهو و لعب گذران می‌نمودند. نظر به اینکه هنگام حرکت صاحبی ایلچی از منزل، سردار وعده شبرا نیز خواسته بود شام گاریت مخصوص آورده، سوار و با همراهان روانه منزل سردار شدند.

بعد از ورود ساعتی به تعارف رسمی گذشته، در ایوان خانه سردار که مقابل آن میدان است و اسباب آتش‌بازی در آنجا برپا بود توقف نمودند. بنای آتش‌بازی و سازونوا گذاشتند. چیزی از اسباب آتش‌بازی بدترکیب شیر و خورشید که نشان شاهنشاه ایران است و نام مبارک شاهنشاه در بالای او ظاهر بود، ساخته بودند و نشان پادشاه روس و اسم او را نیز ساخته در بین آتش‌بازی آتش زدند و قسم‌گیری بود که تمام از دور ظاهر و مرئی می‌شد و بسیار طول کشید تا به اتمام رسید. بعد بعضی آتش‌بازی دیگر به اقسام مختلف کرده، تمام شد. از آنجا برخاسته به منزل سردار رفته، در آنجا زنان و مردان بسیار، از روس و غیره بودند. ساعتی نشسته صحبت می‌داشتند. بعد هر یک برخاسته بمنزل خود رفتند. صاحبی ایلچی نیز سوار گردیده، روانه منزل شدند و استراحت نمودند.

یوم چهارشنبه سیزدهم و پنجشنبه چهاردهم : امری واقع نبود، روزی سردار جنرال بسا نوویچ را به منزل صاحبی ایلچی آورده مذکور نمود: که چون حسب الامر پادشاه من [ایشان] مهماندار عرض راه شماست، من می‌خواهم که شما در مقام دوستی و محبت با او باشید.

صاحبی ایلچی مذکور نمودند که در صورتی که او با ما در مقام یکرنگی باشد و در عرض راه بطریق خوشی رفتار نماید، من هم کمال محبت به او داشته خواهم بود. جنرال مذکور خود وعده ضیافت از صاحبی ایلچی خواسته و تمهیدات کلی نموده، همگی به منزل خود رفتند. شب بعد گاریت مخصوص سردار را آورده صاحبی سوار و با همراهان بخانه بسا ناویچ که خانه پدر زن او بود و شخص بزرگ صاحب دولتی، و گمرکچی حاجی ترخان میباشد رفتند. سردار و تمامی اعزه و اعیان و بزرگان و زنان ایشان در آنجا بودند. هر یک بقدر حال عزت و احترام به صاحبی ایلچی و همراهان می نمودند، تا قدری از شب گذشته همگی در سر میز نشسته و به آئین خود اقسام تکلفات آماده کرده، آوردند و به مصرف رسید. بعد از صرف غذا، ساعت دیگر توقف و به اتفاق سردار روانه منزل خود شدند. این روز و شب سردار بیان نمود که زمان حرکت از تفلیس قریب است. اگر امری داشته باشید صورت بدهید.

یوم جمعه پانزدهم: صبح عراده و کالسکه آورده، تمامی اسباب و اثاث و عمله (۱) و ایتم صاحبی ایلچی را برداشته به کراچتن که کیفیت آن [در] پیش ذکر شده، بردند که در آنجا دود داده باشند. در آنجا چادر صاحبی ایلچی را برپا نموده، عمله و اسباب در آنجا مشغول دود دادن بخود شدند. عصر گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی از منزل حرکت و روانه عمارت توپخانه که در سراب کر واقع است و قریب به چادر بسود شدند. و در آنجا فرود آمدند.

بعد از ساعتی سردار و جمعی بزرگان آمده، مبارکباد منزل جدید را می گفتند و ساعتی نشسته به صحبت مشغول بودند، بعد عنبرخواهی بسیاری کرده روانه منزل خود شدند.

آن شب در منزل جدید بسر برده شد.

یوم شنبه شانزدهم: صاحبی ایلچی در حوالی منزل گردش می نمودند. آقا بابابیک چاپار و یک نفر دیگر از تبریز وارد و قدری شال ترمه و زری مقبول و سه فرد قالی (۲) به جهت مزید هدایای پادشاهی آوردند، و ارقام و نوشتجات از دولت علیه آورده، تسلیم نمودند. از مضامین آنها سرور بسیار در خاطرها راه یافته چون مضمون، تأکید حرکت از تفلیس بود، میرزا ابراهیم و آقاییک را صاحبی ایلچی خواسته و مضمون آنها را به ایشان حالی کرد، که رفته به سردار بگویند، شاید اثری کرده، در روانه ساختن ما تعجیل نماید. بعد از این فقرات محمدبیک گنجه [ای] شرب بسیاری کرده از شهر به منزل ایلچی آمده مذکور نمود که در اخراجات من بنحوی که منظور من است قصوری هست؟ صاحبی ایلچی فرمودند که قدغن می شود که آنچه در کار باشد به تو داده باشند. چون از خود بیخبر و از حال طبیعی بدر بود، پاره [ای] سخنان ناهنجار گفته و از آنجا روانه منزل سردار گردید و دریای عمارت سردار ایستاد و به فریاد و آواز بلند به زبان ترکی گفت که «سن پخیدن بارشدن بیز بارش ممشخ» (۳). سردار آواز او را شنیده، در مقام تفحص برآمد که چه می گوید. جمعی که بودند مذکور کردند که گویا شکوه ازرقای

۱- متن: اساس ۲- متن: عالی ۳- ترجمه ترکی متن بدین قرار است «تو..... خودری

آشتی کردی ما آشتی نکردیم».

مود دارد. سردار آدمی تعیین کرده او را خدمت صاحبی ایلچی آوردند. بعد از اطلاع از کیفیت مذکور حکم نموده، او را مقید و روانهٔ ایروان نمودند که از آنجا روانهٔ بریز شود. این روز هم به این نسبت گذشت.

یوم شنبه شانزدهم الی شنبه بیست و سیم: قدری اوقات صرف انجام اسباب راه و مدارکات ضروریه بود. صاحبی ایلچی بعضی از اوقات مشغول مطالعهٔ کتاب و گاهی به گردش اطراف منزل و ملاحظهٔ رودخانه مشغول بودند. روزی اوقات صرف نموده، هوشی خواهش و تمنای سردار این بود که بالیوانچ، وزیر او امضای عهدنامهٔ مبارکه را به دولت علیهٔ ایران برده باشد، مکرر سفارش و تأکید می نمود که دربارهٔ او به امنای دولت بلیه سفارشات لازمه قلمی شود.

هرایض و نوشتجات بسیار در باب امضایردن بالیوانچ و امورات دیگر به دولت علیه قلمی به مصحوب آقاباباییک حامل بقیهٔ هدایا و همراهان او ارسال ایران نموده، تکلفی که شایستهٔ آنها بود نیز به آنها داده شد.

روزی دیگر سردار به دیدن آمد. قالبیها (۱) و شالهای تازه آورده را ملاحظه کرده بسیار تعریف نمود. یک طاقه شال رضائی گلی را بسیار تعریف و خواهش نمود، صاحبی ایلچی نیز دادند، و او اظهار رضامندی بسیار کرد.

روزی دیگر صاحبی ایلچی به گاریت مخصوص سوار و به بازدید سردار رفتند و قدری در آنجا توقف و سردار بیان می نمود که نوشتجات و مراسلات، در کمال تأکید به امنای دولت روسیه قلمی نموده ام. که همگی در انجام مهام شما سعی تمام و کوشش مالا کلام به عمل آورده باشند و خاطر شما در هر باب جمع باشد که با نیل مقصود معاودت خواهید نمود. همان روز صاحبی ایلچی را در خلوت خود برد، سیاه کرده و بدست صاحبی داد که در حین ورود به پتربورغ به این اشخاص تعارفات کلی باید کرده باشید، و بعد مراجعت به منزل نمودند. روزی دیگر سردار گاریت مخصوص که به جهت سواری عرض راه صاحبی ایلچی خریداری و سرانجام نموده بود آورده و صاحبی ایلچی بعد از ملاحظه، قدری انعام به حاملان گاریت مذکور دادند. دیگر این روزها امری که قابل تحریر باشد صورت وقوع نیافت.

یوم یکشنبه بیست و چهارم و دوشنبه بیست و پنجم: که زمان حرکت از تفلیس بود، چندین طاقهٔ شال رضائی و کوشیج و چند رأس اسب عربی و مبلغی معتد وجه نقد و چادر و غیره، به چند نفر مهمانداران و قلعه‌دییگی و داروغهٔ شهر که او هم مهماندار بوده و طبیب کراچتن و افسر و سالدات کشیکچی و گاریت‌چیان و عملهٔ سردار و دیگران که در عرض مدت توقف به خدمات مشغول بودند به موجب تحصیل علائحه، بنحوفرمودهٔ صاحبی ایلچی تعارف و بخشش واقع شده و بهر یک علی قدر حال آنچه بایست برسد رسیده و بعد هرایض و نوشتجات در باب رفتن بالیوانچ وزیر و بردن امضای عهدنامه و حرکت خود از تفلیس به دولت علیهٔ ایران قلمی و تسلیم باباییک غلام نواب اشرف نمود. یک رأس اسب عربی و قدری وجه نیز به او و یک دونفر غلامان که همراه او بودند داده شد، و

سفارشات لازمه در باب مهمانداری بالیوانج به او نموده، صندوق امضای عهدنامه رامپور ساخته، بفرموده صاحبی ایلچی بالیوانج و باباییک سپرده امور آنها را مضبوط نموده، که یوم بعد که صاحبی ایلچی حرکت منماینده به هیچ وجه حالت معطلی در امور ایشان واقع نباشد.

بعد سردار و کورنادر و جمع کثیری از بزرگان واعزه و اعیان به دیدن آمده، سردار مذکور نمود که سفارشات لازمه در باب انجام امور شمایه اعیان دولت خود نوشته ام و شما را خاطر جمع باشد که امور منظور شما صورت خواهد گرفت. و بعد سیاهه داد که در پتربورخ به این اشخاص دوستی و تعارف کرده باشند. بعد برخاسته به منزل خود رفت، روز دیگر موازی دوازده عدد عراده به جهت حمل و نقل اسباب و سواری ایتم آوردند، و چندین سالدات و افسر به جهت محافظت و ممارست عرض راه معین نموده به آنجا آمدند. و صاحبی ایلچی قدغن فرمودند که این روز همه اسباب و ائاتک (۱) را بارگیری و مکان سواری هر کس را معین و مشخص کردند، و ناتمامی امورات خود را به اتمام رسانیدند که فردا صبح که هنگام حرکت است تعویق و تأخیری در امور واقع نباشد.

این روز قاپلان اوغلی و جمعی دیگر از بزرگان به دیدن صاحبی ایلچی آمده، و تعارفات رسمی بسیاری «بجا» (۲) آورده و روانه منزل خود شدند. دیگر امری واقع نبود.

یوم سهشنبه بیست و ششم: که یوم حرکت از تفلیس بود قدری از روز گذشته جنرال ردیشچوف النشف سردار تفلیس و صاحب اختیار جمیع سرحدات ایروان و حاجی ترخان به اتفاق سمنوویچ حاکم تفلیس و جمعی کثیر از اعزه و اعیان به منزل صاحبی ایلچی آمدند. بعد از تعارفات رسمی دوشیشه شراب آورده گذاشته و به جهت سلامتی راه صاحبی خورده احترامات به عمل آوردند، و گاریت مخصوص که به جهت سواری راه صاحبی ایلچی، سردار به مباحثی معین خریداری نموده بود آورده صاحبی سوار شدند، و گاریت های کوچک دیگر آورده، همراهان نیز همگی در آنها نشستند و روانه شدند. سردار خود با جمعی نیز سوار شده به مشایعت آمدند. قدر معددی که طی مسافت شد چون سردار فی الجمله ناخوشی مزاجی بهم رسانیده، [بود] به اصرار صاحبی ایلچی معاودت کرده، بالیوانج با جمعی دیگر بقدر دو فرسخ بلکه بیشتر همراه آمدند.

در دو فرسخی در کنار رودخانه کر بقدر دو هزار سالدات در قریه [ای] چادر زده، توقف داشتند که مشغول محافظت راه بودند. در آنجا قدری پیاده شده جای (۳) صرف نموده، چندین نفر سازنده در آنجا آمده ساز و نوا نواختند. چند دانه اشرفی به آنها تکلیف شد.

در آنجا جنرال بسانوویچ مهماندار وارد و در گاریت صاحبی ایلچی با یکدیگر سوار و روانه شدند. راه مذکور همه جا کنار رودخانه کر واقع بود، تا سه فرسخی تفلیس به قلعه کوچکی که او را مسک می گویند و در قدیم الایام پایتخت گرجستان آنجا بوده است رسیدیم.

در آنجا رودخانه قراقلیخان با رودخانه کر یکی می‌شود رودخانه مذکور بقدرنصف آب کر آب دارد. قلعه مذکور کایسای بزرگی دارد. بقدر چهل خانوار ارمنی در آنجا ساکن میباشند و رودخانه، نزدیک به قلعه پلی دارد که از آنجا عبور مینمایند. مذکور می‌گردید که این کلیسا را در وقت آمدن امیر تیمور به گرجستان خراب کرده‌اند، و در ایام سلطنت شاه عباس جنت‌مکان، بازگرجی‌ها وجهی به‌خراند عامره داده، حکم به تعمیر آن (۱) شده است.

از آنجا يك دو فرسخ دیگر آمده، به‌جلگه با صفائی رسیدیم که دو فرسخ در دو فرسخ می‌بود. در آن کوه و بیشه مکان مذکور را بزبان گرجی غارتیس کر می‌نامند. قریب دویست نفر سالدات مستحفظ در آنجا بودند.

چون هنوز چادر و بنه نرسیده بوده و زن و خواهر زن و کسان بساناویچ که تا مزدك (۲) همراه خواهند بود و از آنجا روانه حاجی‌ترخان خواهند شد. در سر راه فرود آمده، منزلی مهیا کرده بودند. به اصرار ایشان صاحبی ایلچی فرود آمده، جای (۳) صرف نمودند و چادر برپا کردند و روانه منزل شده توقف نمودیم. منزل مذکور از ابتدا الی انتها چهار فرسنگ و نیم راه بود این منزل از خاک کارتیل و بالفعل به تصرف شخص گرجی می‌باشد.

بعد از ورود به منزل مشخص شد که دوازده عراده کفایت اسباب و ایتم را نکرده باهک معطلی می‌شد. دو عراده دیگر، جنرال بساناویچ مهماندار زیاد کرد که باعث استراحت شود. آن روز و شب در آنجا بسر برده شد.

یوم چهارشنبه بیست و هفتم: صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دوش (۴) شدیم. مسافت آن چهار فرسنگ است. امدار آنجا توقف نشد. آب‌رود (۵) خداآفرین نزدیک به قلعه دوش است. عمارات خوب دارد. در وقت بودن والی گرجستان يك نفر پسرهای والی در آنجا توقف داشته، آنجا پای تخت قراقلیخان بوده، بالفعل هفت هشت قریه خوب دور و حوالی قلعه مذکور می‌باشد. و در قریه [ای] که نزدیک به قلعه است، قریب به یکصد خانوار رعیت ارامنه دارد. مساوی یکصد و پنجاه دکان در آنجا ملاحظه شد. اما از اول این منزل تا ورود به این مکان تمام راه بلندی و پستی بسیار دارد.

بعد از ملاحظه آنجا روانه شدیم، و بعد از طی دو فرسنگ راه که مجموع مسافت منزل این روز شش فرسنگ بوده باشد وارد منزل انلور شدیم. در حین ورود به منزل، کمالداد که قلعه بیگی بوده باشد به استقبال آمده در آنجا دویست نفر سالدات ملاحظه شد. انلور قلعه و کلیسای کوچکی دارد و میان چهار کوهی واقع شده، و رودخانه کوچکی [که] آب خوشگوار دارد. بقدر یکصد خانوار ارمنی و غیره در آنجا ساکن میباشند، قلعه بیگی خانه [ای] که در خارج قلعه از خود داشت، به جهت نشیمن ایلچی مصلیه نموده در آنجا ساعتی توقف و چون بد هوا بود بساناویچ آمده، صاحبی ایلچی را از آنجا حرکت داده، در چمن برده چادر برپا نموده، توقف نمودند.

۱- متن: او ۲- مع: حودك ۳- متن: چاهی ۴- در سفرنامه خسرو میرزا این محله دوش ثبت شده است (ص ۱۶۳) ۵- متن: آب آستانه.

در این بین آقایان آمده، ابتدا مذکور نمود که شال‌های ترمه به جهت صندوقداران سردار و خدمه‌های او از نظر رفتن، من آدمی همراه آورده‌ام که شال‌تعارف آنها را گرفته و داده که به جهت آنها برده باشند، صاحبی ایلچی فرمودند که ما صندوقدار و خدمه‌های زن سردار را معرفت نداریم، و راهی ندارد که شال به آنها داده شود و نخواهیم داد. آقایان ما یوس گردیده بمنزل رفتند در محل توقف انداخت و ما نیز در آن مکان استراحت نمودیم. یوم پنجشنبه بیست و هشتم: طلوع صبح از منزل مذکوره حرکت و روانه فی شادور شدیم. و مسافت آن هشت فرسنگ است. در چهار فرسنگی قریب پنادور واقع است. در اینجا جماعت روسیه سنگری ساخته و خانه کبری هم بسیار ساخته‌اند. در آنجا جمعی سالدات همیشه توقف دارند، و این محال قراقلخان است.

در آنجا فردا آمده نهار (۱) صرف نموده روانه منزل شدیم. و مع این راه این است که از اول منزل الی آخر از سمت چپ و راست کوه‌های بسیار مرتفعی میباشد. و جنگل و اشجار بسیار دارد، که هر یک چهل پنجاه ذرع بلندی دارند.

در سمت راست رودخانه قراقلخان که عرکوه آن را میگویند واقع است. آب گوارائی دارد، و پستی و بلندی بسیار دارد که بلندی آن منتهای ارتفاع و پستی آن بطریق عرکوه میماند. [در] چندین مکان پلهایی از چوب بر روی رودخانه بسته عبور مینمایند. در سرپل‌ها خانه‌های چوبی ساخته مستحفظ روس توقف دارد. [در] سمت دست راست این راه محال کاخت واقع است، و دست چپ محال کارتل است و عرض این کوه و آن کوه که فیما بین معبر است، و تقریباً یکصد و سی چهل ذرع بنظر می‌آید. در آنجا در دو مکان، که فاصله آن دو مکان بایکدیگر یکصد قدم بیشتر نخواهد بود، اصل کوه را بریده، بطریق دالان راهی ساخته‌اند. عرض تخمیناً دوازده قدم، و طول تقریباً یکصد قدم میشود، و ارتفاع از زمین تا سقف که کوه است نیز چهار پنج ذرع میباشد و از این راه‌ها عبور مینمایند. در این مکان اکثر بیست نفر تفنگچی توقف میداشت. دویست هزار قشون و سالدات ممکن عبور نداشت.

به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شوند، آن اشخامی که باعث آوردن طایفه روس و راه دادن آنها به این مکان‌ها شده‌اند. در زیر همین دو مکان هم رودخانه عظیم میگذرد. سوای این مکان‌هایی که ساخته‌اند محل عبور از هیچ طرف ممکن نیست. باری در کمال صعوبت از این راه‌ها گذشته وارد منزل شدیم، و آن روز و شب در آنجا توقف و یوم بعد حرکت و روانه منزل دیگر گردیدیم.

یوم جمعه بیست و نهم: صبح بساناویج و آقایان مذکور نمودند که چون این روز راه بسیار صعبی در پیش است، باید خود ساعتی توقف و بنه و اسباب را پیش فرستاد که شاید زود بمنزل برسند.

صاحبی ایلچی قدری توقف و چای (۲) صرف نموده بنه و اسباب را روانه نمودند. و بعد خود هم از آنجا حرکت و روانه منزل قبی شدند. مسافت این منزل به فرسنگ است. اما وضع راه [به] این طریق است: از سمت راست، کوه را بریده راه ساخته، بقدر

دو فرسخ سر بالا میروند که ارتفاع آن حدی ندارد، و بعد بقدر يك فرسخ هم سرازیر میشود که از آنجا وارد محل قبی می گردند، و از هر دو سمت کوه البرز است و آن کوه بی نهایت مرتفع است. و ابتدای کوه البرز از قله دنگیز و انتها بدکابل و آنحدود متصل میباشد. در وسط این دو کوه رودخانه اترک واقع است که بمزدک میرود. در این راه نیز چشمه آب بسیار واقع است که از بالا بیزیر ریخته داخل رودخانه میشود، و در دوسه مکان نزدیک به رودخانه از روی زمین چشمه آبی جوشیده بطریق فواره جستن می کنند. و آب آنها ترش و جوش است. با وجود شیرینی آب رودخانه، این آب بسیار غریب [کذا] است. از آنجا عبور کرده به مکانی رسیدیم که قدر بسیاری سر بالا رفته، بعد چمنی و فضائی ظاهر میشود. در سمت چپ آنجا گودی عظیمی دارد، که کف آن رودخانه آب است. این راه ملحق به کوه میشود. در انتهای آن بامی مضبوط از جوی بسته، سالدات و مستحفظ و توپخانه را اینجا گذاشتند. در بلندی کوه قلعه [ای] نمایان است و آثار آن بر خاست می گویند (۱) سای آن قلعه را کرده و از بناهای اوست. اینجا هم مکان بسیار بسیار صعب است که اگر به لفر مستحفظ داشته باشد، عبور چندین هزار سپاه و متردین متعذر است، زیرا که راهی نیست. پیش رو، کوه عظیمی است و رودخانه [ای] نیز واقع است، و اطراف کوه لبرز است. از آنجا قدری دیگر گذشته بدعوات قی شادور رسیدیم. گوسفندی که گنجایش یک ریال داشت، یک تومان خریداری و در آن حوالی بگوشه چمنی فرود آمده نهار (۲) سرف نمودیم و از آنجا روانه منزل شدیم. در سمت راست دهات بسیار و جماعت روس که بت پرست میباشد در آن دهات مکان دارند. تقریباً دویست هزار خانوار به نظر آمد [که] در آن حوالی توقف داشتند. در چند مکان نیز سالدات روس توقف دارند. دو مکان توپخانه و آتشخانه نزد آنها ملاحظه شد. [در] سایر مکانها، سالدات بدون توپخانه می بود. در این منزل بخلاف منزل قی شادور با وجود کوه و کتل و تل و ماهور بسیار (۳) جنگل بهم نمیرسد و سوخت بسیار کم است. به حدی که به جهت احتیاج باید از منزل بش سوخت برداشت.

طایفه روس که در این حدود توقف دارند، و دویست هزار خانوار میباشد، حروف جوقه و طایفه بطایفه هستند. اما همه به یک زبان تکلم مینمایند، و تمام در حول جوش همین کوه البرز ساکن هستند. در این کوه چشمه های بسیار جاری است و داخل رودخانه میشود.

در قبی از سالدات روس و توپخانه قلیل معدودی میباشد. باری آن روز و شب در آنها توقف و روز دیگر از آنجا حرکت و روانه منزل لارس شدیم.

یوم شنبه غره شهر ذیقعدة الحرام ۱۲۲۹: صبح از منزل قبی حرکت و روانه لارس که مسافت شش فرسنگ است، و درس کوهی واقع شده گردیدیم. راه به نسبت روز پیش از دو طرف کوه البرز سرازیر و سر بالایی بسیار دارد. در چندین جا کمر کوه را باروت ریخته آتش زده و شکسته اند، و راه ساخته اند که عرضش ده ذرع میشود.

در وسط راه فریدایست آن را قاضی بیگ می گویند. جنرالی در آنجا با جمعی سالدات توقف دارد، و بر سر راه به استقبال آمده در آنجا فرود آمدیم. نهار (۱) معقولی آماده کرده بودند، بمصرف رسید و از آنجا روانه شدیم. جنرال مذکور قدری مشایعت کرده، معاودت به منزل خود نمود.

در عرض راه چندین مکان دیگر به نظر رسید که کوه را بریده، راه ساخته اند. الحق خالی از اشکال کلی و اخراجات کردن بسیار نیست. از آنجا عبور و به سر پل چوبی رسیدیم که بقدر هفت ذرع عرض و پانزده ذرع طول میداشت [که] بر روی رودخانه بسته بودند. در سر پل سالدات بسیاری توقف داشتند. در آن حوالی چند خانه چوبی ساخته بودند که سالدات در آنجا توقف دارد. سمت چپ دهات سیار است، که روس و گرجی در آنجا توقف دارند.

در سر کوه کلیسایی واقع است، مذکور شد که دوهزار سال است که ساخته شده. و از پل چوبی مذکور که عبور نمودیم چندین مکان دیگر ملاحظه شد که کوه را بریده راه کرده اند، دو مکان را نیز بقدر سی چهل ذرع میان کوه خالی کرده راه عبور ساخته اند. که سوار و پیاده و گاریت عبور مینماید، و منتهای کار نهائی [را] در آنجا کرده اند.

سابق بر این بجهت عبور، این راهها پل چوبی بسیار داشته [است]. روسیه بد جهت آمد و شد عراده، پلها را موقوف، و کوه را بریده، راه ساخته اند، و [حال] پل چوبی [این راه] منحصر بهمین پل است، که بسیار مستحکم میباشد.

در وسط این راه قریبایست او را کت می گویند که سرحد گرجستان تا آن مکان تمام است. و تا اینجا که در بند است خاک گرجستان تمام است. این منزل بخلاف منزل روز قبل در کوهستان تمام جنگل و اشجار بسیار است. از تعصبات اینکه به علت توقف طوایف اوس اسطی و چرکس و چچن که مسلمان میباشند، و در این راه و حول و حوش کوه البرز و آن حدود و سرحدات ساکن هستند، همیشه اوقات برسم دزدی و شیخون بر سر راه طایفه روس می آیند و مال آنها را سرقت می نمایند. اغلب اتفاق افتاد که بسیاری از روس را مقتول ساخته اند و [یا] زنده دستگیر کرده برده اند.

حال که مدت چهارده پانزده سال است که طایفه روسیه به این سامان آمده و در این مکانها توقف دارند، نتوانسته اند که این راهها را امنیت و آرامی داده باشند، که [به] توانند عبور کرده باشند.

قرار روسیه حال این است که در هفته دو روز، فوافل و مترددین هر کس باشد در رفتن به قفقاز لینه و در آمدن در مزدك جمع میشوند و توقف مینمایند. جمعی سالدات با توپخانه و آتشخانه و استعداد، آنها را برداشته آورده از این راهها می گذرانند. و بعد رفته در جا و مکان خود قرار می گیرند. با وجود این عمل مکرر اتفاق افتاده که از طوایف مذکور بر سر مترددین زیخته مال آنها را برده و هر کس بوده دستگیر کرده برده اند. حتی چا پاری که باید آمد و شد نماید تا جمعیت همراه نداشته باشد نمی تواند

عبور کرده باشد. همچنانکه در این اوقات که ساحبی ایلچی از این راه میروند، بقدر سیصد چهارصد نفر سالدات و چهار عراده توپ بهجهت محافظت در این منازل همراه میباشند که منزل بهمنزل بداتفاق بند و اسباب و عملدات همراه میباشند، و دقیقه‌ای غافل از کنسپک و محافظت نمی‌شوند.

فیلان و اسبان هدایا را که پیش بردند بهمین نسبت سالدات و توپخانه همراه کرده بودند. بهرحال با وجود کثرت، و جمعیت، و استعداد، اروس از رفتار آن طوایف مذکور، عاجز و منظرل میباشند، و چاره آنها را نمی‌توانند کرد.

هرگاه دولتی آن طوایف را تحریک و ترغیب کند و چیزی بهجهت آنها انعام کند، بعدی مطالبه روس را میتواند عاجز نمایند که بکلی قطع آرام و استراحت از آنها شده راضی به فرار شوند.

خلاصه آن روز در لارس توقف و روز بعد از آنجا حرکت و روانه قفقاز لینه که از بناهای الکسندر پاول پادشاه روس که الحال امپراطور است میباشد و ده دوازده سال میشود که آنجا را ولایتی برپا کرده، خانه‌ها و عمارات عالی و مکان‌های بسیار از خوب (۱) ساخته‌اند شدیم.

یوم یکشنبه دویم: بعد از طی سد فرسنگ ونیم راه از لارس وارد قفقاز لینه شدیم. راه به طریق روز پیش در بغل کوه بود، و رودخانه درست راست واقع بود. سرازیری و سراپالائی از منزل روز پیش بیشتر دارد، و راهی در کمر کوه برینده به طریق خیابان ساخته‌اند، که طولش دوهزار قدم میشود و پستی و بلندی ندارد.

در وسط راه چند خانه چوبی ساخته‌اند که قراول‌خانه است. معدودی سالدات در آنجا توقف دارد. در آنجا فرود آمده ساحبی ایلچی و مهمانداران و همراهان ناهار (۲) صرف نموده روانه منزل شدند. حوالی قفقاز لینه جنرال نیکولای الکسندر ج که صاحب اختیار قفقاز و آن حدود است باجمعی کثیر به استقبال آمده انواع تعارف رسمی بجای آوردند، و با آنها داخل شهر گردیده، در خانه فرود آمده توقف نمودیم.

قفقاز لینه از بناهای همین پادشاه روس است، و ده دوازده سال میشود که بنای آن را گذاشته‌اند، و حال خانه‌ها و عمارات بسیار از خوب به دستور روس در آنجا ساخته‌اند. ششصد هفتصد خانه در آنجا برپا شده، و جمعیتی از اروس و قلیلی از اسند و غیره در آنجا ساکن شده‌اند، و روز بروز در آبادی آنجا می‌کوشند. حال بقدر يك دوهزار اهالی روس و سالدات و توپخانه در آنجا دارند. لکن چون سابق براین بیشه و جنگل و چمن بوده و بمرور جنگل را قطع، و بیته و چمن را زمین کرده، خانه و شهر ساخته‌اند، زراعت به هیچ وجه در اینجا ممکن نیست و نمی‌شود.

از مطالات و جاهای دیگر آذوقه به اینجا آورده به مصرف می‌رسانند. نهایت صحرا و جلگه وسیعی دارد. می‌گویند چهل فرسنگ در چهل فرسنگ جلگه و صحرا در اطراف دارد، که آب و چمن و رود و جنگل است. و از سامان قفقاز الی نزدیک متعلق به همین جنرال است.

در عرض راه پل‌های کوچک از چوب ساخته، که عبور مینمایند. اما پل طولانی

عظیمی دارد که از چوب ساختند و خالی از اشکال نیست. از آنجا عبور نموده به قفقاز آمدیم .

[فصل چهارم: ورود به قفقاز]

صاحب ابلچی به غلت بدی راه از تفلیس به اینجا، بیشتر راه سوار اسب بودند، و کمتر در گاریت سوار شدند. بعد از ورود به منزل خانه [ای] در آنجا بی جهت آتش گرفته، حضرات روسیه طلبی نواختند. خلق جمعیت کرده آب بسیار بالای خانه ریخته خاموش کردند. آن روز و روز دیگر در قفقاز لینه توقف شد.

یوم دوشنبه سیم: در قفقاز لینه توقف نمودیم جنرال مهماندار و جنرال صاحب اختیار قفقاز با جمع کشیری از اعزه و اعیان روس که در آنجا بودند، بدیدن صاحب ابلچی آمده، مدت زیادی در آنجا توقف، و از هر مقوله و هر جا صحبت میداشتند. بعد هر يك بمنزل خود رفته.

قفقاز لینه از خاک قبار تو میباشد و سابق بتصرف جان قزم بوده، بمرور ایام اروس تصرف کرده بنای شهر در آنجا نهادند.

آن روز و آن شب هم در آنجا توقف بود و روز دیگر از آنجا حرکت و روانه قبار تو شدیم.

یوم سهشنبه چهارم: صبح از قفقاز حرکت و بعد از طی نه فرسنگ راه، وارد منزل قبار تو گردیدیم.

نیکولای الکسندرچ، صاحب اختیار قفقاز از منزل سوار و به اتفاق آمده نامه محل کبیلی که چهار فرسنگ میباشد و چهارصد پانصد خانوار در آنجا توقف دارند. خانه‌های چوبی و کپری ساخته‌اند. بقدر پانصد شصت نفر اروس و توپخانه مضبوطی در آنجا میباشد. به جهت صرف ناهار (۱) در آنجا فرود آمده، ناهار صرف شد. سابق در این مکان‌ها که زمین قبار تو میباشد، جمعی سنی ساکن بودند و یکترینه پادشاه روس به‌مرور آنجا را تصرف نموده، چندی پیش از این جماعت لگزی خواسته‌اند که آنجا را تصرف کرده باشند. اروس مخیر شده سنگر و خانه‌ها ساخته‌اند، و توپخانه بد آنجا آورده‌اند. اما طایفه چچن در آن حوالی در کوه‌ها و جاهای صعب توقف دارند، و ده دوازده هزار خانوار هستند که بطریق قطاع‌الطریق در آن حوالی و حواشی و راه‌ها به سرقت آدم و اموال مشغول میباشند، و اطاعت اروس نکرده‌اند.

بعضی از این طایفه را نیز چان‌جان هم می‌گویند و مکرز اتفاق افتاده که این طایفه از مال و اموال و مردان روس بسیار سرقت کرده برده‌اند، و بزرگان آنها را نزد خود نگاهداشته‌اند مبالغه وجه گرفته مرخص کرده‌اند، و اروس از چاره اینها عاجز هستند، و بهیچ وجه دست تسلط به این طایفه ندارند. چون در همین محل کبیلی امسال

جایگاه و محل زدنی آنها میباشد، حمی سادات و نوپخانه علاوه بر آنچه همراه ما بود به اتفاق ما روانه کردند که مبادا چشم زخمی واقع شود. مأمورین بند و اسباب را در میان گرفته و اطراف را محافظت نموده به احتیاط تمام قدری از آن راه گذشته به جنگلی رسیدیم که بسیار اوقات در میان همان جنگل طایفه چچن اروس را گرفته و برده است و حال مستحفظ اروس در آنجا نشسته است. به احتیاط بسیار از آنجا گذشته به رودخانه رسیدیم که آن را خون بالا می گویند. از آنجا عبور شد و روانه منزل شدیم. در زمان سابق در قبار نوچرکس بسیاری بوقف داشته، حال نیز می گویند در دوسه منزلی آنجا سی چهل هزار خانوار چرکس در مکان های صعب سکنا دارند، و سمت دست چپ است. در سمت راست کوهی عظیم واقع است. آن را کوه عرق می گویند. جنگل بسیاری در آن حوالی نیز میباشد که آن را جنگل عرق می گویند.

از اینجاها گذشته و قدری از شب که گذشت وارد قارتو شدیم. اطراف محل قبارتو را به غایت دست انداز چچن و چرکس و سایرین که در آن حوالی هستند طایفه اروس خندق عظیمی ساخته و قدری دور آن را حصار از چوب برپا کرده اند. جاگه وسیعی دارد. میگویند که از وحوش و طیور شکاری در آن صحرا بسیار است. قرقاول بیشتر از همه هست، و مکرر صید میکنند.

آن شب را در آنجا بسر برده صبح از آنجا حرکت و روانه مزدک شدیم.

یوم چهارشنبه پنجم: صبح از منزل قبارتو حرکت و بعد از طی پنج فرسنگ راه وارد مزدک شدیم. در وسط راه تل بسیار مرتفعی نمایان شد. صاحبی ایلچی با همراهان در سر تل رفته ملاحظه صحرا و بیابان می نمودند. مشخص شد که آن جاگه وسیع منتهی به دشت فبحاق میشود. سمت چپ راه قره دنکیز است. سمت راست مکان چچن و چان چان و چرکس و لگزی میباشد که اغلب اوقات در همین جاها با اروس منازعه کرده، مال و آدم بسیار از آنها برده اند. همچنانکه همین روز هم مهمانداران و تمامی همراهان، منتهای احتیاط از راه دارند. بعد از ملاحظه از آنجا روانه منزل شدیم. در عرض راه، آبی و رودخانه ای ملاحظه نشد.

قریب به مزدک رودخانه ترک که پیش کینیت آن تحریر شده واقع است. از کوهها و چشمهها در عرض راه آب جاری و به آن ملحق میشود. در مزدک که میرسد بقدر آب که بلکه قلبی بیشتر به نظر می آید، در آنجا فرود آمدیم. جمعی از بزرگان و اهالی آنجا مراسم استقبال کرد صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی بجای آوردند. گمی های بسیار دارند که در روی رودخانه بحمل و نقل مال و دواب و مترددین مشغول میباشند و بند غلغی بسیار کلفتی از آن طرف رودخانه به این طرف بسته شده، مردم که در گمی ها می نشستند، اهل گمی دست به آن بند کلفت گرفته و حرکت داده، گمی برآه می رود و از این طرف رودخانه به آن طرف و از آن طرف با این طرف بهمین نسبت می آیند.

همچنانکه فیلها و اسبان هدایا را بهمین طریق در گمی ها سوار کرده از آب گذرانیده به آن طرف بردند. به این دستور تمام بنه و اسباب و ایتم را به آن طرف آب برده در چمنی که قدری مسافت تا شهر مزدک داشت فرود آمدند. در آنجا چادر برپا کرده توقف شد.

در وقتیکه صاحبی ایلیچی در گمی سوار شدند، بقدر بیست عدد توپ بجهت حرمت از مزدك انداختند و تمام خاق و اعزّه و اعیان آنجا لب آب آمده منتظر رسیدن به آن طرف بودند. تا اینکه صاحبی ایلیچی که وارد شدند آنها انواع عزت و احترام بجای آوردند. همگی بد اتفاق بدرب چادر صاحبی ایلیچی آمده ایستادند.

در آنجا جمعی به نظر آمدند که لباس و سیهای آنها به طایفه ترکمان شبیه داشت. صاحبی تحقیق فرمودند که ایشان چند طایفه‌ای هستند؛ مشخص شد که از ترکمانان دشت قیپاق بودند، و چندین خانوار میباشند و در آن حوالی مکان گرفته خدهت اروس میکنند. شهر مزدك از بناهای یکتزیند پادشاه روسی بوده و او را خورشید کلاه می‌نامند بیست سی سال میشود که برپا شده، یکدو هزار خانوار بد نظر می‌آمد. کلسای چند اروس و آرامنه در آنجا ساخته‌اند. کوچدهای وسیع دلرلانی بد طریق خیابان روبرو، یکدیگر دارد. در بعضی کوچدها اشجار بسیار غیر منمر دارد. نهایت شهریت ندارد و بوضع دهات بیشتر مشابهت دارد. حصاری از چوب دور آن کشیده‌اند. دوسمت آن همین رودخانه ترك واقع است. دوسمت دیگر صحرای وسیعی است. چمنها و باغات و اشجار بسیار دارد. مرغان شکاری بسیار بهم میرسد. جنگل و اشجار بلند قلردار در حوالی آن بسیار است. در کوچدهای شهر بعضی آب جاری دارد. در وسط شهر میدان وسیعی ساخته‌اند. اطراف آن دکان و خانه و کلیسای بسیار است. دکاکین و میدان بنظام تمام ساخته شده، هر چند شهریت ندارد. اما بحسب وسعت در وضع ظاهری، بهتر از تفلیس به نظر می‌آمد، چرا که اصل شهر تفلیس بسیار گرفته است. دیگر اینکه مزدك هم از محال قبارتو میباشد. این روز و دوسه روز دیگر در مزدك توقف بود.

یوم پنجشنبه ششم الی شنبه هشتم: که در مزدك توقف شده بود. هر روزه، جنرال مهماندار و اهالی آنجا همگی بدیدن صاحبی ایلیچی می‌آمدند، و تعارفات رسمی بجای می‌آوردند. روزی صاحبی ایلیچی بد حمام رفته، حمام بسیار بدوضع یوچی بود. آب از خارج گرم کرده می‌آوردند و در حمام کوره ساخته سنگ بسیاری در میان کوره ریخته زیر آن را آتش می‌کردند. هر وقت می‌خواستند گرم شوند، آب دستی روی سنگها ریخته، بخاری برمیخاست که باعث صناع بود. خلاصه بهر قسم بود، صاحبی و همراهان حمام رفته بیرون آمده به منزل رفتند.

روزی اوقات صرف فرموده پاره‌ای نوشتجات به‌امناى دولت علیه ایران و سردار تفلیس و دیگران قلمی نمودند که ارسال نمایند. چون در این منازل جنرال بسا ناویچ، الحق منتهای خدمت و مهمانداری کرده بود و از هیچ رهگذر کوتاهی از او به ظهور نرسیده و صاحبی ایلیچی، از حسن رفتار او رضامند بودند و کوچ و کسان او تا مزدك همراه، و از مزدك روانه حاجی‌ترخان می‌شدند.

روزی صاحبی ایلیچی بد منزل او رفته بازدید کرده، و یکطاقه شال رضائی که امتیاز داشت بد زن او تعارف کردند. از این معنی همگی آنها اظهار رضامندی بسیار کرده، تعارفات رسمی بجای آوردند.

در این روزها، یکروز صاحبی ایلیچی و همراهان و مهمانداران سوار گاربت گردیده به‌ملاحظه شهر مزدك و اطراف آن رفتیم. در معاودت، شخصی آمده مذکور نمود

که يك نفر ایرانی اسیر را کسی از جماعت ارامنه خریده و حال در خانه او [می باشد]. چون بسیار ظلم و تعدی به او داده مریض شده [است]. آقایان حضور داشت. با آن شخص آغاز منازعه کرد که چرا آمده‌ای خدمت ایلچی و این سخن را بیان کردی که باعث مرخص او شوند. چون مساوات قلبی با رسوم اهل اسلام و محبت جلی با اهالی روسیه تمام داشت نمی خواست که آن فقیر از دست آن ظالمان مستخاص شده باشد. آن بیچاره از اهل خوی و رعیت نواب اشرف ولی عهد بود. صاحب ایلچی به محض اطلاع به بسافاویچ مهماندار، فرمود آدم فرستاد و او را آوردند. شب در آنجا او را نگاهداشته رخوت و بالاپوش و خرجی راه بقدر کفاف به او دادند. روز بعد او را به افسری که روانه تفلیس بود (۱) سپرده که او را به تفلیس برده (۲) از آنجا روانه خوی کرده باشند. نوشتجات ایران نیز محسوب همان افسر ارسال تفلیس شد که از آنجا روانه تبریز نمایند. در مزدک روزی طبیب کراچتن که تفصیل آن ذکر شده، آمده و همگی را ملاحظه نموده و بعضی اسبابها را برده دود دادند. روز آخر گاریت و عراده از اینجا آورده، گاریت و عراده‌های سابق را که از تفلیس آورده بودند برگردانیده، همین‌ها را بارگیری و روز قبل از حرکت، صاحب ایلچی بنه و اسباب و بعضی از ایتم را از این منزل روانه مترا، دیگر نمودند. و خود یوم بعد حرکت کرده روانه منزل دیگر شدند.

یوم یکشنبه نهم: از مزدک حرکت و بعد از طی نه فرسنگ راه، وارد منزل پراخلدنی شدیم. در عرض راه دو فرسنگ از منزل گذشته وارد محلی شدیم، آن را یورشیتی می گفتند. وجه تسمیه یورشیتی این است که در ایام قدیم که اهل قبارتو در این بلاد ساکن بودند، اهالی قرم با آنها منازعه و یکدفعه یورش کرده بقدر بیست هزار نفر از اهل قبارتو را مقتول ساخته‌اند. از این جهت حال آنجا را یورشیتی می گویند. تقریباً هزار خانوار میشود. قراق (۳) و اروس درهم میباشند. تمام مردوزن و اطفال آنها موی سفید در سردارند و سرخ رو و سبز چشم میباشند. معدودی سالدات هم در آنجا هست و سنگر مضبوطی دارند. از آنجا روانه شدیم به محلی رسیدیم، آن را یکتزینه می نامند و یکتزینه اسم پادشاه خورشید کلاه روس است. گویا سابق بر این همین محل پایتخت آنها بوده و بعدیکورسکه را پایتخت کرده‌اند. اینجا رودخانه‌ای دارد آن را مالک می گویند. سنگری ساخته‌اند، محل بزرگ وسیعی است. کوچه‌های با وسعت به طریق خیابان دارد، و سکنه آنجا هزار و پانصد خانوار تقریباً به نظر آمد. سالدات و توپخانه، در اینجا دارند.

سر کرده قشون آنجا با جمعی کثیر در سر راه به استقبال آمدند، و کمال تعارف رسمی بجای آوردند. قریب به شهر، جنرال‌ها و بزرگان نیز آمده استقبال نمودند. بهمراهی آنها بخانه کمانداد که قلعه بیکی بوده باشد رفته فرود آمدیم، جای باصفایی بود. در آنجا نهار (۴) صرف نموده، و روانه منزل شدیم. عراده و اسبها نیز در اینجا عوض شد. از مزدک الی اینجا در سمت چپ راه تمام جنگل و اشجار بسیار است، و سمت دیگر صحرا و جلگه وسیعی است که يك سنگ ریزه بهم نمیرسد. همه جا چمن و آب چشمه میباشد. وارد منزل که شدیم بزرگان و اعیان آمده استقبال نمودند و احترام به عمل آوردند. در حین ورود ایشیک آقاسی سردار تفلیس که مهماندار سرگوزاویلی بود معاودت

کرده، و به اینجا آمده، ساحبی ایلچی تحقیقات از او فرمودند از جمله مذکور نمود که بعضی نغمی که از سرگور اوزام به من برسد شصت تومان وجه نقد بجهتی از جهات به من سرور رسانید. و چیزی از او نماید من شنید، چون از رفتار و کردار سرگور اوزامی فراموش استحضاری حاصل است یختمل که آن شخص خلاف گفته و بیان واقع باشد. خلاصه از روز و شب در آنجا توقف، و روز دیگر روانه یکورسکه شدیم.

یوم دوشنبه دهم: از پراخ لدنی حرکت و روانه یکورسکه شدیم. مسافت هفت فرسنگ است. در عرض راه به محل سالدات اسکه رسیدیم. چهارصد پانصد خانوار قزاق (۱) و اروس در آنجا ساکن میباشند. خانههای کبری از چوب ساختهاند. از آنجا که عبور شد، به قراولخانه رسیدیم چند خانه کبری داشت و جمعی از اروس در اینجا بودند. فرود آمده، ناهار (۲) صرف نمودیم. زنی در این منزل بودسالی چهار تومان پول اروس که نصف پول ایران است مواجب می گرفت و متوجه طبخ اهل چاهارخانه بود، و دایم مشغول طبخ کردن چیزی بود.

از آنجا حرکت و روانه شدیم چندین تن و ماهور در راه بود، جنگل در پناه سمت راه واقع بود، و بعضی [از قسمت] راه را چوب بست کرده بودند. رودخانه کوچکی در ماهور می گذشت.

از آنجاها عبور نموده به حوالی یکورسکه [رسیدیم]. بقدر یکصد نفر سوار قزاق (۱) و سرکرده آنها و کورنادر صاحب اختیار یکورسکه و جمعی از بزرگان آنها به استقبال آمده انواع احترام نمودند. چون کورنادر آنجا مرد با تشخصی بود و احترام کلی نموده بود، صاحبی او را در گاربت خود نشانیده به صحبت مشغول بودند، تا وارد منزل شدیم. از خانههای شاهی جائی را معین نموده بودند. صاحبی ایلچی در آنجا فرود آمد. سالدات هائی که سر راه آمده بودند به جهت احترام طبل می نواختند. بزرگان و اهالی آنجا فوج فوج آمده، دیندن و احترام بعمل آورده تا شام شد. به استراحت مشغول شدیم.

یکورسکه سرحد چرکس است. یکدفعه در پنجاه شصت سال قبل از این با روس مزاحه کرده، سی چهل هزار نفر از جانبین مقتول شده اند، و آخر اروس غالب شد. ولایت آنها را تصرف کرده اند. چندی پایتخت اروس بوده، حال ولایت آباد معموری است. شش هفت هزار خانوار از اروس و قزاق (۱) و متفرقه در آنجا هستند. خانههای عالی، یک دو طبقه و کوچههای وسیع و بازار و دکان متفرقه دارد. قدری از خانهها در باندی واقع است و قدری در ماهور. گندم این ولایت بسیار سفید و خوب میشود. نان خوب دارند. سیب ترش و لیموی درشت و هندپانه (۳) خوب در اینجا دیده شد که از همین محل بعمل می آمد. جنرال مالینکه کورنادر و صاحب اختیار اینجا می باشد، مرد دانشمند و آگاهی به نظر می آمد.

از طایفه روس بزرگان و جمعیت معقول در یکورسکه توقف دارند. آنروز و

چندین روز دیگر در یکورسکه توقف نمودیم.

یوم سه‌شنبه یازدهم الی دوشنبه هفدهم : توقف در یکورسکه و دو روز هم به آب گرم رفته و معاودت به یکورسکه نمودیم. روزی کورنادر و حجع کنیری بدیدن آمده، بعد از تعارف رسمی کورنادر وعده ضیافت روز از صاحبی ایلچی خواسته و به منزل خود رفت، صاحبی قدغن فرمودند که در کارخانه ایشان نیز ناهار (۱) معقولی آماده کرده بخاند کورنادر آورده باشند. هنگام رفتن ضیافت گاریت مخصوصی آورده صاحبی ایلچی سوار و با همراهان روانه شدند. در حین ورود کورنادر و بزرگان در سر راه آمده، تعارفات کلی کردند. بعد از زمانی در سر میز رفته نشستند. ساز و نوا (۲) به آئین خود می‌نواختند. ناهاریکه از کارخانه صاحبی ایلچی آورده بودند در سر میز آورده گذاشتند و مشغول غذا شدند. در آخر همگی بزرگان برخاستند شراب به سلامتی شاهنشاه اعظم ایران خوردند. بعد از آنجا معاودت به منزل شد.

روز بعد چون مذکور شده بود که در شش فرسخی کوهی است که دو سه چشمه آب بسیار گرم از آنجا جاری میشود و هر کس هر مرضی داشته باشد همین که چند دفعه در آن آب برود رفع می‌شود، صاحبی ایلچی خواستند که ملاحظه کرده باشند.

جنرال مهماندار و سایرین اصرار نمودند که باید این روز رفته باشیم. همگی سوار گاریت گردیده، روانه شدیم جمعی سوار قزاق (۳) و اروس نیز همراه بودند. در عرض راه تل و ماهور و جنگل قدری دارد. نهر آبی در وسط راه می‌گذرد. قراول‌خانه در آنجا بود. اسب‌های گاریت‌ها را عوض کردند و روانه شدیم. فرسیده در آنجا ارستف که صاحب اختیار آنجا میباشد با جمع کثیری به استقبال آمده، قریب به منزل چندین عدد توپ انداختند.

وارد منزل شدیم و در مکان هر شویی فرود آمدیم. مشخص شد که در اینجا هم شهری برپا بوده که نام آن را قسطنطین گذارده‌اند، و در آن شهر بقدر چهارصد بانصد خانه ساخته، جمعی اروس و قزاق و متفرقه در آنجا ساکن شده‌اند. قلعه‌ای نیز قریب باشهر ساخته، قلعه قسطنطین می‌گویند. اطراف آنجا صحرا و چمن است. آب و هوای خوبی دارد. دهات بسیار در آن حوالی میباشد. که چرکس نشسته است. در این شهر سالدات‌های طویل‌القامه معدودی دیده شد. بزرگان روس هم چند نفری در اینجا ساکن شده‌اند. صاحب اختیار اینجا برادر پادری بزرگ است، که در تفلیس میباشد، او را مجتهد می‌گویند. دختر گرگین خان والی گرجستان زن او می‌باشد، و خانه او در خارج شهر واقع است. در آنجا توپخانه و سالدات، قدری گذاشته‌اند.

یک ساعت بروز مانده از منزل روانه آب گرم شدیم. نیم فرسنگ راه بود، قلیل تل و ماهوری دارد. دو چوب آب هم در راه جاری است، در پای کوه که بالای آن چشمه آب گرم است، رسیدیم. خانه بسیاری، تازه و کهنه ساخته بودند. بنا و نجار با زور کار بودند و خانه می‌ساختند، از جمله خانه بزرگی ساخته بودند که هر زخم‌داری که در

هر دعوایی و جانی از اروس بهم می‌رسد در آن خانه برده روزی یکدفعه او را به آن آب شست‌وشو می‌کنند و غذا [داده] و معالجه می‌نمایند. چند روزی بحال می‌آید و از پی‌کار خود می‌رود.

در دامنه کوه که می‌رسند بقدر سیصد پله از سنگ بریده و اطراف آنرا محجر (۱) مستحکم از چوب ساخته، و سقف آن را چوب پوش کرده، بالای می‌روند. در آنجا به چشمه‌های آب گرم می‌رسند، در آنجا چند اطاق ساخته چشمه‌ها در اطاق‌ها (۲) جاری و در هر جاحوض کوچکی ساخته‌اند که مملو می‌شود. آن آب بدم‌نبدای گرم است که دست را اندک می‌سوزاند، و معلوم نیست که سرچشمه از کجاست، اطراف این کوه صحرا و جلگه رودخانه آب سرد شیرین بسیار است. کوه در مبانه واقع است، در سر کوه سنگری اروس ساخته هموز بداتمام نرسیده بود و یک سمت آن کوه را از قدیم شکافته قلعه ساخته بودند. اما حال خراب و آبادی ندارد. واصل چشمه‌های آب گرم در سر کوه واقع است و مشهور به مبانه ایشان این است که این آب فالج و جرب و زخم‌های کلی و مرض‌های مهلك را چاره می‌کند و صحت می‌دهد.

چنانچه در فصل بهار از هرجا و هر قرا فرنگان و ولایات بمیده جمع می‌شود، به این مکان آمده، چند روز در اینجا توقف می‌نمایند و عسرت می‌کنند و هر روزه در این آب می‌روند. بعد از مدتی به محال خود می‌روند.

باری ما نیز همگی قدری در آب رفته و شست‌وشویی کرده‌از همان راه معاودت بهین منزل که بودیم نمودیم.

صبح مجدد به اتفاق همراهان و مهمانداران در آنجا رفته به طریق رفتن حمام، همگی خود را صنایی دادیم. (۳) حسب‌الفرموده صاحبی ایلچی، چند دانه اشرفی به سرایداران آنجا داده، از آنجا معاودت [نمودیم]، چون این روز در منزل جنرال ارستف موعود بودند، صاحبی ایلچی در آنجا رفتند و ناهار (۴) نیز از منزل ایشان آماده و مهیا کرده به آنجا آوردند.

به ورود آنجا زن جنرال مذکور که گرجی و دختر گرگین‌خان والی بود به لباس گرجی با صبیبه و کسان خود بر سر راه صاحبی ایلچی آمده، و همگی آنها انواع عزت و احترام به عمل آوردند.

ساعتی نشسته در سر میز رفته غذا صرف نمودند. و بعد از آنجا حرکت و روانه منزل شدند، و در آخر صرف غذا نیز شراب به سلامتی شاهنشاه عالم پناه خورده، چندین عدد توپ انداختند.

روز بعد با وجود وفور بارش از آنجا سوار گاریت گردیده، از همین راه که رفته بودیم معاودت به یکورسکه نمودیم.

یوم بعد چون آدمی روانه تفلیس بود، نوشتجات به امنای دولت علیه ایران سردار تفلیس قلمی و تسلیم بسا ناویج نموده که به مصحوب حامل روانه نماید. روز بعد گاریت مخصوص در همین جا به جهت همراهان آوردند و عراده‌ها نیز آورده اسباب و بنه و

ایتام را سوار کرده از یکورسکه روانه منزل دیگر نمودند. خود یوم بعد از اینجا نیز حرکت و روانه شدیم. این مدت ایام توقف یکورسکه به علت وفور برف و بارش بحدی در خانه‌ها و کوچه‌ها گل شده بود که هر کس که عبور می‌نمود تا بحد زانو در زیر گل بود، چرا که خاک سستی دارد و سنگ‌بندی هم در جایی ندارد.

یوم سه‌شنبه هجدهم: صبح ارستف صاحب‌اختیار محل قسطنطین به یکورسکه آمده عذرخواهی روز پیش را کرده، و جنرال صاحب‌اختیار یکورسکه و مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده انواع نعارف نمودند. صاحبی ایلچی از آنجا حرکت و باسراهان روانه منزل راسبلی شدیم. مسافت راه بقدر نه فرسخ بود. رودخانه راسبلی در وسط راه واقع است. از آنجا عبور و روانه منزل شدیم.

محل راسبلی بقدر دو بیست خانوار دارد. بعضی خانه‌های چوبی و کپری ساخته‌اند. و خلق کمی از اروس و قزاق (۱) در آنجا هستند. دو ساعت از شب گذشته وارد این منزل شدیم و استراحت شد.

یوم چهارشنبه نوزدهم: صبح از منزل راسبلی حرکت و روانه محل سور شدیم. مسافت هفت فرسنگ است. در عرض راه قریه بزرگی می‌باشد آن را الکسندرچ می‌گویند. مرداب وسیعی در یک سمت آن واقع است. در آنجا فرود آمده، اسباب گاریت‌ها [را] تعبیر داده ناهار (۲) صرف کرده روانه منزل شدیم.

در آنجا مشخص گردید که اهالی قریه سور و بعضی قرا حول حسوش آن که مساری دو سه هزار خانوار حال می‌باشند تمامی از اهل ایران و از بلاد خراسان هستند، که در زمان قتل نادرشاه و اغتشاش ایران، ترکمانان آنها را اسیر کرده و دست‌به‌دست فروخته تا به این مکان رسیده‌اند. بالثقل اغلب آنها مسلمان و به آئین مسلمانی گذران می‌نمایند. اما زن و بچه و اطفال از اروس گرفته‌اند. چندین نفر آدم معمر در میان آنها ملاحظه شد که به اقرار خود یکصد و بیست و پنج و یکصد و سی سال بیشتر و کمتر از عمر آنها گذشته بود. و تمامی گزارش ایام نادرشاه و بعد از آن را بیان می‌نمودند و کیفیت اسیری و به آنجا آمدن خود را نقل می‌کردند، و بسیار میل به آمدن ایران داشتند. بعضی بسیار گریستند. بعضی صاحب مال و دولت بسیار هستند، و بعضی در فقر و فاقه مبتلا می‌باشند. صاحبی ایلچی فقرای آنها را هر یک بقدر حال خرجی دادند. همه آنها زبان فارسی و ترکی و اروس را خوب می‌گفتند. از جمله پیرمردی بود که او را حسن‌خان می‌نامست می‌گفتند. یکصد و بیست سال بقول خود از عمرش گذشته بود. چندین پسر پنجاه شصت ساله داشت. از جمله یکی محمدعلی نام و بزرگ همین قریه بود. و اروس بود، اما حسن‌خان خودش می‌گفت مسلمانم. یکی دیگر چارچی نادرشاه بود.

صاحبی ایلچی در خانه همین حسن‌خان فرود آمده بودند و بعد از اینکه از احوال آنها اطلاع بهم رسانیدند افسوس بسیار بر احوال آنها خوردند. چون سردی هوا و کثافت راه بسیار بود و آمدن فیلان و اسبان دشوار شده بود، و همه به علت توقف تفلیس و روانه نکردن سردار که وقت گذشته بود واقع شده بود. اوقات صاحبی ایلچی آن شب

بدلتخی گذشت .

یوم پنجشنبه بیستم: صبح از سور حرکت و روانه استرابل شدیم. هشتاد ورث اروسی کدسزده فرسنگ و کسری (۱) ایرانی بوده باشد مسافت آن راه بود. چون در این روزها کیفیت گاریت سواری و تفصیل ورث قلمی ننده، ساب این بوده که راه ناهموار و تسلو ماهور بوده مشخص نمی شد، و از این منزل که راه صاف و بیابان است و رفتن گاریت و ورث خوب مشخص می شود، تفصیل قلمی می شود.

طایفه روسیه همچنانکه در ایران فرسنگ می گویند، آنهاورث می گویند و از قراریکه بر ما مشخص شد شی ورت یک فرسنگ ایران است و خلاف ندارد. تفصیل گاریت نیز بر این طریق [است]. که از چوب چیزی می سازند که می توان در آن چهارنفر یا کمتر نشسته باشند، و توی آن را اغلب مخملا یا ماهوت یا تیماج خوش رنگ آنچه خواسته باشند می کنند. بیرون آن را رنگ و نقاشی، هر قسم خواسته باشند می نمایند و آن را به نسبه و قلاب و اسباب آهن چند مستحکم بر روی عراده قرار می دهند. ازدو اسب الی ده اسب به بندها و تسمه ها به آن می بندند. و یکی پیش، سوار یکی از اسبها می شود، و دیگری مکانی دارد بیرون گاریت در پیش رو می نشیند. اغلب در عقب گاریت هم مکانیست که یکنفر و دو نفر ایستاده اند. بد این طریق اسبها را به سرعت دوانیده می روند. بسیار اتفاق افتاده که در ساعتی راه بسیار طولانی را طی کرده اند و نشستن در گاریت استراحت بسیار دارد. بطریق نئی که بد جهت اطفال انجام می دهند، و روی عراده به تسمه و قلاب بسته شده که مطلقاً حرکت و تکان ندارد. خصوصاً بد جهت سواری آن که هنگام برف و بارش شدت سردی هوا همین قدر که درب آن را بسته باشند دیگر هیچ نقصی ندارد و برف و بارش و سرما چندان اثری در آن نمی کند. اگر چه مادام که راه عبور آن صاف و وسیع نباشد حسن سواری آن ظاهر نمی شود.

در ایران و راههای آنجا و کورچه های اصل شهرهای ایران پستی و بلندی بسیار است و از این جهت ممکن نمی شود، اما اگر گاریت مصطلح می شد بد چیزی نبود. لکن ممکن نیست و سرعت رفتن گاریت و عراده بد مرتبه است که از پتربورغ الی تغلیس که قریب به سه هزار ورث یعنی پانصد فرسنگ ایران می باشد مکرر چپار که آن را اروس کریل می گویند چهارده روز پانزده روز رفته است. و نوشتجات رسانیده است. بعضی اوقات زودتر هم اتفاق افتاده، اما مکرر شده که بچهارده و پانزده روز رفته و رسیده است. کرایه دو اسب و اخراجات دو نفر آدم از تغلیس الی پتربورغ سیصد تومان وجه اروس که سی و پنج شی تومان پول ایران بوده باشد می شود. سرعت آنها هم به این مرتبه است و جهت این است که در بین راه پنج فرسنگ به پنج فرسنگ کمتر بیشتر قراول خانه ها و منزل خانه ها ساخته اند و در آنجا جمعیت واسب گذاشته اند. بمحض رسیدن چپار یا متردین اسب عراده و گاریت را باز کرده در آنجا می گذارند و از آنجا اسب تازه هر قدر در کار باشد آورده می بندند. و سوار شده روانه می شوند. در همه منزل خانه ها، اسب موجود و آماده است. به محض رسیدن متردین حاضر کرده عوض می کنند

و روانه می‌شوند. خصوس کریل و استحامی که بحکم پادشاه آمد و شد کرده باشند. از تفلیس تا پتربورغ و از پتربورغ تا تفلیس بهمین دستور و همین طریق می‌روند و می‌آیند، و چاپارخانه و منزل‌خانه‌ها ساختند و اسب و آدم در آنجا مهیا و آماده دارند. بهر حال بعد از حرکت از منزل سور و ملی هشتاد و هشت که سیزده فرسنگ و چیزی راه بوده وارد استراپل شدیم.

استراپل از شهرهای نواست که از روس برپا کرده، هزار خانوار میشود. خانه‌های خوب ساخته‌اند. شهر شیرین مرغوبی است، در عرض راه، دو مکان منزل‌خانه بوده، که اسب‌های گاریت‌ها را عوض کردند، و در یکجا هم‌ناهار (۱) صرف شد و هوا هم بسیار سرد بود. برف، موجود در صحرا و راه به نظر آمد. دوقریه بزرگ هم در عرض راه واقع بود که هریک بقدر هزار خانوار اروس و چرکس در آنجا، جا داشتند، و اسپر ایرانی (۲) نیز در آنجا‌ها بسیار بود که برخی مسلمان و جمعی اروس شده بودند، بعضی بسیار پیر و منحنی شده بودند. قدری از شب گذشته وارد منزل و هریک درجائی و مکانی رفته قرار گرفتیم.

یوم جمعه بیست و یکم و شنبه بیست و دویم: در استراپل توقف بود. به جهت صاحبی ایلچی صحبت منحصر بدیدن اسیرهای ایرانی و تحقیق احوال آنها و افسوس خوردن برایشان بود. از جمله شخصی قزوینی در آنجا بود مذکور نمود که از آن ایام سابق مرا و پدرم و مادرم هر سه را اسیر کرده دست‌بندست به این مکانها آوردند. من بسیار طفل بودم پدرم بر طرف شد و خودم اروس شدم و حال در سلك سوار نظام، ملازم هستم و خدمت اروس می‌کنم. همچنین از این مقوله بسیار بودند.

روزی شخص پیری خدمت صاحبی ایلچی آمده با کثرت سردی هوا قدری گل‌های گریبه خوش‌بوی بدرسم تکلف آورده، تحقیق شد که از کجاست. مشخص کردند که در خانه خود باغی دارد و زیر باغ را به طریق گلخن حمام، خالی کرده رخنه‌ها و سوراخها گذاشته آتش می‌کند و بخاری‌ها نیز در اطراف باغ دارد که آتش در آنجا می‌کند. این مکان باغ به طریق اطای طولانی می‌باشد. درها (۳) تمام بسته، پنجره‌های آینه دارد. سقف، پوشیده راه و رخنه سرما در آن نیست. به این نسبت هر گلی و گیاهی که می‌خواهد حتی مرکبات از مقوله لیمو و نارنگی و اشجار دیگر، مثل سیب ترش و غیره در (۴) آنجا به عمل می‌آورد.

غریب‌تر اینکه مجموع گل و گیاه و اشجار را صندوق‌ها از چوب ساخته، خاک در آن‌ها پر کرده درخت را میان آنها گذاشته‌اند که يك بند گل یا درخت در زمین نیست و آنها را هر وقت خواسته باشند، به همان نسبت از آنجا برده، جای دیگر می‌گذارند. از فراری که مشخص شد، این عمل در همه شهرها و ولایات روس متداول است، که در خانه‌ها به این نسبت همیشه اوقات گلها و ریاحین و میوه‌ها بعمل می‌آورند.

دیگر روزی جمع بزرگان و اهالی آنجا به همراهی مهماندار به دیدن صاحبی ایلچی آمده، انواع تعارف رسمی بجای آوردند. دیگر امر تازه واقع نبود. این دو روزه به این

نسبت‌ها گذشته و یوم بعد حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم یکشنبه بیست‌سیم: قدری به صبح مانده از اسرائیل حرکت و بعد از طی یکمیدوسی ورت راه که بیست و یک فرسنگ و چیزی می‌شود وارد منزل پرکرادانی شدیم. در عرض راه چهارمکان، منزل خانه و چارخانه بود که اسب‌های گاربت و عراده‌ها را عوض کردند. از اول منزل الی آخر، همه‌جا قریب به یکدیگر قرا و دهات و باغات و اشجار بسیار داشت. در عرض راه رودخانه‌ای واقع بود. پل چوبی طولانی روی آن بسته بودند. از آنجا که عبور شد مشخص گردید که چندین هزار خانوار قلماق در این حدود تاحدود حاجی‌ترخان‌نشین دارند. و مکان‌های مضموط به جهت نشیمن خود ترتیب داده‌اند. باج به کسی نمی‌دهند و خدمت اروس هم نمی‌کنند، و اروس هم از آنها چیزی نمی‌گیرد. هرگاه که دشمن قوی به جهت اروس بهم می‌رسد آنها جمعیتی کرده به حمایت می‌آیند و بعد که منازعه طی می‌شود به خانه‌های خود می‌روند. خدمت آنها به اروس همین است. دولت و مال و حشم بسیار دارند. از جمله یک نفر بزرگان آنها شهزاد راس‌مادبان در رعه داشته. بلاخلاف سایر اموال آنها از این قرار مشخص می‌شود: شترهای دوکوهانه (۱) تندرو بسیار بزرگ خوب دارند. از جمله یکی را در راه دیدیم که قلماقی سوار سود و می‌رفت آن شتر بدون اغراق از اسب بسیار بسیار یورغند تندتر می‌رفت. همچنین گوسفند بسیار دارند. اما دنبه ندارد. و هر يك به طریق گوساله دم بلندی دارند. اما بسیار چاق و فربه و خوش‌پشم می‌باشند.

چون گاربت در راه صاف و در زمین هموار که گل نباشد ساعتی سه چهار فرسنگ راه می‌رود به سرعت تمام آمده، دو ساعت از شب گذشته وارد منزل شدیم. این منزل مکان بسیار بدی بود و به صاحبی ایلچی بسیار تلخ گذشت. يك ساعت به صبح مانده از اینجا حرکت و روانه منزل کراچتن شدند.

یوم دوشنبه بیست و چهارم: قدری به صبح مانده، از منزل حرکت و بعد از طی یکمیدوسی ورت راه که بیست و سه فرسنگ و چیزی مسافت داشت وارد کراچتن شدیم. در سه مکان که منزل خانه بود، اسبان گاربت و عراده‌ها را عوض کردند.

در عرض راه تمام دهات و خانه‌های بسیار از طایفه قلماق می‌بود. بنه و ایتم را که چیزی پیش روانه کرده بودیم، در این مکان بودند. در اینجا مشخص شد که فیلان و اسبان را چهار روز در این منزل نگاه داشته و روانه چرکس کرمان کرده‌اند، و حال مدتی است که در چرکس توقف و نرفته‌اند. از وصول این خبر و رفتن آنها صاحبی ایلچی بحدی متغیر گردیده که آن شب نه‌غذا صرف کرده، و نه استراحت نمودند.

این منزل کراچتن چهارصد پانصد خانوار آدم دارد. و رودخانه یحارلیک در همین کراچتن واقع است و تا این مکان محال چرکس بوده و از تفلیس تا اینجا تمام متعلق به جنرال ردیشچوف سردار تفلیس است و از اینجا به بعد که قدیم اول خاک روس بوده است هر جا و هر محل حاکم جداگانه دارند. در این مکان نیز به طریق کراچتن، سابق ایتم را ملاحظه می‌نمودند که ناخوشی نداشته باشند.

این شب در این منزل به پرسیانی و ناخوشی اوقات بسر رفت.
یوم سه‌شنبه بیست پنجم: از کراچتن روانه منزل مجدک گردیده، بعد از طی پنجاه ورث راه که نه فرسنگ و کسری بوده باشد به آنجا رسیدیم. در راه دو مکان منزل‌خانه بود اسب عوض کردند. عرض راه قلیل تل و ماهور دارد، لکن مذکور می‌نمودند که اطراف این منزل صحرای وسیعی است که عرض و طول آن از حدیاب بیرون است. در اینجا هوا بشدت تمام سرد بود.

قریب به منزل رودخانه‌ای است بل چوبی در آنجا بسته‌اند که عبور می‌نمایند، اما رودخانه چندان آبی ندارد.

در این منزل نقدر دو بیست خانوار آدم بوقت دارند. بهر طریق بود آن شب در آنجا توقف و صبح حرکت کرده روانه منزل دیگر شدیم.

یوم چهارشنبه بیست و ششم: از آن منزل حرکت، بعد از طی پنجاه و چهار ورث راه روانه محل آق‌سائی شدیم. در این مسافت روس هر جائی که بهر کس متعلق است کوبره می‌گویند و حال این منزل‌ها و این مکان‌ها کوبره نشینند و کوبره می‌گویند. حکم از پادشاه شده است که بدخاک هر کوبره که میرسیم حاکم آنجا از خود، آدمها برای آماده کردن اسب و منزل سر راه می‌فرستند و اسب و منزل مهیا می‌نمایند، تا از خاک آنها بگذریم. از این محل که میگذرد قزاق دون می‌نشینند و همین قزاق‌ها (۱)، سپاه ناپلئون را در همین رفتن از مسکو بر طرف کردند. می‌گویند بیست هزار سوار از قزاق (۲) دون به مسکو رفته بود. اینها باج و خراجی به روس نمیدهند. هر وقت امری حادث شود، آمده حمایت روس می‌کنند. جمعیت و سوار اینها را می‌گویند بسیار میباشد. پوست فراغ (۳) که سابق به ایران می‌آوردند از اینها بود. اما حال خود به مصرف لباس می‌ربانند، و از میان خود بیرون نمیدهند.

از منزل که حرکت واقع شد، بعد از طی ده فرسنگ و کسری وارد آق‌سائی شدیم. در راه دوجا اسب عوض کردند. یکی محل وسیعی بود و جمعیت معقولی داشت. جای دیگر منزل خانه بود که اسب عوض شد.

قلیلی بروز مانده در سررودخانه دون که رود عظیمی میباشد رسیدیم. دو یوم قبل از ورود مایخ بسیار آمده جسر رودخانه شکسته و قدری را برده بود، و حال به سلباب و کمی بر روی آب آمد و شد می‌شد. گاریت و عراده و اسباب و ایتم را بر روی کمی گذاشته از آب گذرانیدند.

این رودخانه دون از محال روس می‌آید و همه جا زیاد میشود، و از زیر محل آق‌سائی گذشته به دریای قزاقانگیز میرود و آب گوارائی دارد. محل آق‌سائی در سینه

۱-۲- متن: فراغ

۲- فراغ: مجرای آب. لغت‌نامه دهخدا. نرابی، قریه‌ای است در هشت فرسخی سمرند، لغت‌نامه دهخدا. فراغ نام یکی از دهکده‌های دهستان پریشان سوادکوه در مازندران که اکنون بدین نام شناخته نمی‌شود، لغت‌نامه. فراغ= انساب پوستان دوز پوستان فروش. لغت‌نامه. فراغ یکی از دهات اطراف مشهد است.

تل بسیار مرتفعی واقع است. ملولش بسیار و عرشش کم است. بقدر دوسه هزار خانوار کثرت دارد. خانه‌های خوب از چوب، دوسه طبقه ساختند. کلبه‌های متعدد دارد. لکن کوچدها و محلات عبور راه به علت وفور گل سیاه و بانلاق (۱) نمونه جهنم است. اما مکان زراعت بسیار دارد و مکرر از آنجا آذوقه و اجناس به اسلامبول برده میشود. هوایش بشدت تمام سرد است. شش هفت ماه در اینجا زمستان است در سر آب رودخانه بزرگ طایفه قزاق (۲) با جمعی به استقبال آمده، تمارف رسمی بجای آوردند، و از آنجا روانه منزل شده، چون تا آخر شب بنه و اسباب نرسید و از آب نگذشته بود، آن شب نیز اوقات [ما] تلخ بود. بهر طریق بود گذشت. و صبح از آنجا حرکت و روانه چرکس کرمان شدیم. یوم پنجشنبه بیست هفتم: قدری از روز گذشته از منزل حرکت و بعد از طی سه فرسنگ ونیم راه وارد چرکس کرمان شدیم. دو چرکس بوده، یکی از باهای قدیم و آن حال خراب است، و یکی چرکس جدید است که نازد بنا کرده و شهری ساختند.

در عرض راه يك منزل خانه بود. اسب عوض کردند. و آمدیم در حوالی شهر چرکس. جنرال لیندنايه آندریان کاریج که بیگاریگی و صاحب اختیار آنها بود با جمعی سر راه به استقبال آمده تعارفات رسمی بسیار بجای آوردند.

وارد منزل که شدیم متخص شد که فیلها و اسبان سرچهل یوم است که در اینجا توقف کرده‌اند و یکی از فیلان به علت سردی هوا ناخوش شده. گویا اهتمام کلی هم از همراهان و مهماندارانی که ردیشچوف معین کرده بود درباره آنها به عمل نیاورده بود. بنابراین صاحبی ایلیچی قرارداد نمودند که فیلان و فیل بانان در چرکس توقف کرده و اخراجات و گذران آنها را معین نموده داده باشند. تا هنگامی که سردی هوا موقوف شود، از آنجا حرکت و روانه پتربورغ شده باشند. اسبان را حال خود همراه برده باشند. شهر چرکس کرمان شهریست بسیار وسیع و بزرگ کوچدها و میدان‌های بسیار وسیع دارد. دکان و بازار از هر صنف بسیار دارد. خانه‌های عالی و مکان‌های مرغوب در آن بنا کرده‌اند. کثرت آنها دوسه هزار خانوار میشود. ملازمی که به اروس میدهند تمام سوار قزاق (۲) است و سالدات از اینجا نمیدهند. اما قایل سالداتی دارند کدر همانجا متوقف هستند. توپخانه نیز در این شهر دارند. و در این محال چندین هزار خانوار قزاق (۲) توقف دارند و در هر دعوا سوار بسیار به پادشاه روس می‌دهند. همچنانکه پیشی ذکر شده، شکست ناپلیان را در دعوی مسکو بیشتر این طایفه قزاق (۲) و سرکرده آنها که مرد متشخصی میباشد و نشان بسیار از شاه روس دارد، باعث بوده است. این روز بعد از ورود به این منزل و استحضار از توقف فیلان و اسبان دیگر امری واقع نبود.

یوم جمعه بیست و هشتم الی سه شنبه دویم شهر ذیحجه ۱۲۳۹. این پنج یوم در چرکس کرمان توقف بود و امورات وقوعی اینکه هر روزه جنرال بیگاریگی و صاحب اختیار

آنجا و مهمانداران و بزرگان و اعیان چرکس بد دیدن صاحبی ایلچی می آمدند و اقامت تعارف رسمی بجای می آوردند و به منزل خود میرفتند.

روزی در اینجا سوای رخوت و بالاپوش و اسباب سفر از هر مقوله که به عملجات و ایتمام در تغلیس داده شده بود، بعضی از همراهان از قبیل حقیر و میرزا عبدالحسین همشیره زاده و محمدعلی بیگ و سایرین را بالاپوش و رخوت بقدر حال، صاحبی ایلچی دادند، و روزی اوقات صرف کرده امورات عمله و ایتمام و همراهان را از هر جهت منسق کرده که در حین حرکت، ناقصی در امور آنها نباشد. روزی آقاییک از راه بی انصافی که همیشه پیشنهاد او بود برآمده بعضی گله ها از روی ناز کرده بود شاید بعضی صاحبی ایلچی رسیده او را تملق گفتند. چون صاحبی ایلچی در هر اوقات محبت بسیار به او کرد بودند و او در هیچ وقت منظور نداشته، مکرر جانب داری اروس را از دست نمیداد. این معنی که به عرض ایشان رسید، او را احضار و غلط رفتارهایی که از او صادر شده بود براو منوجه و اظهار کردند و فرمودند که مرا دیلماج درکار نیست، شما بهر جا خواهید بروید. چون این قسم را مشاهده نموداز در تعارف برآمده حرکات خلاف قاعده را طی الحباه موقوف داشت.

روز آخر توقف اسبان و بنه و ایتمام و اسباب را از آن منزل روانه منزل دیگر نمودند، که خود نیز یوم بعد حرکت کرده روانه شوند. همان یوم سه شنبه دویم جنرال صاحب اختیار چرکس و همه بزرگان خدمت صاحبی ایلچی آمده قدری صحبت داشته ناهار (۱) صرف نموده، ظهر از آنجا حرکت و بعد از طی شش فرسنگ راه وارد چهارخانه که منزل بود شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کردند، نا وارد منزل شدیم.

این منزل خانه در اینجا بقدر دو بیت خانوار کثرت دارد. رودخانه ای در عرض راه بود. پل چوبی آن خراب شده بود. جبری ساخته بودند از روی جسر عبور نمودیم، و این شب را در این مکان بسر برده صبح حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم چهارشنبه سیم: صبح از منزل خانه مذکوره حرکت و بعد از طی پنجاه ورث راه که نه فرسنگ و کسری بوده باشد وارد منزل ده فمین شدیم، در دو مکان اسب عوض کردیم، تا وارد منزل شدیم. قریه بزرگی است در سینه تل بلندی واقع است، سیصد چهارصد خانوار دارد. باغات و اشجار بسیار در یک سمت آن واقع است و در زیر این تل رودخانه ای جاری است، پل چوبی بر روی آن بسته اند که از آنجا عبور میشود این شب بنه و اسباب بعضی مفروش رخت خواب و طباح بمنزل نرسیدند و از هر رهگذر بسیار بر صاحبی ایلچی تلخ و پریشان گذشت. بهر قسم بود صبح شده و صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدند.

یوم پنجشنبه چهارم: صبح از منزل مذکور حرکت و بعد از طی دوازده فرسنگ راه، وارد منزل وانس چه شدیم. در عرض راه، دو مکان اسب عوض کردند. از ابتدای منزل الی آخر همه جا در سمت چپ راه، دهات و قراء بسیار و خانه ها و عمارات و اشجار

ظاهر است. نزدیک به منزل رودخانه وانس میباشد. نرها در روی رودخانه بسته. از روی آن مال و عراده و گاربت‌ها را به آن طرف رودخانه میبرند. همگی که از آنجا گذشتیم، در راه منزل خانه دیگر ظاهر شد. چند خانواری بودند، و در اینجا تمام قزاق و اروس سکنا دارند. داخل منزل که شدیم رودخانه بزرگ بی‌آبی به نظر آمد. بل طولانی روی آن بسته بودند.

از آنجا گذشته، داخل منزل شدیم. و آن شب را در آنجا بسر کرده، صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم جمعه پنجم: صبح از منزل وانس جد حرکت و روانه منزل خانه دیگر شدیم. بعد از طی هفتاد و پنج ورث که دوازده فرسنگ و کسری بوده باشد به منزل رسیدیم. در عرض راه، در دو مکان اسب عوض کردند. دهات و باغات و اشجار در سمت چپ و راست بسیار بود. وسط راه رودخانه‌ای بود، جبری بسته بودند، از روی آن (۱) عبور شده به منزل خانه رسیدیم. در اینجا شصت هفتاد خانوار توقف داشتند، شب را در اینجا بسر برده و صبح حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم شنبه ششم: از منزل خانه مذکوره حرکت و روانه قریه قران شدیم. هفتاد و دو ورث راه بود که دوازده فرسنگ بوده باشد. در عرض راه دو مکان اسب عوض کردند. در یک منزل خانه که اسب عوض می‌شد نهار نیز صرف شد و سرعت روانه شدیم. قلیلی ماهر در راه واقع بود. دهات و قراء در اطراف راه بسیار است. آخر روز به رودخانه بزرگی رسیدیم که در زیر قریه قران واقع است. مشخص شد که این هم شعبه [ای] از رودخانه دون میباشد و بمرتب از شدت سردی هوا یخ می‌کند که گاربت و عراده با چندین اسب از روی آن مکرر عبور مینمایند. اما این روز یخ را شکسته بودند. کمی آورده، عراده و گاربت و اسباب ما را بار کرده به قریه قران بردند.

قریه مذکور در سینه تلی واقع است، چهارصد پانصد خانوار میشود. خالی از وسعت نیست. کلیسای چند دارد. از جمله یکی قریب به منزل [ما] بود. ملاحظه شد. وضع آن وستونهای (۲) سنگ طلاکاری و زینت و آرایش به نحویکه دیده شد در تغلیس و این منازل عرض راه به نظر رسیده، جمعیت و اهل آنجا قزاق (۳) و اروس درهم میباشد. خانه‌های مرغوب به نظام تمام کوچه‌های وسیع دارد، و تا این مکان سرحد نشین طایفه قزاق است. آن شب در آنجا توقف کرده، صبح حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم یکشنبه هفتم: از منزل مذکور حرکت و بعد از طی هفتاد و چهار ورث راه که دوازده فرسنگ بوده باشد، روانه قریه پیچک شدیم. در عرض راه یک منزل خانه بود. اسب عوض کردند. دو رودخانه در عرض راه واقع است. پل‌های چوبی طولانی روی آنها بسته‌اند. از آنجاها عبور شده، به قریه پیچک رسیدیم.

محل وسیعی است. باغات و اشجار بسیار در اطراف دارد. خانه‌های مرغوب یک دوطبقه و کلیسای چند دارد. پانصد خانوار اهل آنجا به نظر آمد. کوچه و خانه را

نظام روبروی یکدیگر ساخته‌اند. درخانه مرغوبی فرود آمدیم. صاحب‌خانه مرد متعارفی بود. خدمت صاحبی ایلچی آمده. چندین زنان و دختران خوب‌رو درخانه داشت. آنها را آورده به آنین خود تعارف رسمی بسیار [بجای] آوردند. ساعتی در آنجا توقف و ناهار صرف شد. چون وقت در دست بود روانه منزل دیگر شدیم. چون شب شد و چند عراده شکسته بود. شب را در این منزل خانه که مکان بدی بود بسر بردیم، و صبح روانه منزل دیگر شدیم. این قریه بیچاک منتهای سرحد قزاق و ابتدای محال پارونج که اصل خاک اروس است می‌باشد. می‌گویند که از این مکان بابت آبادی و منزل خانه‌ها و اسب‌های خوب. یاد از منازل گذشته بهم می‌رسد.

یوم دوشنبه هشتم: صبح از آن منزل خانه حرکت و روانه منزل خانه دیگر شدیم. هشتاد و چهار ورث که چهارده فرسنگ بوده. باشد طی مسافت نموده. تا به منزل خانه رسیدیم. در عرض راه در یک منزل خانه، اسب عوض کردیم. راه بسیار گل و باتلاق (۱) بود. خوب بست طولانی به طریق پل رودخانه کرده بودند. از آنجا عبور و بعد از طی پنجاه ورث به محال پاولسک رسیدیم. رودخانه در سر راه واقع بود و یخ کرده بود. در فصل بهار گمی و بغلیل روی آن کار می‌کند و در زمستان از روی یخ عبور مینمایند. محال مزبور جای وسیع بسیار منقحی به نظر آمد. کوچدها و جبابان‌های وسیع روبروی یکدیگر، خانه‌های دوسه طبقه مرتفع بد نظام ساخته بودند. چندین کلیسا داشت و مکان مرغوبی می‌بود. مذکور می‌نمودند که پتر (۲) پادشاه، در زمان خود چندی در همین محال توقف داشته و اینجا رامکان نشیمن خود قرار داده بوده. حال هم آبادی کلی دارد. بالسد ششم خانوار خانق در آنجا ساکن هستند. قریب به ورود صاحبی ایلچی جنرال صاحب اختیار و بزرگان و جنرال‌های دیگر آنجا باجمعی سالدات در سر راه به استعمال آمده انواع و تعارف رسمی بجای آوردند. و به آنین خود طبل مینواختند. در خانه یکی از بزرگان آنها فرود آمدیم. احترام کلی نمودند در آنجا ناهار (۳) صرف شد. فاعده آنها این است که اگر پادشاه یا شخص بزرگی بخانه آنها وارد شود نان بر روی در مطبق گذاشته برسم تعارف نزد او می‌آورند. به این جهت بزرگان ایشان نانی در مطبق گذاشته نزد صاحبی ایلچی آوردند. هندبانه (۴) و سیب‌ترش خوب در اینجا بسیار بود. مردمان اینجا اغلب طولی‌القامه و قوی‌هیکل بودند و اطفال نیکوروی در اینجا خلایف محال گذشته بسیار بود. معلوم شد که آب و هوای این محال تربیت می‌کند. باری بعد از ناهار از آنجا حرکت و روانه شدیم. در راه نهرها و رودخانه‌های جاری، و آب‌ایستاده بسیار ملاحظه شد. پل‌های متعدد بسته بودند و عبور شد. به منزل خانه رسیدیم. باز اسب عوض کردند. روانه شدیم. قلیل تل و ماهوری در راه بود.

قدری از شب گذشته به منزل خانه دیگر رسیدیم. چند خانوار بودند. در آنجا توقف شد و شب را در آنجا بسر برده، صبح از آنجا روانه منزل دیگر گردیدیم. سشنبه نهم: صبح از آن منزل حرکت و روانه منزل خانه دیگر شدیم. هفتاد و هفت

ورت راه بود که سیزده فرسخ میشود. در عرض راه یکجا اسب عوض کردیم. و به محل یکوروس رسیدیم. رودخانه بزرگی دارد. آنرا نیز رود یکوروس می‌گویند. پل چوبی روی رودخانه مذکور بسته‌اند که یک‌ورث بلکه زیاد طول آن میشود. هر دو سمت، چپ و راست پل مذکور اشجار بسیار بخط مستقیم میباشد که قطر و قد آنها بسیار است. قدری از اینجا فاصله، نیز جنگل بسیار نمایان است.

یکوروس چندان محل مرغوبی نیست. خانه‌های خوبی ندارد. قلیل معدودی در آنجا هستند. آنجا فرود آمده، نهار صرف کرده، روانه منزل خانه دیگر شدیم. شب در آنجا توقف شد، و صبح حرکت نموده روانه بارونج شدیم.

چهارشنبه دهم: که عیداضحی بود صبح از منزل خانه، حرکت و بعد از طی نش فرسنگ راه وارد بارونج شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کردند. سمت دست‌راست قراء و خانه‌ها و باغات و اشجار بسیار به نظر می‌آمد. مشخص بود که آبادی اینجا از محال گذشته بیشتر است. رمه و گله کوسفند و عوامن بسیار در اطراف راه ملاحظه شد. به قریه‌ای رسیدیم چند خانوار بودند. اما محل مرغوبی نبود. خانه‌های قدیم بسیار داشت. در خانه [ای] فروز آمدیم. صاحب‌خانه احترام بسیار کرد. در آنجا نهار صرف شد. قدری میوه و نان صاحب‌خانه آورده، تعارف کرد. از آنجا روانه شدیم. به رودخانه دارون (۱) رسیدیم. بشدت یخ کرده بود. کشتی و گسی بسیار روی رودخانه بود. پل مضبوط منقعی از چوب روی رودخانه ساخته بودند. غرفه‌ها و جاهای مرغوب در گوشه و کنار پل مذکور ساخته بودند، و طول آن پل دوورث راه می‌شد. لکن بسیار مضبوط بود.

از آنجا عبور شده، قریب به شهر بارونج، کورنادر آنجا که مرد معقول و متعارفی بود با جمع کثیری از اعزه و اعیان و بزرگان آنجا به استقبال صاحبی ایلیچی آمده، اقسام تعارف بجای آوردند.

داخل شهر شدیم. درخانه شخص بزرگی که خود فوت شده بود، وزن و اطفال او در آنجا بودند فرود آمدیم، خانه بزرگ وسیعی بود. سه طبقه از چوب ساخته بودند. اطاق‌ها و مکان‌های بسیار داشت. عمله و همراهان هر یک در مکانی فرود آمده توقف نمودند. بارونج شهر بزرگی است. خانه‌ها و مکان‌های بسیار مرتفع در وسطه مرغوب دارد. تمام کوچه‌ها را خیابان ساخته، به طریق خوشی چوب‌بست کرده‌اند. خانه و کوچه‌ها مقابل یکدیگر است، و شهر مرغوب مطلوبی است. بازار و دکان بسیار دارد. کلیساهای متعدد دارد. آبادی و معموری و کثرت خلق معقولی به نظر آمد. اگرچه اصل شهر قدری پست و بلندی دارد. و مرتبه بمرتبه خانه ساخته‌اند. نهایت، خانه‌ها و کوچه‌ها به خط مستقیم روبروی یکدیگر واقع شده، در راه که عبور میشود هر چند قدم‌سانی (۲) بترکیب خاص بزمین فرو کرده، در سر آن فانوس از آینه ساخته، گذاشته‌اند که شب‌ها در آنجا چراغ روشن می‌کنند و بخط مستقیم در هر کوچه چندین چراغ بهمین نسبت هر شب روشن میشود.

خانه‌ها عالی، سقف بسیار مرتفع، به طریق تالارهای وسیع که در ایران میباشد

[دارد] و بحلاف ولایت لندن است که ممنوع کرده‌اند که اتاق را پت و سقف را کوتاه می‌سازند.

در اینجا کارخانه ماهوت سازی بسیار است. محل زراعت و صحرای سبز و چمن خرم بسیار دارد.

اقسام گل‌های رنگارنگ [ومیوه‌های بسیار] (۱) و قدری مرکبات از مقوله لیمو و نارنگی در اینجا بهم می‌رسد، و در خانه‌ها دارند و در اطاق‌ها پیچی (۲) یعنی مکان آتش از کاشی رنگین بسیار خوب می‌سازند به این طریق که در یک گوشه یک اطاق آن را بنا کرده، و کاشی کاری کرده و تنقیه گلی داده ساختند، و میان آن آتش کرده، می‌سوزانند و هیمة بسیار در آن می‌گذارند، و سداطاق دیگر را لوله گذاشته و رخنه‌ها در آنها کرده‌اند، که از این یک پیچ سه چهار اطاق بحدی گرم میشود که با وجود شدت سردی هوا اکثر اوقات آدم ناب توقف نمی‌آورد.

کاش این طریق پیچ و بخاری در ایران مصطلح می‌شد. به حال شهر بارونج، خوب شهرت و کورنادر اینجا که اسمش میخائیل ایوانچ پیرادین می‌باشد مرد بسیار خوب با تعارف است. همان لحظه ورود صاحبی ایلچی به منزل، باجمع (۳) کثیری در آنجا آمده اقسام تعارف بجای آورده، و وعده ضیافت از صاحبی ایلچی خواسته، به منزل خود رفت، و اما اصل شهر بارونج بسیار بدآب و هواست. چند روزی در آنجا توقف شد. بجز کثرت برف و بارش چیزی ملاحظه نشد، و آب آن هم گوارا نیست. آفتاب در آنجا در ایام زمستان بسیار کم، بلکه هیچ مرئی (۴) نمی‌شود. چند روزی در اینجا توقف شد.

یوم پنجشنبه یازدهم: صاحبی ایلچی با همراهان به حمام رفته، بعد گاریت مخصوص آورده سوار گردیده به دارالضیافه که خانه کورنادر باشد رفتند.

به ورود آنجا بزرگان و اعیانی که جمع بودند به اتفاق صاحبخانه بر سر راه آمده، راه و رسم مهمان‌نوازی بجای آوردند. زن کورنادر که بحسب سورت، گریه منظر و در معنی دانشمند و سخنور و از بزرگ‌زادگان بود، انواع و اقسام مهربانی و مهمان‌داری بجای آورد. بعد از تعارفات، همگی برخاسته در سرمیز رفته مشغول صرف غذا شدند. به آنین روس ساز و نوا (۵) می‌نواختند. بعد از صرف غذا صاحبی ایلچی لحظه دیگر توقف و از آنجا سوار گردیده معاودت به منزل نمودند. این روز امر دیگر واقع نبود.

یوم جمعه دوازدهم: امر تازه واقع نبود. چند نفر از بزرگان به دیدن صاحبی ایلچی آمده بعد از زمانی که صحبت میداشتند به منزل خود می‌رفتند. جنرال میتر و اسلیچ چرکوف که نایب کورنادر و عمله بزرگان اینجا بود، خدمت صاحبی آمده بعد از تعارفات وعده ضیافت شب دیگر را خواسته به منزل خود رفت، و این روز هر یک در جا و مکان و منزل خود توقف داشتیم و به صحبت رسمی بایکدیگر مشغول بودیم.

یوم شنبه سیزدهم: قدری از روز گذشته غذا صرف شده، جمعی کثیر از بزرگان و کورنادر به دیدن آمده، بعد از زمانی صحبت، هر یک به منزل خود رفتند. قلبی از شب گذشته گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی با همراهان و جنرال بسانوویچ و سایر

۱- متن: بسیار میوه‌ها ۲- ظاهراً تجاری خودمان می‌باشد ۳- متن: جمعی ۴- متن:

مرئی ۵- متن: نواز

مهمانداران بخانه میزبان رفتند. به ورود آنجا همگی بزرگانی که جمع بودند از زن و مرد راه و رسم تعارف و احترامی که شایسته بود بجای آوردند.

در اطاق وسیعی رفتند نشستیم در آنجا ملاحظه شد که بقدر یکمقد و پنجاه نفر زنان و دختران در یک سمت بروی صندلی‌ها نشسته از فرق سر تا حد پستان نمایان و سایر بدن پوشیده لباس پرنیان، موی کیس‌ها را پیچیده و رینت فرق سر کرده، گوش و گردن و پیشانی را به مروارید و الماس بسیار آرایش داده، ساعد خود را تا حد بازو دست کش سفید کشیده بازوی آنها باز، و دست ایشان در عاشق‌کنی دراز، گلهای رنگارنگ بترکیبات خاص، در اطراف سینه و پشت خود آویخته و همگی خود را به عطر مشک و عنبر آمیخته، آغاز جلوه‌گری نموده‌اند. بعد از ملاحظه آنها پیشخدمت به مجلس آمده هر یک دوشقاپ مربا در دست داشته نزد اهل مجلس می‌بردند. هر کس خواهش داشت

صرف می‌کرد. بعد جای (۱) آوردند و صرف نمودند. بعد از زمانی از این مکان برخاسته به اطاق بال که مکان رقص کردن است رفتند. آن اوطاق شمعدان و چراغ و چلچراغ بسیار دارد، و وسعت و زینت آن مکان از سایر اوطاق‌ها بیشتر است، وارد آنجا که شدند سی‌چهل نفر زنان کامل در یک سمت نشسته رقص نمی‌کردند و با یکدیگر صحبت میداشتند. سایر زنان و دختران آغاز رقص کردن نمودند، و کیفیت رقص ایشان به این طریق است که جمعی سازنده و نوازنده در کناری نشسته شمع‌ها در پیش روی خود گذاشته‌اند. و تار و طنبور و دف و نفیر و نی و کرنا و کمانچه و غیره که هر یک بترکیب غریبی می‌باشد، در دست گرفته‌اند و کنایی نزد خود گذاشته و در روی کتاب نظر می‌کنند و ساز می‌نوازند، و این زنانی که هستند هر یک دست هر مردی را که خواسته باشد می‌گیرد. یک مرد و یک زن همگی به این نسبت و ابتدا با هم در اوطاق راه می‌روند و چندین دفعه به اطراف بهمان طریق گردش می‌کنند، بعد از آن باز یک زن و یک مرد هر کس باشد دست یکدیگر را گرفته به طریق پهلوانان که در زورخانه‌ها چهارخانه بازی می‌کنند چرخ می‌خورند و به اطراف اوطاق می‌گردند، اگر چه خالی از اشکال نیست. اما در جمعیت هم رقص آنها وهم ساز و نوا (۲) آنها بزعم (۳) اهل ایران بسیار خنک و بیمزه است. چرا که لذتی حاصل نمی‌شود. لکن لطافت و نزاکت زنان ایشان بحدی است که توان تحریر و تقریر نمود، و با وجود لطافت بسیار و آب و رنگ بیحد و بیشمار، گیرندگی که بایست در ایشان نیست و تعریف بسیار ندارند.

از اطوار و افعال ذمیمه (۴) اینها اینکه در هر مجلس که زنان ایشان و دختران حضور دارند هر مردی که از آنها وارد میشود اگر چه جوان و پیر، هر قسم باشد قاعده این است که رفته دست زنان و دختران را گرفته به بوسه و آنها روی آن مرد را به بوسند. دیگر اینکه این رقص و بال را که می‌کنند غرض آنها این است که هر مردی که زنی را خواسته باشد و هر زنی که بهر مردی میل داشته باشد، در بین گردش و رقص با یکدیگر گفتگو کرده، وعده و وعید با هم کرده باشند و همچنین دخترها هر کس را خواسته باشند در

چنین مجالس با هم گفتگو می کنند و آنچه خاطرخواه جانبین باشد به عمل می آید. چراکه اختیار زنان و دختران باخودشان هست، و مرد تسلط به ایشان ندارد. از مراتب بی عصمتی و ضایع روزگاری زنان و دختران این مایفه آنچه بیان شود يك از هزارو اندك از بسیار بیان نشده. مرتبه می عصمتی زنان روس از جمیع قرالهای فرنگ بیشتر است، و اعمال قبیحه در میان ایشان بیشتر از همه جا شیوع دارد. باری چهار پنج ساعت که در آنجا بودند بهمین نسبت رقص می کردند. و مرد وزن هر کس و هر جا بود دست یکدیگر را در دست گرفته گردش می کردند و شراب در باله ها کرده در میان اهل مجلس می گشتند. هریک که میل داشتند گرفته می خوردند. در آنجا ملاحظه شد که چهل چراغی در وسط اوطاق آویخته، پیشخدمت رفته ته آن را گرفته می کشد بزیبر می آید شمع های آن را (۱) روشن کرده سر میدهد. آن چهل چراغ خود بالا رفته به مکان اسبابی قرار می گیرد. معلوم نشد که در جوف سقف چگونه چرخ می و اسبابی دارد که این قسم می شود. بعد از ملاحظه آنها صاحبی ایلچی و همراهان معاودت به منزل کرده، هریک بجای خود رفته استراحت نمودند.

یوم یکشنبه چهاردهم. الی شنبه بیستم: که در آنجا توقف بود امری که قابل تحریر باشد روی نمود. روزی یکی از بزرگان آنها آمده و عدد ضیافت از صاحبی ایلچی خواسته قبول نمی فرمودند. بسا ناویج مهماندار اصرار زیاد کرده قبول کردند، و شب به خانه میزبان رفته همان زنان و مردان و اساس و اوضاع شب قبل در آنجا برپا بود، و مغایرت نداشت. از آنجا معاودت و استراحت کردند.

روزهای دیگر گاهی به نوشتن خط انگریزی و دانستن لسان اروس مشغول بودند. و گاهی بزرگان و اعیان به دیدن ایشان آمده با آنها صحبت می داشتند.

روزی آقاییک در بندی به اسم بسا ناویج مهماندار خواهش يك طاقه شال رضائی از صاحبی ایلچی کرده بود. بعد از اینکه صاحبی ایلچی شال را فرستادند مشخص شد که آقاییک خود خواسته و بسا ناویج مخبر نبوده، این عمل او را هم به طریق سایر اعمال و افعال او، صاحبی ایلچی چشم پوشیدند.

روز آخر چون زن صاحب خانه کامل رنی بود در عالم خود در مراتب مهمان نوازی بقدر مقدور کوشیده بود، صاحبی ایلچی يك طاقه شال رضائی به او انعام کردند. قدری وجه که شایسته حال آنها بود در همین روز به سالدات و افیسر و سایر خدمه و اشخاصی که مأمور کشیک و خدمت بودند از قرار فرموده صاحبی ایلچی به آنها داده شده که ضامند و خوشنود شدند.

دیگر امری حادث نشد. روز قبل از حرکت خود اسبان هدایا و بنه و اسباب و ایتم را از آنجا روانه منزل دیگر کردند که خود یوم بعد حرکت کرده نیز روانه شوند. یوم یکشنبه بیست و یکم: صبح بعد از صرف غذا از بارونج حرکت و به اتفاق همراهان و مهمانداران روانه منزل دیگر شدیم، و بعد از طی چهار فرسنگ و نیم راه وارد منزل خانه شدیم. در عرض راه سمت راست و چپ جنگل بسیار و اشجار بیشمار بود.

از آنجا وارد منزل که شدید محلی به نظر آمد که چهل پنجاه خانوار بودند، و مجموع اهل آنجا زرخرید و رعیت شخص بزرگی بودند، که خود بر طرف شده بود و این خانه‌ها و رعیت بدین او منتقل گردیده بود. در خانه او فرود آمدیم. ملاحظه شد که زن و دختر بسیاری از همین اهل محل، زرخرید شوهر خود [را] آن زن در خانه خود جمع کرده و چندین کارگاه بجهت آنها برپا کرده، یکی حاشیه شال از کورک بطریق حاشیه شال کشمیری به کارگاه بسته بدوزن می‌دوخت، که فرق با حاشیه شال جنابی نداشت و دیگری پارچه‌های نازک به کارگاه بسته بدطریق آقا بانوئی و سمندرانه گل و بوته و اسلیمی و اقسام طرح‌ها در کمال خوبی بدوزن می‌دوخت، و همچنین یکی گلابتون در روی پارچه اطلس و ماهوت می‌دوخت، هر یک متوجه امری بودند.

مشخص شد که این زن همه زنان و دختران اینجا را که زرخرید شوهر او هستند به تحصیل این کمالات مأمور کرده، و همه مکمل شده‌اند. و از این جهت، دولتی وزندگان معقولی بهمرسانیده، بعد از ملاحظه آنها در آن خانه و آن منزل توقف شد، و آن شب را در آنجا بسر برده صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم دوشنبه بیست و دویم: صبح از آن منزل حرکت و بعد از طی شصت و پنج ورث که یازده فرسنگ بوده باشد وارد منزل زادونسکی شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کرده و دهات و جنگل و اشجار بسیار، سمت چپ و راست راه بود. رودخانه کوچک و جوی (۱) آب نیز بسیار بود.

در دو مکان پل چوبی بسته بودند، عبور شد. تل ماهور و گل بسیار در راه بود. در وسط راه محلی بود فرود آمده، در خانه شخصی که زبان انگریزی را خوب تکلم می‌کرد، ناهار و چای (۲) صرف نموده از آنجا روانه منزل شدیم. به‌زود آنجا در مکان مرغوبی فرود آمده، توقف نمودیم.

زادونسکی محل مرغوبی است. دویست سیصد خانوار جمعیت دارد. کلیسای متعدد در آنجا ملاحظه شد. خانه‌ها و عمارات خوب دارد. اما به نظام نیست و محل قدیم است. بعضی خانه‌ها اوطاق‌های وسیع دارد، از جمله در این خانه که ما فرود آمدیم، مکان‌ها و اوطاق‌های بزرگ بسیار دارد. آن شب در آنجا بسر برده روز دیگر از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

سه‌شنبه بیست و سیم: صبح از آن منزل حرکت و بعد از طی پنجاه و هفت ورث راه که ده فرسنگ بوده باشد وارد یلدسکی شدیم. در عرض راه دو جا اسب عوض کردند. دو دفعه از رودخانه دون [در] این روز عبور شد، که پل چوبی طولانی روی آن بسته بودند، و سوای آن در این راه جوی‌های (۳) آب و جنگل و اشجار و باغات و خانه‌ها و قراء در هر سمت بسیار است، که ملاحظه شد.

بعد از گذشتن از آنها قدری بروز مانده وارد منزل شدیم. شهری بزرگ و وسیع به نظر آمد، دو سه هزار خانوار جمعیت در آنجا می‌باشد. کلیساهای متعدد دارد. دکان و بازار از هر صنف در آنجا هست، و اصل شهر در سینه تلی واقع شده و رودخانه سینه

که رود بزرگی است از پای آن تل می‌گذرد. نرسیده به رودخانه خانوار (۴) بسیاری در خارج شهر، حوالی رودخانه دارد که در آن‌ها کثرت جمعیت ملاحظه می‌شد. جبری از چوب روی رودخانه ترتیب داده بودند که از روی آن عبور می‌شد و از آنجا گذشته به شهر رفته در خانه‌ای عالی که مشرف به بسیاری خانه و عمارات بود فرود آمدیم. خانه‌های شهر سه طبقه بسیار مرتفع و کوچک و خیابان‌ها زبر روی یکدیگر واقع است، و این محل ابتدای مملکت شهر تول است.

در حین ورود جمعی بزرگان و اعزّه و اعیان در سر راه آمده همراه وارد منزل شدند. عزت و احترام بسیار بجای آوردند. این شب هر یک در مکانی قرار گرفتیم و صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

چهارشنبه بیست و چهارم: صبح از آنجا حرکت و بعد از طی هفتاد و دو ورث راه که رود بزرگی است از پای آن تل می‌گذرد. نرسیده به رودخانه خانوار (۱) بسیاری عوض کرده، از ابتدای حرکت از منزل الی آخر متصل بهم از هر دو جانب قراه و دهات و باغات و جنگل بسیار بود، آب و رودخانه و نه‌های جاری واقع بود. پل‌های چوبی روی آنها بسته بودند. محل مزبور دو بیست سیصد خانوار بودند، کلیسا در آنجا ساخته بودند. بدو ورود منزل مشخص شد که اسبان هدایا را که پیش روانه کرده بودیم روز قبل وارد این منزل شده و مادیان کهر که منجمه هدایا بود کره نر خوبی آورده، و با وجود کثرت برف و شدت سردی هوا که به مرتبه اعلاست عیب و نقصی بهم نرسانیده، صاحبی ایلچی بعد از دیدن کره قرارداد نمودند که به این جهت اسبان دو سه روزی در آنجا توقف کرده، بعد روانه شهر تول شوند و خود آن شب در آنجا توقف، و صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم پنجشنبه بیست و پنجم: از آن منزل حرکت و بعد از طی هشت فرسنگ راه، روانه محل داسکه شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کردیم و این راه به طریق روز قبل دهات و جنگل و باغات و رودخانه و پل چوبی بسیار داشت.

قلیلی از شب گذشته وارد شدیم. این منزل محل بزرگی است. خانه و عمارت کهنه بسیار دارد، و کلیسا نیز دارد. آن شب در خانه [ای] فرود آمده بسر بردیم صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم جمعه بیست و ششم: صبح قدری به علت تعمیر عراده‌ها توقف شد، و بعد از آنجا حرکت و روانه منزل خانه دیگر شدیم. هشت فرسنگ مسافت داشت. یکجا اسب عوض کرده راه بطریق روزهای قبل، قدری پستی و بلندی و جنگل و دهات و باغات و رودخانه و پل چوبی دارد.

در مکانی فرود آمده، غذا صرف شده از آنجا روانه منزل خانه شدیم. مکانی که نوان و سفی از آن نوشت نبود، هر قسم بود آن شب را در آنجا بسر برده صبح روانه شهر تول شدیم.

[فصل پنجم: ورود به شهر تول]

یوم شنبه بیست هفتم: صبح از آن منزل خانه حرکت و بعد از طی سی و شش ورث، راه که هفت فرسنگ می باشد وارد شهر تول شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کردند و به نسبت ایام پیش دهات و جنگل و باغات و رودخانه بسیار داشت. دو مکان بل چوبی بسته بودند. عبور شد. قریب به شهر کورنادر که حاکم و صاحب اختیار آنجا بوده باشد، با جمع (۱) کثیری از بزرگان و اعیان آنجا به کاریتها سوار شده و سوار بسیاری همراه برداشته در سر راه به استقبال صاحبی ایلچی آمدند و انواع و اقسام تعارفات رسمی بجای آوردند.

در حین ورود به شهر همگی به اتفاق به منزل صاحبی ایلچی آمده، لوازم مهمان نوازی معمول داشتند و هر يك به مکان خود رفتند. منزل صاحبی ایلچی در خانه های پادشاهی بود. اما به علت آمدوشد مترددین بسیار درهم ریخته و کهنه شده بود. وضع و اسبابی که بایست نداشت. از این جهت صاحبی ایلچی قدری مهمانداران را طلبیده، لذا دیرزمانی [صحبت] (۲) کردند، بهر نسبت بود در آنجا توقف شد.

شهر تول از شهرهای قدیم روس است لکن بسیار شیرین و خوش آئینده ساخته شده، وسعت بسیاری دارد. از شهرهایی که در این عرض راه دیده شده، بزرگ تر است. خانه های عالی دو سه طبقه دارد. بعضی از آجر ساخته شده و بسیاری از چوب است. کوچه ها و خیابان های وسیع و روبروی یکدیگر بسیار دارد، کلیساهای بسیار مرتفع متعدد در آنجا ساخته اند. دکان و بازار از هر صنف و هر حرفه در آنجا بهم میرسد. کارخانجات بسیار دارد. همچنانکه توپ و تفنگ و شمشیر و طپانچه، آنچه در دولت روس از این مقوله ساخته میشود، بیشتر از شهر تول است. در خانوت [کذا] های آنها هر نوع چیزی از اقمشه و امتعه و اسلحه و اسباب خرازی خواسته باشید در کمال تنقیه چیده و آماده دارند.

رودخانه های بسیار در اطراف شهر و میان شهر جاری است، و پل های چوبی در کمال مضبوطی در روی آنها بسته اند، که عبور می نمایند. قلعه مضبوطی که بروج بسیار دارد در يك سمت شهر واقع است. اما آبادی در آن ملاحظه نشد. اگرچه مستحکم است و جمعیت و کثرت آنها تقریباً هفت هشت هزار نفر می شوند، بلکه متجاوز، چرا که مذکور می نمودند که شش هفت هزار خانوار دارد و آدم مشمن و طویل القامه در اینجا

بسیار است. یحتمل آب و هوای آنجا هم از شهرهای عرض راه بهتر باشد. به جهت اینکه آدم خوش‌سینما بسیار دارد. سالدات نیز در آنجا بسیارند. جمعی به کشیک منزل صاحبی ایلچی مأمور و آمدند و به آئین خود مشغول کشیک و محافظت بودند.

آن روز بعد از ورود منزل و آمد و شد بزرگان آنها صاحبی ایلچی قدری استراحت نمودند و همگی در همان مکان منزل گزین شدیم، و آن روز و شب گذشت.

یوم یکشنبه بیست و هشتم: صبح کورنادر نیکولای ایوانچ که حاکم و صاحب اختیار آنجاست به اتفاق پنجاه شصت نفر جنرال و بزرگان و اعزه و اعیان آنها بدیدن صاحبی ایلچی آمده، به آئین خود اقسام تعارف و محبت و مهمان‌نوازی بجای آوردند، و یک ساعت توقف و ازهرجا و هر مقول صحبت در میان بود. چای (۱) و شیرینی آورده صرف نمودند و بعد کورنادر وعده ضیافت مجلس رقص و بال خواسته به منزل خود رفت. گرچه صاحبی ایلچی را در رفتن آنجا اراده نبود، اما به اجاز جنرال بساناریچ مهماندار بول نمودند. بعد غذا صرف شده به صحبت کتاب مشغول شدند. قدری از شب گذشته گاریت مخصوص آورده و بساناریچ آمده، صاحبی ایلچی و همراهان روانه دارالضیافه شدند. در حین ورود به آنجا کورنادر با همه بزرگان که بودند، سر راه به استقبال آمده احترام لازمه بعمل آوردند و بعد داخل اطاق بزرگی شدیم که مجلس رقص بود، و آنجا بقدریکمندنفر زن و دختران بزرگان، بروی صندلی‌ها نشسته بودند و به وضعی که پیش تحریر یافت سرور و دوش و آغوش خود را به گل‌های شریب و مروارید و الماس بهنت کرده بودند، و بهمان نسبت ساز و نوا می‌نواختند. و مردان آنها نزد زنان آمده، برپا دست یکی را می‌گرفتند و به طریقی که سابق ذکر شد گردش کرده رقص می‌کردند. در بین (۲) رقص هر کس را با کسی میل صحبت بود وعده و نوید بهم می‌دادند، چرا که مرض کای و مطالب اصلی آنها، از وفور بی‌عصمتی و بی‌عفتی که دارند از این رقص بال همین است که هر مردی به زنی و هر زنی به مردی که میل داشته باشد در چنین مجالس با یکدیگر صحبت داشته و آنچه در دل دارند بایکدیگر بگویند، و از جانبین مطلب حاصل شود.

بهر حال بقدر چهار پنج ساعت در آن مجلس بنای رقص بود. جای (۱) و مریبات شراب به دست خدمتکاران بود و به هر کس تکلیف می‌کردند. زنان (۳) و مردان هر کدام را میل بود گرفته صرف می‌کردند. بعد صاحبی ایلچی از آنجا برخاسته با همراهان روانه منزل شدند و هر یک بجای خود استراحت نمودند.

یوم دوشنبه بیست و نهم شهر ذیحجه الحرام الی دوشنبه ششم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۴۱: که در شهر تول توقف بود اموراتی که روی نمود این است که روزی به همراهی مالداران به ملاحظه کارخانه جاتی که اسباب و آلات حرب می‌ساختند، و انبارهایی که آنها را در آنجا می‌گذاشتند رفتیم.

به ورود آنجا جمعی که صاحب جمیع و بزرگان کارخانه‌ها (۴) بودند سر راه صاحبی ایلچی آمده بسیار احترام نمودند. داخل که شدیم کارخانه بسیار وسیعی،

مشرف به دوطرف، به نظر درآمد که در هر طرفی دستگاهی و اساسی و عملی معینی داشت، که مشغول کاری بودند (۱). در طرف اول که از سایر آنها وسیع تر میباشد و چوب‌های (۲) بسیار قطردار سی‌ذرعی و چهل‌ذرعی در اطراف سقف و جوانب او، به اقسام مختلف کار گذاشته‌اند. آب (۳) در جدول‌ها از زیر دستگاهها و بالای آنها جاری است. طرفی است در اینجا [که] کوره بزرگی ساخته‌اند و از دوطرف خود بخود دم‌حرکت می‌کند و بکوره می‌تابد. شخصی ایستاده زغال میریزد و آهن در آنجا می‌گدازد. آن آهن در آنجا از جرم و کثافت، بحدی پاک میشود که وقت بیرون آوردن هر حکمی که میخواهند براو بکنند و چیزی بسازند می‌کنند و می‌سازند.

در آنجا چرخ بزرگی ساخته‌اند و پیش روی چرخ چیزی بترکیب دنک برنج کوبی کار گذاشته‌اند. شخصی ایستاده آهن از کوره بیرون آورده را نزدیک آن دنک میریزد، چرخ را آب حرکت داده به دنک می‌خورد و دنک در کمال سرعت بالا رفته فرودمی‌آید، و بدآهنی که دست آن شخص است می‌خورد. قطع قطع می‌کند به جهت هر اسلحه که از مقوله تفنگ و طپانچه و شمشیر و قرابینه و سرنیزه خواسته باشد بقدر همان قطع می‌کند. دیگری ایستاده می‌گیرد و به کارخانه دیگر که اساس و اسباب دیگر برپاست میرساند. عمله آنجا گرفته به ترکیب می‌آورند. آنجا به کارخانه دیگر برده، اگر لوله تفنگ و طپانچه و قرابینه است سوراخ می‌کنند. اگر شمشیر و قناره و سرنیزه است، آب میدهد و صیقل می‌کنند. غرض این است که آنچه غریب بنظر آمده این است که در این کارخانه‌ها (۴) همه اهل صنعت‌ها جمع می‌باشند. و پارچه آهنی که ابتدا از کوره بیرون می‌آورند، خواه تفنگ، خواه طپانچه، خواه شمشیر، یا اسلحه دیگر آنچه از اول منظور بوداند بهمان اندازه قطع می‌کنند. و دست به دست به دستگاه آخری میرسانند. به دستگاه آخر که رسید، تمام است و باید تحویل انبار شود. مثلاً یکجا تفنگ را قطاعی می‌کنند، یکجا نوله می‌سازند، یکجا سوراخ می‌کنند، یکجا صیقلی (۵) می‌کند، یکجا چنماق می‌سازند و می‌بندند، یکجا قنناق می‌کنند و تمام کرده تسلیم صاحب جمع میشود، و همچنین شمشیر و سایر اسلحه، آنچه باشد. در (۶) این کارخانه‌ها چرخ‌ها و اسباب‌ها هست که خود بخود گردش می‌کند، و پای هر دستگاهی استادی نشسته، چیزی می‌سازد. و اصل اینها از يك کوره آتش و خمره آهنی آب است که از بخار آن هزار بلکه دوهزار چرخ و دستگاه گردش می‌کند و احتیاج به آدم ندارد و این مقوله چیزها از تحریر و تقریر چندان دستگیر نمی‌شود و موقوف به دیدن است.

اما اینقدر ملاحظه شد که در این کارخانه‌ها (۴) هر روزه روزی سه هزار و هشتصد (۳) نفر عمله مستمری بکار مشغول می‌باشند، و سالی یکصد و پنجاه هزار قبضه تفنگ و اسباب دیگر از این کارخانه، ساخته و آماده شده داخل انبار میشود. اما اگر این کوره آتش و خمره آب گرم و چوب‌های آب‌جاری نبود، روزی پنجاه

۱- متن: ودر ۲- متن: چوبها ۳- متن: وآبها ۴- متن: کارخانجات ۵- متن:

صیقلی ۶- متن: ودر ۷- مع: شش هزار

هزار صله هم این کارخانه‌ها (۴) را کفاف نمی‌داد. این است که به علت آب و کوره آتش و بخار چنین دستگاهی به آن عجله گردش می‌کند و دایم در کارند، و این عمل را در میان ایشان، شخص انگریزی برپا داشته و حال ملازم پادشاه اروس شده، و این کارخانه‌ها تمام به دست آن است، والا اروس خود صاحب اینگونه افکار و اعمال نیستند. آنچه از این مقوله امورات در میان ایشان برپا شده، از جماعت انگریز است، که بولایات آنها آمده هر یک هر حرفه که داشته‌اند به آنها آموختند و بالفعل هم در کارند. بعد از ملاحظه آنها به کارخانه دیگر رفته لوله و اساس از آهن و برنج تعبیه کرده، می‌ساختند، که آب را از زمین هر قدر خواسته باشند، برداشته بالا می‌برند و این عمل بهتر در وقتی به کار ایشان می‌آید که خانه و مکان مرتفعی، از اینها آتش گرفته باشد. فوراً آن اسباب را حاضر کرده، آب از زمین بر پشت بام آنجا برده و ریخته آتش را خاموش می‌کنند. بعد از آن به ملاحظه انبار اسلحه رفتند، صاحب جمعان و بزرگانی که بودند آمده در انبار (۲) را گشاده، در کرباس آن از هر اسلحه و هر یراق و هر اسبابی که از این مقوله به خاطر می‌رسد، آویخته و گذاشته بودند. از جمله تفنگی [از] بکترینه که خورشید کلاه باشد و پادشاه بوده، به دست خود ساخته، آن تفنگ و چکش و اسبابی که تفنگ را ساخته است در آنجا گذاشته بودند. با وجود زن بودن تفنگ را بسیار خوب ساخته بود. از آنجا داخل انبار شدیم. مکانی دو طبقه از چوب ساخته و سفید کرده بودند، که هر طبقه بیست و پنج قدم عرض و شصت هفتاد قدم طول داشت. (۳) در هر طبقه چهار راسته قرارگاه، از بیست و پنج قدم عرض و شصت هفتاد قدم طول داشت. در (۳) هر طبقه چهار راسته قرارگاه، از آنچه بخاطر برسد به خط مستقیم چیده بودند. جای مضبوطی به نظر آمد که هر گاه چندین هزار سال آن آلات را در آنجا به آن نظم بگذارند، از زنگ و عیوب دیگر محفوظ است. تمامی را جور کرده بودند. که هر گاه خوب و بد و وسط آنها را می‌خواستند فوراً برمی‌داشتند و احتیاج به جستن نبود. در آنجا سوائی توپ که دیده نشد آلات حرب از هر چیز و هر مقوله بی‌نهایت موجود بود.

بعد از آنجا به مکان دیگر رفتیم. صورت پادشاه را کشیده، در آنجا گذاشته بودند. و تخت بزرگی در وسط گذاشته اسباب بسیاری روی آن چیده بود. مشخص شد که این مکانیست که هر گاه امری برایشان روی میدهد و چاره آن مشکل است دانشمندان و بزرگان در آنجا جمع شده از روی فکر و کتاب‌ها و اسباب‌ها آن امر را صورت می‌دهند: اسلحه غریبه در این مکان نیز بسیار است.

بعد از ملاحظه، صاحبی ایلچی روانه منزل شدند و آن روز و شب بسر رسید. روزی دیگر اسبان و کره‌مادیان را که در راه گذاشته بودند، صحیح و سالم وارد شهر تول شدند. روزی دیگر یکی از بزرگان آنها خدمت صاحبی ایلچی آمده وعده ضیافت رقص و بال خواست. صاحبی ایلچی چون بسیار تکدر توقف عرض راه را داشتند، و از این جهت بی‌نهایت دلگیر بودند، وعده نمی‌دادند.

آن شخص مایوس شده بساناوویچ را واسطه نمود، آخر الامر نظر بخاطر بساناوویچ

و عده داده، شب بامهماندار و همراهان در آنجا رفتند مجلس بطریق ضیافت پیش که وضع آن ذکر شده منعقد بود. زنان و دختران به همان آئین قدری رقص کرده، جای (۱) و شیرینی صرف شده، صاحبی ایلچی قلیل وقتی توقف، و از آنجا روانه منزل شدند، و شب استراحت شد.

این روزها همه روزه جنرال صاحب اختیار آنجا و بزرگان به دیدن صاحبی ایلچی می آمدند و تعارفات به عمل می آوردند. در این بین ها بسا ناویج مهماندار، روانه مسکو گردیده و معاودت نمود.

روز آخر توقف، اسباب و بنه و اسباب را از آنجا حرکت دادند. و قدری وجد به انعام سالدات و اقبیسر و خدمه منزل نیز انعام کردند، که صبح از آنجا حرکت و روانه محل دیگر شوند.

یوم سه شنبه هفتم: از شهر تول حرکت و بعد از طی پنجاد و پنج ورت راه که ده فرسنگ و کسری (۲) میشود به منزل خانه رسیدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض شده، نهار (۳) صرف نمودیم. در حین حرکت از منزل، از پل خوبی طولانی که در وسط شهر در روی رودخانه واقع است عبور شد و در راه نیز جنگل و رودخانه و اشجار بسیار ملاحظه شد. و باتلاق (۴) بسیار بود، تا وارد منزل شده، توقف شد.

یوم چهارشنبه هشتم: از منزل خانه حرکت و بعد از طی سی و سه ورت راه، روانه منزل خانه دیگر شدیم. در عرض راه، یکجا اسب عوض کردند، و راه به طریق روز قبل بود. وارد منزل که شدیم مذکور شد که اسبها که روز قبل رفته بودند، در حین عبور از رودخانه هوکه، گمی را یخ شکسته و نزدیک بوده غرق شوند، و فضل الهی شامل شده، گذشته اند، و قدری از آنها هنوز در این سمت رودخانه مانده اند. صاحبی ایلچی از این جهت روز بعد را تا قدری از شب گذشته، در همین منزل خانه توقف کردند، که اسباب گمی رودخانه هوکه درست شود.

یوم پنجشنبه نهم: روز در منزل خانه پیش توقف بوده پاسی از شب گذشته از آنجا حرکت و وارد سر رودخانه هوکه شدند. در آنجا بقدر چهارصد پانصد نفر آدم و عماه جمع شده، تمامی بنه و اسباب و عراه و آدمها را از آب گذرانیده، و از آنجا روانه منزل شدیم.

در عرض راه شهری بود آن را سربوک (۵) می گفتند. محل خوش و صفی به نظر آمد. خانه ها و خیابانها به نظام، کوچه ها با وسعت تمام، کلیساهای متعدد داشت. بقدر دویسه هزار خانوار بودند. در آنجا فرود آمده، جمعی از بزرگان آنها سر راه آمدند. در مکانی رفته نهار (۳) صرف شد و از آنجا حرکت و روانه منزل خانه ای که پنج فرسنگ تا مسکو میباشد شدیم.

هشت ساعت از شب گذشته رسیدیم. مسافت راه امروز، شصت ورت که ده فرسنگ بوده باشد شده، چون شب عاشورا بود باقی شب به غم و هجوم اندود و الم در آنجا گذشت.

[فصل ششم: وزود به مسکو]

یوم جمعه دهم: که روز عاشورا بود، سبح غذا صرف نموده، از منزل خانه، حرکت و بعد از طی سی ورت راه که پنج فرسنگ بوده وارد شهر مسکو شدیم. در عرض راه، یکجا اسب عوض کردند. از منزل «خانده» الی مسکو متصل بهم، همه جا قراء و خانه‌ها و جنگل و اشجار بسیار بود. بقدر یک فرسنگ به شهر مانده، کثرت خلعتی که به جهت استقبال بخارج شهر آمده بودند ملاحظه شد. بعد بقرب یکمید و پنجاه نفر از حنرال‌ها و بزرگان و اعیان آنها در گاریت و اسبها سوار گردیدند، با سواره بسیار به استقبال آمده، در سر راه صاحبی ایلچی ایستاده، به آئین خود اقسام تمارف و عزت و احترام بجای آوردند، و به اتفاق می‌آمدند. درب دروازه که رسیدیم ملاحظه شد که مجموع خلق از خرد (۱) و درشت، و مرد و زن از دوجانب پشت بر پشت، همه در سر راه ایستاده، و بزرگان بسیار، سوار بر اسبان گردیده، و از پیش و عقب خلق را نظام می‌دادند.

کورنادر حاکم و صاحب اختیار دویم شهر، باجمعی آمده گاریت مخصوص پادشاهی به جهت صاحبی ایلچی و گاریت‌های دیگر به جهت همراهان آورده، در آنجا بعلت هجوم خلق پیاده شدند. خانه‌ای بود به همراهی کورنادر، دقیقه‌ای در آنجا توقف کرده خلق را دور کرده راه را وسعتی دادند، بیرون آمده به گاریت پادشاهی سوار شدند، و رویراه آوردند. تقریباً از آنجا تا در (۲) منزل صاحبی ایلچی، یک فرسنگ و نیم راه بود. همه‌جا از دوجانب، خلق از زن و مرد ایستاده بودند. و به نظام تمام صف کشیده، احترامات می‌کردند، و جمعی پیاده به جهت حرمت به همراهی گاریت صاحبی ایلچی راه می‌رفتند. به علاوه آنها به قدر پانصد شصت گاریت در سر راه و اطراف می‌بودند، که در هر یک آنها زنان بسیار از بزرگان نشسته و به استقبال و تماشا آمده بودند، و در عرض راه قدری که می‌آمدند، جمعی بزرگان در (۲) [جلو] گاریت صاحبی ایلچی آمده، به آئین خود احترامات می‌کردند.

با این جمعیت و کثرت و عزت رفته، تا داخل منزل شدیم. خانه عالی بسیار وسیع مرتفعی که پنج طبقه ساخته شده بود، به جهت صاحبی ایلچی معین کرده بودند، و در طریقی که شایسته پادشاه می‌بود خلوت و خوابگاه و مکان‌های دیگر به جهت صاحبی ایلچی ترتیب داده بودند.

در آنجا فرود آمده، هر کس به مکانی و جایی که شایسته او بود قرار گرفتند.

هون طور مصوف که صاحب اختیار کل این صفحات و از مشاهیر است، خود به استقبال پامده بود. همان لحظه جمعی خاصان خود را بمبارکباد منزل، خدمت صاحبی ایلچی بر ستاده، عذرخواهی بسیار کردند.

بعد بساناویچ و آقاییک مهمانداران، خدمت صاحبی ایلچی مذکور کردند که چون طور مصوف، در این مملکت ثانی پادشاه روس و مرد کاملی است، هر گاه مبادرت از جانب نما در ملاقات او بشود، راضی و خوشنود خواهد شد. صاحبی ایلچی از سخن آنها تغییر کلی بهم رسانیده، مذکور نمودند که اگر طور مصوف در این مملکت ثانی پادشاه روس ست، من هم ایلچی بزرگ دولت علیه قویّه ایرانم، و مادام که او به منزل من نیامده، بدین نکند از جانب من سبقت نخواهد شد. از این رهگذر، ایشان را یأس کلی حاصل نمده، به منزل خود رفتند.

صاحبی ایلچی قدری به ملاحظه منزل و وسعت آن و وفور اطاق و جا و مکان‌های آن که فی الحقیقه، در همان یک خانه هزار نفر آدم میتوانستند توقف نمایند، مشغول بودند. بعد از زمانی بساناویچ مهماندار آمده، مذکور نمود که طور مصوف به دیدن شما می‌آید.

صاحبی ایلچی مطلع گردیده، در مکانی مطلوب قرار گرفتند. مشارالیه وارد وبه آئین خود احترام بسیار بجای آورده، مبارکباد منزل را مذکور ساخته، چای (۱) و شیرینی سرف کرده، به منزل خود رفت. در حین حرکت مذکور نمود که چون شب بعد، عید پادشاه ماست توقع آن است که شما در خانه پادشاهی در مجلس رقص و صحبت حضور بهم رسانیده باشید.

صاحبی ایلچی قبول نمودند، مشارالیه برخاسته بد مکان خود رفت، و صاحبی به استراحت مشغول شدند. جمعی سالدات و سواره در کان در آنجا آمده، به نظام تمام مشغول محافظت و کشیک شدند، و هر یک در جاها و مکانهایی که لازم بود، ایستاده شدند.

شهر مسکو که مربوط آن مستو است، و از مشاهیر شهرهاست، در ایام سابق هنگامیکه امیر نیمور به آن ولایت دست یافتند، آن را خراب و منهدم ساخته بود. دیگر سانحه به آنجا روی نداده بود، و آبادی و معموری آن از قرار تقریر بعضی بحدی رسیده بود که با وجود وسعت بی‌نهایت که در شهر و کوچه و بازارهای آن هست، آمد و شد خلق منعدر بود. تا در سه سال قبلا از این که ناپلیان پادشاه فرانسه به آن ولایت مسلط شده، خلق بسیاری از آنها مقتول و خانه‌ها و کلیساها و عمارات عالیه و مکان‌های نامی آنجا را به آتش غضب خود سوخته که تقریباً دوثلث از کثرت مخلوق و اماکن آنها بکلی بر طرف، و یکثلث از آنها با خانه‌ها و مکان‌ها برقرار ماند.

با وجود این حال در حین ورود و ملاحظه کثرت و جمعیت خلق از زن و مرد و بدین عمارات و خانه‌هایی که بجا مانده بود چنین می‌نمود که مطلقاً سانحه بر آن روی نداده، و مخلوقی بر طرف نشده، و عمارات چندانی منهدم نگردیده، بدون اغراق کثرت استقبال آن روز، یکصد هزار نفر متجاوز بنظر در آمد.

بیست سی هزار خانه آباد و معمور، و دویست سیصد کلیسای مشهور بالفعل دارد و خلق آنجا دایم اوقات به آبادی و معموری مکان‌های سوخته، مشغول و در کار بنائی و نجاری چنان ساعی میباشند که در یکسال دیگر آنجا را از زمان پیش آبادتر و معمورتر خواهند کرد. بالفعل خانه‌های عالی پنج طبقه، چهار طبقه، کسوحه‌های بسیار وسیع، خیابانها دوبروی یکدیگر، کلیساهای متعدد، و رودخانه‌های بزرگ که در وسط شهر جاری و پل‌ها در روی آنها بسته عبور مینمایند. سه چهار قلعه مضبوط در اصل شهر در هر سمت، یکی واقع است، که بروج و بدنه آنها را از گچ و آجر در کمال استحکام ساخته‌اند، و آباد است. خلاصه شهر غریب و وسعتی عجیب دارد.

آنچه از وضع و بزرگی و کثرت خلق آنجا تحریر شود، زیاده از آن است. دوره آن شهر سی‌شش ورث که هفت فرسنگ بوده باشد میباشد، و عرض شهر چهارده ورث، و طول شهر شانزده ورث میباشد. اگرچه از این زیاد می‌گفتند. اما آنچه به ساحت بیوست از این قرار است که قلمی شد.

دکان و بازار از هر صنف و هر حرفه در آن بسیار است. کارخانجات بسیار دارد. از هر مقوله زری و اقمشه ابریشمی، و شال بدل ترمه کشمیری، و ماهوت و محمل، و اسلحه و آلات حرب، و چیت و سفید پارچه ممتاز در آن کارخانجات بافته و به هر جا برده به مصرف میرسانند. باغات و میوه‌های بسیار دارد. اگرچه سردی هوا در آنجا به حدی ملاحظه شد که مکرر مرغان خشک شده از هوا بزر می‌افتادند، و اگر مترددین و غیره ده قدم راه در کوچه و بازار میرفتند زبان می‌بستند و بی‌شبهه هلاک می‌شدند. لکن سحت مزاج در آنجا از سایر بلاد روس بیشتر است.

پای‌تخت (۱) سلطنت روس قبل از احداث پتربورغ، در آنجا بوده، همچنانکه حال هم هروقت از اوقات که تغییر پادشاه میشود، باید ابتدا به مسکو رفته، در آنجا تاج سلطنت بر سر گذاشته و به کلیسای بزرگ که در آنجا واقع است رفته، آنوقت بهر جا خواهد برود. دیگر چون قاعده یورپ این است که کثرت و جمعیت مملکت خود را میدانند و مباشرین در هر جا و هر مکان دارند که هر کس [بر] طرف میشود می‌نویسند و هر چه متولد میشود نیز ثبت می‌کنند. می‌گویند که حال کثرت و جمعیت مسکو چهارصد و پنجاه هزار نفر میباشد و قبل از ورود ناپلیان بیشتر بوده است. العلم عندالله. همچنانکه در هنگام توقف در مسکو چنین به نظر می‌آید که دوثلث خانه‌های عالی و عمارات و مکان‌های نامی و کلیساهای بسیار آنجا را ناپلیان آتش زده و تمام سوخته بود که بعضی از آنها قلیل دیواری باقی داشت، و همه بکلی سوخته بود. از اینجا میرسد که کثرت خلق هم البته قبل از آمدن او زیاد بوده و او بر طرف کرده است. اما همین قدر که حال باقی مانده‌اند، دایم اوقات به آبادی و تعمیر مکان‌های سوخته منهدم شده می‌کوشند و عنقریب اثری از مکان‌های سوخته باقی نخواهد بود.

آن روز عاشورا که یوم ورود بود، صاحبی ایلچی در مکان‌های معین، و هر یک از عمله درجا و مکانی که شایسته او بود قرار گرفت و به استراحت مشغول شدند.

یوم شنبه یازدهم: چون عید بزرگ و یوم تولد پادشاه بود جنرال بساویچ آمده، مذکور نمود که الیوم عید بزرگ روسیه است و طور مصوف که صاحب اختیار و حاکم برگ مسکو است در خانه پادشاهی اساس عشرت برپا کرده، و خود الحال به منزل صاحبی ایلچی می آید که صاحبی ایلچی را وعده خواسته به جهت مبارکباد در خانه پادشاهی حاضر شوند.

مبارن این حال جمعی آمده که طور مصوف باجمعی کثیر به دیدن آمدند. صاحبی ایلچی به طریقی که شایسته بود، در مکان خواص توقف کرده، طور مصوف با جمعی بزرگان وارد شدند. بعد از احترامات و تعارفات رسمی ابتدا در مقام و تحقیق حال، و ستگاه و اساس سالدات، و آتش خانه سپاه نظام، نواب اشرف ولی عهد برآمد. صاحبی ایلچی، فقرات مبسوطی در نظم آنها و انتظام امور نواب اشرف بیان نمودند. او مذکور کرد که من بسیار خوشوقت این مطلب میباشم که نواب اشرف سالدات سپاه نظام و توپخانه به طریق یوروپ را از دست نداده اند، بلکه پیروی کرده، روز زیاد کرده اند.

ازین فقرات صحبت بسیار داشته بعد در مقام استعلام از صحت حال جناب صاحب عظم، مدراعظم و صاحب عظام قائم مقام برآمده، بعد از تحقیقات لازم و جواب های ایسته که از جانب صاحبی ایلچی استماع نمود، مذکور کرد که چون الیوم عید کبیر ما ست و امشب در خانه پادشاهی اساس عشرت برپاست لازم است که شما آمده مبارکباد و بنیت گفته (۱) باشید.

صاحبی ایلچی قبول نمودند. او برخاسته به منزل خود رفت. صاحبی ایلچی قدری بقات صرف انضباط مکان و امورات هر یک از همراهان فرموده قدغن نمودند که از هر اسم اقمشه و ماهوت در اینجا سرانجام کرده لباس از هر مقوله و بالاپوش بجهت هر یک عمده و ایتم علی قدر مرتبه آماده و مهیا کرده، به آنها داده باشند. با وجود اینکه در نفایس آنچه هر یک را در کار بود، از هر چیز داده شده بود. اما چون بعلت مسافت راه و سردی هوا اسباب آنها بر طرف شده بود، مجدد حکم نمودند که هر چیز هر کس را در کار و ضرور باشد فراخور احوال آماده کرده، داده باشند.

این روز قدری اوقات صرف این فقرات کرده، قدری از شب گذشته گاربت خصوص پادشاهی [را] به جهت سواری صاحبی ایلچی آوردند. به اتفاق مهمانداران همراهان سوار شده به خانه پادشاهی که مجلس رقص و بال و عشرت می بود رفتند. ارد آنجا که گردیدند تمامی اعزه و اعیان و بزرگان ایشان در آنجا حاضر بودند، همگی سر راه به استقبال آمده هر یک به آئین خود تعارفات بجا می آوردند، و احترامات نمودند. در آنجا ملاحظه شد مکانی ساخته اند، سی ذرع عرض، و پنجاه ذرع طول، سقف پوشیده، اطراف تمام ستون های (۲) بسیار بلند بکار برده، سه مرتبه میباشد که در مرتبه آن خلق بسیار از زن و مرد توقف کرده بودند. و چهل چراغها و شمعدانهای مہار در سقف و اطراف آن روشن کرده بودند.

این غریب بود که این خاله و این مکان بدین وسعت را که بدون اغراق هفت هشت هزار نفر خاق در آن میتوانند توقف نمایند ناپلیان در نلو سایر عبارات ایشان سوخته بود و بکلی خراب و منهدم شده بود.

به اندک وقتی به تعمیر و آبادی آنجا پرداخته بودند و همین شب سفیدکاری آن (۱) به اتمام رسیده بود. نقش و نگار و تصاویر و اسباب و اساس آن مکان را بعد می کردند. این شب در اینجا از زن و مرد بقدر دوسه هزار جمعیت بود. اما معلوم نبود که در آنجا کثرتی هست. مذکور می کردند که فرانسو قتل بسیار کرده و اسیر بسیار برده است. زنهای و دختران بزرگان که در آن مکان جمع بودند. بدو ضعی که پیش سمت تحریر یافته، خود را آراسته کرده بودند، و بهمان نسبت رقص می کردند و با یکدیگر براد میرفتند. در بین تماشاها آنها طور مصوف آمده، انواع و اقسام تعارف بجای آورد.

صاحبی ایلچی (۲) قدری در آن مکان گردش کرده و ملاحظه وسعت و عرض و طول آن عمارت را می نمودند و باهریک از بزرگان آنها تکلم می کردند. بعد از چند ساعت از آنجا معاودت به منزل و استراحت نمودند.

یوم یکشنبه دوازدهم: صبح مهمانداران آمده، از هر جا صحبت در میان بود. بعد از صرف ناهار (۳) صاحبی ایلچی گاربت مخصوصی طلبیده سوار شدند و به رسم بازدید به منزل طور مصوف رفتند. او بعد از اطلاع در سر راه آمده، انواع و اقسام تعارف بجای آورده، به احترام تمام وارد منزل او شدند. در آنجا بقدر ساعتی توقف و از هر مقوله صحبت داشتند. در حین برخاستن (۴) طور مصوف وعده رفتن شب را به آپره پادشاهی خواستند، صاحبی ایلچی قبول فرموده، معاودت به منزل نمودند. آپره که آن را تیاتر (۵) نیز می گویند، مکانیست که مختص رقص و بازیها و تقلیدهای شب است که آن هم خانه ایست نه چندان وسیع، و نه کوچک. سه طبقه ساخته شده، که شبها زن و مرد با یکدیگر در این طبقات رفتند می نشینند و تماشا می کنند و هر مکانی و هر مرتبه، یک نوع کرایه معینی دارد، که می گیرند و خلق را در آنجا راه میدهند. اطراف آنجا تمام منقش است. چهل چراغها و شمعدانهای بسیار از سقف آویخته و در هر طرف گذاشته شده، و جمعی سازنده و نوازنده و اهل فیوج (۶) بسیار از زن و مرد و دختر و طفل در اینجا جمع میباشند، و هر شب تقلیدی و بازی در اینجا برپا می کنند. خلق تمام از زن و مرد نیز آمده، تماشا می کنند و بعد به خانههای خود میروند. این آپره از پادشاه است. که هر اوقات که به مسکو آمده باشد شبها در آنجا رفته تماشا می کند.

صاحبی ایلچی قدری از شب گذشته با مهمانداران و همراهان، سوار گردیده، به آنجا رفتند. طور مصوف در آنجا بود، صاحبی ایلچی را با احترام تمام در طبقه وسط که مرغوبترین، سایر مکانهای آنجا میباشد در مکان خواص (۷) برده، با یکدیگر نشستند. در آنجا ملاحظه شد که در مقابل، تالاری نمایان است و برده پیش روی آن کشیده اند

۱- متن : او ۲- متن : وصاحبی ۳- متن : نهار ۴- متن : برخواستن

۵- متن : تیاتر ۶- متن : فیوج ۷- متن : خواص

و جمع کثیری سازنده و نوازنده پای تالار نشسته، هر يك به قسم مختلف اسباب سازی در دست دارند و شمع و کتابی پیش روی خود گذاشته از روی کتاب ساز می نوازند. بعد از زمانی پرده تالار را بالا کشیدند، چهل پنجاه نفر زن و دختر و طفل لباس های زری بسیار بلند پوشیده، کلاهها ترکیب غریب بر سر گذاشته، جمیع موی سر را يك گیس بافته از عقب آویخته پارچه ها سر آن گذاشته اند، و زیور بسیار از هر چیز به خود کرده بودند. بعلت (۱) تغییر لباس مشخص بود که اهل فیوج می باشند، چرا که لباس زنان آنها با لباس این بازی گر ها مغایرت تمام دارد.

باری قدری خواندند و قدری بدقه های غریب رقص کردند و تقلیدها می کردند و حرکات نمودند. بعد از زمانی باز پرده بزرگ افتاد و آنها غایب شدند. قلیلی که گذشت پرده را کشیدند، کوه و جنگل و رودخانه ها نمایان شد و سپاه و سالدات بسیاری از هر قرال فرنگ جوقه به جوقه علم های خود را در دست گرفته می آمدند. مشخص شد که تقلید قرال های فرنگ است که با ناپلیان دعوا کرده و او را شکست داده و فرار کرده بود می باشد. و علم و طبل از وی را پیش روی همد می کشیدند، تا اینکه صف آرائی کرده دوسه نفر بزرگان آنها پیش آمده، قدری خواندند و قدری گفتگو کردند. بعد سپاه درهم ریخته، دعوا و رقص باهم می کردند، و بسیار طول کشید و بطریق سایر رقص و تقلید آنها بی مزه نبود.

بعد از آن درختی در میان همان تالار آورده آتش زده، بد طریق اسباب آتش بازی به اقسام مختلف آوازا می کرد و از هر طرف تیری و چیزی می جست. تا اینکه تمام شد. هر يك برخاسته (۲) به منزل خود رفتند.

ساحبی ایلچی بعد از ملاحظه آنها از آنجا برخاسته (۲) با مهمانداران و همراهان معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند.

یوم دوشنبه سیزدهم الی چهارشنبه پانزدهم: امری که قابل تحریر باشد واقع نبود. گاهی بعضی از بزرگان آمده دیدن می کردند. روزی همگی تجار ایرانی، که در مسکو بودند به دیدن صاحبی ایلچی آمده، فقرات بسیار از سوء سلوک و بد رفتاری اهالی گمرک حاجی ترخان با ایشان بیان می کردند.

ساحبی ایلچی در جواب گفتند که حال منازعه فیما بین دولتین متسروک، و بنای مصالحه و اتحاد در میان است. بعدها قسمی میشود که ایشان به طریق عهدنامه که فیما بین، برار یافته رفتار کرده باشند. آنها را از قرارداد عهدنامه مطلع ساختند. خوشوقت گردیدند، به محل خود رفتند.

باقی روزها به مطالعه کتاب و گردش منزل و تاکید در اتمام رخوت و بالاپوش اسباب عملجات مشغول بودند.

یوم پنجشنبه شانزدهم: چون وزیر چهارم دولت روس در مسکو آمده «بود» در طبقه زیرین همین خانه منزل داشت، بدیدن صاحبی ایلچی آمده، و راه و رسم دوستی و

تعارف بجای آورده، مذکور می نمود که در اوقات آمدن شما به پتربورگ من در انجام امورات شما بسیار خواهم کوشید. از این مقوله قدری صحبت داشته به منزل خود رفت. صاحبی ایلیچی اراده داشتند که به وسعت سردار تفلیس عمل کرده خواهر او را دیدن کرده باشند. یساناویچ مهماندار، مذکور نمود که در عرض راه پاره ای مکان ها و چیزهای غریبه هست که اگر میل باشد دیده باشید (۱).

صاحبی ایلیچی قبول نمود، گاربت مخصوص خواسته، با مهمانداران و همراهان سوار گردیده، روانه شدند. در عرض راه خانه های عالی و مکان های مرتفع بسیار به نظر آمد که سوخته شده بود. به قلعه ای رسیدیم قدری آن را خراب کرده بودند. وسعت تمام داشت و اگر آباد بود مکان مستحکمی می باشد.

از آنجا گذشته به محلی و مکانی رفتیم که اسلحه و اسباب قدیم آنچه داشتند در آنجا گذاشته بودند. به ورود آنجا ملاحظه شد که از هر مقوله اسلحه و هر اسبابی که به رسم هدیه و تحفه، پادشاهان سابق، به پادشاهان روسیه داده اند، آورده در این مکان گذاشته اند. از جمله چندین تاج پادشاهی به ترکیب کلاه کبانی و قسم دیگر بود، که از طلا ساخته مکمل به جواهر کرده بودند. دو تاج آن هر یک یاقوت درشتی بالای آن بود، که خوب می نمود. و اسلحه و یراق از مقوله شمشیر، و کارد، و توپیز، و قداره، و کلاه خود، و قلچاق، و چهار آینه و غیره به اقسام مختلف و ترکیبات غریبه قدیم در آنجا ملاحظه شد. بعضی طلا؛ بعضی مطلقا، بعضی مکمل، برخی غیر مکمل. مذکور می نمودند. که چند چیز از مقوله توپیز و شمشیر، و قدری اسباب دیگر از جانب شاه عباس به رسم هدیه به اینجا آمده، و باقی از سایر پادشاهان صفویه و روم و بعضی فرنگان می باشد، که به مرور ایام در اینجا آورده اند. بسیاری اسباب زرین و یراق طلا مرصع به طریق عثمانلو نیز در آنجا ملاحظه شد. چندین سندلی به ترکیب سندلی های شاهانه ایران در اینجا ملاحظه شد. از جمله دو عدد آن طلا و مکمل بود، به اقسام سنگ ها. مذکور می کردند که از دولت شاه عباس است و چند عدد عصا بود می گفتند یکی از مال نادر شاه است. در سرهای آنها زمردهای بسیار درشت آویخته بودند، و مکمل بود. ظروف (۲) بسیار از اسباب کارخانه و مجلس پادشاهان به طریق آیین رومی و فرنگی، از مقوله مجموعه و قاب و صحن (۳) و بشقاب های بزرگ از طلا و نقره و مطلقا در آنجا بسیار بود که می گفتند از مال مجالس و کارخانجات پادشاهان قدیم است که به اینجا آورده اند.

اسباب چینی و بلور و بارفطن از چیزهای قدیم بسیار بود، و همچنین رخوت و بیدق های عجیب و غریب و پاره اسباب دیگر که مصرف آن معلوم نبود، در آنجا بسیار بود که به مرور ایام جمع آورده در آنجا گذارده اند.

غرض (۴) از گذاشتن این اسباب و این اساس در مسکو این است که چون مسکو پایتخت قدیم روس است و حال هم هر وقت پادشاه تغییر بهم می رساند، در مسکو می روند و در آنجا رفته تاج شاهی بسر گذاشته از آنجا بجای دیگر می روند. در حین آمدن ناپلیان به مسکو مجموع این اسباب را برده در جانی ضبط کرده بودند، و بعد باز مجدد، آورده بهمین

۱- متن: دیده باشد ۲- متن: ظروف ۳- صحن= ندرج، فرهنگ عمید ۴- متن: و غرض

مکان گذاشته‌اند. بعد از ملاحظه آنها و دیدن آن خانه و اسباب، روانه مکان دیگر شدیم. در آنجا بقدر هزار عدد توپ یکذرع و دودزغ و چند عدد پنج‌شش ذرع، ملاحظه شد، که در جانی گذاشته بودند و تمام آنها از مال فرانسه بود که در دعوا بجا مانده و گرفته به مسکو آورده بودند؛ و خود فرانسه گذاشته رفته بودند. در آنجا خمپاره (۱) ملاحظه شد دهند آن یکذرع در یک ذرع، و قد آن پنج ذرع تمام و گلوله آن بقدر صدها توکشان می‌بود. مذکور می‌نمودند که دوسه دفعه خالی کرده‌ایم قدری از مسکو بخراب شده است. بدانجهت حال دیگر آن را از دست انداخته‌ایم. اما چیز غریبی است. ز آنجا به جیاجانه، و خانه توپخانه رفتیم که فرانسوی‌ها (۲) باروط ریخته آن خانه را آتش زدند.

وضع و ترکیب و وسعت و ارتفاع و اساس آن خانه‌ها از حد تحریر بیرون است. ما حال خراب است و در آبادی آنها مشغول می‌باشند. از آنجا که عبور شد زنگی به رکیب ناقوس در میان راه ملاحظه شد. مذکور کردند که نصف نقره، و نصف مس است. بالصد بود می‌باشد که هرپودی پنج من ایران است. محرف این، آن است که در دعوائی که سپاه بیحد باشد این را به عراده [ای که] همراه دارند و زنگی دارد می‌کوبند. سپاه آواز آن را شنیده جمع میشوند. و آواز آن چهار فرسخ تمام می‌رسد. از آنجا عبور شده، خانه‌ها، کلیساها، مکان‌های بسیار سوخته و خراب و منهدم شده ملاحظه شد.

بررود آبی عبور شده، چنانکه گرافینه همشیره سردار تغلیس رفتند. در آنجا چند نفر زنان بزرگان و کسان او جمع بودند. عزت و احترام بسیار کردند. و تعارفات رسمی عمل آوردند. جای (۳) در آنجا صرف شد. زنی از اقوام او در آنجا دیده شد که او را گرافینه الف می‌گویند مرواریدهای بسیار درشت زینت سرو گردن خود کرده بود و ثا (۴) تمام داشت. مشخص شد که آن زن را پدر و مادری نیست، و دختر است، و شوهر بول نمی‌کند، و دولت و ثروت و رومه و اسباب و اثاث (۴) بسیار دارد. از جمله سالی بیست سی هزار تومان کره از رومه خود می‌فروشد و شصت هفتاد هزار خانوار رعیت از خود دارد، و کارخانه‌ها (۵) از هر حرفه در شهر مسکو از خود دارد و دولت آن بسیار است. با وجود حسن صوری و کمالات معنوی که از آن ظاهر بود شوهر قبول نکرده و می‌نمود...

قدری در آنجا توقف و بعد از آنجا حرکت و روانه منزل شدند. این روز و شب بطریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه هجدهم و شنبه هجدهم؛ امری واقع نبود و در منزل اوقات شب و روز می‌گذشت.

روزی صاحبی ایلچی بازدید بالاشف وزیر چهارم روس که در همین خانه منزل داشت و بدیدن صاحبی آمده بود رفتند. مذکور بمفرمودند که مرد دانشمند زیرکی و نظر آمد.

یوم یکشنبه نوزدهم: سیح جمعی از بزرگان بهمراهی مهماندار به دیدن صاحب ایلچی آمده، بعد قدری خود را مشغول صحبت کتاب و گردش منزل نمودند. این شب در خانه گرافینه الف که فی الجمله ذکر احوالش در روز رفتن خانه خواهر ردیشچوف سردار تفلیس بیان شده، صاحبی ایلچی موعود بودند.

چون در مسکو شهرت تام تمامی ندارد که احدی نیست که دولت و ثروت و وضع و سامان آن را داشته باشد و همیشه اوقات پادشاه و بزرگان را در خانه خود نیافت کرده، تعارفات می کند و خویش نزدیک ردیشچوف است.

صاحبی ایلچی نظر به خاطر (۱) همشیره ردیشچوف پاسی از شب گذشته، با مهمانداران و همراهان روانه خانه او شدند. به ورود آنجا میدانی مدور به نظر درآمد که دوره آن یک ورث راه بود. تمام دور آن را به فاصله نیم ذرع به قسم خوش آینده چراغان کرده بود که یکی از یکی پس و پیش واقع نشده بود، و شمعا در آنجا گذاشته میسوخت.

با وجودیکه آن شب به حدی هوا سرد بود که اهل مسکو مذکور می کردند که فوق آن دیگر نخواهد شد. غیر اهل آنجا اگر کسی پنج دقیقه در بیرون خانه و اطاق می ایستاد، یقین خشک و برطرف میشد. جمعی کثیر از ملازمهای همان گرافینه در آن میدان ایستاده متوجه شمعا بودند که اگر یکی خاموش شود دفعی عوض روشن کرده، بجای آن بگذارند. از آنجا گذشته داخل خانه او شدیم. طور مصوف و بزرگان که آنجا بودند با میزبان بر سر راه آمده، تعارف بسیاری کردند و به عزت و احترام کلی از چندین اطاقها و مکانهای عالی گذشته داخل اطاقی شدیم. در آنجا ملاحظه شد که بقدر یکصد زن و دختر نیکو منظر که همه از بزرگان آنجا بودند، روی کرسیها نشسته با همگی به آئین خود تعارف بعمل آوردند.

اغلب تعارف زنان و دختران ایشان این است که نزدیک که میرسند، قدری پای خود را خم کرده، قد را کوتاه می کنند و در نهایت آهستگی کفل را حرکت میدهند. منتهای تعارف ایشان بدین طریق است. باری بعد از تعارفات، ملاحظه شد که گرافینه الف که صاحب خانه باشد مروارید و الماس درشت بسیار زینت سرو گردن و سینه و گوش و آغوش خود کرده، خود را در کمال زینتگی، آراسته گردانیده، زنان و دختران دیگر، هر یک بقدر حال، خود را در رهگذر لباس و جواهر آلات زینت کلی کرده، بر روی کرسیها قرار گرفته اند، چون این خانه او مشرف به سی چهل اطاق میباشد که هر یک از هر یک زینت و اسباب و آرایش و تصاویر و آیندها بیشتر دارد ساعتی در آن اطاق اول نشسته چای (۲) صرف شد و در همه این اطاقها، مرکبات بسیار از مقوله نارنگی و لیمو و نارنج و اقسام گلهای رنگارنگ و ریاحین در خمره های چینی و کاشی خوش رنگ در میان گل گذاشته چیده اند. و تمامی مرکبات مشمر، و درعین طراوت می بود. بعد از لحظه ای از این مکان برخاسته (۳) به اطاق رقص که بال می گویند رفتند. ابتدا طور مصوف که حاکم و صاحب اختیار آنجا بود، برخاسته (۳) دست گرافینه الف را که

صاحب‌خانه بود گرفته و هر مرد دیگر دست زلی و دختری را گرفته به رقص درآوردند، و سازنده‌ها در غرفه‌های اطاق نشسته، ساز و نوا می‌نواختند، و پیشخدمتان از اطراف شربت‌ها و میوه‌ها و مریبات و حلویات (۱) در دست گرفته به هر کسی می‌دادند.

ضیافت این شب و رقص کردن زنان و دختران نسبتی به زنان پیش نداشت به جهت اینکه زنان و دختران نیکوروی در اینجا بسیار بودند، و به خوش‌آینده‌گی تمام رقص می‌کردند. قدری که از این فقرات گذشت از آنجا برخاسته به اطاق میز که مکان صرف غذاست رفتیم. در آنجا میزی گسترده بود که انواع و اقسام ماکولات و میوه‌ها و شیرینی‌آلات و مریبات، آنچه بخاطر بگذرد به آئین آنها در آنجا آماده و موجود بود، و همه را در ظروف طلا و نقره و بلور و بارفلن گذاشته بودند. کارن و قاشق و چنگال که آئین آنها هست تمام از طلای فرنگی گذاشته بودند. درخت نارنجی مثمر در میان میز بود که همه مردم که دور میز بودند در زیر درخت نارنج واقع شده بودند، از بس بزرگ و شاخ برگ و ثمر بسیار داشت.

شمعدان‌های بسیار ممتاز، اسباب بلور و طلا و نقره از هر چه در کار بود، بسیار بود. آن شب مذکور میشد که همین دختر الف در هنگامه، فرانسه و دعوی ناپلیان، دو ملیان وجه نقد [کذا] که دویست هزار تومان بوده باشد، به پادشاه روس اعانت کرده و داده است. دولت و اسباب و اثاث آن را از این قرار میتوان قیاس کرد. بقدر دویست سیمصد کنیز سفیدروی سرخ‌موی که هر یک بدیگری ترجیح دارد در همین خانه از خود دارد که دایم متوجه خدمات و امورات او میباشند.

دوات و اثاث (۲) آن بیحد است. بهر حال بعد از صرف غذا، قدری دیگر به صحبت مشغول بودند و هر ساعت احترام بسیار به صاحب ایلهچی می‌نمودند، تا اینکه قلیلی به صبح مانده، از آنجا حرکت و روانه منزل شدند.

این شب مسموع شد که ناپلیان دوازده صد هزار نفر از خلق اروس قتل کرده، و در دعوی آنها جماعت اروس فتح کرده و باعث شکست او شدند. دیگر مذکور می‌کردند که باعث آتش زدن خانه‌های مسکو بیشتر پادشاه اروس بوده که در جزو آدم تعیین می‌نموده که می‌آمدند و شب‌خانه‌ها را آتش می‌زدند که هم فرانسه از توقف مسکو مایوس شود و هم روسیه میل به دولت فرانسه نماید.

دوشنبه بیستم الی چهارشنبه بیست و نهم: هیچ امری که قابل تحریر باشد واقع نبوده و در همین روز اول نوشتجات بسیار ارسال تفلیس نمودند که سردار آنجا ارسال ایران کرده باشد و سایر اوقات به مطالعه کتاب و گردش منزل و صحبت با همراهان می‌گذشت. شبی از شبها بسا ناویج از جانب طور مصوف آمده و عهده رفتن به آبره را از صاحبی ایلهچی خواست. صاحبی قبول نمی‌نمودند، مشارالیه اصرار و التماس بیحد کرده، قبول کردند و قدری از شب گذشته بهمراهی مهمانداران و همراهان در آن مکان رفتند به طریق همان شب اول اساس برپا کرده بودند، که به تفصیل قلمی شد. بعد از دیدن تقلید و رقص و بازیها، مراجعت به منزل و استراحت نمودند.

یوم پنجمینبه غره شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۳۰ : به تکلیف بساناویچ و اصرار صاحب خانه، صاحبی ایلچی [به] تماشای کارخانه او رفتند که بعضی چیزهای (۱) غریب دارد، ملاحظه شده باشد، اسباب بسیار از مقوله ظروف چینی و بارظن و بلور که بعضی غرابت کلی داشت از حیث بزرگی و ترکیب و طراحی، در آنجا ملاحظه شد. تفنگی و طپانچه [ای] که قنداق یک پارچه شیرماهی خوب داشت، نیز ملاحظه شد. قدری سنگ آورده ملاحظه نمودند. چندان امتیازی نداشت. چیزی که در آنجا امتیاز بسیار داشت ساعتی بود دو قد آدم. [که یک] استاد انگریز [ی] پانزده سال در آنجا توقف کرده، ساخته بود. اسباب و افاث (۲) و طلاکاری بسیار داشت. اقسام ساز را مینواخت دری داشت باز می کردند آبی نمایان میشد که از کوه سرعت بزیر می ریزد و برف می بارد و سوار و پیاده و شکارگاه و جمن در پای آن کوه بسیار ظاهر میشد و زنگ هم می زد، و قرص خورشیدی در بالای آن ساخته بودند که بطریق وقت زوال (۳) ظهر در عین آفتاب نمیتوان به خورشید نگاه کرد. آن هم همان طریق چشم را آزار می کرد. شب پره و جانوران بسیار در اطراف او ساخته، کار گذاشته بودند. هر یک بعات خود حرکت می کردند، و همچنین چیزهای غریبه در آن ملاحظه شد. بعد از آنجا رفته، کارخانه [ای] داشت که به طریق یزد و کاشان اقسام شالها [ی] ساده و بوته [داربده]، هر رنگ و هر طرح می بافتند به جهت مصرف اهل خودشان بد نبود، اما دوامی ندارد و زود برطرف میشود. بعد از ملاحظه آنها، روانه منزل گردیده به طریق سیز روزها گذشت.

یوم جمعه دویم، و شنبه سیم، و یک شنبه چهارم: امری که تازه وقوع یافته باشد واقع نبود. روزی بساناویچ ایشیک آقاسی طور مصوف [را] از صاحبی ایلچی خواستند.

صاحبی قدری از شب گذشته به گاربت پادشاهی سوار گردیده، به آنجا رفتند، و او انواع عزت و احترام بجای آورده، بعد از تعارفات میزبانی در کمال تنقیه و آراستگی چیده، چون ناظر و طبابخ و شربتدار صاحبی ایلچی را برده بودند، به طریق دستور ایران، اقسام ماکولات موجود بود. ساز و نوا (۴) می نواختند. ساعتی توقف و غذا صرف کرده، بعد از صرف غذا قدری به صحبت و تعارف مشغول گردید. چون این شب در همان خانه بزرگ پادشاهی که در شب دویم ورود رفتیم و تفصیل آن قلمی شده، و عده رقص و بال داشتند. طور مصوف اصرار بیحد زیادی کرده، صاحبی ایلچی قبول نموده از خانه طور مصوف به منزل آمدند و قدری [بعد] از آن بهمان مکان رفتند. به طریق همان شب جمعیتی بود رقص می کردند قدری توقف و ملاحظه کرده، از آنجا معاودت و استراحت شد. روز و شبهای دیگر در منزل بسر برده شد و امر تازه [ای] نبود.

دوشنبه پنجم : صبح یکنفر از بزرگان روس آمده، مذکور نمود که پاره [ای] اسباب قطعه، در خانه دارم و می خواهم شما ملاحظه نمائید، و عده ضیافت از صاحبی ایلچی خواسته به منزل خود رفت. این روزها صاحبی ایلچی قدری سوار گاربت گردیده به همراهی مهمانداران به دیدن کارخانه های (۵) ایشان رفتند. از جمله کارخانه سفیدبافی

که دستگاه و اثاث (۱) و اسباب از چوب در نهایت صفا و خوبی برپا کرده، بسبب مماناز که از هند می‌آورند، اهل انگریز گرفته بدایشان می‌فروشدند، و آنها ریمان کرده سفید می‌بافتند. الحق سفید ایشان منتهای امتیاز و لطافت [را] دارد، و از همان سفید در کارخانه چیت سازی برده اقسام رنگ‌ها و قسم‌ها چیت‌زده به‌معرف می‌رسانند. اما رنگ چیت اروس دوام ندارد، به‌محض اندک استعمال برطرف می‌شود، به‌خلاف چیت انگریز که پاره [هم] که می‌شود رنگ آن عیب نمی‌کند و دوام بسیار هم دارد.

چندین کارخانه سفیدبافی و چیت‌سازی را گردش کرده، ملاحظه دستگاههای آنها را نمودند. این کارخانجات آنها با کارخانجات جولائی ایران چندان مغایرتی ندارد، مگر اینکه اینها وسیع‌تر و عمله بیشتر دارند، و زودتر پارچه را به‌اتمام می‌رسانند، و اسباب و اثاث (۱) اینها بیشتر است. احتمال دارد در هر کارخانه، روزی چندین توپ، و چندین قسم سفید از دستگاه بزیر می‌آورند و هر يك کمال صفا و امتیاز دارد. و همچنین کارخانجات چیت‌سازی که در کمال پاکیزگی و سرعت، روزی چندین توپ از همان سفیدها را در هر کارخانه چیت زده، از دستگاه بزیر می‌آورند.

بعد از ملاحظه آنها چون صاحب کارخانجات کدخداباشی آن محلات و از جمله معتبرین آنجا بود و خانه نشین او در همان حوالی بود، اصرار زیادی کرده، صاحبی ایلچی را بمکان مرغوبی در خانه خود برده، جای (۲) شیرینی به‌آئین خود آورده صرف کردند. بعد (۳) از آنجا به‌عزم ملاحظه کارخانه ماهوت سازی روانه شدند. به‌ورود آنجا جمعی از اعیان که سرکار و صاحب‌جمع کارخانجات ماهوت هستند، در سر واه آمده، عزت و احترام بسیار نمودند؛ و صاحبی ایلچی را در سر همه دستگاه و اساس ماهوت‌سازی برده نشان دادند.

وضع کارخانه و ساختن ماهوت آنچه ملاحظه شد از این قرار است که ابتدا پشم سفید را به طریق همه‌جا یا بچرخ یا به‌دست می‌ریسند و کوروك کرده آماده می‌نمایند و دستگاهی به‌طریق دستگاه جولائی به‌جهت بافتن ماهوت برپا می‌کنند. فرض آن دستگاه سه ذرع ایران میشود. چوب بسیار کلفتی بنحو چرخ در پیش روی دستگاه کار گذاشته‌اند که آنچه بافته می‌شود دور آن چوب پیچیده می‌شود. و عرض کار را ابتدا بقدر دو ذرع و دو ذرع‌ونیم قرار می‌دهند و از هر طرف بقدر چهار انگشت حاشیه از پشم سیاه یا رنگ دیگر به دستگاه می‌گذارند و آنوقت به‌طریق کرباس آن را می‌بافتند. بیست ذرع، سی چهل ذرع، هر قدر می‌خواهند که مساوی يك توپ شود. بعد که بقدر منظور بافته شد، آن را از دستگاه بزیر آورده، بجائی می‌برند که در آن مکان آب گرمی دارد. آن را در آب انداخته چرخ می‌دارند که به آن چرخ و لگد با و چوب کنگ‌دستی اینقدر آن را می‌زنند که از خود کوروك بیرون آورده، به‌طریق نم‌می‌شود، و از عرضی که دارد نیم ذرع کمتر یا بیشتر کسر می‌کنند. بهمین جهت ابتدا عرض [را] زیاد می‌گیرند. آنوقت از آب گرم در آورده، خشک می‌کنند، و به کارخانه می‌آورند، و آن را در روی تختی بلندی که اندک سرازیر کار گذاشته‌اند، می‌اندازند، و قشوی از آهن ساخته به‌دست

گرفته بر روی آن می‌کشند که آنچه کورک دارد بلند شود. بعد چیز بزرگی از آهن به ترکیب مقراض ساخته‌اند و دم آن بسیار تیز است، در زیر بفل گرفته آن را روی آن ماهوت می‌کشند. کورک‌هایی که بلند شده می‌چینند. و پاک می‌کند. باز قشو می‌زنند و بهمان مقراض می‌چینند تا چندین دفعه که بدانند خوب به عمل آمده است.

آنوقت از آنجا برداشته، به کارخانه رنگ می‌برند. آنجا کارخانه وسیعی می‌باشد بقدر بیست سی حوض ساخته‌اند. هر حوضی سه چهار ذرع دوره دارد و در زیر هر حوض دیگی بزرگ کار گذاشته کوره بسته‌اند و آتش در زیر آن می‌سوزد و هر حوض يك قسم رنگ دارد و درجوش است.

دو چوب کلفت این طرف و آن طرف حوض کار گذاشته‌اند و چوب مشکی در وسط آن گذاشته، میل آهنی در میان آن کرده‌اند. ماهوت را آورده روی چوب، مشبکه می‌اندازند و دو نفر در دو سمت حوض ایستاده پاروئی در دست دارند، و یکنفر عقب ایستاده میل آهن را گردش میدهد. ماهوت از یکطرف داخل حوض می‌شود؛ یکنفر پارو به آن می‌زند که تمام ماهوت داخل رنگ می‌شود، و رنگ بر می‌دارد، و بعد میل آهن را از طرف دیگر می‌گردانند، ماهوت از حوض بیرون آمده بدین طرف فرو می‌رود، و باز پاره می‌زنند، تا تمام رنگ بردارد.

هفت هشت دفعه بهمین نسبت ماهوت را از هر دو طرف در آن حوض رنگ انداخته و بیرون می‌آورند، تا هنگامی که خاطر جمع شدند که رنگ برداشته آن را بجائی برده روی بندها انداخته خشک می‌کنند و بعد به کارخانه آورده باز همان قشو و مقراض را چندین دفعه دیگر روی آن می‌کشند تا اینکه آنچه باید بشود می‌شود. آنوقت برداشته به کارخانه پرداخت و قید می‌برند.

کیفیت آنجا [به] این طریق است که بعد از اینکه ماهوت از ساختن و رنگ کردن به عمل آمد و به اینجا آوردند. ماهوت را پهن کرده، تاه می‌کنند و چندین قطعه مقوای کلفت، بقدر تاه ماهوت ساخته لابلای ماهوت می‌گذارند و می‌پیچند بعد چندین عدد پارچه از مس ساخته‌اند، در زیر و بالای آن ماهوت می‌گذارند. بعد چندین عدد پارچه آهن بهمان قد و اندازه تاه ماهوت ساخته‌اند و در کوردها گذاشته گرم کرده‌اند. آنها را می‌آورند و بالای آن پارچه مس‌ها می‌گذارند و همچنین دوسه فقره بهمین طریق، آن ماهوت را در لابلای مس و آهن گرم جا میدهند. آنوقت قیدی ساخته‌اند، چرخ آهنی در بالای آن کار گذاشته‌اند. دو چوب بسیار کلفت در اطراف آن است، تخته بسیار کلفتی در وسط آن می‌باشد، آدمی، ایستاده چرخ را حرکت می‌دهد تخته بالامی‌رود ده توپ بیست توپ هر قدر ماهوت به نسبتی که تحریر یافت آماده شده لای آن قیدی می‌گذارند و چرخ را پیچ داده آن تخته بزرگ زیر آمده روی آن ماهوت را می‌گیرد و در آنجا محکم می‌شود.

چند روزی در آنجا هست، به همان بخار گرمی آهن که به مس میرسد و از مس به مقوا و ماهوت میرسد، آن ماهوت صاف و هموار و تاه گرفته می‌شود، و پرداخت بهم می‌رسانند. آنوقت از قیدی بیرون آورده به انبارها و مکان‌ها برده گذاشته به مصرف می‌رسانند.

وضع ساختن ماهوت این است. اما آلت و اسباب و اثاث و دستگاہ بسیار دارد. که اگر کسی خواهد حقیقت و ترکیب آن را بداند موقوف به ملاحظه است و از تحریر، دستگیر نمی‌شود. باری بعد از ملاحظه آنها صاحبی ایلچی روانه منزل گردیده، باقی روز و شب بنحو سایر ایام گذشت.

سه‌شنبه ششم و چهارشنبه هفتم: امری که تا زکی داشته باشد واقع نبود، روزی شخصی انگریزی که گاهی صاحبی ایلچی نزد او مشق انگریزی می‌کنند، آمده کتابی به خط انگریزی مبنی بر وقایع ایام سفارت ایشان به لندن و گزارشاتی که واقع شده بوده آورده به ملاحظه ایشان رسانید. روز دیگر آقا محمد علی مازندرانی که زبان اروس را کسب کرده است، از ایران وارد و رقم نواب اشرف ولیعهد و نوشتجات از هر یک امنای دولت عالی آورده، مبنی بر اینکه مطالباتی از بعضی تجار ایرانی دارد، گرفته تسلیم شود، و حال اینکه، مدعی ادعاهای کلی از او داشت. همین روز در خانه همشیره ردپشچوف سردار تفلیس موعود بودیم. قدری به روز مانده به همراهی بساناویچ مهماندار و همراهان بمنزل او رفته عزت و احترام بسیار بجای آورده، (۱) چند نفری [از] زنان و مردان بزرگان در آنجا بودند. همگی راه و رسم تعارف مرعی داشته، بعد از زمانی به اتفاق در سر میز رفته به آئین خود هر قسم ماکولات آماده کرده بودند. همگی نشسته صرف نمودند و به صحبت مشغول بودند.

بعد از صرف [غذا] از آنجا برخاسته (۲) به مکان اول رفته نشستیم (۳)، قدری صحبت از هرجا در میان بود. بعد صاحبی ایلچی روانه منزل گردیده، استراحت نمودند. یوم پنجشنبه هشتم: قدری به مطالعه کتاب و مشق انگریزی مشغول بودند و در منزل گردش می‌نمودند تا شام شده جنرال بساناویچ مهماندار، و سایر مهمانداران آمده گاریت مخصوص آورده، که به رسم ضیافت به خانه جنرالی که چند یوم قبل از این وعده خواسته بود بروند.

صاحبی ایلچی با همراهان روانه منزل او شدند. طور محوف و همه بزرگان در آنجا حضور داشتند. انواع و اقسام احترام و مهمان‌نوازی بجای آوردند. ساعتی در مکانی نشستند بعد به مجلس رقص رفتند. در آنجا زنان و دختران خوش‌روی بسیار بودند، و همگی بنحوی که سابق تحریر یافته، خود را آراسته کرده بودند و به رقص درآمدند.

صاحب‌خانه دختری داشت که يك هفته بعد به خانه شوهر میرفت. شوهر او هم در آن مجمع (۴) حضور داشت آن دختر با وجود حسن‌صوری در آن شب اقسام رقص‌ها و بازیها کرده، هفت هشت دفعه تغییر لباس داده، هر دفعه لباس غربی پوشیده، و رقص تازه‌ای کرده و به طریقی تقلید رقص اهل هند، و حرکات زنان آنجا را کرده، که اهل مجلس همه حیران او بودند، و خالی از مزه نبود.

این شب اغلب زنان و مردان بزرگان چیزهای غریب بصورت عجیب بر روی خود بسته بودند، و لباس‌های غریب پوشیده در میان مردم می‌گشتند، و رقص می‌کردند، و

صحبت میداشتند، و کسی ایشان را نمی‌شناخت که کیسند و این عمل را نزد خود مسخرات (۱) می‌گویند و غالب شبها زنان و دختران و مردان بزرگان همین چیزها را به صورت بسته به مجالس رقص می‌برند، و اقسام صحبت‌ها می‌دارند و کسی نمی‌شناسد که، کیست وقاعده هم نیست که احدی در مقام تفحص و تحقیق برآید که این شخص کی بود. این عمل در میان ایشان متداول است.

خلاصه این شب از رقص زنان و حرکات و بازیهای دختر صاحب‌خانه و مصمرات بعضی از ایشان چندان بی‌مزدگی واقع نبود، بلکه بسیار بهتر از ضیافت‌های پیش‌گذشت. بعد از این فقرات صاحبی ایلچی، ساعتی بمکان دیگر توقف کرده، جای (۲) صرف نمود و از آنجا روانه منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم جمعه نهم: صبح قدری مشغول درس مشق انگریزی و بعد صرف غذا و گردش منزل بودند، تا شام شد. چون این شب برسم دیدن ایشان گرافینه‌الف خویش ردیجوف سردار تفلیس که وصف دولت و اثاث (۳) آن پیش تحریر یافته، در خانه او موعود بودند. قدری از شب گذشته بسا ناویج مهماندار آمده، گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی سوار و باهمراهان روانه خانه او شدند. بطور مصوف و همه بزرگان و زنان ایشان در آنجا حضور داشتند. انواع و اقسام حرمت و تعارف و مهمان نوازی بجای آوردند. گرافینه خود در سرراه آمده، راه و رسم مهمانداری بسیار بجا آورده، ساعتی در مکان مطلوبی توقف، جای (۲) و شیرینی صرف نموده، بعد از آنجا برخاسته (۴)، باطور مصوف و جمعی بزرگان و بسیاری از زنان روانه طویل گرافینه شدند.

وارد آنجا که شدیم مکانی به نظر در آمد بقدر پنجاه شصت ذرع طول و بیست سی ذرع عرض، و سقف آن پوشیده، بسیار مرتفع، دوسه طبقه عمارات در بالا و وسط، و زیر، داشت، اطراف تمام چهل چراغ و شمع‌های بسیار روشن بود. و در (۵) و پنجره آینه در اطراف بالا، و زیر، آن بسیار بود. سمت بالا و سمت پائین روبروی یکدیگر عمارت و اطاق‌های نشیمن مرغوب ساخته بودند. و پیش روی عمارت يك ذرع خرد گذاشته و محجر (۶) کشیده و ساخته بودند، و باقی این فضا را به طریق رمین زورخانه‌های ایران گود و يك هوا کرده، خاک بسیار نرم که اندک رطوبتی هم داشت ریخته بودند، و خلق از زن و مرد در طبقات زیر و بالا بسیار نشسته بد تماشا مشغول بودند.

در آخر همین فضا، دری بود گشاده شد، چند رأس اسب بسیار بزرگ مغرور بیرون آوردند. و در پیش محجر (۶) نگاهداشتند. چهار رأس آن را گرافینه و سه دختر دیگر سوار شدند. و دو رأس دیگر [را] دونفر از مردان سوار شدند، که یکی از آنها را توپ پای آنرا برده بود، و پا نداشت و زن‌ها در یکطرف هر دو پا را آویخته در خانه زین نشستند و مردان به طریق دستور سوار بودند. جمعی سازنده در مرتبه وسط ننسند مشغول نواختن ساز شدند. اسبها حرکت کرده به همان طریق آواز ساز به راه و دو، و جستن، کج و راست رفته و میدوبدند و گردش می‌کردند. تا دوساعت تمام به این نسبت گذشت. بعد زنان و مردان مذکوره، از اسبها پیاده شده، اسبها را نگاهداشتند. بعد از

۱- متن : مصفرات ۲- متن : جامی ۳- متن : اساس ۴- متن : برخواسه
۵- متن : درب ۶- متن : معجر

آن چندین رأس اسب و کره، و مادیان آورده تماشا نمودند. بعضی از آنها خوب و باردای وسط و بسیاری بد بود. بعد از ملاحظه طویله و اسبان او، بهمراهی طور مصروف و سایرین مجدداً به خانه گرافینه رفتند. در اطاق وسیعی که بحسب زینت و آرایش از هر چیز کمال تنقید داشت ساکن شدند. در آنجا شمعدان‌ها و چهلچراغهای بسیار روشن کرده بودند، و بقدر دویست سیصد نفر زن و دختر کوچک که همه کنیزان و خدمه گرافینه بودند، در آنجا ایستاده و همه خلق در روی کرسی‌ها نشسته و جمعی سازنده در یکطرف ایستاده به طریق خود ساز می‌نواختند. دونفر دختر کوچک و دونفر زن، نوبه به نوبه، در میان مجلس آمده به قسم خوش آیند، رقص می‌کردند. چون این طریق رقص آنها خلاف مجمع بال واقعی و رقص بزرگان آنها بود، خالی از مزه و حرکتی نبود، و بدآینده نمی‌نمود. بقدر دوساعت در آن مکان به همین طریق رقص کردند. بعد از آنجا برخاسته بر سر میز رفتند.

میزی در کمال آراستگی و خوش آیندگی، برپا کرده بودند. اقسام ماکولات و شیرینی‌آلات و میوه‌ها در آنجا حاضر بود. چندین درخت لیمو و نارنگی مشر در وسط میز گذاشته بودند. و اسباب و ظروف طلا و نقره و چینی و بارفطن و بلور بسیار و شمعدان‌ها و چهلچراغ در آنجا بسیار چیده بودند. و آنها به آئین خود غذا و شراب صرف می‌کردند. و صاحبی ایلچی و همراهان نیز غذا صرف نموده از آنجا برخاستند (۱) و به مکان دیگر رفته، ساعتی توقف و مراجعت به منزل کردند.

این شب از قرار تقریر جمعی را مشخص شد که این دختر که صاحب خانه می‌باشد هر ساله، سالی دویست سیصد هزار تومان مداخل از نفع وجد، و املاک و کارخانجات، و رمه، و سایر جهات دارد. و هر ساله بقدر سی چهار هزار تومان به فقرای روسیه بخشش مینماید، و دولت و اسباب و مال و حشم آن بی‌نهایت است، و جهت دولت آن، این است که الف پدر این دختر مردی از اواسط خلق آنها بود. یکتزینه که پادشاه روس بوده، با او علاقه بسیاری بهم می‌رساند. و او را نزد خود برده، از خاصان خود می‌سازد و جندان عزت و دولت به او میدهد که پایان نداشته، و او هم دایم در کار مشغول بوده، تا اینکه هر دوی آنها بر طرف می‌شوند. این دختر از او می‌ماند، و مادر او هم طرف می‌شود. مال و اموال تمام منتقل به دختر می‌شود و هر ساله هم نفع کلی حاصل می‌کند. رفته رفته به اینجا می‌رسد، والا از بزرگان و اعیان روسیه نیست. لکن حال شهرت و عزت بسیار در میان ایشان دارد. و نزد پادشاه نیز بسیار راه، و تقرب دارد.

یوم شنبه دهم: یکنفر از بزرگان روسیه به همراهی بساناویچ، نزد صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی به عمل آورده، و عده ضیافت خواست و به منزل خود رفت. بعد [ایلچی] قدری مشغول درس مشق انگریزی و صرف غذا و گردش در منزل بودند. این شب نیز بتوسط بساناویچ، در خانه زنی از بزرگان و اعیان آنها که شوهر آن زن بر طرف شده بود، موعود بودند. باسی از شب گذشته گاریت مخصوصی آورده، صاحبی ایلچی سوار و به اتفاق مهبانداران و همراهان روانه آنجا شدند.

جمعی از بزرگان و زنان و دختران که در آنجا بودند، با زن صاحب‌خانه سر راه آمده، تعارف بسیار بعمل آورده، داخل مکانی شدند. به طریق پیشی جمعی سازنده در گوشه‌ای نشسته ساز و نوا می‌نواختند زنان و مردان آنها بنحوی که سمت تحریر یافته، مشغول رقص بودند. بعد از این فقرات پنج شش نفر طفل ذکورو اناث بسن چهار پنج سال، آمده مشغول رقص شدند، از زنان و مردان بزرگ بسیار بهتر و خوش‌آینده‌تر رقص کردند. خالی از تماشائی نبود. بعد برخاسته (۱) بر سر میز رفتند.

چون طبخ را از کارخانه ایلچی صاحب برده بودند به طریق اهل ایران، طبخ‌های خوب کرده و اکل اروس نیز آماده ندوده بودند. همگی نشسته غذا صرف کردیم. بعد از آن برخاسته (۱) ساعتی به‌مکان دیگر نشسته و باز قدری مشغول رقص و صحبت شدند. صاحبی ایلچی از آنجا آخر شب حرکت و روانه منزل گردیده، به استراحت مشغول گردیدند.

یوم یکشنبه یازدهم: صبح، چون کاغذی از ایلچی بزرگ دولت‌انگریز سرگوراوزلی که در پتربورغ می‌بود رسیده بود، جواب آنرا قلمی نموده، ارسال پتربورغ داشتند. قدری به درس و مشق انگریزی و گردش منزل و صحبت کتاب، خود را مشغول نمودند. این روز در خانه یکی از بزرگان که گفته بود بعضی چیزهای غریب در خانه دارم و می‌خواهم به ایلچی بنمایم، موعود بودند. قدری از روز گذشته به همراهی مهمانداران و همراهان به خانه شخص مذکور رفتند. طور مصوف صاحب اختیار مسکو و همه بزرگان و اعیان آنها با زنان ایشان در آنجا جمع بودند. سر راه آمده راه و رسم تعارف و مهمانداری بجای آوردند. و بعد در اطاقی رفته ساعتی توقف [کرده] جای (۲) و شیرینی صرف شد. ملاحظه نمودیم که این خانه اطاق‌ها و مکان‌های بسیار دارد. و در هر جا و هر مکان تصویرات و آینه و ساعت و اسباب‌های اروس، و چیزهای غریبه بسیار گذاشته‌اند.

مشخص شد که این صاحب‌خانه مردیست طالب اسباب و چیزهای ندیده غریبه، و همیشه اوقات استادان صاحب صنعت [را] در هر جا باشند، به‌خانه خود آورده، آنچه از صنعت آنها ظاهر می‌شده، می‌ساخته و در خانه خود می‌گذارد، بعد از نشستن و ملاحظه کردن آنجا، صاحب‌خانه نزد صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمود که باید به مکانی رفته، بعضی چیزهای غریبه دیده باشید.

صاحبی ایلچی و طور مصوف و مهمانداران و همراهان و جمعی دیگر به اتفاق او رفتیم. از چندین پله (۳) بزیر رفتیم. اطاق‌های تو بر توی یکدیگر بسیار بود. گذشتیم و در هر جا و هر مکان اسباب‌ها، چیزها از طلائی فرنگی، و نقره و برنج، و مس و آهن، ساخته و گذاشته بودند. که مصرف آنها بخاطر اهل ایران نمیرسد. از آنجاها گذشته به اطاقی (۴) رسیدیم اسباب بنائی و طراحی و ساعت سازی و چیزهای دیگر گذاشته بودند. در وسط حقیقی سقف اطاق زنجیر [ی] با دانه ریزه آویخته بودند. در سر زنجیر چیز مدوری از بلور بترکیب هندپایانه بسته بودند. و الماس تراش بود. و چهارچوبی زیر آن گذاشته بودند. در یک طرف آن چیزی از برنج بترکیب کرنای کوچک، ساخته کار

گذاشته بودند و ریسمان (۱) نازکی به لوله همان کرنا بسته به آن چهارچوب که زیر آن بود بسته بودند که حرکت نکند.

صاحب‌خانه گفت هر کس هر چه می‌خواهد بزبان ایرانی فصیح، دهن خود را بلب این کرنا مقابل گرفته بدگوید و جواب مطابق بشنود. شخص ایرانی پیش‌رفته، مقابل دهن کرنا ایستاد، سلام کرد. جواب در کمال خوبی آمد که همه شنیدیم. تعارفات رسمی کرد. در آنجا هم مطابق سؤال جواب میرسید. گفت شما سلامت هستید؟ از آنجا جواب گفت که الحمدلله. این شخص شعری خواند. او هم جواب فصیح گفت. این شخص پرسید شما چند سال دارید؟ او گفت چهل سال. و همچنین هر چه گفت جواب شنید، و ما همه نیز شنیدیم. اگرچه مادام که کسی که فارسی و ایرانی را خوب بگوید در آنجا، در مکانی نباشد و تکلم نکند ممکن نیست که این قسم جواب در عین فصاحت گفته شود. لکن چون هیچ راهی، و رخنه و گوشت و کناری، ظاهر نبود که توان یافت که این آواز کیست و از کجاست بسیار به نظر غریب آمد. و غرابت هم داشت. و سری از مقوا ساخته بودند و باز کرنائی در دهن او جا داده بودند و بروی صندوقی گذاشته بودند. بکنفر نزد او رفته بزبان اروس مقابل کرنا سخنان می‌گفت و جواب می‌شنید. گفتند شاید در صندوق تعبیه باشد. در (۲) صندوق را باز کردیم، پاره اسباب و آلات ساعت سازی و چیز دیگر بود و همچنین تصویر آدم سیاهی کشیده روی صندوقی گذاشته بودند. کرنائی در دهان او بود. شخصی در مقابل کرنا رفته با او تکلم کرد، و از کرنا جنواب مطابق سؤال می‌شنید. دست بلب کرنا گذاشتند فی‌الجمله بخار نفیر استنباط می‌شد. ظاهر آ خالی از غرابت و منعتی نبود. چرا که هیچ راهی و رخدای در آنجا ظاهر نبود، که توان چیزی از او فهمید. ساعتی در آن مکان گردش نموده پاره اسباب و اثاث او را نماشا کرده، از آن‌مکان به اطاق رقص آمدند. در آنجا جمعی زنان و دختران و مردان ایشان بودند. به طریقی که سابق ذکر شده، ساز می‌نواختند، و رن بامرد رقص می‌کردند، و محبت میداشتند، مدتی که از این فقره گذشت، صاحب‌خانه آمده تکلیف رفتن در سرمیز کرده، همگی در آنجا حاضر شدند.

میزی در کمال خوبی و آراستگی برپا کرده بود، و از هر مقوله ماکولات و اسباب و ظروف در آنجا چیده و آماده کرده بود. تمامی نشستند و غذا صرف نمودند. بعد از صرف غذا قدری دیگر توقف و رقص و صحبت در میان بود. بعد از آنها صاحبی ایلچی، از آنجا حرکت و روانه منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم دوشنبه دوازدهم شهر صفر المنظر الی یوم شنبه هشتم شهر ربیع الاول سنة ۱۲۴۰: اگرچه امری که تازه گی داشته باشد به هیچ وجه واقع نشده، اما گزارشی که در این روزها و شبها روی داده، این است که غالب روز به درس مشق انگریزی و صحبت کتاب و گردش در منزل می‌گذشت و گاهی نیز به رسم نیافت به خانه بعضی بزرگان روس می‌رفتند. از جمله، همین روز صبح، آدمی روانه تفلیس بود. نوشته [ای] به سردار تفلیس قلمی نمودند، بعد بساواویچ، آمده که امروز شما در خانه یکی از بزرگان موعود

می‌باشید. و کاریت پادشاهی حاضر است.

صاحبی ایلچی و مهمانداران روانه دارالخیایه شدند. به ورود آنجا صاحب‌خانه و اشخاصی که حضور داشتند، در سر راه آمده، رسم مهمان‌نوازی و تعارف کلی بجای آوردند. و در مکان خواص توقف کرده، به دستور ایام پیش، جمعی زنان و مردان با یکدیگر رقص و گردش کرده، و بعد در سر میز رفته اقسام مأكولات موجود بود. صرف کردند (۱) و بعد از آن هریک بجای خود رفته، صاحبی ایلچی سوار و روانه منزل گردیده، استراحت کردند (۱)، و همچنین شبی از این شبها در خانه طور مصوف و عسده نییافت داشتند، با همراهان و مهمانداران روانه شدند. در آنجا مقابل خانه طور مصوف به فاصله یکصد قدم از شمع و چراغ به ترکیب حصار قلعه و برج و بارو و کنگره و از یکطرف به ترکیب طاق‌نما، جائی ساخته بودند و چراغان کرده بودند. بقدر پانزده ذرع متجاوز طول، و دودرع ونیم بلکه سه ذرع ارتفاع از زمین داشت، که به همین ترکیبات خاص، نزدیک به هم به فاصله یک و جب شمع و چراغ روشن کرده بودند. از دور قلعه خوبی که بیرون آن طاق‌نما باشد می‌نمود. بعد از ملاحظه آن در خانه رسیدند. طور مصوف با جمعی بزرگان سر راه آمده، استقبال کرده، داخل خانه و عمارات شدند. عمارات عالی و اطاق‌های رنگین طولانی، در آنجا ملاحظه شد. اسباب و اثاث (۲) بسیار از هر چیز به آئین خود در اطاق‌ها گذاشته، جمعیت، زن و مرد از هر جا و هر ضیافت بیشتر بود. اما رقص کردن و بال و نشستن سر میز، و اسباب میز و صرف کردن غذا و سایر تعارفات به همان دستور و معمول بود و خلاقی نداشت، بعد از صرف [غذا] (۳)، صاحبی ایلچی معاودت به منزل، و استراحت کردند.

روزی دیگر یک دو طنرا نوشته، در باب ضبط مال شخصی تاجر مراغه [ای] به وزیراء دولت روس قلمی و ارسال پتربورغ شد.

شبی از این شبها زنان و دختران و مردهای انگریزی که در مسکو بودند به توسط معلم انگریزی که در خدمت صاحبی ایلچی میبود به دیدن صاحبی آمده، سه چهار ساعت نشسته قهوه و چای (۴) و شیرینی صرف کرده، بزبان انگریزی از هر متسوله صحبت می‌داشتند. بعد هریک به منزل خود رفتند و آن شب نیز به صبح رسید.

روزی کریل آنها که چاپار بوده باشد، روانه تفلیس [شد] نوشتجات بسیار به امنای دولت علیه ایران و سردار تفلیس قلمی و ارسال نمودند. در همان روز نوشته [ای] از جانب ایلچی انگریز، سرگور اوزلی بجهت صاحبی ایلچی رسید. هماندم جواب قلمی و ارسال نمودند.

روز بعد به جهت دلگیری بسیار، صاحبی ایلچی قدری سوار کاریت گردیده به ملاحظه کارخانجات زری بافی و مخمل بافی رفتند، به ورود آنجا ملاحظه شد که مخمل بسیار خوب و مخمل زری و اقسام زری‌ها در دستگاه چندبیربا کرده می‌بافتند. یک‌هوقسم از آنها خوب به نظر آمد و باقی معلوم بود که دوامی و حسنی ندارد. اما یک نوع کارخانه

و دستگاهی برپا کرده بودند که در کمال آسانی و سرعت تمام، در هر دستگاهی، دو طفل پارچه در نهایت مطراحی و خوبی را می‌بافتند. و چندان عمله و اثاث (۱) در کارنداشتند. بلك نفر عقب دستگاه نشسته، و بلك نفر پیش‌رو ایستاده زری استیفا که به جهت ابره گردی، و پرده بسیار خوش‌آینده است در نهایت سرعت و آسانی می‌بافت. قدری آنها را ملاحظه و مراجعت به منزل نمودند.

روزی کوتوسف و پسر او و کنیاز بکراتیان و پرنس منستر که از جمله بزرگان روسیه می‌باشند، و نشان‌های بسیارزینت‌گردن و آغوش خود کرده بودند به دیدن صاحبی ایلچی آمده تعارفات رسمی بسیار به عمل آورده چای و شیرینی صرف کرده، به منزل خود رفتند.

در این روز ششم ربیع‌الاول، اسبان هدایا و اسب‌های خود را صاحبی ایلچی از مسکو با مهماندار و جلوداران و مهتران روانه پتربورغ نمودند. دیگر در این روزها و شبها امریکه تازگی داشته باشد واقع نبود. گاهی که صاحبی ایلچی حالی و دعاغی داشتند مشغول دید و بازدید بعضی بودند و سایر اوقات در منزل به صحبت کتاب و درس مشق انگریزی و گردش در آنجا می‌گشت.

یوم یکشنبه نهم: بعد از صرف غذا جنرال بساناویچ مهماندار آمده، مذکور در نمود که امنب در خانه که مادر پادشاه به جهت تربیت و رقص کردن دختران امرا و بزرگان، ترتیب داده است باید رفتند تماشا کرده باشید. صاحبی ایلچی از بسیاری توقف در مسکو قدری پریشان حال بوده، قبول نکردند. بساناویچ اصرار زیادی کرده، که دیدن این خانه لازم است، قبول نمودند. چون شام شد گاربت مخصوص آورده، سوار شدند و با مهمانداران و همراهان روانه آن خانه شدند.

کیفیت این است که از زمان یکتیرینه که پادشاه بوده، و او را خورشید کلاه می‌گفتند، این بنا در میان روسیه متداول شده که خانه‌ای به جهت رقص و تربیت کردن دختران بزرگان و امرادگان که بی‌چیز و بی‌پدر می‌باشند برپا می‌کنند و معلمها و عملدجات و از هر گونه اخراجات و مایحتاج از سرکار پادشاه در آنجا آماده و مهیا می‌نمایند. از این مقوله دختران، آنچه باشد در آنجا برده، مدت پنج شش سال شب‌وروز نگاه میدارند و خرج از هر چیز و معلم و سرپرست و عمل خدمتگزار از سرکار [پادشاه] به آنها می‌دهند و آنها را تربیت کرده، رقص و ساز یاد می‌دهند. بعد که مکمل می‌شوند به هر کس که خواسته باشد آن را شوهر می‌دهند و همچنین به جهت دختران و اطفال بیچاره و مساکین چنین جائی ترتیب داده‌اند.

الحال این خانه را در مسکو، مادر همین پادشاه، ترتیب داده، و بنحوی که تحریر شد اخراجات از هر چیز و هر مقوله و معلم و خدمتکار و عمله در آنجا معین کرده، و این خانه را وقف این عمل نموده است، خانه [ای] است بسیار بسیار وسیع و مرتفع، به طبقه ساخته شده در هر طبقه اطاقها و مکان‌های بسیار دارد. در وسط آن اطاقی است می‌ذرع درسی ذرع مربع ساخته شده، اطراف آن ستان‌های بسیار بلند قوی که هر بلك دو بغل قطر

دارد کار گذاشته‌اند، غرفه‌ها و غلام‌گردشها و گوشه‌ها بسیار دارد. طاق‌نمایی در اطراف آن ساختند و سقف آن پوشیده است. کمال صفا و پاکیزگی [را] دارد. و این‌مکان مختص تعلیم رقص است. کلیسا و باغها و حمام در عقب همان اطاق ساخته‌اند که در این مدت پنج شش سال که دختران در این‌مکان هستند به هیچ وجه، احتیاج به رفتن بیرون از خانه نداشته باشند، و آنچه مایحتاج دارند در همانجا موجود باشد و متوجه تحصیل امر خود باشند.

بعد از ملاحظه آن خانه، هر يك در هر جا که بایست توقف کرد، رفتن توقف نمودند. ملاحظه شد که در آن خانه و اطراف طاق‌نماهای آن بقدر دو هزار نفر مردان و زنان و همه بزرگان پشت بر پشت زده، داخل یکدیگر ایستاده‌اند. بعد ملاحظه شد که بقدر دو بیست سیصد دختر ماه‌پیکر نیک‌منظر، که بحسب سن از هفت سال کمتر و از چهارده سال زیادتر نداشتند وارد آنجا شدند. و همگی بنحوی که پیش تحریر یافت صف کشیده، اندک‌زانی خود را خم کرده و کفل خود را حرکت جزئی داده، یعنی که تعارف و تعظیم و تکریم کردند، و ایستادند. تمامی به یک لباس و به یک ترکیب، سرها تمام برهنه، گیس‌ها بریشان کرده، بودند.

بعد از طبقه بالا آواز ساز و نوا برخاست. این دخترها، دونفر، چهارنفر، هشت نفر، با یکدیگر جور شده در وسط حقیقی آن‌مکان آمده رقص می‌کردند. به اقسام مختلف به دستور اروس و انگریز و فرانسه و نمسه و سایر فرنگان. این شب رقصی که از اینها ملاحظه شد، داخلی به رقص مستمری اروسیه نداشت، و خالی از شیرینی و ملاحظت نبود. به همین نسبت مجموع آن دخترها، جوقه جوقه آمده رقص‌ها به قسم‌های شیرین کرده، بعد تمامی صف کشیده به همان آئین تعظیم و تکریم بجای آورده، به مکان‌های خود رفتند.

از قراری که مذکور می‌کردند روزی مبالغ کلی، مادر پادشاه خرج این‌مکان و عملجات آنجا می‌نماید و در همه اوقات سیصد چهارصد بلکه بیشتر یا کمتر دختران در آنجا مشغول می‌باشند و چندین زبان فرنگان و خط و سواد و رقص و ساز و همه کمالات را می‌آموزند، و از آنجا به بیرون می‌روند. بعد از ملاحظه آنها صاحبی ایلچی از آنجا برخاسته (۱) روانه منزل گردیده، به استراحت مشغول شدند.

یوم دوشنبه دهم، الی یوم جمعه چهاردهم : امری که توان تحریر نمود واقع نبود. و روزها اوقات صاحبی ایلچی صرف درس مشق انگریزی و صحبت کتاب می‌شد. روزی یکنفر سیاح از اهل نمسه (۲) به دیدن [ایلچی] آمده، مذکور نمود که بعد از چندی به ایروان می‌روم و از آنجا به خاک پای نواب ولیعهد ایران خواهم رفت. خواهش کرد که صاحبی ایلچی عریضه [ای] در این باب به خاکپای اشرف قلمی دارند. بنحوی تمناى او عریضه [ای] قلمی و تسلیم او شد. باقی روزها و شبها در منزل مشغول صحبت کتاب و استراحت بودند.

یوم شنبه پانزدهم : صبح نوشتجات از سرگوراوزلی و حکیم از پترسورغ رسید

مضمون اینکه : يك ماه ديگر امپراطور روس از سفر معاودت به پتربورغ خواهد كره، بعد لاردوالپول ، نایب ایلچی بزرگ دولت انگریز که در دولت روس مقیم است، از پتربورغ به مسکو آمده، به دیدن صاحبی ایلچی آمد و اقسام تعارف و مهربانی بجسای آورد. مرد زیرك دانشمندی جلوه نمود. دو سه ساعت در آنجا نشسته از هر مقوله صحبت داشته به منزل خود عود نمود. باقی روز به گردش منزل و مطالعه کتاب گذشت. این شب در خانه یکی از بزرگان موعود بودند، قدری از شب [گذشته] بسا ناویج مهماندار آمده گاربت مخصوصی آورده، صاحبی ایلچی سوار و با مهمانداران به منزل میزبان رفتند. طور مصوف در آنجا حضور داشت، با همه بزرگانی که بودند انواع و اقسام عزت و مهربانی نمودند، زنان بسیار در آنجا آمده بودند. ساز و نوا (۱) به آئین خود می نواختند. مردان و زنان به نسبتی که تحریر یافته رقص می کردند. جای (۲) و شیرینی صرف می نمودند. قدری از شب که به همین طریق گذشت صاحبی ایلچی از آنجا معاودت به منزل و استراحت نمودند.

یوم یکشنبه شانزدهم : قدری مشغول درس مشق انگریزی شدند. چون دوی فایور نایب وزیر دولت روس که در پتربورغ بود، چند یوم پیش مکتوبی به صاحبی ایلچی قلمی نموده بود، جواب آن را با جواب نوشتجات سرگوزاوزلی و حکیم انگریز، قلمی نموده و مهسور ساخته، تسلیم بسا ناویج شد که ارسال پتربورغ نماید. بعد قدری به گردش مشغول شدند. مشخص شد که ایلچی پروس و ایلچی ورتنبر به دیدن صاحبی ایلچی آمده ملاقات شده، رقعہ داده بودند. چون در یوروب قاعده این است، که هر کس به دیدن کسی می رود و ملاقات نمی شود، یا مدعی خودرأی ملاقات ندارد رقعہ فرستاده، در (۳) منزل هر کس به قاپوچی (۴) می سپارند. مضمون اینکه ما آمدم شما نبودید. آن شخص هم به همین نسبت رقعہ به در (۳) منزل آنها می فرستد. این روز بسا ناویج دو رقعہ از جانب ایلچیان مذکور آورد که آنها آمده اند و ملاقات نشده، این شب چند نفر دوستان انگریز [ی]، با زنان خود خدمت ایلچی آمده، قدری نشسته به صحبت مشغول بودند، و آخر شب هر يك به منزل خود رفتند و بعد استراحت شد.

یوم دوشنبه هفدهم : قدری مشغول درس و مشق انگریزی بودند، این روز دو دفعه لارد دوالپول به دیدن آمده، اقسام تعارف رسمی به جای آورده، مرد درست آشنای فهمیده به نظر آمد. دفعه ثانی رخصت مرخصی و معاودت به پتربورغ را خواستد و اظهار جواب نوشتجات سرگوزاوزلی و حکیم را نموده تسلیم او کردند، و رخصت رفتن گرفته روانه پتربورغ شد.

صاحبی ایلچی سوار گاربت شده، در شهر گردش می کردند. ملاحظه شد که حاله رقص که آن را آپره می گویند و بعضی شبها در آنجا رفته تماشا می کردیم آتش گرفته و شعله آتش از سقف آن زیانه می کشد، و خلق بسیاری جمع شده، و اسباب پیچ

که سابق ذکر شد آورده آب از زمین بالا برده، به سقف خانه مذکور می‌ریزند، و در خاموش کردن آن می‌کوشند.

ساعتی طول کشید از وفور آب آن را خاموش کردند. از آنجا گذشته به منزل آمده و به طریق سایر روزها گذشت.

یوم سه‌شنبه هیجدهم و چهارشنبه نوزدهم: بعد از درس مشق و صرف غذا، صاحبی ایلچی به خیابانی که به جهت راه رفتن در جنب منزل ساخته بودند، رفته قدری در آنجا گردش و مراجعت به منزل کرده استراحت می‌نمودند. دیگر امری که تحریر توان کرد واقع نبود.

یوم پنجشنبه بیستم: چون آدم روانه تفلیس بود، نوشتجات به‌امانای دولت علیه و سردار بااقتدار ایروان و سردار تفلیس قلمی و تسلیم بساناویچ شده، که به پست (۱) روانه نماید. و همین روز قرارداد شده بود که به‌رسم ضیافت درخانه آن زن که از بزرگان ایشان بوده و شوهر او (۲) وفات کرده است رفته باشیم.

صاحبی ایلچی اراده داشتند که نروند، بساناویچ آمده اصرار زیادی کرده، مذکور [براین] که طور مصوف و جمعی بزرگان در آنجا منتظر شما خواهند بود. لابداً صاحبی قبول نموده، رفتند.

به ورود آنجا طور مصوف و تمامی آنها راه و رسم تعارف و مهمان‌نوازی بجا آوردند. صاحب‌خانه دختر کوچکی داشت ساز تازه تحصیل کرده و به او آموخته بودند. آن دختران ساز را آورده، قدری نواخته بدآینده نبود، بعد چای (۳) و قهوه صرف شد. صاحبی ایلچی معاودت به منزل نمودند و استراحت کردند.

بعد مشخص شد که آقاییک دربندی که در حقیقت دیلماج و مهماندار دویم است در همین شب که شب جمعه می‌بود درخانه یکی از اهل فیوج (۴) رفته شرب بسیاری کرده، بعضی حرکات ناهنجار از او ظاهر شده، مست و لایعقل او را بجنایغ (۵) سوار کرده روانه منزل خود کرده‌اند. در عرض راه چون بسیار پریشان حال بوده قمی بسیاری کرده و در میان کوچ و راه، روی برف افتاده بود، چند نفر سالدات او را دیده آمده به بساناویچ خبر دادند. دوسه نفر فرستاده، او را آوردند و به گوشه‌ای انداختند. شام روز بعد به حال آمده همه مردم او را لعن می‌کردند.

صاحبی ایلچی از استحضار این فقره بسیار تغیر به‌م‌رسانیده، فرمودند که من دیگر چنین آدمی را به منزل خود راه نمی‌دهم. آن روز نیز به طریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه بیست و یکم: صبح بعد از درس و مشق و صرف ناهار یک نفر افسیری که به همراهی بنه ما از تفلیس همیشه پیش می‌آمد و بساناویچ او را از مسقو به پتربورغ فرستاده بود، معاودت کرده، مشخص شد که او پنجاه و چهار ساعت از مسقو به پتربورغ

۱- متن: پوست ۲- متن: آن ۳- متن: چاهی ۴- قهوج: در متن قهوج ضبط است ولی از شرح مطالب پیداست که ضبط فیوج در اینجا درست نیست و این کلمه بنا به ضبط فرهنگ بهدینان (ص ۱۱۸) «فیوج» Fiyuj: = کولی، غربال‌بند = لولی است، و در هنگام کتابت نقطه حیم المتاده است ۵- جنایغ = طاق پیش زین اسب، فرهنگ همین

رفته، و پنجاه و شش ساعت معاودت کرده و حال اینکه از مسکو تا پتربورغ هفتصدوسی ورث راه که یکصد و بیست و پنج فرسنگ ایران است مسافت است. اگرچه به جناغ و هراده سوار بوده، و اسب می‌تاخته، اما باز خالی از اشکالی نیست. بعد بساناریج آمده که امروز به ملاحظه خانه‌ای که دارالشفای می‌باشد باید رفته باشید، و ملاحظه آنجا را نمائید.

صاحبی ایلچی گارین مخصوص خواسته، به همراهی مهمانداران و همراهان روانه آنجا شدند. بقدر سه ورث راه بود و در اتمهای شهر مسکو واقع است. اگرچه همه این قسم افعال و اعمال را طایفه روسیه از سایر یوروپ کسب کرده‌اند، اما این یک عمل ایشان بهترین افعال آنها می‌باشد. وارد آنجا که شدیم مشخص شد که پهل پادشاه، پدر این پادشاه محاله سه چهار طبقه وسیعی در اینجا ساخته، که بقدر چهارصد اطاق و مکان در همه آن واقع است و بقدر سه چهار هزار نفر آدم در آنجا، جا می‌گیرد که توانند بسر برده و آن را مختص دارالشفای قرارداد کرده است.

حال بنحو استمرار در همه اوقات چند نفر سرکار و صاحب اختیار مشخص و چندین نفر طبیب و جمع کثیری عمله و خدمتکار و اخراجات از هر مقوله و هر چیز حتی دوا و سایر مایحتاج از سرکار پادشاه در آنجا مها و آماده کرده‌اند، و هر یک از آنها مواجب معینی دارند.

بیماری و مریض و دردمندی که در آنجا بهم می‌رسد، اعم از فقیر یاغنی یا زن یا مرد، هر کس که خود خواسته باشد به آنجا می‌رود. به محض ورود او را در آن خانه برده، در مکانی جا می‌دهند. کت (۱) شب‌خواب و پوشن و نازبانش پر و ظروف و اسباب مختص، حتی لکن برنجی به جهت قنای حاجت به جهت او معین کرده، می‌دهند و او را در آنجا معالجه می‌نمایند. تاهر وقت که بکلی رفع ناخوشی او شد، بیرون آمده از بی کار خود می‌روند. این روز آنچه ملاحظه شد، چهارصد پانصد بیمار بودند، از خرد (۲) و درشت که در اطاق‌ها روی کت‌ها خوابیده بودند و هر یک علاحه، پوشن و اسباب و ظروف دوا و ظرف غذا خوردن در بالای سر آنها فرداً فرداً گذشته بودند. و هر یک را لکن برنجی زیر کت گذاشته بودند و مستحفظ و خدمت‌کن بسیار در اطراف آنها می‌گشت و موکل بود که هر کاری داشته باشند کرده باشند.

هر اطاقی را که ملاحظه نمودیم بهمین نسبت بود. بعد از ملاحظه آنجا بطرفی رفته آشپزخانه آنها بود و شربتخانه نیز بود، که دوا و معاجین و شربت‌ها و غذاها را در آنجا مهیا کرده، به هر یک هر چه بایست داده، داده باشند و باغی در عقب آن خانه ساخته‌اند که گاهی بیمار را در آنجا برده گردش کرده باشد و گل‌کاری در آنجا کرده بودند. این خرج و اخراجات و دوا و غذای بیمار و مواجب عملجات و سایر جهات تمام از سرکار پادشاه است که هر روز داده می‌شود. چندخانه‌های کوچک دیگر هم به جهت همین مصرف در آنجاها ساخته بودند. و بعضی اشخاص به همین نسبت متوجه خرج و اخراجات آن خانه‌ها بودند. و پرستاری بیمار می‌کردند.

بعد از ملاحظه آنها معاودت به منزل کردند، قریب به شام زن میزبان شبهای قبل که از بزرگان است به منزل صاحبی ایلچی [به] بازدید آمده عنبرخواهی بسیار و تمارفات کرده، بعد از صرف چای و شیرینی به منزل خود رفت. بعد معلم انگریز [ی] که گاهی متوجه درس و مشق بود، خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمود که دختر صاحبخانه من، بی سبب فوت شد. و حال اینکه چند دفعه ملاقات آن دختر اتفاق افتاده بود. دختری بود که بحسب حسن و جمال و فهم و کمال و قد و قامت و نزاکت و لطافت در مستویله که در همه بلاد روس ثانی نداشت و به جمیع دختران ایشان برتری داشت. یک روز تکسر احوالی به هم رسانیده، وفات یافت قاعده ایشان این است که هر کس از اینها بر طسرف می شود، تا سه روز آن را بهمان نسبتی که هست در خانه و اطافی که بوده است می گذارند. به تصور اینکه گاه باشد که سگته کرده باشد و بعد بحال خود باز گردد. بعد از سه روز مرده را بدون شستن در پارچه صوف (۱) و حریر پیچیده در صندوقی گذاشته محکم می نمایند. و با صندوق در زیر خاک دفن می کنند و کسان و منسوبان او همگی نسنسه به شرب خمر و صحبت مشغول می شوند. و به جهت آمرزش و فاتحه او شراب می خورند. دیگر به هیچ وجه تعزیه داری و گریه و زاری در میان ایشان مصطلح نمی باشد. لکن در وقتی که میت را به جهت دفن کردن می برند کسان او سیاه پوش می شوند و شمعه روشن کرده، در دست گرفته همراه نعش می روند و چندی بعد از آن هم سیاه در بر دارند. خلاصه آن دختر را به همین دستور سه روز گذارده بعد دفن کردند آن شب هم به طریق سایر شبها به صبح رسید.

یوم شنبه بیست و دویم، الی دوشنبه بیست و چهارم: به هیچ وجه امری که توان قلمی داشت واقع نبود، و روزها به طریق پیش می گذشت. روزی شخصی آمده، مذکور نموده بود که یکدانه مروارید دارم، هفتاد هزار تومان می فروشم. به نظر غریب آمد. خواستند که آورده، دیده باشند، میسر نشد.

یوم سه شنبه بیست و پنجم: بعد از درس و مشق، و صرف ناهار، (۲) مذکور شد که در ایام خورشید کلاه، که زن بوده، و پادشاه روسیه بوده است شخص تاجری خانه بزرگ وسیعی ساخته و خانه را به پادشاه پیشکش کرده، پادشاه آن خانه را جهت وضع حمل اطفال حرامزاده، قرار داده، عمه و دایه و خدمت کن و اسباب از هر جهت و هر چیز به جهت آن خانه معین و مشخص کرده، که زنان بی شوهر و دختران بزرگان و غیر آنها هر یک که مرتکب دادن زنا بشوند و نطفه به مرسد در جزو به آن خانه رفته وضع حمل کرده، بچه را در آنجا گذاشته به مکان خود برود، و آن عمه [ها] که در آنجا هستند آن طفل را گرفته سرپرستی کرده، تا بعدی که قرارداد کرده اند برسانند.

صاحبی ایلچی، بعد از شنیدن این نقل، میل به دیدن آنجا به هم رسانید. به همراهی مهمانداران و همراهان روانه آنجا شدند. بعد از طی دو ورث راه، از منزل گذشته [آن] خانه به نظر درآمد که وصف بزرگی و ارتفاع آن در عرض و طول این رساله نمی گنجد. خانه [ای] بود، مربع، چهار سمت عمارات متصل بدیکدیگر، پنج طبقه عمارت روی هم

ساخته بودند. تخمیناً پانصد ششمده اطلاق بزرگ و وسط و کوچک در طبقات او بود. دالان‌ها و راهروهای طولانی متعدد داشت. در مرتبه به مرتبه آن پله‌ها از سنگ يك پارچه مثبت که دو ذرع طول و نیم ذرع عرض داشت ساخته بودند. جمیع اطلاق‌ها در کمال صفا و آراستگی بود.

باغات و باغچه‌های گل کاری و چند کلیسا در جنب همان خانه ساخته بودند که تمام جزو آن خانه بود و جمیع آنها در (۱) و پنجره آینه در اطراف داشت. ابتدا که وارد طبقه زیرین شدیم دفترخانه‌ای ظاهر شد. جمعی در آنجا نشسته کاغذها و دفترها و ثبت و سررشته پیش‌رو گذاشته بودند، معلوم شد که ایشان در اینجا نشسته هر زن جامله که وارد می‌شود نقاب بر صورت انداخته زنگی به دم در (۱) آویخته‌اند. آن را می‌زنند، در را باز می‌کنند داخل می‌شود. و به گوشه معینی رفته، اول رقعہ نوشته به دست مادر می‌دهند، که این طفل چندم است که این سال آورده‌اند. آن رقعہ را مادر ضبط می‌کند که هر وقت خواسته باشد، آمده طفل خود را می‌بیند و همان قسم رقعہ هم بعد از وضع حمل روی تخته نوشته بالای گاهواره طفل می‌گذارند که مادر وقت آمدن بارقعہ خود مقابله می‌کند و می‌داند این طفل اوست. و وضع حمل می‌کند، تاریخ وضع حمل، و پسر یا دختر بودن، و جا و مکان طفل، و به کدام دایه سپردن، و کیفیت آن را همان ساعت ثبت داشته نگاه می‌دارند، و مادر او، به مکان خود می‌رود.

از آنجا گذشته به طبقه دیگر رفتیم، ملاحظه شد که بقدر بست طفل قنذاقی به روی مکانهائی که به جهت آنها ساخته‌اند گذاشته و اسبابی که به جهت آنها در کار بود، پهلوی آنها گذاشته، و هر يك دایه [ای] داشتند که نزد آنها ایستاده، گاهی آنها را شیر می‌دهد و گاهی به استراحت مشغول می‌سازد. در آنجا مشخص شد که بالفعل هفت هزار و چهارصد نفر آدم بزرگ و کوچک و دختر و پسر و زن و مرد از نطفه حرام در آن خانه موجود بودند. و از آنجمله چهارصد نفر آن [ها] را در همان سال ۱۲۳۰ (۲) آورده، وضع حمل کرده بودند.

غریب‌تر اینکه در همین شب پیش که ما به تماشا آمده بودیم، دوازده زن آمده، دوازده طفل زائیده و رفته بودند.

در این خانه چهارصد نفر دایه شیرده مستمری دارند، که هر يك يك سال، نه ماه، کمتر بیشتر شیر به اطفال می‌دهند و همین که شیر آنها تمام می‌شود آنها را عوض و بدل می‌نمایند. و دایه شیرده می‌آورند، که همیشه اوقات چهارصد دایه مستمری حاضر می‌باشند، و هر يك سالی سه تومان پول اروس موجب از سرکار مادر پادشاه دارند. و می‌گیرند. یکصد نفر دایه دیگر از دهات در آنجا می‌آورند، که هر گاه این چهارصد نفر دایه کفایت نکند هر چه طفل بی دایه باشد به آنها بدهند که آنها طفل را گرفته با اخراجات يك ساله به محل خود می‌روند، و شیر می‌دهند و بعد از یکسال طفل را صحیح و سالم آورده به عاملان آن خانه می‌سپارند.

بعد از استماع این فقرات به طبقه دیگر رفتیم. ملاحظه شد که کت‌ها و جاها به جهت

زنان زاییده گذاشته و مکان‌ها به جهت اطفال آنها نیز مهیا کرده‌اند. در اینجا مشخص شد که این مکان مختص زنان شوهردار بیچاره و فقیر است که هرگاه وقت وضع حمل آنها می‌شود و چیزی ندارند که توانند صرف خود نمایند، در آنجا رفته وضع حمل می‌کنند و خدمتکاران متوجه احوال آنها می‌شوند. و اخراجات به آنها از هر چیزی می‌دهند. تا در آنجا آن زنها اطفال خود را یکساله می‌کنند، بعد برداشته به خانه‌های خود می‌برند. بعد به اطلاق دیگر رفتیم. چندین دایه در آنجا بودند که قنای اطفال را در بغل گرفته شیر می‌دادند، و اسباب خواب و مایحتاج اطفال تمام جایجا در کمال تنقیه گذاشته بود.

از آنجا گذشته به مکان دیگر رفتیم، اطفال نرشت از دو سه ساله الی پنج‌شش‌ساله بسیار بودند. استادان از اهل حرفه از مقولاً چکمه‌دوزی و خیاطی و پشم ریزی و کفش دوزی و غیره، جوقه جوقه، در آنجا بودند و آن اطفال را کسب می‌آموختند. و هر چند نفر از آن اطفال به شغلی مشغول بودند.

از آنجا به مکان دیگر رفتیم. چندین نفر زن و دختر را از همین اطفال حرامزاده، جمعی زنان قابله معلم بودند و آنها را قابله‌گی می‌آموختند به اطلاق دیگر رفتیم، اسباب طفل از هر چیزی که بخاطر برسد در آنجا انبار و موجود بود، که به محض ضرورت برداشته به کار برده باشند، از رخوت و غیره. [در] اطلاق دیگر چندین اطفال به بافتن جوراب مشغول بودند، دو مکان دیگر بود که دوا و طبیب و اسباب معالجه ناخوشی‌ها در آنجا موجود و آماده بود، که اگر طفلی ناخوش شود بلا تأمل مشغول معالجه آن شده باشند. [در] اطلاق دیگر جمعی دختران خوش‌سیمارا، مأمور بهفتول‌دوزی و گلابتون‌دوزی کرده بودند، کارگاههای متعدد، و استادها در آنجا بودند و دختران نشسته هر یک در سر کارگاهی مشغول دوختن بودند.

[در] اطلاق دیگر چندین دختر را مأمور به اقسام نقاشی و رقص و ساز کرده بودند. اسباب کار، و استادان نیز در آنجا حاضر و مشغول تربیت آنها بودند، و استادان این دختران بسیاری از اهل نمسه و یوروپ دیگر می‌باشند که مجموع کمالات را دارند و در آنجا آمده موجب معین از مادر پادشاه می‌گیرند. و روز و شب این دخترها را تعلیم خواندن و نوشتن و آواز و ساز زدن و رقص و زری‌دوزی و خیاطی و اقسام کمالات میدهند و آنها را از هر کمال از این مقوله مکمل می‌سازند، و اطفال ذکور [را] نیز بهمین نسبت استادان هستند که آنها را به کسب‌های مختلف از هر مقوله، حتی بافتن لباس خود، از پشم نیز تحریک و ترغیب مینمایند و می‌آموزند و در آنجا توقف دارند. تا مدت هجده سال که به جمیع کمالات آراسته میشوند و سوای آن خانه و باغ و کلیسای جنب خانه بجائی لرفته و مرخص نیستند که رفته باشند. بعد از آن مدت، ذکور آنها را هر یک که قابل باشند سالدات و سرجه‌ج و افسر می‌کنند که رفته رفته جنرال و سرکرده سپاه میشود و هرچه قابل نوکری نباشد آزاد هستند، بهر جا خواهند میروند و متوجه همان کسبی که آموخته‌اند میشوند. اما قرار آنها این است که این اطفال از سن شش سال هفت سال که گذشتند، هر شغلی و هر کاری و هر کسبی که در آن خانه متوجه میشوند و می‌کنند اجرت معینی دارند. روز بروز یا ماه بماء به آنها میدهند. چون خرج و

اخراجات و رخوت و اسباب آنها تمام از سرکار مادر پادشاه داده میشود آن وجه اجرت کار خود را در آن مدت هجده سال یا بیست سال جمع مینمایند. روزی که از آنجا به بیرون میروند، هر یک مبلغی وجه از خود دارند. همان را سرمایه خود کرده به کسب و کار مشغول میشوند و همچنین دختران آنچه به کمالات نیکو آراسته‌اند، بعد از مدت مذکور بیرون رفته بهر کس خواهند شوهر می‌کنند، و بسیاری به کسب و کار و خدمت کردن در خانه‌های مردم، و سایر امورات مشغول میشوند. اما مجموع اینها را اولاد پادشاه می‌گویند، و احدی اطلاق حرامزادگی نمی‌تواند که به آنها کرده باشد. همه کس آنها را اولاد پادشاه می‌نامد، این معنی بسیار غریب است که در این مدت بیست سال که اینهمه اطفال ذکور و اناث در این خانه هستند و بزرگ میشوند و آنها را تربیت می‌کنند، این خانه اینقدر مکان دارد که جای خوردن و خوابیدن و کسب و کار کردن و گردش نمودن و تربیت شدن دختران و پسران از یکدیگر جداست. و در این عرض مدت مطلقاً یکدیگر را در آن خانه ملاقات نمی‌نمایند، و نزد هم آمد و شد نمی‌کنند. مکان‌های ذکورها، تا مکان‌های اناث قدری از هم فاصله دارند. دایه و عمله و معلم و خدمت‌کن هر یک جداگانه میباشد. بعد از بیست سال که از آن خانه بیرون میروند، اگر یکدیگر را ملاقات کنند، و زن و شوهر شوند نمیدانند که به کجا بوده‌اند و چه کنند این هم از برای همین مطلب است که از احوال یکدیگر مطلع نباشند. مبدا از هم اجتناب نمایند. و غرض اصلی اینها از این عمل کثرت و زیادتی خلق است. چون بی‌عصمتی در میان ایشان شیوع کلی دارد، و دختر باکره نزد این جماعت بهم نمیرسد. می‌گویند بکر، چه معنی دارد. اگر طفل است هنگام مقاربت قطره خون دارد، اگر بزرگ است ندارد. اعتقادی به بکر بودن ندارند و غرض این است که چون دختران مادام که مبالغ خطیر مال و وجه و دولت نداشته باشند، شوهر او را قبول نمی‌کند. لابد است که مرتکب امور لغو بشود. همین که مرتکب شد اولاد بهم میرسد. آن نطفه چرا برطرف شود؟ باید چنین اساسی برپا باشد، که هر کس از آن‌ها حامله شود، در آنجا رفته طفل را گذاشته، به هرجا خواهد برود و باز بکار خود مشغول باشد، همچنانکه هرگاه دختری از اینها به خانه شوهر نرفته باشد، و ده‌شکم از اطرافش حمل برداشته زائیده باشد، باز آن را دختر و شوهر نکرده می‌گویند. و بهمین جهت که دختر تا مال بسیار نداشته باشد نمی‌تواند شوهر کرد. و بکارت هم در میان ایشان اصلی ندارد.

دختری و زنی نیست که ضایع نشود، و به افعال و اعمال ناشایسته مشغول نگردیده باشد. گاه هست که دختری چندین طفل از هرجا بهم‌رسانیده، و بعد صاحب دولت شده شوهری به جهت او بهم میرسد. او هنوز دختر است و به آئین دختری به خانه شوهر میرود. حال این خانه و این اناث متعلق به مادر پادشاه است. و ناپلیان هم در وقت تسخیر مسو آن مکان را به همین جهت نسوخت و باقی گذاشت.

اخراجات به همه جهت از مادر پادشاه در آن خانه صرف میشود. و متوجه اطفال به نیستی که تحریر شد می‌شوند. و در ممالک روسیه همچا هم چنین مکان و این طریق و آئین و قرارداد میباشد، و عمده مطلب اینها، کثرت و زیاد شدن خلق است. و عمله [ای] که بهر اسم و رسم و هر جهت مأمور به این خانه میباشد، به آئین که دارند قسم یاد

نموده‌اند، که هر زنی و هر دختری از هر جا و هر کس باشد که در آن خانه برود وضع حمل کند به هیچ وجه کسی اظهار مطلب نکند، و بروز ندهد، و جویا نشود، که آن زن کیست و از کجاست.

به همین خاطر جمعی زنان و دختران که از افعال قبیحه، حمل بر میدارند، بدون احتیاط در آن خانه رفته زنگی که دارد گرفته آواز میدهد. جمعی می‌آیند و او را به مکانی که باید برود، می‌برند. و حسب‌الواقع متوجه احوال او میشوند. بعد از آنکه وضع حمل کرد طفل را از او گرفته او را روانه مکان خود می‌کنند. و آن طفل اولاد پادشاه است. دیگر به آن رجوع ندارد و بنحوی که تحریر یافت تا مدت بیست سال در آن خانه هست و تربیت میشود و بعد آزاد است. بهر جا خواهد میرود.

بعد از استحضار از این فقرات و ملاحظه آنها، صاحبی ایلچی معاودت به منزل نموده، این روز و شب هم به طریق گذشته گذشت.

یوم چهارشنبه بیست ششم: بعد از اینکه قدری اوقات صرف درس و مشق انگریزی نمودند، گاریت پادشاهی [را] طلبیده سوار شدند و قدری گردش در شهر و خارج شهر و قلعه [ای] که در یک سمت شهر واقع است نمودند. و از آنجا معاودت به منزل کردند. این شب در خانه وزیر روسیه موعود بودند. پاسی از شب گذشته به اصرار بساناویچ روانه آنجا شدند. صاحبخانه و بزرگانی که حضور داشتند، اقسام تعارف بجای آوردند. و بعد زنان و دختران بسیار که در آنجا بودند، به طریقی که پیش تحریر یافته، قدری رقص کردند. بعد دختر و پسر وزیر که بسیار طفل و بسن شش هفت سال بودند، در مجلس آمده با یکدیگر به طریق خوش‌آینده [ای] قدری رقص کردند. خالی از مزه نبود. بعد چای (۱) و قهوه صرف شد. صاحبی ایلچی از آنجا معاودت و استراحت نمودند. یوم پنجشنبه بیست و هفتم: به هیچ وجه امریکه توان تحریر نمود واقع نبود. و به طریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه بیست و هشتم: بعد از ناهار (۲) و قدری مشغول بودن درس و مشق، مشخص شد که این روز عید روغنی جماعت روس است، وجه تسمیه روغنی این است که آنها چند یوم پیش از این روز برهیزی از اکل و بعضی چیزها می‌کنند و این روز که میشود به خانه یکدیگر رفته نانی طبخ می‌کنند و روغن بسیار در آن می‌کنند و گرم گرم از تنور بیرون آورده، به یکدیگر میدهند، و می‌خورند. و آخر روز تمام خلق از زن و مرد آنها سوار گاریت و اسب شده، در سر رودخانه [ای] که از وسط شهر می‌گذرد، و در این فصل بحدی یخ کرده، که اسب دوانی و گاریت دوانی در روی آن می‌نمایند، جمع میشوند.

زنان، مردان و اطفال تمام، در آنجا هستند. اثاث و اسباب بازی از مقوله سرسرك که از یخ مقابل هم می‌سازند و سوار جناغ (۳) شده روی آن می‌روند و از بلندی بزرگ می‌آیند و چرخک و غیره در آنجا برپاست. و همگی مشغول صحبت و عشرت هستند. آن روز صاحبی ایلچی، در خانه همان زن که از بزرگان، و چند دهنه میزبان

ایشان شده بود، موعود بودند. با مهمانداران به آنجا رفتند. بعد از اتمام ضیافت که به نسبت پیش بود، از آنجا به عزم تماشای آن جماعت در سر رودخانه آمدند. قدری ملاحظه اوضاع و رفتار و کردار و بازیها [کردند]. زن و مرد با یکدیگر بی احتیاط در صحبت مشغول بودند. آنها را [رها] کرده از آنجا به حال پرسی خواهر ردیشچوف سردار تفلیس رفتند. بدمحض ورود آنجا، آن زن لازمه عزت و احترام بجای آورده، بسیار اظهار رضامندی و خوشوقتی کرده، بعد از صرف چای (۱) از آنجا حرکت و روانه منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم شنبه بیست و نهم الی دوشنبه هشتم شهر ربیع الثانی ۱۲۴۰: امورات وقوعی این است که یک روز یکی از اهل انگریز به دیدن صاحبی ایلچی آمده، نوشته [ای] از سرگور اوزلی آورده، مضمون اینکه: صلاح شما در آن است که از مسکو روانه پتربورغ شده باشید. بدانچه صلاح بود جواب قلمی و تسلیم او شد که ارسال نرد او نماید. روزی به همین خصوص حرکت از مسکو، نوشتجات بسیار به امنای دولت علیه ایران قلمی نموده، و به سردار تفلیس نیز شرحی نوشته شده و تسلیم بساواویچ نموده که ارسال تفلیس کرده باشد.

دیگر امری واقع نبود و بطریق سایر ایام، در منزل گاهی بد صحبت کتاب، و گردش در آنجا، و گاهی به درس و مشق انگریزی مشغول بودند و روز به شب میرسید.

یوم سهشنبه نهم: که تحویل حمل وعید نوروز فیروز سلطانی بود، صاحبی ایلچی قدغن نموده اطاقی را زینت و آراستگی تمام دادند و به آئین اهل ایران سفره [ای] انداخته آنچه از ما کول که تصور بود، با شمع های کافوری، و گل های رنگارنگ، و از هر مقوله چیزهایی که قاعده می بود، آماده و مهیا کرده، در سفره گذاشتند.

همراهان وهمگی عمله را نرد خود خواسته بقدر شایسته هریک وجهی به رسم عیدی علاوه بر رخوت و اسباب و بالاپوش ها، به آنها دادند. و آنها همگی در کمال خوشوقتی، در سر سفره به دعای دوام دولت ابد مدت شاهنشاه عالم پناه مشغول بودند. بعد از تحویل حمل، چند طاقه شال ممتاز به بساواویچ و آقاییک و مهمانداران دیگر بخشیدند. و مبلغ معتدلی وجه به رسم عیدی به مهمانداران و افسرها و خدمتکاران روسیه انعام کردند. و آن روز به عشرت و شادی گذشت. عصر آن روز ایشیک آقاسی طور مصوف و بساواویچ از جانب او به مبارکباد آمدند و تعارفات لازمه بجا آوردند.

یوم چهارشنبه دهم الی یوم سهشنبه شانزدهم: امر تازه ای، روی نداد. مگر اینکه از این روزها، روزی عید روسیه بود که پادشاه آنها، به تخت سلطنت نشسته بود، طور مصوف در خانه خود میزی گسترده، اعیان و بزرگان خود را ضیافت کرده، مشغول عشرت بودند و با وجود نزدیکی خانه او به منزل صاحبی ایلچی و عید پادشاه بودن و میز پادشاهی، از راه لئامت تکلیفی به صاحبی ایلچی نکرده که در آنجا رفته باشند.

صاحبی ایلچی نیز قدری متغیر و آدمی بد جهت مبارکباد نرد او نفرستاد. متحمل او نشدند. روزی دیگر یک طاقه شال رضائی و قدری باجاضلی به معلم انگریزی انعام

کردند. روزی نوشته [ای] از سرگوراولی مجدد رسید. اظهاری درباب حرکت از مسکو کرده بود، بدین جهت، صاحبی ایلچی این روزها قدغن نمودند که عملجات و همراهان هر کس امری داشته باشد امور خود را مضبوط کرده، که یک دوپوم دیگر از مسکو حرکت و روانه پتربورغ شده باشند. دیگر چیزی که قابل تحریر باشد واقع نشد.

یوم چهارشنبه هفدهم: صبح عمله و ایتم و اسباب را از مسکو حرکت و روانه پتربورغ نمودند. بعد طور مصوف به دیدن آمده بسیار عنبرخواهی ایام گذشته را کرده، لوازم تعارف ظاهری به جای آورد، و به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی قدغن فرمودند که چهار پنج طاقته شال ترمه و مبلغ معتدی وجد از قرار سیاهه علاحده به مهمانداران مسکو و خدمتکارها و افسر و سالدات کشیکچی و سواره درکان و قزاق (۱) آنجا دادند و آنها راضی و خوشنود شدند، و آن روز و شب در مسکو بسر برده شد. صبح از مسکو حرکت و روانه شهر کلین شدند.

یوم پنجشنبه هجدهم: صبح اسباب و اثاث را از مسکو حرکت داده، صاحبی ایلچی و همراهان و مهمانداران، بعد از صرف ناهار (۲) از آنجا حرکت و بعد از طی هشتاد و پنج ورث راه وارد شهر کلین شدند. در عرض راه دوجا اسب عوض کردند. در سمت چپ و راست راه، همهجا جنگل و اشجار و دهات بسیار بود، و متصل بهم عراده که چوبهای بسیار بلند قد قوی بار آن بود درراه ملاحظه می شد، که می بردند.

این روز به علت اینکه بساناویچ درگاریت صاحبی ایلچی سوار میشود و متصل بهم جیغ متمفن می کشد، از شدت دود و جیغ صداع (۳) عارض صاحبی ایلچی شده و بسیار به ایشان بد گذشت، تا وارد منزل شدند.

شهر کلین قصبچه ای است. خانهها و عمارات عالی خوب دارد. کلیسای چند نیز در آن واقع است. اما چندان وسعت کلی در کوچهها و خیابانهای آن نیست نزدیک به شهر رودخانه کوچکی واقع است از آنجا گذشته وارد شهر شدند و در منزل مرغوبی فرود آمده، هر یک به مکانی قرار گرفتند. و آن شب را در آنجا بسر برده صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدند.

یوم جمعه نوزدهم: صبح از شهر کلین حرکت و بعد از طی هشتاد و پنج ورث راه که چهارده فرسنگ بوده باشد وارد شهر تور شدیم. در عرض راه دوجا منزلخانه و چاپارخانه بود، که اسب عوض کرده و دریکجا فرود آمده ناهار صرف شد. به نسبت روز قبل جنگل و اشجار و دهات بسیار بود. چوبهای بیحد بلند بسیار قوی، الی غیرالتهایه در سر راه بود که در کار حمل و نقل بودند.

رودخانه اول قدری به شهر تور مانده واقع است. رودخانه [ای] است بسیار عظیم و بزرگ که به پتربورغ میرود، و شعبه ای از آن نیز به حاجی ترخان روان است که به دریا ملحق میشود و مکرر گشتیها و گمی و بطیل در روی آن رودخانه کار می کند. بل بسیار عظیم مضبوط طولانی روی آن بسته اند. از آنجا عبور شد در صحرا سنگ یک پارچه بسیار بزرگ ملاحظه شد. با وجود اینکه در آن صفحه مطلق کوهی و

کثلی نیست. آنطریق، سنگ بسیار غریب است. اما از مکان‌های دیگر از روی آب بسیار می‌آورند. از آنجا گذشته، قریب به شهر جمعی کثیر از بزرگان و اعزه و اعیان و سواره در کان در سر راه به استقبال آمده، عزت و احترام بسیار بعمل آوردند. داخل شهر که شدیم تمامی بزرگان و جنرال‌ها در منزل صاحبی ایلچی آمده، راه و رسم مهمان‌نوازی بعمل آوردند. و جمعی از تجار آن بلد، قدری شیرینی و میوه و نان در منزل صاحبی ایلچی آورده به آئین خود بسیار احترامات کردند، و بعد هر يك به منزل خود رفتند. و صاحبی ایلچی نیز در منزل که مکان مرغوبی بود، استراحت نمودند.

شهر تور شهرست شیرین و منقح، خانه‌های عالی و عمارات مرغوب بسیار دارد، و کثرت خلق هم در آنجا بسیار است. کوچه‌های وسیع و کلیساهای متعدد دارد. دکاکین و اهل حرفه در آن بسیار است. این شب در این مکان توقف و صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدند.

از شهر مسقو الی دارالخلافه پتربورغ جاده‌ای (۱) ساخته‌اند که عرض آن تقریباً سه چهار ذرع میشود، و چوب‌بست کرده‌اند که گاریت و عراده، از روی چوب‌بست عبور می‌کند و با وجود اینکه یکصد و بیست و پنج فرسنگ راه است، هر گاه يك چوب از آن چوب‌بست عیبی بهم میرساند مسوکل چند دارد که در همانوقت چوب را عوض می‌کنند، و در عرض این راه، از همان سرچوب (۲) همیشه بسیار آماده و موجود کرده‌اند. یوم شنبه بیستم: صبح از آنجا حرکت و روانه محل، و شنی‌وله‌چک شدیم. یکصد و سی و هفت ورث که بیست و سه فرسنگ بوده باشد مسافت راه بود، عرض راه به نسبت روزهای قبل از دوطرف تمام جنگل و اشجار و دهات بزرگ و کوچک بسیار بود. دوجا، در منزلخانه اسب عوض کردند. یکجا نهار حرف شده روانه شدند.

به شهری که آن را ترژوک می‌گفتند رسیدیم. شهر شیرین خوش‌وصفی تازه به‌نظر آمد. خانه‌ها و عمارات مرغوب در آن بود. رودخانه تورسد از خارج شهر داخل میشود، و از وسط شهر می‌گذرد، گمی‌ها روی آن کار میکنند خانه‌های بسیار کنار رودخانه واقع است. مکان خوبی به‌نظر آمد. در خانه بزرگی ساعتی فرون آمدیم. جمعی کشیشان کلیساهای و اهل شهر، هفت هشت بیرق رنگارنگ به جهت احترام در سر راه آوردند، و به استقبال آمدند. قدری نان و شیرینی نیز به آئین خود آوردند. در آن خانه که فرون آمدیم، صاحب خانه انواع و اقسام تعارف به عمل آورده، قهوه و چای (۳) و مربیات آورده صرف شد. اطاق‌های منقح داشت. تصویرات و آینه‌ها و اسباب بلور و بارفطن و چیزهای پاکیزه در مکان او بسیار بود. ساعتی نشسته از آنجا روانه شدیم. راه پست و بلند بسیار داشت. قدری از شب گذشته وارد منزل گردیده و استراحت شد.

یوم یکشنبه بیست و یکم: صبح از آنجا حرکت و روانه شهر والدایی شدیم. نود و شش ورث که شانزده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. عرض راه به نسبت روزهای سابق، جنگل و اشجار و چوب و رودخانه و دهات بسیار بود. قریباً وسیعی در سر راه بود. فرون آمدیم. نهار (۴) صرف شد. از آنجا حرکت، به رودخانه پسته رسیدیم که از آنجا

۱- متن: جده‌ای ۲- «از همان سرچوب» یعنی: از همان نوع چوب - مانند همان چوب

۳- متن: چای ۴- متن: نهار

می‌گذرد. رودخانه بسیار بزرگی است. کمی و بطیل، روی آن کار می‌کند. از آنجا گذشته در دو منزلخانه اسب عوض کردند. قدری از روز مانده وارد منزل شدیم. نوشتجات بسیار از ایران آورده، بد پتر بورغ برده، از آنجا به این منزل آورده بودند. به صاحبی ایلچی رسانیدند، رقم نواب اشرف ولی عهد، و رقیمة جناب سدر اعظم و قائم مقام و سایر امنای دولت و بعضی دوستان در آنها بود. از مطالعه آنها صاحبی ایلچی راسروری به خاطر راه یافته، آن شب را در آن منزل توقف، و صبح از آنجا روانه محل دیگر شدند. **یوم دوشنبه بیست و دوم:** از آن منزل حرکت و روانه زی سف شدیم. نود و رب راه که پانزده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. دوجا اسب عوض کردند. در وسه راه فرود آمده، نهار صرف شد. این راه تلو و ماهور بسیار داشت، و گاریت بد حرکت می‌کرد. قدری از (۱) روز مانده وارد منزل شدیم.

محلی بود خانه کهنه بسیار داشت. و جائی نبود که وصف آن تحریر شود. شب در آنجا توقف شد. صاحبی ایلچی شب پیش خواب دیدند که ناپایان از جزیره آلپ فرار کرده و این خیر در یوروپ منتشر شده، و فتنه و آشوبی در میان آنها برپا شده است. صبح از خواب برخاسته نقل نمودند، بگفتم انشاء الله رویای صادق باشد.

مقارن آن حال به ورود منزل خبر رسید که در همد کاذت‌ها، نوشته‌اند کد ناپایان در اول شهر ربیع الاول، با هزار و یکصد نفر آدم و چهار توپ و چند غراب (۲) از جزیره آلپ فرار نموده، به حوالی فیرنکی رفته است. و سپاه بسیار از هر گروه او را تعاقب کرده‌اند. و بنادارند که هر گاه او را بدست بیاورند مقتول سازند. از استماع این خبر و خواب صاحبی ایلچی تعجب کلی بر همگی دست‌داده، پاره [ای] صحبت داشتند و آن شب را در آنجا بسر بردند. صبح از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدیم.

یوم سه‌شنبه بیست و سیم: صبح از آن منزل حرکت و روانه شهر نوکروت شدیم. شصت و رب که ده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. در دوجا اسب عوض کردند. در عرض راه، رودخانه مسته که رود عظیمی میباشد و بکلی یخ کرده بود و کمی‌ها و بطیل در وقت نبودن یخ روی آن کار می‌کند و چندین پل‌های طولانی بهر جا روی آن بسته‌اند، و عبور می‌نمایند، واقع بود.

از آنجاها گذشتیم، بعد راه قدری پست و بلندی بهم رسانید. بارش هم بشدت گرفت. بهر قسم بود قلیلی از روز مانده وارد منزل شدیم. چون گاریت و عراده‌ها تمام معیوب و شکسته شده بود. به اصرار بسافاویج آن روز و دو یوم بعد در آنجا توقف نمودیم، که آنها را تعمیر کرده، روانه شویم.

یوم چهارشنبه بیست و چهارم و پنجشنبه بیست و پنجم: در شهر نوکروت توقف بود. صبح حاکم شهر که به زبان انگریزی تکام می‌نمود، و مرد خوش‌آشنائی به نظر آمد، با جمعی زنان و دختران خود و چند نفری از بزرگان به دیدن آمده، راه و رسم تعارف و مهمان‌نوازی بجای آورده، به منزل خود رفتند. و صاحبی ایلچی نیز روانه حمام شدند. و بعد از بیرون آمدن، غذا صرف شده، استراحت نمودند. سابق تا شهر نوکروت

سرحد روس بوده، و از آنجا که بیرون می‌آید، متعلق به سویت بوده و در زمان قدیم نوکوروت هم همیشه با روس دعوی بسیار کرده، آخر الامر قتل شدند و شهر آنها را آتش زدند که هنوز آبادی کمی بهم نرسانیده، پتر پادشاه، آنجا را تصرف می‌کند و رفته رفته از آنجا تجاوز کرده، به پتریورغ و بالاتر آمده همه را بحیطه تصرف بیرون می‌آورد. حال شهر نوکوروت شهر جمعی است و چندان وسعتی ندارد. لکن خانه‌های عالی خوب و عمارات شیرین دارد، و رودخانه بزرگی در خسارچ شهر و وسط شهر می‌گذرد، و بل‌های چوبی مستحکم در هر جا که ضرور بوده، فقره به فقره بسته‌اند و عبور می‌کنند.

قدری دکان و بازار و اهل حرفه و چند کلیسا نیز دارد. کوچه‌های طولانی و روبروی یکدیگر نیز در آنجا واقع است. این دو روزه در آنجا توقف و گاریت و عراده‌ها را تعمیر نمودند و یوم بعد از آنجا حرکت و روانه منزل دیگر شدند.

یوم جمعه بیست و ششم: صبح از نورکروت حرکت و روانه منزل دیگر شدیم. در عرض راه دوجا اسب عوض کردند. نود و پنج ورت راه که شانزده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. راه بسیار گل و باتلاق (۱) داشت. و پست و بلند بود که بسیار گاریت و عراده‌ها شکست و اوقات تلخ بود. در عرض راه منزل خانه [ای] بود ناهار (۲) در آنجا صرف شد و روانه منزل شدیم خیلی از شب گذشته وارد شدیم. قریه‌ای بود، چندین خانوار بودند. اما آبادی کمی و عمارات عالی نداشت. محل وسطی است. چند جوب بزرگ دارد، که بل‌بسته عبور میشود. بعضی جاها درخت و جنگل کم دارد. شب در آنجا توقف و صبح از آنجا حرکت و روانه باغ ساروسکوسلو که متعلق به پادشاه است شدیم.

یوم شنبه بیست و هفتم: صبح از آنجا حرکت و روانه باغ مذکور شدیم. شصت و ورت راه که ده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. خیابانی به‌خط مستقیم ساخته بودند. دهات و اشجار بسیار در اطراف راه بود، و قلیل پست بلندی در راه واقع بود. عراده و گاریت‌ها بسیار شکست، قدری از روز (۳) مانده به‌حوالی منزل رسیدیم. گراف از روسکی که حاکم و صاحب اختیار عمارات پادشاهی و بزرگ همین مکان که متعلق به پادشاه است می‌بود، و از بزرگان می‌باشد، گاریت مخصوص پادشاهی [را] برداشته با جمع کثیری در سر راه، به استقبال صاحبی ایلچی آمده، صاحبی سوار گردیده، رفتند. تا وارد منزل شدند، جمعی بزرگان و اعیان که آنجا بودند، همگی آمده، انواع و اقسام تعارف و احترام بجای آوردند.

جمع کثیری سالدات و افسر و یکدسته سازنده و نوازنده به جهت کشیک در آنجا گذاشته و علم و طبل به‌جهت حرمت در آن منزل آورده و همه را مأمور به خدمات و احترامات، صاحبی ایلچی کرده، بعد هر یک به‌جای خود رفتند.

صاحبی ایلچی و عمله و همراهان درخانه پادشاهی، که گراف آنجا مکان داشت، و خانه مرغوبی بود، و چندین بیوتات دوسه طبقه بزرگ و کوچک داشت، و اطاق‌های

منتخب در آن بود توقف نمودند. این روز پیشخدمتان قرمزپوش پادشاهی و اسباب میز و خدمتکاران بسیار از سرکار پادشاه در آنجا آمده متوجه مهمانداری بودند. عصر در آنجا میزی گسترده و اسباب و اثاث (۱) طلا و نقره و بلور و بارفلن و چین، بسیار در آنجا گذاشته، به آئین روس ماکولات ساخته آورده بودند.

صاحبی ایلچی و مهمانداران و همراهان در آنجا در سر میزرفته غذا صرف کردند، و هر يك به جای خود رفته استراحت نمودند. این خانه پادشاهی که منزل صاحبی ایلچی است. اطاق‌های رنگین منتخب دارد، و اقسام گلها در بعضی اطاق‌ها بسیار است، و نارنجستانی در مرتبه زیر دارد، وسیع، که به طریق اروس پیش روی آن، درها، (۲) آینه و سقف پوشیده دارد. و بسیار طولانی میباشد. درخت مرکبات از هر چیز در صندوق‌ها گذاشته و گل در آن ریخته‌اند. اما درخت‌ها بسیار قوی و بلند می‌بود، و هر قسم گل و ریاحین که به خاطر میرسید در آنجا در ظرف‌ها سبز کرده، دستی گذاشته بودند. مکان بسیار باصعای خوش‌وصفی بود. و در اینجا عمارات عالی و مکان‌ها و باغات بسیار از سرکار پادشاه می‌باشد، که تفصیل آن از این قسار است: باغیست موسوم به ساروسکوسلو، بیست و دوورث که چهار فرسنگ، چیزی کم بوده باشد، تا شهر پتربورج مسافت دارد. وسعت و عمارت و مکان‌ها و آب‌ها و جزیره، در میان آب و سیرگام و جاهای بسیار دارد که حال شهریت بهمرسانید.

ابتدا نیز پادشاه اول که او را پترکبیر می‌گفتند بنای آبادی آنجا را گذاشته، قایل مکانی که برپا شده، آن مکان و آن باغ را به یکترینه اول که زن او بوده، بخشیده. یکترینه در آنجا عمارات و مکان‌های عالی، تماشاگاه بسیار ساخته. بعد از او اپلی‌زوت دختر یکترینه بمرصه آمده بکلی آنجا را خراب کرده، خود طرح عمارات حالیه و مکان‌ها [ی] غریب در آنجا انداخته، و در آبادی آنجا کوشیده، به اتمام رسانیده و از میان رفته. بعد از آن یکترینه دویم که پادشاه بوده و او را خورشید کلاه می‌گویند، به عرصه آمده، عمارات و مکان‌های آنجا را به اتمام رسانیده و رونقی بی‌حد در آنجا داده، که هنوز باقی و برقرار است، و خلق روس در حوالی و حواشی عمارات شاهی خانه‌ها و مکان‌های عالی ساخته، در آنجا توقف دارند، که با نفع شهریت و آبادی و معموری کلی دارد. وضع عمارات و تفصیل مکان‌هایی که در آنجا ساخته شده، اگرچه به تحریر راست نمی‌آید، نهایت مجملی از مفصل این است که عمارت اصلی و عمدۀ (۳) آن که در سمت بالای باغ واقع است از چند خیابان سنگ‌بندی و محجرهای (۴) آهنی که می‌گذرند و بحوالی عمارت میرسند، عمارت بسیار مرتفع طولانی به نظر می‌آمد که در دامن کوهی در بلندی واقع است که مجموع باغات و صحرا و آب‌ها که در دور و اطراف آن واقع است و عماراتی که در آنجا نمایان است در زیر آن واقع شده، و این عمارت مشرف بر همه حاست و دیوارهای آنرا که از بیرون نمایان است بعد از اینکه از بنائی گچ‌بری و مقرنس‌کاریها فارغ شده‌اند، در پای هر جرزی صورتی از گچ ساخته روی آن را طلا کاری کرده و جرز را روی فرق سر او جا داده، قد آن صورت چهار ذرع میشود. قامت

و هیاتی از آن صورت ظاهر است که چنین مینماید که با کمال عظمت و بزرگی ایستاده پایه جرز عمارت را بر سر و دست خود گرفته است.

از خارج عمارت که داخل درو کرباس آن میشوند، تمام سنگ‌های يك پارچه بسیار بزرگ بکار برده، که صفا و پاکیزگی آنها بیحد است. در آنجا تپه‌ایست که باید بالا رفت. پله را از سنگ يك پارچه بلند ساخته یکطرف سنگ در دیوار کار گذاشته یکطرف بیرون و مطلق حایلی ندارد و بطریق ماریج این سنگ را کار گذاشته و چندین پله ساخته‌اند که از آنجا بالا رفته داخل اطاق‌ها و مکان‌های طبقه دوم و سیم و چهارم میروند. در وسط که اصل عمارت واقع است قریب به دوپست اطاق به‌نظر می‌آید که داخل هر يك که میشود بطرح تازه جلوه می‌کند. مثلا یکی به طرح دستور فرنگ، یکی به طرح چینی، یکی به طرح رومی، یکی به طرح هندی، یکی به طرح خطائی و همچنین هر اطاقی را به‌دستور، عمارت ولایتی ساخته‌اند، و اینها را هر يك از چیزی ساخته‌اند. یکی تمام از سنگ یشم ریزه، یکی تمام از کهربا، یکی تمام سندروس، یکی فیروزه، یکی چینی، یکی بلور رنگین، یکی طلاکاری تمام، یکی مینا و تصویرات غریب یکی تمام از قالی (۱) ابریشمی بسیار ریزه کار و همچنین هر يك دیوار و بدنه اطاق را از این چیزها به‌طرح‌های بسیار خوش‌آینده ساخته‌اند. و سقف‌های اطاق‌ها را هر يك بقسمی تصویرات و نقاشی‌های ممتاز ساخته و کسبده‌اند که عقل از ملاحظه آنها حیران است. و تمام اطاق در (۲) های آینه طلاکاری در اطراف دارد، و بالای در (۲) ها که در دور سقف اطاق‌ها بوده باشد از مس و مفرغ (۳) و بعضی از گچ، آدمها بتراکیات غریب و عجیب، و خانوارها و چیزهای دیگر ساخته‌اند. و در آن دوره سقف نصب کرده‌اند، و روی آنها را چنین طلاکاری کرده‌اند که تمام يك پارچه طلا به‌نظر می‌آید. و در هر اطاق تصویرات بسیار بزرگ و کوچک که به چهارچوبه‌های مشك بستند، و آینه‌های بلند قد بسیار، و سندی‌ها به اقسام مختلف، و اسبابی که در میان آنها مصطلح است و زینت اطاق‌ها میباند بسیار چیده و گذاشته‌اند. که از حد تحریر بیرون است. و این اطاق‌ها اغلب بسیار وسیع است که بعضی هفتاد ذرع طول و سی ذرع عرض و بعضی چهل ذرع طول و شانزده ذرع عرض و بعضی سی ذرع طول و دوازده ذرع عرض دارد. و باقی تمام بیست ذرع، بیست و پنج ذرع طول و هشتاد ذرع عرض میباشد، و تمام در بکدیگر راه دارد. زمین این اطاق‌ها که اصل تخته است روی تخته را بطریق خاتم از سدف و چیزهای دیگر اقسام گل و بوته طراحی کرده‌اند، و همه این عمارت با وجود اینکه یکصد و ده سال است که ساخته شده، چنین مینماید که الحال از دست استادان و صاحب صنعتان بیرون آمده. تازگی و صفای آنها از حد قیاس بیرون است و کلیسانی در جنب همان اطاق بزرگ‌تر از همه واقع است، که دربها [ی] آینه را که باز میکنند کلیسا ظاهر میشود و چنین مینماید که تمام کلیسا يك پارچه طلاست. اطراف آن سویرات بیحد و حساب [است]. نقش و نگار و طلاکاری آن قسمی نیست که بتحریر است آید. دوره آن در (۴) های آینه يك پارچه [است]. اساس آن کلیسا از هر چیز سار است و چون طول این عمارت هفتصد و پنجاه قدم بلند و عرض آن چهارصد قدم

است، در همین طبقه که این اطاق‌ها واقع است، از اطاق اول راهی به خط مستقیم دارد، تا آخر اطاق آخری.

عرض آن راه تقریباً دوسه ذرع، و طول همتعد و پنجاد قدم، مطابق طول عمارت که از همین میان راه وارد اطاق‌ها میشوند (۱)، و کرباس سفیدی در اینجا انداخته‌اند که پارا روی کرباس گذاشته تردد نمایند.

از هر طرف (۲) این عمارت که درهای (۳) آیندرا باز می‌کنند، خیابانی ملاحظه میشود که اشجار بسیار به خط مستقیم در هر کنار [آن] واقع است، و رودخانه‌ها و پل‌ها در وسط آنها ساخته‌اند، که تمام دوره و بدنه آنها از سنگ ساخته شده، تمام دور تادور این عمارت بهمین نسبت است و عمارت چند در اینجا نیز دارد که با وجود اینکه یکمصد ذرع ارتفاع دارد، فواره آب از آنجا جستن مینماید. دیگر در جنب همین عمارت مکان‌ها دارد که هر اوقات پادشاه در آنجا باشد سوای کشیک‌خانه‌ها و مکان‌های معین به جهت هر چیز دوازده هزار نفر بزرگان و اعیان که همراه شاهند شب و روز در آنجاها توقف داشته، بسر برده باشند. وسعت و جا و مکان این باغ و این عمارت به این مرتبه است، و مکان خوش‌وضع و وسیعی در مقابل آنجا دارد که ایام تابستان در آنجا رفته توقف می‌کردند. زیر آن، اطاق نشیمن است. اما آن مکان تابستانی در پیش‌روی همین عمارت بزرگ واقع است. تمام گل‌کاری، اقسام گلها و ریاحین و سبزه در نهایت خوبی بطرح‌های مرغوب در آنجا میباشد؛ و عقب آن مکان طاق‌نماها و جاها به خط مستقیم ساخته‌اند، که در آنجا راه میروند و در اطراف، تصویرها از مرغ (۴) و مس ساخته، بد اقسام مختلف در روی سنگ‌های بلند یک پارچه گذاشته‌اند. بنحویکه بخاطر میرسد که همه در حرکت میباشند. و دیگر در همان اصل عمارت که اطاق‌های با زینت بزرگ و کوچک واقع است، هر اطاقی مختص هر چه بوده همان اسباب بالفعل در آن گذاشته است.

مثلاً [در] اطاق شب‌خواب پادشاه، کت‌طلا، و بانك (۵) و کرسی و آینه و اسباب خواب در کمال آراستگی و خوبی گذاشته‌اند. روی اسباب‌ها را لفاف کرده‌اند که محافظت بشود. و همچنین اطاق خلوت، اسبابی که داشته از هر چیز دارد. اطاق میز که مکان غذا خوردن است، اسباب و اثاث (۶) طلا و نقره و بلور و بارفطن و شمعدان‌ها و ظروف‌ها و میز و کرسی و بانك‌ها در کمال تازگی و صفا گذاشته است. که باوجود این زمان گذشته بخاطر چنین میرسد که این اسباب‌ها را الحال آورده‌اند که بکار انداخته باشند. و همچنین اسباب‌ها که در اطاق‌های دیگر به جهت زینت چیده و گذاشته‌اند از مقوله چینی‌ها ففوری قدیم، خطائی مثل حكلوك‌ها و مرتبه آن‌ها، و کاسه و دوری‌ها و ظروف دیگر که هر یک را دونفر آدم نمیتواند حمل و نقل نماید، و از طلا و لاجورد ساخته‌اند، و اینقدر صفا و تازگی دارد که بیان آن ممکن نیست.

بهر حال وصف این عمارت و وضع آن، و وسعت آن و بسیاری اطاق‌ها و زینت آن و اسبابی که از هر چیز در اینجا ملاحظه شد تحریری و تقریری نیست.

صاحبی ایلچی روزیکه مجموع این جارا گردش نمودند، مذکور کردند که با وجود آنهمه سیاحت که من کرده‌ام، در هیچ‌جا و هیچ مکان چنین جائی و چنین مکانی ندیده‌ام، و گویا در هیچ جای عالم هم نباشد.

در اوقات پادشاهی یکتزینه این عمارت رونق کلی داشته، چون در همانجا فوت شده به جهت حرمت و آنوقت تاحال دیگر پادشاهان و کس دیگر در آنجا توقف نمی‌کند. مستحفظ و سرایدار و حاکم و صاحب اختیار به جهت آنجا معین است که مواجب می‌گیرند و بانم اوقات متوجه محافظت و معارست آنجا هستند، چنانکه اگر خرده‌سنگی از جا حرکت کند، یا برگ درختی در راه افتاده باشد، یا مکانی جزئی بی‌رونقی یا خرابی بهم برساند، بلا تأمل مستحفظین و سرایداران آمده در تنقیه و پاکیزگی آن می‌کوشند. و این مکان عمله و خدمت‌کن بسیار دارد، که از سر کار پادشاه مواجب و اخراجات می‌گیرند و روز و شب متوجه آبادی و نازگی آن (۱) هستند و [به] همین جهت هم هست که همیشه آباد است و نقص بهم نمی‌رساند، و دیگر در این باغ و اطراف و وسط و هر جای آن قدری که از این عمارت بزرگ دور میشوند، محلی و مقامی و عمارتی و اساسی ساخته و برپا کرده‌اند. از جمله: دوسه حمام بسیار خوب به دستور روس که حوض‌ها از سنگ یک پارچه و خزینه از مس و برنج یک پارچه، در آنجا گذاشته و کمال صفا و پاکیزگی دارد، در همین باغ واقع است، و در هر گوشه عمارتی به طرح ولایتی ساخته‌اند. حتی همارتی دارد که به عینت به طریق چهارستون (۲) اصفهان ساخته‌اند. و کمال صفا دارد، و اسباب از هر چیز به آئین فرنگی در آنجا گذاشته‌اند.

دیگر به طرح خطائی، ختنی، هندی، رومی، اقسام فرنگی آنچه به خاطر برسد، جدا جدا هر یک رابه مکانی و گوشه و کناری در این باغ ساخته‌اند که در آنجا که می‌روی و ملاحظه وضع و نقش و نگار و اسباب و اثاث (۳) و زیور آنجا را مینمائی، چنین تصور می‌شود که الحال از کار درآمده، چرا که هر کدام بنوعی، و هر یک بطریقی زینتی و اسبابی و پاکیزگی تمام دارد، و در هر جای این باغ یک قسم از این عمارات واقع است. میز خانه‌ای که مکان صرف غذا میباشد دارد، که دو سه طبقه می‌باشد. در طبقه اول که رفته در سر میز می‌نشینند که غذا صرف نمایند. از چوب، اسباب میزی ساخته‌اند و چرخ و اسبابی کار گذاشته‌اند که در وقت خوردن غذا آن میز خود بخود به طبقه زیر می‌رود و پیشخدمت و طبّاخ در آنجا ایستاده، بشقاب غذا، روی آن می‌گذارد، و میز خود بالا می‌آید. هر بشقاب پیش روی هر کس قرار می‌گیرد که به هیچ وجه احتیاج به بردن و آوردن پیشخدمت نیست. آن بشقاب [غذا] که صرف شد باز بهمان نسبت میز پائین رفته، در طبقه زیر عوض می‌کنند و غذای دیگر گذاشته میز بالا می‌آید، و صرف می‌شود. تا بکلی غذاها تمام شود، مطلقاً نه پیشخدمت و نه آمدن و رفتن آدم و نه گذاشتن و برداشتن ظروف در کار ندارد. و همچنین در آنجا مکانی ساخته شده به جهت خواب پادشاه و غیر او که دو سه نفر در طبقه زیر روی کت می‌نشینند چرخ دارد آهسته حرکت می‌کند که چندان تکان ندارد، و خود بخود آن کت در طبقه بالای

بالا رفته قرار می‌گیرد و آدم روی آن استراحت می‌کند، و هر وقت می‌خواهد باز چرخ را حرکت داده آهسته بزیر می‌آید که به هیچ وجه احتیاجی به برخاستن (۱) و حرکت دادن و راه رفتن نیست، و این صنعت میز و این مکان خواب را شخص فرانسوی (۲) در آنجا آمده ایجاد کرده، که در وقت ضرورت امری در آنجا رفته کانسل کرده احدی راه آمد و شد نداشته باشد. و خود بخود آن اساس بالا رفته بزیر آید. ویکترینه به آن شخص استاد انعام‌ها داده است.

دیگر مکان رقص و بال و جانی که آن را آپره می‌گویند و در آنجا شبها رقص و تقلید و بازیها برپا دارند، و کیفیت آن پیشی قدری ذکر شده نیز در این باغ ساخته‌اند که از وسعت و وضع و اسباب و اثاث آن آدم حیران می‌شود.

رودخانه‌های بزرگ و کوچک در این باغ از هر گوشه و کنار جاری است. پل‌ها در کمال استحکام و خوبی روی آنها بسته‌اند. اغلب روی پل‌ها آهن است، و اطراف سنگ‌بندی و پنجره آهنی دارد و پلی دارد که چند چشمه‌طاق دارد تمام فرش و دیوار و بدنه و اطراف آن از سنگ مرمر در کمال خوبی و استحکام و خوش آیندگی ساخته‌اند، و دریا در يك سمت آن واقع است. چند جزیره دارد که دور تا دور، تمام آب است. و قدری در وسط آب خشکی واقع است. روی آن خشکی را عمارات عالی و تماشاگاههای خوب ساخته، اشجار بسیار در اطراف و اکناف آن عمارت‌ها به طریق خیابان بسیار است، و کشتی و گمی دائم در روی آب سوار و کار مینمایند. و هر کس خواسته به تماشای آن عمارات برود به گمی سوار شده می‌روند و معاودت می‌نمایند. عمارت‌ها که در هر جای این باغ واقع است بسیار اوطاق‌ها و مکان‌ها دارد، که از سنگ سماق (۳) و سنگ مرمر و غیره تصویرات بزرگ بسیار خوب و حوض‌ها و سنگ آب‌ها از سنگ سماق (۳) در کمال بزرگی به طریق آیند تراشیده، و به جهت زینت در آنجا گذاشته‌اند، و بسیار صورت‌ها از مفرغ (۴) و مس با هیکل‌های قوی ساخته، در اطاق‌ها و اغلب سرهای راه، و مکان‌ها گذاشته‌اند. به جهت تماشا.

وضع خیابانها و گل‌کاریها و چمن‌ها و اشجار این باغ که از هر طرف و گوشه و کنار می‌باشد که وسعت بی‌نهایت دارد به شرح بیرون نمی‌آید.

از هر سمتی و هر طرفی که عبور می‌شود، خیابانی و رودخانه و پلی و عمارت‌سی به نظر می‌آید، و یکی از آنها مکرر نیست. هر يك به قسمی و ترکیبی و طریقی ساخته شده، برج بزرگی در گوشه عمارت بزرگ که اول ذکر شد، واقع است.

روزی صاحبی ایلچی با جمعی به تماشای آنجا رفتند. جمعی در آنجا بودند، بعد از احترام و تعارف بسیار در مکانی رفتند چرخ‌سی و اساسی برپا کرده بودند، که هر قدر آدم پهلوی یکدیگر ایستاده دست هم را می‌گرفتند و یکی که قریب به چرخ بود، چرخ را حرکت می‌داد، مجموع آنها تکان غریبی خورده از هم جدا می‌شدند. آن چرخ راهم در ایران اهل انگریز آورده بودند و ملاحظه شد. چرخ الماس می‌گفتند.

دیگر در آنجا مکانی بود که کمال وسعت داشت و جمعی کثیر، عمله و استادان و معلمان در آنجا بودند، اطفال ذکور و انات را جداگانه در آنجا می‌بردند، و پنج شش سال در آنجا توقف می‌دهند و تربیت می‌نمایند، بعضی را به‌خط و سواد و دانستن زبان‌های فرنگی، و نقاشی، مأمور می‌نمایند. و بعضی را به کسب و حرفه‌های دیگر مأمور می‌کنند و استادان در آنجا هستند و متوجه آنها می‌شوند. و همچنین دختران بسیارند نیز مکانی دارند که در آنجا برده به‌آموختن خط و سواد و زبان فرنگی‌های دیگر و رقص و نواختن ساز، و مفتول‌دوزی و نقاشی و سایر امور مأمور می‌نمایند. و آنها را مکمل از هر چیز می‌کنند. بعد بیرون آمده بیجا و مکان‌های خود می‌روند.

دیگر در اطراف این باغ و آن سمت دریا و رودخانه که عقب باغ واقع است، از هر جانب خانه و عمارات بسیار ساخته و مردم روس در آنجا توقف کرده‌اند، که حال در حقیقت شهری عظیم است، و جمعیت و خلق آنجا بسیار است. و در میان آب در یکطرف، منار بسیار بلندی ساخته‌اند. اطراف آن سنگ‌بندی منبسط دارد، و از هر طرف آب است. هر گاه کسی خواهد آنجا به‌تماشا برود، به گمی سوار شده می‌روند، و مراجعت می‌نمایند. بهر حال وصف این باغ و این عمارات و این تماشاگاهها و آب دریا و رودخانه‌ها، و پل‌ها، و خیابان‌ها و اشجار بیحد [و] بی‌نهایت [است]. چمن‌ها و جزیره‌ها، و عمارات روی جزیره، و مکان‌هایی به‌جهت عیش و عشرت در آنجا ساخته‌اند. حمام‌ها و چیزهای غریبه و تصویرات عجیبه که از مس و مفرغ (۱) و غیره ساخته‌اند بشرح نمی‌آید. مجملی از مفصل تحریر شد.

و اصل همه این آب‌ها، اعم از دریا و رودخانه‌ها، و جویوب‌ها، و مکان‌هایی که آب ایستاده، و نهرها، تمامی از چشمه [ای] است که از کوه بالای عمارت سرازیر می‌شود، و به آنجا می‌آید. این رودخانه‌ها، و دریا و مکان‌های آب‌را، دستی ساخته‌اند که صنعتی ظاهر شده باشد، والا آب مذکور از دریا و رودخانه جاری نیست. همه را خود ساخته‌اند [ند] که چنین بنماید که دریا و رودخانه است. مرغ و قو و سایر مرغهای آبی در روی این آبها بسیار می‌باشند و در هر مکان این باغ که آب است بسیارند. اما با وجود این همه تعریف و توصیف که الحق دارد و بیان شده، در این باغ به این وسعت و بزرگی و وفور اشجار، یک درختی که ثمری داشته باشد به‌هم نرسد. و مجموع اشجار چوبی است که بکار عمارت و ساختن آلت و خانه‌های آنها می‌آید. لکن اقسام گلها و ریاحین، آنچه مخاطر برسد بسیار است. و میوه ایشان در خارج این باغ به‌عمل می‌آید. به این طریق که هندی‌ها و مکان‌ها [ی] طولانی عریض ساخته‌اند و سقف را پوشیده کرده‌اند. و پیش وی آنها را که روبه‌آفتاب است درها و پنجره‌ها از آینه‌کار گذاشته‌اند و اطراف آن‌ها را بخاریهای آتش ساخته‌اند که در زمستان متصل به‌هم آتش در آنجا می‌کنند و بعضی مکان‌ها را هم به‌طریق زیرزمین و گاوچن حمام، جائی در زیر آنها ساخته در آنجا نش می‌کنند. و از هر مقوله درخت میوه و مرکبات در صندوق‌های بزرگ چوبی، کلوک‌های بزرگ و بعضی در زمین گذاشته و خاک بسیار نرم ملائمی در پای آنها

ریخته. آنچه در زمین است، شاخ و برگ آنها را یکی یکی بچوب‌ها بسته‌اند، و آنچه در صندوق و کلوک است خود بر سرپا می‌باشد و از گرمی آتش در آنجا هر قسم میوه، از مقوله سب و زردآلو و کلابی و الوبالو و انگور و سایر میوه‌ها به عمل می‌آورند. و مرکبات نیز به همین طریق از مقوله نارنج، نارنگی، لیمو، به عمل می‌آورند که در آنجا بسیار ملاحظه شد. و در زمین خیار بالنک، و سبزی آلات از هر چیز، و پیاز و بعضی چیزهای دیگر به عمل می‌آورند. اما تمام اینها بدزور آتش است، و سوای در این مکان‌های مختص، در جای دیگر نمی‌توانند به عمل آورده باشند. و این طریق چیزها را همیشه در چنین مکانها به عمل آورده میدارند. گاهست که در عین شدت زمستان و طغیان سردی هوا از همه این میوه‌ها که تحریر شد، در آن مکان‌ها بسیار موجود می‌باشد، که همه تازه به عمل آمده‌است. نقص کلی که دارد این است که با وجود درشتی و طراوت، آن میوه‌ها مثل زردآلو و الوبالو و امثال اینها آن مزه [ای را] که باید داشته باشد ندارد. بلکه بسیار بی مزه است. و بی مزه [کی] آنها بدعلت ندیدن هواست که از گرمی آتش بهم می‌رسد. و در آن مکان‌ها پله‌پله‌های بسیار ساخته‌اند و چوب گذاشته، روی چوب را يك وجب خاک ریخته اقسام سبزی آلات در هر وقت و هر موسم بهمان بروز (۱) آتش به عمل می‌آورند، و دارند.

بعضی اوقات می‌شود که در ایام زمستان خیار بالنک، دانه پانزده هزار دینار، و آلو زرد دانه دوهزار، و زردآلو دانه یک هزار دینار و الوبالو [را] دانه یک هزار دینار به مصرف فروش می‌رسانند. و خلق خریده، صرف می‌کنند. اما با این قیمت، کفایت خرج به عمل آوردن آن را نمی‌کند و شخص عامل به همان اسم که من فلان چیز در فلان وقت به عمل آورده‌ام خوشنود است و ضرر آن را بخود بر میدارد. و همچنین سایر میوه‌ها و سبزی‌ها بسیار اتفاق افتاده، که بدقیمت‌های اعلی دادوستد می‌شود. مثل کاهو که منتهای درشتی آن بقدر دانه خیاری می‌شود، یکدفعه یکی دوهزار دینار به مصرف فروش می‌رسانند.

کیفیت شهریت و اوضاع این باغ به این طریق است که مجعلا تحریر یافت. و در جنب همین باغ و عمارات بقدر يك ورت مسافت، مکان دیگر به همین وضع یکتربینه ساخته و در زمان طفولیت به همین الکساندر پادشاه روس بخشیده، که آن را موسوم به اسکندری کرده‌اند. آن مکان هم عمارت دو طبقه بسیار منقح خوش‌وضع و تماشاگاهها و نهرها، و چوب‌ها، و پل‌ها، و آبره‌ها که مکان رقص و بازی هست، و باغات، و اشجار و، خیابان‌ها، و چمن‌ها، و جاهای باصفا بسیار دارد. اما به این زینت و وسعت این مکان نیست. یوم یکشنبه بیست و هشتم: چون قاعده روس این بود که پادشاه، در هر جا وارد می‌شود سالدات و افسرها و طبیل و علم (۲) و سازنده که از برای حرمت به منزل او مأمور می‌کنند که شب و روز متوجه کشیک باشند به طریقی که بدجهت پادشاه هر روز سبح جمعی دیگر با طبیل و علم (۲) و ساز و نوا به آن مکان می‌آیند و بزرگ آنها پیش‌رفته و سرکردگان آنها آمده، کشیک چنان روز پیش را معاوضه می‌نمایند. و سیاهه اخبار دارند که هر کس بکجا و هر کس بچه امر مشغول است. و آن سیاهه را بزرگ آنجا بحضور

۱- بروز: پیدا شدن، بدید آمدن، برون آمدن، اشکار شدن، بیدایی، فرهنگ معین

پادشاه آورده می‌سپارد. غرض این است که کشیکچی عوض شده و هر يك بجائى و مکانى که مأمورند مشغول خدمت خود باشند. (۱) اصل این عمل حرمت است که از برای پادشاه و ایلچی بزرگی که بسیار احترام داشته باشد قرار داده‌اند.

همین‌روز که روز اول توقف در آنجا بود قدری از روز رفته گراف از روسکی که بزرگ و حاکم و صاحب‌اختیار این باغ و آن شهر بود، به آئین روس، جمع‌کثیری سالدات و افسر با چند نفر بزرگان، و یکدسته سازنده و طبیل و علم (۲) برداشته به منزل صاحبی ایلچی آمده در آنجا ایستاده، و به آئین تمام، سالدات راعوض و بدل کرده، همان سیاهه که قاعدهٔ بمجهت پادشاه هست، در دست گرفته نزد صاحبی ایلچی رفته در کمال عزت و احترام، نموده، و اقسام تعارف رسمی بجای آورده، بعد یکنفر جنرال که نایب دوی‌مایور که به جای وزیر، در اوقات نبودن پادشاه، در دفترخانهٔ غربا مأمور رتقی و فتق مهمات می‌بود، به همراهی میرزا ابوتراب ایرانی که مدت سی‌چهل سال است که در پتربورغ توقف دارد و در دفترخانه مشغول ترجمهٔ نوشتجات می‌باشد از جانب دوی‌مایور، به دیدن صاحبی ایلچی آمده، بعد از تعارفات رسمی، از گفتهٔ آنها مشخص شد که ایشان از دولت خود مأمور نیستند که عزت و احترامی که شایستهٔ ایلچی بزرگ باشد به‌صمل آورده باشند.

به اینجهت آنچه شاید و باید نخواهند به‌عمل آورد. این معنی اندک به‌طبع صاحبی ایلچی گران آمد، به همراهان خود فرمودند که سرگوراوزلی ایلچی بزرگ دولت انگریز که اینقدر ما را تحریک و ترغیب به آمدن پتربورغ نموده، البته از این فقره مطلع بود، چرا خواست که بی‌حضور پادشاه، ما به این صوب آمده باشیم؟ و از این گذشته ما که بنحو نوشتهٔ او از مسکو که هفتصد ورت راه است، به اینجا آمدیم. او چرا در این‌روز از پتربورغ که بیست و دو ورت است به اینجا به دیدن ما نیامد. از این جهات صاحبی ایلچی قدری متغیر گردیده، جوابی که لازم بود به فرستادگان دوی‌مایور داد. آنها به مکان خود رفتند.

بعد مشخص شد که اسبها را که پیش فرستاده بودند به علت سردی هوا و بی‌اهتمامی همراهان، چند رأس از آنها ناخوش شده، جلوداران و همراهان اسبان را خواستند و اسبها را آورده ملاحظه نمودند. قدری به تنبیه آنها پرداخته فرستادند طیب اسب و اشخاصی که سر رشته داشتند آورده مأمور به سرپرستی اسبان نمودند.

بعد مشخص شد که ناپلیان که از جزیره آلب فرار کرده، استعدادی به هم رسانیده و پادشاه روس به دعوای او رفته و آمدن او به پتربورغ در عهدهٔ (۳) تعویق است. این روز از وصول این‌خبر و آن جهات دیگر اوقات بسیار به صاحبی ایلچی تلخ شده، در کمال دلگیری و پریشان‌حالی در منزل بسر بردند.

یوم دوشنبه بیست و نهم: قدری از روز گذشته به طریق روز قبل، گراف از روسکی با همان اساس و سالدات آمده، آنها را معاوضه کرده و سیاهه آورده در کمال احترام به صاحبی ایلچی سپرده و بعد چندین نفر از بزرگان آنجا به دیدن صاحبی ایلچی آمده

هر يك راه و رسم تعارف به جای آورده، به منزل خود رفتند. بعد مهمانداران آمده اصرار زیاد کرده، که ساعتی بدرسم تفرج به ملاحظه باغات میوه دار که جنب منزل است رفتند باشند. صاحبی ایلچی قبول نموده، به ملاحظه آنجا رفتند. چند مکان طولانی به نحوی که پیش سمت تحریر یافت ساخته بودند. و سقف آنها را پوشیده پنجره های آینه پیش روی آن مکان ها ساخته و پنج شش پیچ که بیخاری آتش می باشد در اطراف آنها ساخته، آتش کرده بودند. و در زیر مکان چند هم کوره ساخته آتش کرده بودند، که با وجود شدت سردی هوا در آن مکان که ساعتی آدم توقف می کرد، عرق به چهره می نشست، و بیست روز از نوروز گذشته که در آنجا بی حد، و شدت تمام هوا سرد بود. و برف و یخ در کمال شدت، در هر مکان بسیار بود. در این باغات از هر قسم گل و هر طریق ریاحین، به خصوص گل سرخ بسیار و موجود بود. درخت های سیب و بادام و گلایی و غیر آن همه شکوفه و اکثر میوه نارسیده داشت. زرد آلو و شفتالو و غوره و گیلاس و توت سکل و از این مقوله میوه ها خیلی رسیده، و بسیاری نارسیده موجود بر (۱) درخت بود. خیار بالنک بسیار خوب معطر و گاهو و سبزی آلات از هر چیز در آن باغات آماده و موجود داشتند. درخت هایی که بزمین در گل بود، تمامی را شاخ بشاخ و برگ به برگ به چوب و ریسمان بسته بودند که به طریق درخت (۲) نسترن که به دیوار می کشند ایستاده بود. باغبانان و سرایداران متعدد، در آنجا ایستاده متصل بهم اوقات صرف آنها می کردند، و این باغات پادشاهی و خانه پادشاهی که منزل صاحبی ایلچی می باشد، همیشه اوقات اقسام گلها را دارد و در آنجا در مکانها چیده و آماده می باشد. و در خدمت مرکبات از هر چیز نیز بسیار بود که همه بهار کرده بودند.

صاحبی ایلچی قدری گردش نموده و ملاحظه کرده معاودت به منزل نمودند. سرگوراوزلی و لاردوالبول ایلچیان انگریز هر دو در آنجا به دیدن آمده انواع تعارفات رسمی بجای آوردند و به اتفاق به ملاحظه اسبان هدایا رفتند و بعد مراجعت کرده، در سر میز به آئین هر روز، با یکدیگر نشسته غذا صرف نمودند. و بعد قدری توقف و از هر جا و هر مقوله صحبت داشته، مشخص شد که چون همه پادشاهان قرال فرنگ در آن اوقات در یکجا جمع شده، عهد و میثاق و تقسیم ولایات فرانسه و غیره را با هم می کردند، و این عمل را کانگرس (۳) می نامند در همان ساعت که ناپلیان از جزیره آلب فرار و بیرون آمده بود، پاهای خود را بزمین زده، گفته بود: «که کانگرس پادشاهان بر هم خواهد خورد». همچنانکه به محض شنیدن فرار او (۴) و آمدن بسمت پاریس همه پادشاهان گریخته هر يك، به ولایات خود رفتند. و بعد همه متفق شده و جمع گردیده، بر سر او روانه شدند.

در همین روز مشخص شد و خبر رسید که ناپلیان داخل شهر پاریس که پای تخت او بود گردیده، و استعداد و اساس و آتش خانه و قشون بسیار نزد خود، جمع و فراهم آورده است. و چند قرال کوچک را هم تصرف کرده، و پادشاه روس با سایر قرالها متفق

گردیده به دعوی او رفته‌اند.

بعد از زمانی لاردوالپول و سرگوراوزلی روانه پتربورغ گردیده، صاحبی ایلچی قدری در منزل گردش نموده، این روز به شب رسید.

یوم سه‌شنبه سلخ شهر ربیع الثانی: صبح گراف از روسکی به وضع هرروزه، آمده معاوضه سالدات کرده، و سیاهه برده، جمعی از بزرگان به دیدن آمدند. یکی به زبان انگریزی مذکور کرد که پادشاه قدیم فرانسه که بعد از فرار ناپلیان از انگریز به پاریس آمده بود، حال به محض ورود ناپلیان فرار کرده، و ناپلیان در کمال استقلال در شهر پاریس توقف دارد، و پادشاه روس سپاه خود را در هرجا و هر مکان حتی پتربورغ که بوده است طلبیده که به دعوا رفته باشند. این روزها سخنان اراجیف از سمت فرنگ بسیار است. هر کس هر ساعت آمده، سخنی مذکور می‌سازد. این روز هنگام صرف غذا نیز به رسم هرروزه در سر میز پادشاهی، که در منزل ما برپا می‌باشد رفته، غذا صرف نموده، استراحت شد.

یوم چهارشنبه غرّه شهر جمادی الاول: بعد از اینکه گراف از روسکی آمده و به رسم هرروز معاوضه سالدات کرده، و سیاهه نموده، صاحبی ایلچی میل به ملاحظه عمارات شاه و همان عمارت وسیع که در روز ورود کیفیت آن به تفصیل قلمی شده، بهمرسانیده، با مهمانداران و همراهان روانه آنجا گردیده، به دقت تمام ملاحظه تمامی عمارات و مکان‌ها و جاهائی که در آنجا ساخته‌اند و تفصیل آن ذکر شد کردند. و می‌فرمودند که در هیچ‌جا و هیچ مکان چنین عمارتی و اساسی برپا نخواهد بود. و بعد از آنجا معاودت به منزل نموده و به طریق روزهای دیگر در سر میز رفته غذا صرف کردند، و این شب بنحو سایر شبها گذشت.

یوم پنجشنبه دوم: قدری از روز گذشته گراف از روسکی به آئین هرروزه آمده، معاوضه کشیک‌چیان و سالدات را کرده سیاهه معمولی را آورده، به صاحبی ایلچی سپرد. چون در این اوقات که پادشاه در پتربورغ حضور ندارد وزیر دانشمندی، یا حکمران مقتدری که منشاء و مصدر جمیع امورات تواند شد در پتربورغ نگذاشته و بزرگان تمامی نزد پادشاه می‌باشند و در پتربورغ سوای يك دونفر فرت ماشل و دوی‌مایور که اسم نیابت وزارت غربا با اوست، دیگر کسی نیست و اینها هم خود را در عرضه و تعداد اینکه باید اساس و دستگاهی به جهت ایلچی بزرگ برپا نمود، نمیدانستند. به‌ساناویچ مهماندار پیغام کرده بودند که خدمت ایلچی بزرگ اظهار کرده باشد که ما را عرضه انجام احترام و اساسی که شایسته شما می‌باشد نیست و نمیتوانیم از پیش خود منشاء و مصدر اساسی به جهت شما بنویم. گاه باشد قصوری در آن واقع شود و ما، موردغضب پادشاه بنویم. بهتر این است که شما که ایلچی بزرگ هستید، خود اگر صلاح دانید بدون اساس ناخلف شهر شوید، و اگر صلاح ندانید در همان باغ توقف نمائید و بهمان طریق که مهمانداران سابق شما، متوجه اخراجات شما بوده‌اند باشند. تا اینکه از جانب پادشاه، حکمی صادر نمود، چرا که ما میدانیم که پادشاه هنگام ورود خود لامحال به جهت شما ورود به شهر پتربورغ اساس و دستگاه کلی برپا خواهد کرد.

به‌ساناویچ خدمت صاحبی ایلچی آمده، کیفیت را بیان کرد. صاحبی فرمودند حال

که چنین است و ایشان مأمور نیستند که آنچه باید بکنند و عرضه ندارند، بهتر این است که ما چندی در همین باغ توقف کرده و خرج اخراجات بدطریق ایام پیش به مصرف رسانیده، تا اینکه بعد چه شود.

بسائوریچ را مأمور کردند که پیشخدمتان پادشاهی، و اسباب میز و اساسی که این چند روز به رسم ضیافت آورده بودند، از آنجا جواب گفته، روانه شهر نمایند، و خود به نحویکه اخراجات میداده در کار باشد. بسائوریچ، بدنحو حکم صاحبی ایلچی پیشخدمتان سرکاری و اساس میز پادشاهی را موقوف داشته، خود اساسی فراهم و متوجه دادن اخراجات شده، و جواب بیغام نایب وزیر را بدنحویکه مذکور شد و صاحبی ایلچی فرمودند داد، و صاحبی ایلچی در همان باغ توقف فرمودند (۱).

روزها گاهی به سیر و تماشا و گردش در آنجا، و گاهی به سرپرستی و ملاحظه اسبان، و گاهی به صحبت کتاب و اکثر اوقات به استراحت مشغول بودند.

یوم جمعه سیم شهر جمادی الاول، لغایت یوم پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۲۳۰:

که چهل و یک یوم بودم باشد، در همین باغ ساروسکوسلو توقف بود. و روزها اوقات صاحبی ایلچی بعد از آمدن گراف از روسکی و معاوضه سالدات کشیکچی و سپردن سیاهه، گاهی سرف سواری و گردش صحرا و خارج این باغ، و مکان‌هایی که در آن حوالی می‌بود، و گاهی گردش همین باغ و ملاحظه عمارات و تماشاگاه‌ها و رودخانه‌ها و آبهای جاری و دریا و پل‌ها و سایر مکان‌هایی که در این باغ واقع است، و تفصیل آن‌ها در روز اول ورود قلمی شده، و گاهی در منزل به صحبت کتاب و استراحت و صرف غذا مصروف میشد.

اموراتی که در این بین واقع گردید. این است که اکثر اوقات استمداد ناپلیان ورود او به پاریس و تصرف کردن بعضی ولایات و از این مقوله سخنان، هرروزه بیان میشد.

در این شب‌ها، شبی به اصرار سرگوراوزلی، صاحبی ایلچی به جهت دیدن شهر پتربورغ و بازدید او به لباس تبدیل سوار گاربت گردیده، بهمراهی دونفر خاطر جمعان روانه شهر شدند و بمخانه سرگوراوزلی رفته در آنجا خلوت کرده، ساعتی یکدیگر را ملاقات، و بعد سوار گردیده معاودت به منزل فرمودند.

روزی دیگر فرامین شاهنشاهی و ارقام نواب اشرف و نوشتجات وامنای دولت علیه را که به جهت سرگوراوزلی و ایلچی بزرگ انگریز که در دولت روس مقیم است، همراه داشتند، به جهت او فرستادند.

روزی دیگر فرامین شاهنشاهی، و ارقام نواب اشرف و نوشتجات همگی امنای دولت علیه را [که] به جهت صاحبی ایلچی از ایران آورده، به پتربورغ برده بودند، از آنجا ارسال خدمت صاحبی ایلچی داشتند. صاحبی ایلچی را از زیارت و ملاحظه آنها کمال سرور و خوشوقتی حاصل شد.

در این روزها اکثر نوشتجات رقعه‌گونه، از جانب سرگوراوزلی به صاحبی ایلچی

میرسید و اصرار در رفتن ایشان به شهر پتربورگ بسیار داشت. صاحبی ایلچی نیز جوایی که شایسته میدانستند به او قلمی میداشتند. چون بتواند خبر رسیده بود، که حال [که]، پادشاه روس به دعوی ناپلیان رفته [است]، (۱) در این اوقات اثری از آمدن او ظاهر نمیشود. ودوی مایور نایب وزیر و سایر اشخاصی که در پتربورگ بودند هم، مأمور به عمل آوردن لوازم احترام و اساس ورود به شهر به جهت صاحبی ایلچی نبودند. بعد از سدمات و مشقت و تصدیعات ایام زمستان، و شدت سردی هوا، و کثرت برف و باران، و زحمات عرض راه، در این فصل بهار که در این باغ از هر گوشه و کنار، اقسام گلها و ریاحین با یکدیگر توأم و جمنها تمام سبز و خرم و اشجار در کمال خضارت و هوا در عین خوبی و طراوت بود و درختهای مرکبات و گلهای رنگارنگ و ریاحین بسیار که در ایام زمستان، در اطاق و مکانهای گرم بنحوی که ست تحریر یافت پرورش داده بودند، و الحال آورده، در این باغ در هر جا و هر مکان به طریق نارنجستان بر زمین قرار دادهاند. و همچنانکه در ایام زمستان، هوای آنجا در عین برودت و سردی است، فصل بهار نیز هوا در کمال اعتدال و خوبی است، و مردم شهر پتربورگ اغلب بلکه همگی آنها از اعزه و اعیان و غیر آن از زن و مرد به این باغ آمده، چندی توقف مینمایند. و شبها و روزها در آنجا در هر گوشه و کنار به عیش و عشرت مشغول میباشند، صاحبی ایلچی را منظور این بود که چندی در همین باغ توقف، و از تفریح و گردش در آنجا رنگ اندوهی که بدعلت مشقت عرض راه در خاطر ایشان قرار گرفته بود زدوده باشند.

چون طفیان و استعداد ناپلیان باعث وحشت و تشویش اهالی انگریز شده بود و کوش زد سرگوراوزلی ولاردوالپول گردیده بود که مستر آلس که از دولت آنها به ایران آمده، وجه مستمری قراردادی دولت انگریز را که به دولت علیه ایران میدادند موقوف داشته، از راه واهمه، روزی هر دوی آنها نزد صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که ما حکیم صاحب انگریز را روانه دولت علیه ایران مینمائیم و نوشتجات به مستر موریه، ایلچی دولت انگریز قلمی خواهیم نمود. که وجه مستمری را برقرار دارند. از آنجا که صاحبی ایلچی همیشه اوقات ایشان را اینوقت میدانستند، در جزو فرمودند که دوستی و اعانت دولت انگریز به دولت علیه ایران بدعلت ناپلیان است، که هر وقت به جهت او اغتشاش واقع میشود آنها در دادن وجه، اغماض بهم میرسانند، و هر گاه که طلوع و طفیان می کند در مقام دادن برمی آیند. از اینجا این وقتی ایشان ظاهر میشود.

باری صاحبی ایلچی، روانه کردن حکیم انگریز را قبول ننمودند. و عرایض و نوشتجات در هر باب قلمی نموده، که ارسال دارند و به سرگوراوزلی ولاردوالپول بحث بسیار در باب این وقتی و موقوف کردن وجه نمودند. به حدی که راه سخن را بر آنها مسدود کردند. در بین صحبت سرگور اوزلی مذکور نمود که سردار تفلیس هم بسیار سرهمبندی و تزویر کرده، به هیچ وجه، در باب مطالب منظوره ما شروخی به امنای دولت خود ننوشته و شکایت بسیار از او کرد.

صاحبی ایلچی همین فقرات را هم در بین رفتن حکیم صاحب به دولت علیه ایران قلمی نمودند. و در هرباب آنچه شایست و بایست به همگی و مسترهودیه ایلچی دولت انگریز قلمی داشته، در هفتم (۱) شهر جنادی الثانی، حکیم صاحب، از آنجا روانه دولت علیه ایران گردیدند.

روزی دیگر از این روزها نشان شیر و خورشید شاهنشاه عالم بنام آنکه به وزیر انگریز مرحمت شده بود، ارسال نزد صاحبی ایلچی داشته شرحی نوشته بود که چون در انگریز قانون چنین شده که غیر سیاهی، کسی نشانی نداشته باشد و از دولتی نگیرد من از این مرحمت محروم گردیده، نزد شما فرستادم.

روزی دیگر وزیر قشون روس که از مقریان پادشاه است، به اتفاق ده دوازده نفر از بزرگان و جنرالهای قشون، در همین باغ در منزل صاحبی ایلچی به دیدن آمده، راه و رسم تعارف بسیار بجای آورده، احترام کامل نمودند.

بعد از این روزها روزی دیگر سرگوراولی ولاردوالپول به منزل صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که لامحاله باید شما توقف در این باغ را موقوف و به شهر آمده باشید، که ما شما را با بعضی اهالی روس ملاقات داده، آشنا کرده باشیم. هرچند صاحبی ایلچی امتناع نمودند، مفید نگردیده، لابتاً قبول نمودند که دویم دیگر روانه شهر شوند. سایر این ایام توقف در باغ به نحویکه قلمی شده، سوای گاهی سواری و گردش صحرا و گاهی سیر و تماشای باغ و مکرر به سرپرستی و ملاحظه اسبان، دیگرشغلی به جهت صاحبی ایلچی نبود، تا اینکه در یوم چهاردهم شهر مزبور صبح يك رأس اسب عربی بسیار خوب که گراف از روسکی صاحب اختیار این باغ، در جزو خواهش نموده بود، صاحبی ایلچی به او بخشیده، و يك طاقت شال نیز به جهت باغبان و سرایدار آنجا فرستاده، و يك طاقت شال و ده پاتزده تومان وجه نقد به صیغه انعام به طبیب اسبها که همه ناخوش و زخم بودند [و] جاق کرده بود داده و قدری وجه نقد نیز به انعام سالدات و افسرهای کشیک چی و خدمتکاران و حمامی و غیره دادند و بعد از این فقرات همین روز میرزا عبدالعزیز را با تمامی بنه و اسباب و ایتم و عمله روانه شهر نمودند؛ که آمده ملاحظه خانه و مکان نشین را کرده، کیفیت را قلمی [کند] که فردا صاحبی ایلچی خود روانه شهر پتربورغ شوند. میرزا عبدالعزیز به شهر آمده ملاحظه کرده کیفیت را قلمی نموده، این شب دیگر را صاحبی ایلچی در آنجا بسر برده، فردا روانه شهر پتربورغ شدند.

[فصل پنجم ورود به تریبورگ]

یوم جمعه پانزدهم : چون ظاهر بود که اساس و دستگاه استقبالی و وضع وسامانی به جهت ورود صاحبی ایلچی در کار نیست، صاحبی هم روز را در آنجا بسر برده، شام سوارگاریت شده، و کمترین خدمت گذاران را در خدمت خود نشانیده روانه شهر شدیم. و درخانه‌ای که منزل بود، رفته سکنا نمودیم. همانداران قدیم و جدید و چند نفر مستخدمان و خدمتکاران نیز در آنجا بودند.

چون مسافت راه بیست و دو ورث بود و قدری از شب گذشته وارد شدیم بعد از ورود صاحبی ایلچی ساعتی نشسته، جای (۱) صرف نموده استراحت نمودند. این خانه و منزل صاحبی ایلچی مکان مرغوبی است. سه طبقه ساخته شده، و در هر طبقه بیوتات و اطاق‌های بسیار دارد. خصوص در طبقه اول که چندین اطاق‌های بسیار وسیع و مکان‌های نشیمن و شب‌خواب، و خلوت و دیوانخانه، و میزخانه که مکان صرف غذا می‌باشد. و بعضی مکانهای دیگر دارد، که در آنجا صاحبی ایلچی و بعضی از همراهان توقف دارند و در هر اطاق به آئین روس کرسی و صندلی و بانک و مکان نشستن از اطلس مشجر سبز و قرمز و چیت فرنگی و ماهوت ساخته گذاشته‌اند؛ و پرده‌ها در اطراف درها (۲) به همین نسبت دارد و پنجره‌های آینه و درهای بزرگ در اطراف آن می‌باشد و تمام راه در یکدیگر دارد و در هر مکان شمعدان‌ها و چلچراغهای طلاکاری گذاشته‌اند که شبها در هر اطاق چندین شمع کانسوری و چراغ روشن می‌نمایند. و آینه‌های بلند قد در هر اطاق متعدد گذاشته‌اند و میز و اسباب و کرسی‌ها نیز در اطاق صرف غذا مهیا کرده‌اند. و چون در ایام توقف باغ رازسکوسلو صاحبی ایلچی به عهده چند نفر آدم خود نموده بودند که حمامی در همین خانه به دستور ایران ساخته باشند که نظر به وفور ضرورت و جمعیت احتیاجی به حمام‌های روس نشده باشد. حمامی نیز در این خانه ساخته بودند و حوض و خزانه بزرگ از مس ساخته دهن شیرها کار گذاشته بودند. و به حسب وضع بنیه و گرم‌خانه و آب و صفا، و گرمی و پاکیزگی، خالی از امتیازی نبود. بسیار بکار آمد. و ساختن آن بجا اتفاق افتاده بود. و در سمت مشرق خانه به فاصله بیست قدم باغ کوچکی واقع است که متعلق به همین خانه می‌باشد. اشجار و چمن سبز خرم دارد آنجا را از برای گردش فی‌الجمله صفائی داده بودند، و گل کاری کرده بودند، و در سمت مغرب که پیش‌روی خانه است، کوچه طولانی واقع است،

که فرش کوچک سنگ قابه و دو سمت آن هر سمتی به قدر يك ذرع و نیم عرض سنگهای يك پارچه بسیار بزرگ فرش کرده، و راه به خط مستقیم در کمال صافی و خوبی ساخته‌اند. و این عمل برای این است که گاریت و کلاسکه و از این مقوله و سوار هر چه عبور می‌کند از وسط حقیقی از روی فرش قنبره سنگ می‌رود و پیاده هر کس عبور می‌نماید از دو طرف سنگ بست که يك ذرع و نیم عرض دارد عبور می‌نمایند. و از وسط راه نمی‌روند و عرس این کوچه ده ذرع می‌شود و طول که به خط مستقیم است.

یکسمت خانه و منزل ما و سایر خانه‌های مردم به نظام تمام واقع شده، و سمت دیگر که مقابل خانه‌هاست. در کنار سنگ‌بندی، محجر (۱) آهنی که يك ذرع قد دارد کار گذاشته‌اند. و ستان‌های کوبه به فاصله سد ذرع از سنگ کار گذاشته، محجر (۱) را به ستانها کار گذاشته‌اند و در عقب محجر (۱) رودخانه آب است که دائم گمی و بطیل روی آن کار می‌کند. مگر ایام زمستان که به کلی یخ می‌بندد؛ و از روی آن یخ تمام خلق با اسب و گاریت عبور می‌نمایند. و عرض رودخانه مذکور پنجاه قدم می‌شود. و آن طرف هم به همین نسبت محجر (۱) آهن و سنگ بست دارد. و عقب آن باغی است در کمال وسعت اشجار و درخت‌های بسیار و چمن سبز خرم دارد که در این خانه و منزل ما، که نشستیم و ملاحظه می‌نمائیم رودخانه و باغ در مقابل است و فاصله چندانی ندارد و در سمت شمال و جنوب، خانه‌ها از هر کس به نظام ساخته‌اند، سه طبقه چهار طبقه که تمام متصل به یکدیگر می‌باشد.

ساحبی ایلچی در این خانه و منزل توقف و هر يك از همراهان و عمله و ایتم را در هر يك مکانها که شایسته او بود مأمور سکنه گردیده، سالدات و کشیک‌چی و افسرها با ساز و نوا نیز مأمور محافظت گردیده، در آنجا آمده مشغول کشیک شدند.

یوم شنبه شانزدهم: که ساحبی ایلچی و همراهان و مهمانداران و همه عملجات در همان خانه و منزل متوقف، و امری که شایسته تحریر باشد واقع نبود. به خاطر رسید که هر گاه هر روزه در روزنامه به تحریر شرح امورات اتفاقیه پردازد، تفصیل اساس سلطنت و مملکت‌داری و آئین و قانون روسیه و وضع اصل شهر پتربورغ، و سایر گزارشات و بناهای روس، بکلی از نظر خواهد رفت. و حال اینکه مطلب اصلی و مقصد کلی در این رساله مطلع‌بودن، از همین فقرات است. بنابراین در همین روز، قدری به تحریر وقایع پادشاهی و آئین و قانون و عمارات و ساختن شهر پتربورغ و سایر چیزها پرداخت و چون منظور این بود که هر چیزی بجا و مکان خود نوشته شود، این فقرات را به تحریر ده مقاله قرار داد نموده که بعد از تحریر اینها امورات وقوعی را روز بروز به طریق روزنامه قلمی دارد.

مقاله اول درباب بنای سلطنت و امپراطوری پادشاهان روسیه:

اول امپراطوری و پادشاه مقتدری که در این طایفه به هم رسیده که تمام مملکت روسیه را به تصرف خود در آورده، و همه این طایفه را مطیع خود ساخته پتر پادشاه کبیر است که بنای شهر بورغ را گذاشته، و پتربورغ نیز از این جهت می‌گویند که

بورغ را به زبان روسی بندر کوچک می‌گویند؛ و در اینجا بندر کوچکی بوده، و رودخانه عظیمی در آنجا واقع بوده، بعد از اینکه پتر پادشاه آن مکان را شهری بنا می‌کند و به آبادی و معموری آن می‌کوشد آن شهر مسما به پتر بورغ می‌شود. و حقیقت احوال آن پادشاه کبیر و مراتب کیاست و فراست و دانشمندی او، به این طریق است که قبل از آن که او داعیه امپراطوری نماید، مملکت روس ملوک‌الموایف بوده و پرنس که آن را شاهزاده و سر می‌گویند در میان آنها بسیار بوده، و هر یک جائی و محلی و جمعیتی بر سر خود می‌داشتند. و اجداد همین پتر پادشاه، نیز پادشاه و سر بودند و در مسکو که شهر قدیم روس است و پای تخت بوده، توقف داشتند. پتر پادشاه، چون استعداد و قابلیت ذاتی می‌داشتند به مرور ایام، معدودی را با خود دوست و جمعی را نیز متفق ساخته، اکثر از محال تاتار، و قازان را به حیطة تصرف بیرون می‌آورد، و بسا طایفه سویت چندین دفعه منازعه می‌نماید. و بعد روانه فرنگستان می‌شود. چندی به لباس تبدیل در آنجا توقف کرده، چند حرفه از مقوله نجاری، و کشتی‌سازی، و مهندسی و معماری، و نظام فرنگی را حسب‌الواقع می‌آموزد، و به محل خود معاودت می‌نماید. و بنای سالدات و نظام درقشون، به آئین آنها می‌گذارد، و بعد از اینکه استعدادی بهم می‌رساند. در سال ۱۶۷۲ عیسوی، مطابق سنه ۱۰۸۷ هجری، جاسوس کرده، داعیه امپراطوری می‌نماید. فدلن و پتر بورغ را که بندر کوچکی بوده، و به تصرف طایفه سویت بوده به حیطة تصرف خود بیرون می‌آورد، و در آنجا که آن آب و رودخانه عظیم بوده، و بندر بوده، شهر پتر بورغ را به وضعی بنا می‌کند که آن رود عظیم در وسط شهر واقع می‌شود. و روز بروز به آبادی و معموری و احداث خانه‌ها، و مکان‌ها به طریق نظام فرنگ می‌کوشد. تا اینکه شهری برپا می‌کند که از هر جهت و هر حیثیت برتری به جمیع شهرهای یوروپ دارد، که همگی اهل یوروپ نیز قابل به این مطلب می‌باشند. و زمین همین شهر پتر بورغ تمام جمجمه (۱) جنگل بوده جنگل را تمامی قطع می‌کند و زمین را چوب‌های بسیار می‌خواباند و شالده کوب کرده، بنای عمارات می‌گذارد که تفصیل شهر و عمارات، و رودخانه‌ها، تمام در جای خود تحریر خواهد شد.

مدت پادشاهی و امپراطوری او پنجاه و سه سال بوده قاعده و قانون بسیار و نظام مملکت‌داری و سپاه‌آرانی و سالدات به طریق نظام نگاهداشتن و جمعی از بزرگان و دانشمندان به جهت کانسل تعیین کردن، که هر گاه امری حادث شود، ایشان رفته در جای معینی نشسته فکرها کرده که آن امر را از پیش بردارند، و همچنین بسیار امور دیگر که بعد تحریر می‌شود، همه از آن پادشاه، باقی و برقرار است. و در سنه ۱۷۲۵ عیسوی عالم فانی را وداع کرده، به سرای جاودانی شتافت. بعد از آن بکترینه اول که از اسرای فرنگ و از نجبا و پادشاهزاده نبوده، و زن پتر پادشاه بوده، بر تخت سلطنت و مملکت‌داری نشسته، چون در رسم مالک‌داری مهارتی تمام دارد. [از] امور سلطنت آگاه، مالا کلام داشته نظام و آیین پتر کبیر را از دست نداده، بلکه نظر بوفور دانشمندی از افکار خود قدری به آن افزوده، و اساس پادشاهی را محکم ساخته. او هم ناهای عالی

عمارات بسیار و مکان‌های مرغوب، در آنجا برپا نموده، و آثار بسیار از خود باقی گذاشته. مدت سلطنتش سه سال بوده، در سال ۱۷۲۸ عیسوی از این عالم گذشت.

بعد از آن پتر، پادشاه ثانی، که دخترزاده پتر کبیر می‌بود بر مسند خلافت‌نشسته و سال اساس سلطنت و حکمرانی از وجود او گذشت، و در سال ۱۷۳۰ به عالم باقی شتافت. ه از آن آنه برادرزاده پتر کبیر که زن بوده، قدم بر مسند پادشاهی گذاشته. چون هات ده سال زمان سلطنتش طول کشید، او نیز منشاء و مصدر ظهور بعضی امور و احداث بری عمارات و مکان‌های مرغوب گردید. و در عهد او، ایلیچی نادرشاه به دولت روسیه، ولایات گیلان را که بعد از ایام صفویه تصرف کرده بودند، بحکم این پادشاه منتقل دولت ایران گردید، و در سال ۱۷۴۰ تخت سلطنت، تخلیه و به عالم جاودانی منزوی دبد.

بعد از آن اپلی زوت دختر پتر کبیر زینت‌بخش مسند سلطنت گردیده، مدت حکمرانی بیست سال طول کشید. او نیز بقدری باعث پیشرفت آثارها، و بناها، و مکان‌ها در شهر و آن مملکت گردیده، بنوعی که نیکنامی تمام در میان آن قوم به جهت خود مل کرده، ورخت اقامت در سال ۱۷۶۱ در سرای جاودانی انداخت.

بعد از آن پتر ثالث که دخترزاده پتر کبیر بود و در فرنگستان توقف داشته، و پدر لکسه از اهل فنک بوده، چون از سلسله پادشاهان کسی نبوده، اهل آن طایفه رفته ا آورده، به تخت سلطنت نشانیدند. چون خارج از این سلسله، و سلطان بی‌عرضه‌ای، بکترینه ثانی که زن او بوده، و او را خورشید کلاه می‌گفتند، به دستگیری چند نفر باسان خود، بعد از يك سال سلطنت او، شب رفته شوهر را به قتل می‌رساند و لباس نه پوشیده، در سر سالدات رفته می‌گوید که پادشاه را که شوهر من بود کشتم و خود بل پادشاهم. همگی آنها قبول می‌نمایند، و در اول سال ۱۷۶۳ قدم بر مسند خلافت نه، مدت سی و چهار سال سلطنت می‌کند، و ولایات و شهرها [را] تسخیر می‌نمایند؛ رحات در ایام او به جهت دولت روسیه رخ می‌دهد. باعث تسخیر ولایات قرم او بانی شهر قزلر او گردیده، و اکثر جاها از دریای قره دنکیز را به حیطة تصرف رده، جنرال سوارف که سردار عظیم‌الثانی بود، در ایام او به علت فتوحات بسیار رگی بیرون کرده است.

زبوف را که مشهور به قزل‌ایاغ است همین خورشید کلاه به سمت ایران فرستاد. پادشاه، پسر او در وقت پادشاهی خود، فرستاد برگشتند. بعد به تحریک گرگین‌خان، همان پاول پادشاه سالدات تعیین و فرستاد. خلاصه بکترینه که خورشید کلاه اشد پادشاهی بود مقتدر و مخترع قاعده و قانون چند در میان طایفه روس گذاشته ست خط خود چیزی نوشته به آنها سپرده که بالفعل به همان آئین و قرارداد او می‌کنند. چنانچه قتل نفس را که سابق در میان آنها شایع بود، او موقوف داشته، بر هر چند تقصیر داشته باشد حال او را نمی‌کشند. نسق و ترجمان در میان آنها نیست و نظامی بر نظام ایام سلاطین سابق افزوده، و در هر جا و هر مکان، اعم پتربورغ، یا حول حوش آن، عمارات عالی، مکان‌های دلنشین، تماشاگاه بناهای مرغوب برپا کرده، که عقل از دیدن آنها حیران است. فی‌الحقیقت

اگرچه زن بوده، اما به مردی و مردانگی قدم در راه و رسم سلطنت و مملکت‌داری پیموده، تفصیل بناهای او در جای خود ثبت افتاد.

بعد از مدت سلطنت، در سال ۱۷۹۶ عیسوی، به عالم باقی رخت کشیده، بعد از آن الکسندر پاول پادشاه پسر او، بر تخت قرار می‌گیرد. اگرچه او هم منشاء و مصدر امورات بسیار در امر سلطنت گردیده، و خانه عالی به جهت خود ساخته که دوره آن تمام خندق وسیع که آب بسیار دارد می‌باشد، و بناهای دیگر نیز بسیار دارد. اما غرور بسیار داشته و با مادر خود بکترینه بسیار بد بوده، قاعده و قانون و بناهای او را از روق می‌انداخته، و در نظم و نسق امور سلطنت تسلط کامل داشته و اعتنائی به بزرگان و کانسلان دولت خود نمی‌کرده، جمعی با یکدیگر متحد شده، به مشورت با کسان و منسوبان او، شب به طریق سالدات کشیکچی در همان خانه و مکان او رفته او را مقنول ساختند. مدت سلطنتش چهار سال بود، و در سال ۱۸۰۰ - عیسوی از عالم فانی گشت. بعد از آن این پادشاه جنباه امپراطور اعظم، الکسندر پاولیچ که ولد اکبر پاول پادشاه است، بر تخت سلطنت قرار گرفته، که از سال ۱۸۰۰ - عیسوی الی حال که سال ۱۸۱۶ عیسوی مطابق سنه ۱۲۳۱ هجری، که شانزده سال می‌شود پادشاه و امپراطور است. و از وجود ذبیحودش مملکت روس آباد و معمور، و وسعت کلی به هم رسانیده، و فتوحات بسیار در این زمان به جهت او روی داده، از آنجمله ناپلیان که خود را پادشاه پادشاهان و امپراطور کل می‌نامید، این پادشاه ذبیحاه، بعد از وقایع مسکو بخرابی و اغتشاش امور او کوشید، و شیرازه سلطنت او را از هم پاشید.

از جانب این پادشاه به او رسید، آنچه رسید. و بالفعل نیز با سپاه بی‌قیاس، و سالدات و آتش‌خانه و اساس در مملکت فرانسه به دفع و قلع و قمع او می‌کوشد و تصرف در ولایات فرنگک بهم می‌رساند.

چنانچه قرال پل شاراکله می‌گویند و عظیم‌ترین بعضی قرال فرنگک می‌باشد و ناپلیان نصف آن را به تصرف داشت، کلا این پادشاه ذبیحاه تصرف و ضمیمه ممالک خود کرده، یکصد و پنجاه هزار سالدات از آن ولایت گرفته به خدمت مأمور نموده است و برادر خود قسطنتین پاولیچ را در آنجا پادشاه کرده گذاشته است و بحدی در معموری مملکت و آبادی شهر پتربورغ، و کثرت سالدات، و سپاه و نظام کوشیده که الحال در جمیع قرال فرنگک، نه مملکتی به وسعت و معموری مملکت روس، نه شهری به آبادی و خوبی و تنقیه شهر پتربورغ، و نه سالدات و سپاهی به وفور و پاداری سپاه این پادشاه، که امپراطور است بهم می‌رسد. بلکه بعد از این هم بهم نخواهد رسید. و از قراری که مذکور است، این پادشاه ذبیحاه را تا این اوان که سی و هشت سال از عمر او گذشته، و به حسب جوانی، و قد و قامت، و خوش‌روئی و حشمت، و اساس سلطنت، و نیکوئی، و شان و شوکت، و بی‌تکبری، گوی سبقت از همگی پادشاهان سابق روس ربوده، و من جمیع الجهات برتری دارد. تا حال اولادی بهم نرسانیده، لکن سه برادر و سه همشیره از خود دارد. بعد از خود قسطنتین پاولیچ، و میخائیل پاولیچ، و نیکولای پاولیچ، برادران او می‌باشند. آن باولینه و کرنیه پاولند، و مری به پاولند همشیره‌های او می‌باشد. که هر یک را به شاهزاده یکی از قرال‌های فرنگک شوهر داده، و مادر پادشاه که زن بلندقامت

و بسیار فربه و قطور اندام می‌باشد، نیز حیات دارد. و اسم او مریه فئدو رونه می‌باشد. و از پادشاهزاده‌های نمسه است. و زن پادشاه زیبا، وسط‌القامه، و ضعیف‌اندام، شیرین کلام، و محبوبه است. و اسم او ایلی زوت الک سونه می‌باشد. او هم از پادشاهزادگان نمسه است. و زبان انگریزی و بعضی زبان‌های دیگر می‌داند. و تکلم می‌نماید، و پادشاه، خود نیز چندین زبان از فرنگان را آموخته، از جمله زبان فرانسه و انگریز را بسیار خوب تکلم می‌نماید.

مقاله دوم. در بیان بنای آبادی شهر پتربورغ و کیفیت رودخانه بزرگ که در وسط آن شهر جاری است.

شهر پتربورغ که سابق بندر کوچکی بوده، و زمین آن جنگل و جمجمه بوده است، در پتر پادشاه کبیر، جنگل را قطع، و بنای ساختن شهر می‌گذارد. به این طریق است که نهر پست پاتزده ورث عرض، و پاتزده ورث طول و سی ورث که پنج فرسنگ بوده باشد، وره دارد. و در وسط شهر رودخانه عظیم، مسما به رودخانه نو واقع است. که از سمت شرق جاری، و به سمت مغرب می‌رود. و در سمت شمالی رودخانه مذکور عمارات و مکان‌هایی که ساخته شده، کمتر از سمت جنوبی می‌باشد و سمت مکان سمت جنوب بیشتر است. و در سمت شمال، آنچه عمارات عالی و مکان‌ها و خانه‌ها به هر قسم ساخته شده، چندین جزیره واقع است. که از همین رودخانه بزرگ دور تا دور جزیره‌ها را آب رفته و عدد آن جزیره‌ها یازده جزیره می‌باشد، که در روی هر یک از آنها خانه‌های لی و مکان‌های مرغوب و تماشاگاهها به ابعن تفصیل ساخته‌اند، و اسامی جزایر نیز بخش است.

جزیره اول: مسما به وسیلیسکه، در اینجا خانه‌های پادشاهی بسیار بزرگ واقع است. که مکتب‌خانه درس اطفال شمشیربند و مکان و اصناف از هر حرفه و هر صنف، موس نقاشی بسیار و اشخاصی که مخترع چیزی می‌شوند، و دیوان‌خانه سپاه پیاده دریائی و دارالشفاء و گمرک‌خانه در آنجا می‌باشد و نیز خانه‌ای در آنجا واقع است که در طبقه است و وسعت بسیار دارد. در آنجا از جمیع وحوش و طیور و مطلق، نوران آبی و خاکی، آنچه جناب باری خلق کرده است، و در زمین و هوا و کوهستان هم می‌رسد، بی‌جان او را آورده، در مکانها و جاها به جهت تماشا گذاشته‌اند، و عجائب مخلوقات از مقوله آدم دو سر و جانوران و حیوانات دو سر و آدهای قوی همگسل از غریب عجیب و چیزهای غریبه ندیده و نشنیده در سیشه کرده و در میان «الکل» (۱) گذاشته‌اند، که تفصیل آنها در روز ملاحظه نوشته خواهد شد. و سایر خانه‌های در از خلق و مکانهای عالی و تماشاگاهها نیز بسیار در آنجا واقع است.

جزیره دوم: مسما به پتربورسکه، در آنجا پتر پادشاه کبیر خانه کوچکی به جهت ساختن، و قلمذ مضبوطی در آنجا واقع است، که در اینخانه و کارخانه که طلا و نقره عاقد آورده در آنجا به عمل می‌آورند، می‌باشد و خانه‌های قلمدییگی و عملجات اهی و کارکنان کارخانه‌جات مذکور تمامی در آنجا واقع است و کلیسایی در آنجا، که نمش پادشاهان را در آن مکان برده دفن می‌نمایند. و خانه‌های مستحفظین قلمه

و دیگران نیز در اینجا بسیار ساخته شده که در آنها مکان دارند. باغات و تماشاگاه نیز قدری در آنجا واقع است.

جزیره سیم: مسما به وی برسکه است. خانه پادشاهی که سپاه دریائی و سالدات در آنجا می‌باشد واقع است. و مکتب‌خانه درس سپاه و خانه‌های تجار که مشغول دادوستد هر چیز هستند در آنجاست و کارخانه قندسازی تجار هم، در آنجا واقع است، که در آنجا قند ساخته از آنجا به هر جا خواهند حمل و نقل می‌کنند.

* جزیره چهارم: که مسما به کمینی اسرف می‌باشد، خانه‌های پادشاهی و باغ‌های مرغوب و عمارات نیکو و مکان‌های عالی و تماشاگاههای خوب در آنجا بسیار است که در فصل بهار به علت نزدیکی و اعتدال هوا، امپراطور و بسیاری از بزرگان و سایر خلق در آنجا رفته توقف مینمایند، و بخوش گذرانی و عشرت مشغول میشوند. در آنجا به استادی اهل انگریز پل‌های چوبی بسیار عریض مستحکم بوضع خوش ساخته‌اند و کلیسا و خانه‌های عملی پادشاهی و اهل شهر نیز بسیار است. و خانه دارالشفای بزرگی در آنجا ساخته‌اند که هر کسی از سپاه که در دعوا کور و شل و چلاق و معیوب میشود که دیگر بکار سپاهی نمی‌آید در آنجا برده، معالجه مینمایند و نگاه میدارند و از سر کار پادشاه جیره و رخوت میدهند که نکدی نکند.

جزیره پنجم، را، یله‌کین می‌گویند. خانه‌های جمیع بزرگان و اعیان در اینجا واقع است، که در بهار و تابستان بعلت اعتدال هوا در اینجا آمده توقف می‌نمایند. جزیره ششم، را گراستوسکی می‌نامند. در اینجا نیز خانه‌های عالی و مکان‌های دلنشین و باغات بجهت گشت و تماشا واقع است و از اهل شهر نیز خانه‌های بسیار دارد. جزیره هفتم، را پترروسکی می‌گویند. در آنجا خانه‌های عالی و مکان‌های مرغوب بسیار دارد. اما محل گشت و تفریح ایام بهار و تابستان است. جزیره هشتم، مسما به کتوز است. وسط‌الناس و رعایا، خانه‌های بسیار ساخته توقف دارند.

جزیره نهم، را کنسکی می‌گویند. يك خانه پادشاهی بسیار بزرگ در اینجا واقع است، و مابقی تمام رعایا خانه ساخته توقف دارند. جزیره دهم، را انبکه می‌گویند. در آنجا باغی است که مجموع گیاهی که به جهت دوا و معالجه امراض در کار دارند، آنجا کشته و بعمل می‌آورند. و آنچه دوائی از هر بلاد می‌آورند در آنجا برده بیع‌شرا مینمایند و انبارهای پادشاهی در اینجا بسیار است. که انبار مینمایند، و هر کس از جنس دوائی چیزی خواسته باشد، از آنجا گرفته بهمه ولایات روس میبرند.

جزیره یازدهم، جزیره کوچکی است اسمی ندارد، قبل ازین خانه پادشاهی بوده، در آنجا منار بلندی داشته روی او میرفته‌اند، و دوربین به اطراف انداخته تماشا می‌کردم‌اند. که در هر جا چیزی بنظر آید دیده باشند. حال رونقی ندارد و خراب است.

تماما گاهها در این سمت بسیار ساخته‌اند. که پادشاه و همه بزرگان که در سمت جنوب در مکانهای عالی قرار دارند در آن سمت نیز داشته، در فصل بهار و تابستان به علت اعتدال هوا، از آن سمت به این سمت آمده، چندی توقف و باز معاودت بسمت جنوبی مینمایند. اما شهریت و زینت عمارات و خوبی مکانهای سمت جنوب، نسبتی به عمارات سمت شمال که در جزایر واقع است ندارد. بلکه بسیار بهتر است. و وسعت آن هم بیشتر است، و فاصله میان این دو سمت هزار قدم می‌شود که در آنجا رودخانه عظیم و بزرگ واقع است و در دو مکان آن، پل و جسر طولانی روی رودخانه بسته‌اند که از آن سمت به این سمت آمد و شد می‌نمایند.

یکی از آن دو پل در مقابل باغ بزرگی واقع است که در سمت جنوب می‌باشد و شجار و خیابانها و چمن‌ها دارد. وضع این پل مذکور [به] این طریق است که چهل و پنج کشتی بزرگ که طول هر کشتی چهل قدم و عرض هر یک ده قدم می‌باشد، و هر یک از کدیگر ده قدم فاصله دارد در روی آب به طناب‌های بسیار کلفت به اقسام مختلف بخت سفید به یکدیگر بسته‌اند. روی آن کشتی‌ها را تخته‌بندی کرده‌اند. چرخ‌ها و بندها و لجه‌های بسیار قوی آهنی و قلاب‌ها و حلقه‌ها و قرقره‌ها (۱) و ستان‌های چوبی روی آن تخته‌ها ساخته و نصب کرده، که در نهایت استحکام و محکمی ایستاده و آنها را به ن کشتی‌ها که در زیر تخته‌بندی است محکم بسته‌اند. و از دو طرف تخته‌بندی محسوس و بی ساخته کار گذاشته‌اند و خیابان کرده‌اند، که عرض هر خیابان دوسه ذرع می‌شود و ن راه را مختص پیادگان قرار داد کرده‌اند که هر پیاده که عبور نماید، از آن دو پایان عبور کرده باشد و وسط تخته‌بندی که بیست قدم عرض دارد، مختص عبور اریت‌های چهار اسبه و دواسبه و عراده و سوار و بار و هر که خواهد آمد و شد نماید، ده باشد.

طول این پل نهصد و شصت قدم است. از غریب این است که پل به این طول و عرض اینهمه اسباب و اساس در هشت ماه ایام زمستان که این رودخانه بکلی یخ می‌کند و خلق ام با اسب و گاریت و غیر آن از روی یخ آمد و شد می‌نمایند، این پل را بسا اسباب می‌دارند و کشتی‌های مذکور را در یکطرف رودخانه کشیده، در گوشه‌ای قرار می‌دهند اسباب آن را نیز بجائی می‌گذارند.

و چون هوای همین سمت شمالی ملایم‌تر از سمت جنوب می‌باشد باغات و بستاین بسیار دارد.

اول بهار که میشود و یخ رودخانه مذکور تمام شکسته و به سمت دریا می‌رود، باز ن اساس و اسباب پل را آورده، بهم نصب می‌کنند و پل را می‌بندند و مدت چهار که بهار و تابستان دارند از روی آن عبور می‌کنند.

پل دیگر بهمین نسبت و همین طریق که تحریر شد، روی همین رودخانه در مقابل اسی ساخته شده، که در آنجا صورت پتر پادشاه را سوار بر اسب بقسم باشکوهی، از جوش ریخته و بر روی سنگ بسیار بزرگی نصب کرده، برپا داشته‌اند که چنین

می‌نماید که سواری بر روی کوهی می‌باشد و اسب آن دو دست از زمین برداشته بر سر دم ایستاده شده، و دور آن میدان نیز خانه بزرگی به جهت کشتی‌سازی ساخته‌اند که به طریق قلعه محکمی می‌باشد. اما این پل قدری کوچک‌تر از آن پل مقابل باغ است. و اصل این رودخانه بزرگ از دریاچه‌ای به شهر پتربورگ جاری است، که مسافت آن از دریاچه الی شهر پتربورگ شصت ورث که ده فرسنگ راه بوده باشد مسافت دارد. و عرض آن دریاچه هشتاد و چهار ورث که چهارده فرسنگ باشد، و طول یکصد و هفتاد پنج ورث، که بیست و نه فرسنگ باشد، و دوره، سیمصد و هفتاد ورث که شصت و دو فرسنگ بوده باشد، میباشد. و از آنجا که این رودخانه به پتربورگ می‌آید از پتربورگ نیز رفته بدریای بزرگ ملحق می‌شود.

مسافت از پتربورگ تا دریا هم بیست و هشت ورث، که پنج فرسنگ و کسری (۱) بوده باشد می‌شود. و از عجایب (۲) این است که از اول جائی که این رودخانه عظیم به این عرض و طول داخل شهر پتربورگ می‌شود الی انتهائی که از شهر بکلی بیرون می‌رود از هر دو سمت بدنه رودخانه را که شمالی و جنوبی بوده باشد، از ته آب الی يك ذرع از زمین شهر پتربورگ بلندتر که تخمیناً ده ذرع می‌شود، تمام از سنگهای تراشیده صاف بلندقد، و وسط و کوچک‌تر، ساخته و بالا برده‌اند، که درز سنگ معلوم نمی‌شود. دور آن يك ذرع سنگ بست که از زمین شهر بلندتر است و بطریق سد مستحکمی بخط مستقیم از هر طرف بنظر می‌آید، سنگهای يك پارچه که از پنج ذرع الی يك ذرع و نیم طول و يك ذرع عرض و شش گره قطر دارد، کار کرده‌اند، و بفاصله هر چند قدم بست‌ها از آهن و سرب بر او زده‌اند که مباد عیب و نقص بهم‌رساند و در کمال استحکام ساخته شده است که آدمی که در کنار رودخانه راه می‌رود آن سد تا حد کمرگاه می‌باشد، و از آنجا که ملاحظه توی رودخانه می‌نمایند، بدنه رودخانه تا ته آب بهمین نسبت آن سنگ‌بندی ظاهر است، و در بعضی مکان‌های همین سنگ بست، راه بترکیب مرغوبی گردانیده، پله‌ها از سنگ‌های يك پارچه ساخته‌اند، که هر کس خواسته رفته آب برمی‌دارد، یا رفته در آنجاها به کشتی‌ها سوار شده به رودخانه می‌رود، یا از آنجا حمل و نقل چیزی در کشتی‌ها می‌نمایند.

وضع اصل رودخانه بزرگ همین بود که تحریر شد. از همین رودخانه درسه مکان سه شعبه رودخانه کوچک‌تر از آن بریده و بسمت عمارات و خانه‌های جنوبی که شهریت آن از آن سمت شمالی غالب‌تر است جاری کرده‌اند که هر شعبه آن پنجاه قدم و چهل قدم عرض دارد، و یکی از شعبه‌های مذکور چهار ورث، و دوشعبه دیگر، هر يك سه ورث طول دارد؛ که در شهر جاری است، و در انتها باز ملحق به رودخانه بزرگ و دریای مذکور می‌گردد. و در روی این سه شعبه رودخانه مذکوره، در هر جا بفاصله يك ورث راه پل‌های مستحکم از سنگ بزرگ تراشیده صاف ساخته‌اند، و در روی آنها نیز زنجیرهای آهنی با دانه درشت و حلقه‌ها و قلاب‌های آهنی و قرقره‌ها (۳) بکار برده‌اند

که کمال استحکام بهم رسانیده، و در زیر پل طاق‌های بزرگ از سنگ ساخته‌اند، که مگر در فصل بهار و تابستان، کشتی بزرگ با بار از آنجا عبور کرده، از رودخانه بزرگ، داخل این رودخانه‌های کوچک‌تر می‌شود، و بهر مکان و هر جا و هر خانه که می‌خواهند می‌روند. و در مقابل آنجا در میان رودخانه ایستاده، بار خود را بدخشکی آورده، خالی می‌نمایند و بهر مکان خواسته می‌برند. عمق این سه شعبه رودخانه مذکوره، که در شهر جاری گردیده‌اند تقریباً هشت ذرع می‌شود. از هر طرف دو بدنه آن شعبه‌ها را تمامی از سنگهای صاف تراشیده بزرگ و کوچک و وسط، از ته آب الی لب زمین شهر سنگ بست کرده‌اند. و در نهایت استحکام و صفا ساخته‌اند. به لب رودخانه که زمین شهر بوده باشد که رسیده‌اند، ستانها از سنگ يك پارچه بفاصله دو سه ذرع کار گذاشته‌اند، و قد آنها يك ذرع می‌شود و فاصله میان سنگ‌های مذکور را محجرهای (۱) کلفت، از آهن ساخته کار گذاشته‌اند که يك ذرع ارتفاع دارد و از آنجا تا روی آب رودخانه، سه ذرع یا بیشتر یا کمتر خواهد بود. و این سه شعبه رودخانه مذکوره بهمین نسبت در اغلب کوچه‌های شهر جاری است و در بعضی کوچه‌ها که این شعبه‌ها جاری نشده، باز از آنها شعبه دیگر بهمین نسبت و همان عرض و همان سنگ و پل‌ها بدون کم و زیاد بریده و برده داخل کوچه‌های دیگر کرده‌اند، و در همه جا و هر کوچه که رودخانه هست، هر چند قدم فاصله، از دو سمت همان محجر (۲) آهن سنگ‌بندی کرده پل‌ها از سنگ تا روی آب ساخته‌اند که هر کس خواسته رفته آب برمی‌دارد و هر نوع کارسازی از مقوله حمل و نقل هر چیز از کشتی روی رودخانه، از همین راه‌ها می‌کند اما افسوس که آن رودخانه عظیم بزرگ، و این سه شعبه دیگر از آن بریده شده و داخل سمت جنوبی شهر می‌شود. و آب بسیار گوارائی دارد. هشت ماه بشدت یخ می‌کند که صدهزار خلق و آدم و عراده و گاریت، با اسبها در روی آن رفته تردد می‌نمایند و عیب و علت نمی‌کند. شدت سردی هوا در هشت‌ماه به این مرتبه است و آن هنگام آن پل‌ها و جسرهای بزرگ را باز کرده‌اند و بعد در چهارماه بهار و تابستان کدیخ بکلی آب می‌شود و دیگر آثار ندارد جسرها را بسته و کشتی‌ها و گمی‌ها از کل قرال فرنگ، ابتدا به قلعه که برای محافظت در يك سمت دریا و رودخانه، در میان آب ساخته‌اند و مشهور به کسرنشانات می‌باشد می‌آیند، و از آنجا داخل رودخانه بزرگ شده که از وفور آنها از مدول (۳) کشتی روی رودخانه به طریق جنگل بنظر می‌آید و علاوه بر آن تمامی سوخت و آذوقه و ما بهتاج هشت‌ماه آنها را در کشتی کوچک و بزرگ کرده، و از رودخانه بزرگ به این سه شعبه رودخانه دیگر در شهر آورده و روی آب می‌آیند. هر کس هر چیز خواسته خریداری و کشتی را آورده، در مقابل خانه خود نگاه می‌دارد و از همان راه‌ها که ساخته‌اند بدخشکی آورده، حمل و نقل بجا و مکان خود می‌نمایند و آب‌های مصارف و خوراک آنها نیز از همین رودخانه است.

اگر فرضاً کوچه، رودخانه در آن جاری نباشد عراده‌ها و مشک‌های چوبی بزرگ ساخته روی عراده گذاشته سر رودخانه‌ها می‌آیند و از همان راه‌ها آب برداشته بار کرده

می‌برند.

الحق آبادی و معموری شهر پتربورگ از رودخانه‌های مذکور است. همچنانکه در وقتیکه بکلی یخ می‌کند روی رودخانه آمده بطریق چاه چندین جا و مکان می‌سازند، و سوراخ می‌کنند و هر روزه آمده اگر یخ کرده می‌شکنند و آب برداشته بخانه‌های خود می‌برند. قسمی که دارد این است که اگرچه آب تند می‌رود، اما کثافات (۱) و فضلات خانه‌ها، و مکان‌ها، و کوچه‌ها، از زیرزمین راه‌ها ساخته‌اند که داخل رودخانه می‌شود و آب می‌برد.

مقاله سیم: در بیان وضع عمارات و خانه‌ها و کوچه‌های شهر که در سمت جنوبی رودخانه بزرگ واقع است؛ ابتدا کوچه‌هایی که در این شهر ساخته‌اند، بعضی بسیار عریض است، که بقدر یکمقدم بیشتر یا کمتر عرض آنها می‌شود که رودخانه در وسط آن کوچه‌ها جاری است و بعضی نیز عرض وسیع دارد که بجای رودخانه بلوار واقع است و وجه تسمیه بلوار تحریر خواهد شد. و بعضی چندان عرض ندارد و هفتاد قدم، الی پنجاه قدم عرض آنها می‌شود و در وسط هیچ چیز واقع نیست که از هر طرف و هر سمت خواسته باشند عبور می‌نمایند، و طول این کوچه‌ها از پنج ورث راه، هست الی نیم ورث، که تمام آن‌ها را راست و بخط مستقیم ساخته‌اند. اما کوچه‌هایی که بقدر صد قدم یا بیشتر عرض دارد، و پنج ورث و چهار ورث طول دارد، و رودخانه در وسط آنها واقع می‌باشد، به این وضع است که از هر دو طرف رودخانه هر طرفی بیست و پنج قدم یا کمتر یا بیشتر، راه قرار داده‌اند. و بعد از آن، بخط مستقیم خانه‌ها را راست یکدیگر که بهیچ وجه پیش و پس ندارد، بنا کرده‌اند، و این راه را بقدر یک ذرع از سمت لب رودخانه که معجر (۲) آهن است و یک ذرع از سمت مقابل آن که شالدهای خانه‌ها می‌باشد یک چهارم از اصل زمین بلند کرده، سنگ صاف تراشیده بزرگ فرش کرده‌اند. و چوبها در زیر زمین و سرستانها در روی زمین در بغل همین سنگ بست، به جهت استحکام کار کرده‌اند که مردان و زنان و اشخاصی که پیاده راه می‌روند از روی همین سنگ بست از دو طرف راه رفته از وسط کوچه عبور نمایند، و وسط آن را که بقدر بیست قدم کمتر یا بیشتر میشود از سنگ قلمبه در کمال استحکام فرش کرده‌اند.

گاربت‌های چهار اسبه دوتا سه تا در بغل یکدیگر براه می‌رود و عراده و سوار و مطلق معبورین و حیوانات نیز از همین میانه راه می‌روند و بسمت سنگ بست که مختص پیاده رفتن است یکی از اینها عبور نمی‌نمایند، و آن کوچه‌هایی که بلوار در میان آنها واقع است نیز بهمین نسبت از دو طرف سنگ‌بندی را وارد و بلوار این است که بجای همان رودخانه‌ها که در کوچه‌ها جاری است وسط کوچه را یک ذرع کمتر از زمین بلند کرده، دور آن را سنگ بست مضبوط کرده‌اند، و روی آن را خاک نرم ملایم ریخته‌اند و از دو طرف آن درختهای بلند قد خوش ترکیب، و چمن سبز به خط مستقیم، در کمال صفا و پاکیزگی نشانیده و ساخته‌اند و محجرهای (۳) چوبی کار گذاشته‌اند و وسط حقیقی همانجا را که پنج شش ذرع عرض دارد خاک ملایم ریخته هموار کرده‌اند.

مردان و زنان و هر کس که پیاده بوده باشد، و خواهد که با تفتن راه برود، از آن وسط رفته عبور مینمایند و در همه بلوارها هر بچند قدم فاصله، کرسی‌های طولانی ساخته گذاشته‌اند، که زنان و مردان در بین راه رفتن، پنج نفر، ده نفر با یکدیگر روی آنها نشسته، در ساعت، سه ساعت، هر قدر خواسته باشند، صحبت میدارند. و بعد برخاسته (۱)، هرجا خواهند میروند و بعضی کوچه‌های دیگر که نه رودخانه و نه بلوار، هیچیک ندارد، و چندان هم عریض نیست اغلب بازار دو طرف سنگ بست دارد، و وسط از سنگ قلمبه فرش است، و بسیاری نیز تمام کوچه از سنگ قلمبه فرش دارد. و همچنانکه در ایران محله مسطوح [است] در اینجا کوچه می‌گویند. هر کوچه کدخدا و پاکارو ناروغه و جاروب‌کش و خاک‌روبه‌بردار، با عراده، و بنای مختص و آهنگر و سایر عمله، و یک نفر سرکار مشخص معینی دارد که همه آنها از سرکار پادشاه مواجب دارند. و ماه بماه دریافت می‌کنند و از طلوع صبح الی شام در این کوچه‌ها، چه در زمستان، چه سایر فصول گردش مینمایند. هرجا سنگی از جای خود حرکت کرده باشد، دفعی بجای خود میگذارند و اگر محجرهای آهن‌کنار رودخانه، اندک عیبی کرده باشد، آهنگر، دکان حدادی خود را با کوره آتش روی عراده گذاشته گردش می‌کند. هرجا که عیب کرده، همان ساعت اسباب حاضر کرده، در همانجا درست کرده، بجای دیگر می‌رود.

فرش و جاروب‌کش و خاک‌روبه‌بردار، صبح و عصر بنحو استمرار، در کوچه و بازار گردش مینمایند. اگر خاکی و خاشاکی و خاک‌روبه و کثافتاتی (۲) در هرجا بوده باشد بلا تأمل جاروب کرده برمی‌دارند و به عراده بار کرده برده به دریا می‌ریزند. صفا و پاکیزگی همه کوچه‌ها بحدیست که اگر پای بی‌کفش در آنجا کسی راه رود اصلاً با کثیف نمی‌شود، و آن بلوارها نیز مستحفظ چند دارد، که در زمستان و تابستان درخت‌های آنجا را محافظت می‌کنند و تربیت مینمایند که همیشه بی‌عیب و بی‌نقص در همین صفا و خوبی می‌باشد.

در هر بلوار اطاقی ساخته‌اند که سرایداری دارد و اساس میز و صرف جای (۳) در آنجا آماده است. زنان و مردان هر کس خواهد در آنجا رفته چیزی صرف می‌کند و فراخور آن وجهی می‌دهند و اگر هم خواسته باشند که مرد و زن، در آنجا مرتکب عمل لغوی شوند، در کمال آسانی، بلا مانع می‌شوند و قبعی ندارد، همین که زن راضی شد اهدی را سخنی نیست.

در همه این کوچه‌ها بفاصله هر بیست سی قدم ستان بلند (۴) چوبی، و در حوالی خانه پادشاه از آهن به ترکیب خاصی به زمین کار گذاشته‌اند، و در سرستانها فانوس آینه نصب کرده‌اند. شبها از سرکار پادشاه در آنها چراغ روشن کرده، می‌سوزد. که هر کس عبور می‌نماید در کمال روشنی و خوبی می‌باشد و احتیاج به فانوس دستی نیست. مگر شبهایی که ماه تاب روشن باشد، و طول آن شبها چهار ساعت بیشتر نباشد. چرا که در آنجا روز به بیست ساعت، و شب چهار ساعت، و بخلاف آن، شب بیست ساعت، روز چهار ساعت، می‌شود در چنین شبها چراغ موقوف است. تفصیل وضع کوچه‌ها به این طریق

بود که تحریر شد.

کیفیت خانه‌ها، وضع ساختن خانه‌های ایشان از اینقرار است که خانه‌های ایشان بطریق دستور ایران فنا و حوض و باغچه ندارد، و در خانه‌های ایشان آسمان مرئی نیست. چرا که تمام پوشیده و اینقسم است، که از در که داخل میشوند، پله‌ها از چوب و سنگ به اقسام مختلف ساخته‌اند، و دو طبقه، و سه طبقه، و چهار طبقه، الی پنج طبقه، زیاد از پنج طبقه نساخته‌اند. اوطاق‌ها و مکان‌های بزرگ و کوچک در روی یکدیگر ساخته‌اند، و تمام راه به یکدیگر دارد. و فرش اطاق‌ها چوب است. بسیار مکان‌ها را که با صفا ساخته‌اند، فرش چوبی را به ترکیبات خوش آینده ساخته‌اند. و تمام اوطاق‌ها سقف هموار است و روی آنرا گچ‌بری‌ها، به اقسام مختلف کرده، بعضی هم منقش است، و بطریق ایران طاقچه بالا و پائین ندارد. همه اوطاق‌ها را در اطراف، پنجره‌های بزرگ از آینه ساخته، کار گذاشته‌اند، که در اطراف کوچه و راه‌ها نمایان است.

در هر خانه لامحاله، در همه طبقات چندین اطاق بزرگ و وسط و کوچک دارد، که هر یکی مختص کاری و امری می‌باشد. مثلاً شب‌خواب جداست. خلوت علاحده است. اوطاق بجهت مهمان معین است. مکان میز و صرف غذا جداگانه است. مکان رقص و بال مختص است. مکان نشستن و صحبت جداست. انبار هر چیز علاحده می‌باشد. مکان‌های خدمه جداگانه می‌باشد. در هر اطاق که مختص یک امری است، امر دیگر ممکن نیست. که در آنجا کرده باشند و غالب خانه‌ها، بدیک قسم و یک ترکیب است. بعضی زینت و نقاشی و گچ‌بری و نقش‌نگار بسیار دارد. و بزرگ کوچک دارد. اولاً اصل بنا بیک‌نسق می‌باشد. و از بیرون خانه که کوچه است، تمام خانه‌ها به‌نظام و بخط مستقیم ساخته شده، که از یکدیگر پس و پیش ندارد، و بسیاری بهم متصل است، و دیوارهای خانه را که از سنگ و آجر سرخ ساخته‌اند روی آنرا گچ‌بری و رنگین می‌نمایند، و بام خانه‌ها را بطریق شیروانی و پشانیده بعد از اینکه چوب بندی آن تمام مقشود، آهن را نازک و پارچه پارچه کرده، و رنگ سرخ و سبز به آن زده، به یکدیگر متصل کرده، روی سقف تمام خانه‌ها، کار می‌گذارند و به‌حدی مضبوط می‌کنند که توان شرح نمود. اما همچنان قسمی است که به‌محض ترول بارش آب از ناودانهای آهنی که در اطراف بام‌ها به‌طریق لوله کار گذاشته‌اند، سرازیر می‌شود و قطره‌ای روی بام نمی‌ماند و داخل کوچه می‌شود. و به آب شیرها که ساخته شده فرو می‌رود. و داخل رودخانه می‌شود.

در ایام زمستان که مدت هشت ماه برف روی پشت‌بام‌ها می‌ماند، به‌علت اینکه تمام آهن است، مطلقاً و اصلاً عیب و نقصی در عبارات آنها واقع نمی‌شود، و دیگر در خانه‌ها و در اوطاق‌ها، هر کس در یک‌سمت اوطاق پیچی که عبارت از بخاری آتش بوده باشد، ساخته. روی آن را اغلب از کاشی و بعضی حلبی و بسیاری سنگ هر مر بترکیب خوش آیند ساخته‌اند. لوله‌ها و سوراخ‌ها به اوطاق‌های دیگر کار گذاشته‌اند، که در یک مکان که آن بخاری سوخته می‌شود، بعد از سوختن همیشه (۱)، سر بخاری [را] می‌گیرند و آن سوراخ‌ها و رخنه‌های اوطاق دیگر را باز می‌کنند. تمامی بحدی گرم می‌شود که در سرمای سی‌درجه که نمیتوان لحظه‌ای در خارج اوطاق توقف نمود، در آن اوطاق‌ها، عرق از بدن جاری

(۱- متن: همه، ولی ظاهراً باید همه = هیزم باشد. «همه = هیزم» فرهنگ معین)

می‌شود.

بیشتر اصل عمارت آنها از چوب ساخته می‌شود، و روی چوب را کچ مالیده نقش و نگار می‌نمایند. از اول بنای ساختن خانه، در این شهر، الی حال که عهد دولت این پادشاه است، قرار در آنجا این است که هر کس در هر جا و مکان، و هر کوچه که می‌خواهد خانه ساخته باشد، ابتدا معماران، کوچه‌ها را دید، طرح و نقشه خانه را می‌کشند، و صاحب خانه آن نقشه را نزد پادشاه برده، مذکور می‌نماید که در فلان کوچه، به این عرض و طول، و به این طریق، می‌خواهم خانه ساخته باشم. پادشاه ملاحظه می‌نماید، اگر از نظام بیرون نیست و همه چیز آن موافق قاعده و ضابطه است، اذن ساختن می‌دهد. والا هر جرح و تعدیل که خواسته باشد می‌کند و آنوقت اذن ساختن می‌دهد. آن شخص آمده بنای خانه مذکوره را می‌گذارد، واحدی مازون و مرخص نیست که بدون حکم پادشاه در جایی خانه ساخته باشد.

بنای خانه‌سازی ایشان هم به این طریق بود که فلمی گردید. اما خانه‌ها و مکان‌هایی که در همین سمت واقع است، ابتدا خانه‌های عالی و عمارات پادشاهان است که هر یک از آنها چندین خانه‌ها و مکان‌های وسیع و تماشاگاهها و جاهای غریب به اقسام مختلف ساخته‌اند. و بعد که از میان رفته‌اند، پادشاه دیگر، توقف در خانه او را بخود می‌مسون ندانسته، به جهت خود خانه و عمارات برپا کرده، که بعضی آنها هر یک بجای خود تحریر خواهد شد.

دیگر کشیک‌خانه‌ها، و مکانهای سپاه و سالدات است، که هر یک از آن خانه‌ها پنج هزار، چهار هزار، کمتر بیشتر آدم در آنها توقف دارد، و سمت آنجاها و آن مکانها از حد بیرون است. و دیگر خانه‌های دارالشفاها، بدجهت بیماری مطلق خلق، و بعضی از اهل سپاه و سالدات، و هر کس مریض شود، و به آنجا برود که معالجه نمایند، بسیار ساخته شده، و خانه‌ها نیز به جهت تربیت اطفال عامه خلق، و اطفال و دختران بزرگان ساخته‌اند، و خانه‌های وسیع بدجهت گمرک‌خانه و کاروانسراها و خانه گشتی سازی و خانه که کاغذ در آنجا چاپ می‌نمایند که به عوض پول رواج تمام دارد، و کارخانه‌جات از برای ساختن هر آلات حرب، و هر نوع اقمشه و زری، و هر اسباب و هر چیز، و بازارهای متعدد، بسیار الی غیرالنهایه، که از اهل حرفه خواسته باشی در آنجا ساکن هستند که او را یکی؟ می‌گویند و از اهالی همه فرهنگ خصوص انگریز [که] در آنجا مشغول هر کسب می‌باشند. بیحد و بی‌نهایت است، و خانه‌های عالی و عمارات با زینت بزرگان، که الحق هر یک بجای خود، مثل و مانند ندارد، بسیار ساخته شده، و خانه‌های تجار و اهل شهر و بعضی از غربا نیز بسیار است، و از همه قرال فرنگان در آنجا هستند و خانه دارند. خصوص اهل انگریز که کوچه‌ایست مشهور به کوچه انگریزها، و در آنجا اهل انگریز به آئین خود، خانه‌های عالی و عمارات مرتفع چهار طبقه، پنج طبقه، در کمال زینت و آراستگی ساخته‌اند، و در آنجا توقف دارند.

چندین کلیساهای مشهور که از جمله یکی را کلیسای قران می‌گویند هشتاد و چهار عدد ستان از سنگ مرمر یک پارچه دارد، که بلندی هر یک یازده ذرع، و قطر پنج ذرع می‌باشد. و همه آن کلیسا را از سنگ مرمر ساخته‌اند و چندین باغ در هر جا و هر مکان

دارد که وصف هر يك طول فریبی دارد، از جمله یکی همان باغی است که عقب خانه پادشاه و از سمتی مقابل به رودخانه بزرگ و از سمتی مقابل خانه صاحبی ایلچی، و از سمتی مقابل خانه پل پادشاه واقع است. و درست مقابل رودخانه، قریب به چهلستان سنگی يك پارچه بسیار مرتفع فطور دارد که در زمین کار گذاشته و فاصله آن را که هر يك هفت هشت ذرع می شود پنجره آهنی مستحکم خوش آینه بلند قد ساخته، گذاشته اند، و روی آن را مطلا کرده اند، بوضعی که از خارج باغ که راه می روند میان باغ تمام نمایان است. در این باغ نیز پادشاه کبیر خود عمارت کوچکی ساخته، و در آن عمارت پاره ای صورت و صندوق چند از چوب بندست خود ساخته و تراشیده و منبت کرده، که الحقد در قوه هیچ استادی نیست.

دیگر عمارات کوچک بی وضع در دوسه مکان دارد، از جمله مکانیست که در آنجا جمعی توقف دارند، جای (۱) و شراب و عرق دارند، هر کس در بین گشتن در باغ میل دارد، در آنجا رفته صرف می کند و زنان که در فصل بهار و تابستان هر روز به سبیل استمرار در روز غیر باران صبح و عصر در این باغ رفته گردش می نمایند، هر يك که در آنجا مشتری بهم برسانند، بایکدیگر قراری بدهند، در همان مکان رفته، امر خود را از هم میگذرانند، و هر عملی خواسته باشند می کنند از جمله آقایك در بندی را داریم اوقات در آن مکان میدیدند که شرب کرده، و با زنان فیوج در آن مکان به صحبت مشغول است. همین باغ منتهای وسعت [را] دارد، و بسمت دیگر آن میدانی واقع است که در هر صبح، در همه اوقات جمع کثیری از سالدات و همه سپاه در آنجا جمع میشوند، و تا قریب ظهر مشق جنگ و انداختن توپ و تفنگ می نمایند.

اشجار و درختهای بسیار دارد. خیابان های طولانی مقابل یکدیگر، درخت های گل بسیار دارد. چمن سبز خرم بسیار دارد. تصاویر بسیار به اقسام مختلف، از سنگ مرمر تراشیده در این باغ بنظام گذاشته اند. و همچنین باغات دیگر در این [جا] بسیار واقع است. چندین میدان وسیع دارد، که در هر میدان چندین هزار آدم می تواند توقف کرده باشد. از جمله میدانی در (۲) [جلو] خانه پادشاه واقع است که دوسه دفعه ملاحظه شد. که شصت هزار سپاه سوار و سالدات که همیشه کشیک، خانه پادشاه می باشند!!، در آن میدان جمع بودند، و اهل شهر و همه خلق! نیز در اطراف میدان ایستاده بودند، و ما در میان خانه پادشاه توقف و ملاحظه آنها را می کردیم. چنین می نمود که در این میدان قلیل معدود میباشد، و همه اطراف آن باز خالی بود. مگر مقابل خانه پادشاه، که این کثرت همه در آنجا جمع می بودند. میدان دیگر دارد که صورت پتر پادشاه کبیر را در آنجا سوار بر اسب، روی کوهی ایستاده، [درست] کرده اند، و همچنین چند میدان با وسعت دیگر نیز دارد، و خانه ها به جهت رقص و آبره که مکان بسازی می باشد، بسیار ساخته اند. و طویله های منهج (۳) که مکان اسب است از سر کار پادشاهی که هر يك چندین هزار آدم و اسب در آنجا، جا می شود بسیار است.

خانه پرورش اطفال بی پدر و بی مادر و خانه تربیت آنها و ازین مقوله خانه ها نیز بسیار است.

کارخانه‌های توپ‌ریزی، آینه‌سازی، اسلحه‌سازی، ماهوت‌سازی، و کارخانه‌جات ریسمان‌نابی، و سفیدبافی، و چیت‌سازی، و هر مقوله پارچه‌زری و ابریشمی‌سازی، بسیار است. دیگر خانه‌های رعیت و اهل شهر و غربا بسیار ساخته شده، مذکور می‌نمودند که نه‌هزار خانه وسیع دارد و در هر محله و کوچه، مناری ساخته‌اند، و شخصی در آنجا موکل است که چون خانه‌ها از چوب ساخته شده، اگر فرضاً خانه [ای] آتش بگیرد، بلاآمال خاکی را مطلع می‌کند. همه جمع می‌شوند و اسباب آهنی و برنجی که ساخته‌اند، که آب را از زمین بالا می‌برند، حاضر می‌نمایند بوضعی آب ریخته، خاموش می‌سازند. دیگر تماشاگاهها، جاهای باحفا، مکان‌های عالی، در هر جای این شهر بسیار ساخته‌اند، که هر جای از آنها که مشهور است و ملاحظه شده است، در همان روز ملاحظه در روزنامه تفصیل آن نوشته خواهد شد.

صاحبی ایلچی مکرر بیان می‌نمایند که در جمیع فرال فرنگ و هندوستان، و سایر بلاد ربع مسکون، شهری به این خوبی و به این خوش‌آیندگی، و به این کثرت آب و خوش وضعی، و این طریق عمارات عالی، و با کیزه بهم نمی‌رسد و نخواهد رسید.

مقاله چهارم، در بیان اسباب و اوضاع خانه و لباس زنان و مردان ایشان: اسباب و اثاث البیت این ملایفه که در خانه‌ها و اوطاق‌های خود گذاشته‌اند: صندلی و کرسی لشمن، و بانک و کت شب‌خواب، و تخته‌های چهارپایه که میز می‌گویند، و صندوق‌های آینه به طریق کتاب‌دان و شمعدان‌ها، و چهل چراغ بلور، و اقسام تصویرات، و آینه‌های بزرگ و کوچک، و بسیاری ظروف چینی، و بلور و بارفطن بجهت زینت، و اقسام ساهت‌ها، در اوطاق‌ها، و مکان‌های ایشان گذاشته‌اند و از خارج مشخص است، که از همین مقوله اسباب و اوضاع خانه، از اکابر و اعزّه و اعیان، و امنای دولت، و ارباب دول، و اشخاصی که اسمی رسمی دارند. و تجار و صاحب دولتان، و کسبه و اواسط‌الناس، و سایر اهل شهر، حتی مضیق که رعیت بوده باشد، هر یک درخور مرتبه و وسعت زندگانی و خانه خود، چنین اسبابی دارند.

غرض این است که اثاث البیت (۱) ایشان از این مقوله چیزها می‌باشد، و لباس ایشان ابتدا از مردان بزرگان بطریقی که اهل ایران بسیاری ملاحظه کرده‌اند، قبای ماهوت کوتاهی به وضع فرنگ، و زیر - آن دو سه چیز دیگر، به طریق زیرارخالق پوشیده‌اند، و پیراهن سفید، روی بدن دربر دارند و دستمال سفیدی در گردن بسته‌اند، و زیر جامه بسیار تنگی به همان قد و اندازه اندام خود پوشیده، یک‌زوج چکمه سیاه در پا دارند، و کلاهی بقسم فرنگی که جنس آن به طریق نمد بسیار محکمی بوده باشد و سیاه است در سر می‌گذارند و سر را گل سفیدی بطریق نشاسته می‌مالند که موی سر تمام سفید شده باشد و این عمل از برای این است که در هنگام پیری هم که موی آنها سفید می‌شود چنین دانند که گل سفید مالیده‌اند نه از پیری سفید شده، لکن بجهت حرمت بزرگان و پادشاه نیز در وقت رفتن نزد آنها این گل سفید را هم در سر می‌مالند و حرمت می‌دارند و این عمل در جمع بلاد فرنگان متداول است و عمل بسیار بوجی است، چرا که وقت مالیدن گل

از سر باطراف دوش و گردن آنها می‌ریزد و بسیار بدآینده می‌باشد و اواسط نیز بهمین نسبت است. اما قبای آنها قدری بلندتر است. کسه و رعیت نیز همان ترکیب است. اما قبای آنها یکنوع شالکم می‌باشد که خود آنها می‌بافند، و بسیار بلند دوخته، دراز می‌کنند. این لباس هم معلوم است که مرتبه و مرنبه می‌باشد. و هر کس درخور منصب و دولت و شغل و عمل خود بهمین ترکیب ترتیب داده می‌پوشد. چنانچه بزرگان و جنرال‌ها و اشخاصی که شایسته هستند، یخه همان قبای ماهوت کسوتاه را، مفتول و کلابتون و پولک، به اقسام طرح‌ها دوخته و پوشیده‌اند. و سرهای دوش را چیزی از کلابتون طلا، و نقره، ساخته نصب کرده‌اند، و به آئین خود زینت بدقبای بسیار می‌کنند، و کله‌های کلاهها را دسته پر سفید یا سیاه یا اقسام رنگها می‌گذارند. و اواسط، دیگر این زینت‌ها را ندارند. سایرین که معلوم است. زنان ایشان، آنچه از بزرگان و اعیان، و صاحب دولتان می‌باشند، کلاهی از اطلس رنگارنگ سفید و قرمز و زرد و بنفش و گلابی، هر کس هر رنگی خواهد بترکیب غریبی دوخته و گل و بوته بسیاری از پارچه ساخت. در اطراف کلاهها نصب کرده، در سر می‌گذارند. و بندی از همان پارچه به کلاهها دوخته، آن را در زیر گلو می‌بندند. ابتدا پیراهنی سفید از پارچه وسطی بسیار بلند که روی زمین می‌کشد، دوخته می‌پوشند، و در روی آن قبائی یا از پارچه سفید بسیار نازک خوب که لطافت کمی دارد و یا حریر از اقسام رنگارنگ بقسم غریبی دوخته بسته‌اند، و دست کش سفیدی در دست کشیده‌اند. جوراب نازکی تا حد زانو برپا کرده‌اند. باپوش بسیار سبکی بطریق دو بندی. یا از چرم سیاه، یا قرمز، یا پارچه دیگر دوخته، پا کرده‌اند، و چتری در دست گرفته، و به این طریق، در کوچه و بازار و تماشاگاهها، و هر جا که خواسته باشند براه می‌روند. دیگر نه زیرجامه، و نه شلوار، و نه چیز دیگر ندارند. بعضی از بزرگان شال رضائی ترمه در بین گردش روی دوش می‌اندازند، و بعضی شال ابره و چهارقدی نیز استعمال می‌کنند، اما بسیار کم. شال رضائی را که دور بوته بوده باشد، بسیار مرغوب می‌دانند، و در میان ایشان شال رضائی از هزار تومان، طاق‌ای الی صد تومان، داد و ستد می‌شود، که در ایران هرگز نمی‌آورند، و سایر خلق اغلب بعوض شال ترمه، شال عمل مسقو و پتربورغ که به شبهه شال رضائی ترمه می‌بافند بدوش می‌اندازند. ظاهراً صغائی دارد. اما دوام ندارد. و اکثر که آن شال را ممکن ندارند پارچه چیتی بدوش می‌اندازند، و این لباس، لباس فرنگ است، که ایشان نیز کسب از آنها کرده می‌پوشند. لباس قدیم زنان ایشان وضع دیگر است، که حال، آن را زنان رعایا و اهل دهقان و فقرا که آنها رامضیق می‌گویند، می‌پوشند. که این قسم است، باری خالقی تا کمرو از کمرو بزریرا هم علاحد، چیزی دوخته می‌بندند، و کلاه آنها، کله ندارد. وضع بسیار بدی است.

باری این لباس مذکوره را زنان ایشان در هنگامی می‌پوشند که در خانه خود نباشند. یا در کوچه و بازار و تماشاگاهها در گردش باشند. یا بجائی به ضیافت و دیدن بازدید بروند. در خانه خود که هستند سر تا حد سینه برهنه، و همان پیراهن سفید را در بر دارند و گردش می‌نمایند. در مکانهای رقص و بال هم سرو گردن تا حد پستان آنها هم نمایان است. آنوقت هم چیزی در سرو گردن ندارند. اما بسیار از بزرگان، و اعیان و ارباب دولت، مرواریدهای بسیار درشت و وسط و ریزه، و الماس‌های خوب، که بیانت

میگویند، و زمره در سرو اطراف زلف و گوش و گردن و سینه می‌بندند، و خود را زینت می‌کنند، و بعضی هم مروارید را بدل می‌سازند. سایر جواهرات را از سنگهای معدنی، خصوصاً سبیر که اغلب سنگ معدن را از آنجا می‌آورند و زینت برو دوش و سرو گردن می‌نمایند. همین لباس را که ایشان می‌پوشند ظاهراً منتهای صفا و لطافت و پاکیزگی دارد. باوجود اینکه سوای شال و جواهر آلات ایشان اصل لباس چندان قابلیت و قیمتی ندارد. اما بسیار تراکت و صفا دارد. و به طریق زنان اهل ایران نیستند که اصراف بسیار در لباس کرده، شلواریهای قیمتی، چکین‌های ترمه وزری، ارخالق و پیراهن و دستمال و شال‌های آبره و چهار حاشیه و چهارقدی قبدار و غیره را بقیمت اعلا خریدند و هر یک را سه چهار ماه استعمال کرده، مجدد سرانجام می‌نمایند و به اندک وقتی قروض و آلودگی بسیار به جهت شوهران خود بهم می‌رسانند. یک طاقه شال که زنان این طایفه بهم می‌رسانند، و به قیمت اعلا می‌خرند، ده بیست سال آن را نو و تازه نگاه میدارند. هر گاه که از خانه بیرون می‌روند، ساعتی بدوش می‌اندازند و باقی اوقات بمحافظت آن مشغول می‌شوند. خلاصه اگر چه از هر رهگذر عقل معاش ایشان بسیار است، اما در لباس زیاد از سایر امور امساک دارند؛ و همین لباس‌های جزئی را ظاهراً همیشه پاک پاکیزه نگاه می‌دارند، و زنان و متعلقان پادشاه، و زنان بعضی بزرگان که با خانه پادشاه مد و شد دارند نیز اصل لباس آنها به همین نسبت و همین طریق است. اما در شب‌های قصی و بال، و عیش و عشرت و عروسی، که در خانه پادشاه واقع می‌شود، و زنان در آنجا هستند به عوض آن قباکه روی پیراهن‌های زیری می‌پوشند، لباسی از پارچه‌های بریشمی یک رنگ بسیار لطیف، یا ترمه ساده می‌دوزند، و بقدری آن را بلند می‌کنند که ز وقت راه رفتن یک ندرع بلکه بیشتر آن روی زمین اوطاق از عقب سر آنها کشیده می‌شود، و دوره آن لباس را زردوزی می‌کنند و این مختص زنان خانه پادشاه و زنان قرب در آن درگاه می‌باشد، و همه کس نمی‌پوشد، و الحق چیز پوچی است.

طریق پوشیدن لباس و وضع اثاث البیت (۱) ایشان هم به همین نسبت بود که هریر یافت.

مقاله پنجم: در بیان وضع خوراک و خواب، و ضیافت کردن و تقوی، و طهارت سام رفتن و مقاربت کردن، و هنگام حیض زنان، و بعضی رفتار دیگر ایشان. اما خوراک وضع ایشان از اینقرار است: در (۲) هر روز و شب دو دفعه غذا صرف می‌نمایند. یک لعه قدری از روز گذشته، و یک دفعه باسی از شب گذشته، و طریقه آنها این است که هر جا و هر خانه، هر کس میزخانه علاحده دارد. یعنی مکان صرف غذا میز کرسی باشد که از چوب ساخته‌اند، و پارچه پارچه است. آن را به یکدیگر متصل کرده در سطح اوطاق می‌گذارند، و پارچه سفیدی که لطافت کلی دارد، مثل سفره روی آن می‌اندازند، و تمام دور آن را به قدر جای آدمی یک بشقاب و یک طاقه دستمال سفید، و اری نان می‌گذارند و پهلوی هر بشقاب کاردی و قاشقی و چنگالی، یا نقره، یا طلا، برنج، یا آهن، هر کس بقدر وسعت خود می‌گذارد و بفاصله بشقاب‌ها، فنجان و پیاله

بلور و اقسام شراب‌ها را می‌گذارند.

در وسط سفره گلدان‌ها، و شمعدان‌ها، و ظروف غریبه، و میوه و شیرینی‌آلات، و مرباها، هر کس هرچه دارد می‌چیند. بعد از آن که آماده شد زن و مرد، سربرهنه داخل یکدیگر، در اطراف میز روی صندلی‌ها می‌نشینند، و دستمال‌ها را از میان بشقاب برداشته، در دامن پهن می‌کنند و نان را با کارن می‌برند و خرده خرده (۱) قدری می‌خورند. پیشخدمتان دور میز، در عقب سر هر کس ایستاده‌اند. ابتدا شوربائی دارند، در بشقاب کرده، آورده، در پیش‌روی هر کس می‌گذارند. قدری با قاشق صرف می‌کنند. بعد آن‌را برداشته، اقسام گوشت‌ها، از مقوله گوشت گاو و گوساله، و مرغ آبی و غاز (۲) و بوقلمون، و گوسفند، و مرغ و بعضی حیوانات دیگر بقسمهای مختلف پخته، در بشقاب‌ها گذاشته‌اند. يك يك آنها را پیشخدمت آورده، پهلوئی دست آنها که نشسته‌اند نگاه میدارد و هر کس میل دارد، قاشقی برداشته در میان آن بشقاب که در پیش‌رو دارد می‌ریزد، و با کارن می‌برد، و باچنگال می‌خورد، تا هر قدر میل دارد، و بعد آن بشقاب‌را پیشخدمت برداشته می‌برد، و بشقاب پاک دو دفعه آورده، جای آن می‌گذارد، و باز به همان نسبت، ماکولات در دست پیشخدمتان است و دوره می‌گردند و هر کس هرچه می‌خواهد قاشقی برمی‌دارد و صرف می‌کند، تا آنها تمام شود، بعد پیشخدمت‌ها می‌آیند، آنچه در روی میز از مقوله میوه و شیرینی‌آلات و مرباها که در آنجا گذاشته‌اند برداشته به همان طریق دور می‌گردانند (۳)، هر کس هرچه خواهد برداشته صرف می‌کند، و علاوه بر این که در میان میز پیش روی هر کس گذاشته شده، شراب‌های دیگر در دست پیشخدمتان است و در پیاله کرده به هر کس خواهد می‌دهند و صرف می‌کنند و در آن سر میز صحبت می‌دارند، و بایکدیگر آنچه در میان دارند، بیان می‌نمایند، تا غذا به اتمام برسد و همه فارغ شوند. آنوقت دستمال‌ها [را] از دامن برداشته روی همان بشقاب‌ها می‌گذارند، و از صندلی‌ها برخاسته قدری بایکدیگر تعارف زبانی می‌کنند و رفته در اوطاق دیگر توقف می‌نمایند.

پیشخدمتان میز و اسباب را جمع کرده، قهوه باقند و شیر در مجموعه گذاشته می‌آورند (۴). هر کس می‌خواهد آنها را داخل یکدیگر کرده فنجانی برمی‌دارد و صرف می‌نماید، و بعد هر يك به مکان خود می‌روند.

روغن بسیار کم، بلکه هیچ نمی‌خورند. طعام صرف نمی‌کنند غذای اصلی ایشان اقسام گوشت‌هاست، خاصه گوشت گاو که بطریق مختلف می‌پزند، و سرد و گرم، به چندین قسم صرف می‌نمایند و خوردن و اسباب میز و ماکولات و سایر آنچه، در این باب تحریر شده نیز مرتبه به مرتبه است.

بزرگان و اعیان بسیار هستند که اسباب و اثاث (۵) میز آنها از طلا و نقره، و چینی و بلور و بارفطن و شمعدانها و گلدانها، منتهای آراستگی دارد، و از آنها پست‌تر، قدری پست‌تر است، و همچنین تا فقرای آنها که با قاشق و اسباب چوبی غذا صرف

لشند. غرض اصل سرف غذای ایشان از قرار است که تحریر یافت.

طریق خواب ایشان، این است که: زنان و مردان آنها، در خانه‌ها، هر يك مكان ب علاحدہ دارند، و جداگانه سروپا برهنه، يك پیراهن بلند پوشیده می‌خوابند. و اگر سته باشند که مقاربت کنند، آنها هم مكان جداگانه دارد. در آنجا رفته به این طریق بت می‌کنند، کچون مردان آنها عادت به سرپا نشستن نکرده‌اند، زنان که می‌خوابند هم بهمان نسبت روی آن می‌خوابد و مقاربت کرده، برمی‌خیزد. و به همان پیراهن بربر دارد. هم زن و هم مرد خودرا ياك می‌کنند. دیگر دستمال و شستن اعضا به هیچ قاعده نیست. چرا که اینها هیچ چیز را نجس نمی‌دانند، و آب استعمال نمی‌کنند.

نانکه زن و مرد، خواه در خانه، خواه در هر جا که باشند، اگر کثرت خلق هم باشد وقت ادرار بکنار دیواری ایستاده، ادرار می‌کنند و بسراه می‌روند. در وقت قضای ت چون نمی‌توانند سرپا به نشینند کرسی در مکانی دارند، میان کرسی کلوکی نهاند، روی آن نشسته و پا را بر زمین دراز کرده گذاشته، قضای حاجت می‌کنند، چه کاغذی همراه دارند، خود را بهمان کاغذ پاک کرده براه می‌روند. طهارت کردن، و آفتابه به بیت‌الخلا بردن را نیافته‌اند، که چه قسم است. چنانچه در هنگام حیض، باوجود نداشتن شلوار و زیرجامه، هیچ چیز بر خود نمی‌بندند. و خونی که از آنها در، بهمان پیراهن که روی بدن می‌پوشند آلوده می‌شود، و خشک می‌شود تا هنگامیکه حیض منقضي بشود، آن پیراهن را از بدن بیرون آورده، یکی دیگر می‌پوشند. شست‌شوئی و غسلی در میان ایشان قاعده نیست، مگر وقت رفتن حمام.

حمام‌های ایشان هم، نه خزانہ، و نه حوض، و نه گلخن، هیچیک را ندارد. در خانه حمام کوره ساخته‌اند. و در میان کوره قلمبه سنگ بسیاری ریخته، آتش کرده، ننگ‌ها بسیار گرم میشود. آب برداشته روی سنگ‌ها می‌ریزند. بخار برمی‌خیزد (۱) ام گرم میشود. دهن شیر در دوسه مکان ساخته‌اند، آب سرد و گرم از آنها برداشته، سازی می‌کنند و بموض کیسه مالیدن، دست جارویی بهم بسته در حمام‌ها گذاشته‌اند. و خود برداشته به بدن می‌زنند و می‌مالند و شست‌وشو می‌نماید. کیسه به بدن مالیدن همین طریق است. طرفه اینکه زن و مرد باتفاق یکدیگر بنحمام می‌روند و غالب آنها فاعلموره می‌باشند. و از آنجا که عصمت و عفت به هیچوجه در میان ایشان نیست، اعمال و افعال قبیحه بکلی از میان ایشان برخاسته است در حمام که زن و مرد فاعلموره هستند ملاحظه آلت را به طریق ملاحظه سایر اعضا می‌دانند نه این است که آلت یکدیگر [را] ملاحظه کنند. آن عضو را هم مثل سینه و پشت و دست و پا ند و ملاحظه می‌کنند.

نراشیدن سر، و بافتن گیس، و تنویر در میان ایشان به هیچوجه جاری نیست. هر زنی که وی زهار بیشتر و بلندتر دارد، طالب بیشتر بهم می‌رساند و آن که با او مقاربت می‌کند او را خوش‌تر می‌آید. جائی را که مستمر هر روزه به بن آن قیام می‌نمایند، ریش است. که هر روز به سیبل استمرار ریش و سیبل را

میتراشند. و از کنار سمورت قلیلی موی ریش را می‌گذارند. و کشیشان و پادریها (۱) که پیشوای این طایفه هستند ریش را نمی‌تراشند، و گیس‌ها از اطراف سر بدوش آنها افتاده است. مضیق هم که عبارت از رعیت بوده باشد، ریش دارد، و نمی‌تراشد. و سایرین تمامی می‌تراشند. و پیش از ایام پتر پادشاه همگی ریش داشتند. بعد از اینکه پتر نظام فرنگی را در میان آنها قرار داد نمود، چون تراشیدن ریش هم جزو نظام فرنگ بود، در میان روس متداول گردید. از این جهت استعمال رنگ و حنا در میان ایشان باب نیست. زنان و مردان آنها هرگز استعمال حنا نکرده، و نمی‌کنند. اگر دست و ناخن اهل ایران را برنگ حنا ملاحظه نمایند متنفر می‌شوند، و بد می‌دانند.

اجرت حمام را به ساعت می‌گیرند. یعنی هر کس که به حمام می‌خواهد رفته باشد، خواه زن، خواه مرد، حمامی می‌گوید که چند ساعت می‌خواهی توقف کنی؟ هر چه می‌خواهد می‌گوید و ساعت بساعت نرخ می‌دارد از این قرار می‌گیرد.

وضع تقوی و طهارت و حمام و مقاربت و حیض زنان و رفتار ایشان نیز به این طریق است که قلمی شد.

طریقه ضیافت کردن آنها این نوع است که بر چند قسم ضیافت مصطلح است.

قسم اول: این است که میزبان جمعی مردان و زنان را وعده خواسته، در خانه خود اساس عشرت و صحبت برپا می‌کند. و وعده چنین می‌خواهد که در فلان ساعت باید شما بدخانه من آمده باشید. همان ساعتی را که گفته است، خلق می‌روند و جمعیت می‌شود. زنان از سرتاحد پستان نمایان. مردان تمام سر برهنه در اوطاق‌ها و مکان‌ها داخل یکدیگر قدری راه می‌روند، قدری روی کرسی‌ها و سندلی‌ها می‌نشینند، جای (۲) صرف می‌کنند قدری با یکدیگر به قسمی که پیش تحریر شده، رقص می‌کنند. باره‌ای صحبت می‌دارند. تا قدریکه از شب گذشت، میزی در کمال آراستگی برپا کرده، از همگی، زنان و مردان، رفته در سر میز نشسته غذا و شراب صرف می‌نمایند، و بعد برخاسته قدری توقف می‌نمایند و صحبت می‌دارند. آنوقت هر یک بجا و مکان خود روانه می‌شوند. این عهده ضیافت ایشان است. قسم دوم این است که میز و اثاث (۳) صرف غذا در میان نیست ضیافت بال و نوا میزنند و با یکدیگر رقص می‌کنند و گردش می‌نمایند. جای (۲) و شراب و بعضی شربت‌ها و شیرینی آلات، پیشخدمتان در دست دارند و در میان خلق گردش می‌کنند. هر کس خواهد قلیلی برداشته صرف می‌نمایند. و شیرینی‌آلات ایشان که در هر مجمع و هر جا به جهت صرف می‌آورند این قسم است، که به آئین خود پنج قسم، ده قسم، هر چه مصطلح از هر نوع شیرینی می‌سازند و آن را در کاغذهای رنگین به ترکیبات مختلف پیچیده، شعری به زبان خود نوشته، روی کاغذ می‌پیچند. و آنها را در ظرفی کرده، در جای ضیافت یا صرف غذا هر جا که باشد دور می‌گردانند. زنان و مردان دودانه، سه‌دانه بیشتر کمتر برهیدارند و آن شعر را که روی کاغذ نوشته‌اند، و در میان آن شیرینی

است می‌خوانند. اگر شعری مناسب حال است، او را به فال میمون می‌دانند و آن شعر را به یکدیگر نشان می‌دهند و شیرینی را می‌خورند، و اگر به فال بد آمده و مناسب احوال نیست خمکین می‌شوند، و آن را گذاشته دانهٔ دیگر برمی‌دارند و این شیرینی‌آلات را کم‌فد می‌گویند. خلاصه ضیافت رقص و بال دادن ایشان اینقسم است که تحریر شد.

قسم سیم، آن است که نه رقص و نه بال و نه میز هیچیک نیست. اما ضیافت است. و این قسم است که: در ساعتی معین جمعی زن و مرد، در خانهٔ میزبان جمع می‌شوند، و با یکدیگر راه بسیار می‌روند، و صحبت می‌دارند، و گفتگوهای که در جزو باهم دارند، اظهار می‌نمایند. جای (۱) و شیرینی به همان آئین می‌آورند و صرف می‌کنند، و بعد از چند ساعت هر يك برخاسته به مکان خود می‌روند، و این نوع ضیافت غرض از شب‌نشینی و صحبت است. و در بین همین ضیافت‌ها، بسیار زنان و مردان بزرگان هستند که به‌خانهٔ میزبان که می‌آیند، در اوطاق‌ها دوفتر، سه‌فتر، جوقه جوقه، دور یکدیگر روی صندلی و کرسی‌ها نشسته کاغذها و اسباب‌ها، بطریق بازی گتجفه و در هر جا حاضر و آماده گذاشته، آنها بازی می‌کنند، و برد و باخت بسیار در میان آنها می‌شود. یعنی سیاراتفاق افتاده که در یکشب، يك آدم، پنجهزار تومان، ده‌هزار تومان، بیشتر کمتر برد و باخت کرده است. چنانچه استماع شد، که شخصی شبی با کسی همین نوع بازی کرده بود، و بقدر سی‌چهل هزار تومان وجه باخته بود، آخر الامر بر سر خانهٔ ملکی خود بازی کرده، آن را نیز باخته، بعد سر زن خود بازی کرده، آن را هم باخته بود. شخص برنده (۲)، تمام مال و خانه و زن او را تصرف کرده بود، و آن شخص شب دیگر از بسیاری اندوه و خصه هلاک شده بود. این معنی بدعرض پادشاه رسیده، قدغن می‌کند که بعدها بازی موقوف باشد. چندی موقوف می‌شود و هر که می‌خواسته بازی کند، در جزو می‌کرده، اما الحال باز شیوع یافته، و در میان ایشان جریان کلی دارد. زن هر که باشد و مرد هر کسی باشد، با یکدیگر نشسته این بازی را می‌کنند.

مقاله ششم: در بیان طریق خلقت، و عقد و نکاح، و مذهب و ملت، و بعضی از آئین و رفتار ایشان: طریق خلقت آنها این است که به‌علت پرورش آب و هوا، و اینکه مدت هشت ماه از سال برف و یخ و شدت سردی هوا بی‌نهایت است. و چهارماه اعتدالی بهم می‌رسند، غالب خلق آنجا، قطور و طویال‌قامه، و سرخ‌مو و زاغ چشم می‌باشند، و مردان آنها، اکثر از زنان، حسن‌صوری و صباحت و ملاحظت بیشتر دارند. اما سفیدی و لطافت و تراکت زنان بیشتر است. هرچند در زنان ایشان هم جسته جسته، زن بهم می‌رسد که حسن‌صوری و صباحت و نکوئی او به‌سرحد کمال است. اما اگر زن تمام عیاری در میان ایشان به‌مرسید، که جمیع اندام او موزون و موافق قاعده واقع شده باشد، و نقص ظاهری نداشته باشد، از اهالی فرنگ خواهد بود، از مقوله انگریز... (۳) و فرانس و نسه و بعضی قرال دیگر، چراکه از هر طایفهٔ فرنگان زنان در ولایت ایشان بسیار آمده، سکنا نموده‌اند. و مردان و بزرگان روس نیز بسیارند که زن ایشان از قرال فرنگان است، و اروس نمی‌باشد، و زن این طایفه اگرچه بحسب قد و قامت و لطافت و تراکت و صفای

ظاهری، حسنی تمام دارند، اما حلاوت و گیرنده گی به هیچ وجه ندارند. و مردان ایشان هم مقید به حسن صوری آن نیستند. همین قدر که زن خوشدل و نیک رفتار، و صاحب مال باشد او را تزویج کرده نگاه می‌دارند. و کمال حرمت و عزت می‌نمایند. در میان این طایفه احترام زنان بسیار شیوع دارد، بحدیکه در هر مکان که بایکدیگر راه می‌روند، زن پیش و شوهر از عقب است. و در هر مجلس و هر محفل که جمعیت زن و مرد می‌شود، مردان زنان را دست می‌بوسند، هر قدر مرد کامل و زن جوان باشد. قاعده این است که مردان دست زنان را بوسیده، زن روی مرد را ببوسد و زن را بر خود اولی بشانند، و مردان را چندان اختیاری به زنان نیست. هر گاه زن بهر جا خواهد برود و هر که را خواهد بخانه خود آورده و هر عمل خواسته باشد بکند، مرد نمی‌تواند او را ممانعت کند، بلکه خود قاعده نیست که منع نماید زیرا که اختیار زن با خود اوست. بلکه در بعضی موارد شوهر مطیع اوست، چنانچه نزد حقیر بصحت پیوست، که شخص بزرگی از اهل دفترخانه، که او را گراف می‌گفتند، و گراف در معنی به آئین این طایفه امرا و بزرگان را می‌گویند. زنی داشت و آن زن را تزویج نکرده، سالها نگاهداشته بود، و اولاد ذکوری هم از او داشت و علاقه و محبت بسیار به آن (۱) زن بهمرسانیده بود. در اوقاتی آن زن را میل خاطر بجناب شخص غربی غیر طایفه روس کشیده، علاقه کاملی به آن شخص غریب بهمرسانید. و باشوهر خود که گراف مذکور باشد صریح بیان کرد که مرا محبت بسیار با فلان شخص بهمرسانیده، و میل صحبت با او بسیار دارم. قسمتی بکن که ملاقات او به جهت من ممکن شود. گراف انگشت قبول بردیده گذاشته، نزد آن شخص غریب آمده، در کمال عجز و انکسار بیان مطلب کرده، هر قدر شخص غریب اجتناب کرده، مفید نشد. آخر الامر خود زن را همراه در محل سکنای شخص غریب می‌برد، و به اصرار هر چه تمامتر آنها را بایکدیگر مشغول صحبت می‌کرد و اظهار رضامندی و خوشنودی از شخص غریب می‌نمود. چندی بد این منوال بود. آن زن را به آیین خود تزویج کرده، بعد عالم فانی را وداع نمود. چندین هزار تومان مال و اموال و چندین هزار خانوار رعیت و خانه عالی و اثاث البیت (۲) از او مخلف شد و مبالغ خطیر وجه نقد و مال و اموال و چندین هزار خانوار رعیت و غیره، حسب الوصیت او، به آن زن رسید. دیگر بکارت هم در میان این طایفه معتبر نیست. می‌گویند هر گاه زن بسیار کوچک باشد، اندک خونی در بین مقاربت اول، از او جاری می‌شود و هر گاه بزرگ باشد نمی‌شود. همچنانکه زنان و دختران از بزرگان و غیر بزرگان از همه خلق بسیارند که قبل از شوهر کردن دوبار، سه بار بیشتر کمتر از اعمال و افعال ذمیه (۳) در گوشه و کنار حمل بهم می‌رسانند: و برای وضع حمل از خانه خود به مکان‌های دیگر می‌روند، و وضع حمل می‌نمایند. و مراجعت می‌کنند و هر گاه کسی تحقیق کند که در کجا بوده، جواب می‌گویند که به جهت تغییرات آب و هوا دو روزی، در فلان مکان رفته بودیم، و باز آنها را بملت شوهر نکرده دختر می‌گویند و منزل (۴) می‌نامند. بعد اگر شوهر به جهت آنها بهمرسد، زن خواهند

بود. و به همین جهت بکارت را معتبر نمیدانند که زنان و دخترانی که مرتکب این اعمال می‌شوند خوفی از نداشتن بکارت نداشته باشند. و قبیح نبودن بکارت بر طرف باشد. بهر حال عنان اختیار زن بدست شوهر و پدر نیست. هر قسم رفتار و هر نوع کردار که خواهد کرده باشد می‌کند. و مردان آنها را نیز طریقه آن است که یک زن بیشتر نمی‌تواند کرد. اما در گوشه و کنار بازن و دختران یکدیگر هر نوع عملی و رفتاری خواسته باشند می‌کنند چنانچه بسیار بزرگان ایشان هستند که با زنان دیگران دوستی و علاقه به هم رسانیده‌اند. ظاهراً و آشکاراً به‌خانه آنها می‌روند، و شوهر زن که در خانه می‌باشد، به مکان دیگر می‌رود، و آنها با زن از نشسته هر قدر خواسته صحبت می‌دارند، و به مکان خود می‌روند و اغلب این مطلب را فخر می‌نمایند که فلان بزرگ زن مرا دوست می‌دارد و می‌خواهد و آن زن را شوهر بیشتر عزت و محبت می‌کند.

طریقه عقد و نکاح ایشان این است که هر مردی که می‌خواهد هر دختری را بگیرد، همین قدر که کسان یکدیگر مطلع شدند مدت مدیدی باید آنها با یکدیگر رسم دوستی و محبت مبذول داشته و در پنهانی و آشکارا طریق عشق بازی و زن و شوهری را پیشنهاد کرده، و در ضیافت‌ها، و مکان‌ها، با یکدیگر رفته، رقص کرده، و معاشرت بی‌نهایت کرده، تا اینکه با یکدیگر محبت کامل بهم برسانند و همدیگر [را] بخواهند. اگر هم فرضاً در این بین هر نوع امری اتفاق افتاد، افتاده است. بعد از آن مدت یک روز با کسان یکدیگر آن زن و شوهر به کلیسا رفته در آنجا پاره چیزها می‌گویند و کشیش تحقیق می‌کند از زن و مرد که شما هر دو یکدیگر [را] می‌خواهید؟ و دوست می‌دارید؟ می‌گویند بلی. دست زن را گرفته به دست شوهر می‌دهد. آنها معاودت به منزل خود کرده، زن و شوهر بشنوند. و اگر زن اینها فوت شود، بعد از فوت زن اول، دو زن دیگر میتوانند (۱) کسی یکی بگیرند (۲) و هر گاه آن دوزن هم فوت شوند، که سه زن بوده باشد دیگر بعد می‌تواند زن بگیرند و قاعده اینست که زیاده از سه زن نمی‌گیرند.

در باب آیین و مذهب طریقه دینداری ایشان، این نوع است: که در هر خانه و هر مکان و هر جا به اقسام مختلف تصویر عیسی (ع) و مریم را کشیده، در گوشه‌های اطاق‌ها آویزان کرده‌اند، و آن را می‌پرستند و بیغ می‌گویند یعنی خدا این است و گاهی ر مقابل او ایستاده دست خود را جمع کرده، به اطراف شانه و سر می‌گذارند و تعظیم کنند و آن را نماز و عبادت میدانند، چنانچه روزی در جائی وارد شدیم. در بین اینکه صاحب‌خانه، تخلیه مکان می‌کرد و منزل برای ما معین می‌نمود، پارچه تخته نقاشی که بهت پرستیدن در گوشه اطاق داشتند از میان رفته، گوشه‌ای افتاده بود. بعد از هدای صاحب‌خانه مضطرب حال و پریشان احوال، در آنجا آمده عجز و التماس کرد که بیغ مفقود شده. یعنی خدای ما گم شده است. ساعتی ایستاده حیران بود. من آه کردم، در گوشه اطاق دیدم تخته‌ای افتاده برداشتم به او نمودم که این است خدای ۱۱ گفت بلی و بی‌نهایت خوشوقت گردیده، به آئین خود مرا دعا کرد. آن تخته را فته و بوسیده بر سر و چشم مالیده به‌مکان دیگر برد.

طریق ایشان بت‌پرستی صرف است. گاهی به کلیساها می‌روند، و چیزها می‌خوانند.

و حرکات مینمایند و آنرا عبادت و نماز می‌نامند، و بسیار از فرنگان، طریقه و مذهب ایشان را پوچ و باطل میدانند و اعتقاد به پرستیدن تصویر و شبیه و رفتن به کلیسا ندارند. چنانچه ناپلیان، تمام کلیساهای مسکو را در هنگام تسخیر آنجا آتش زده بسوخت. بهر حال بطلان مذهب و نیت (۱) ایشان زیاده از فرنگان دیگر به نظر می‌آید. همچنانکه روزه پرهیزی دارند، که شش هفته باید از بعضی ماکولات و مشروبات و پاره اعمال پرهیز کلی کرده باشند.

بزرگان و جهال و بسیاری از زنان ایشان دیده، و شنیدم که در همان ایام پرهیز به هیچوجه، پاس آئین و قرار مذهب خود را نداشته، همه چیز صرف می‌کردند. و همه اعمالی مرتکب می‌شدند (۲) مگر جمعی وسط‌الناس که کامل و معسر میباشند. آن ایام پرهیز را به طریق آئین خود روزه میدارند.

کثرت و جمعیت این طایفه هر چند از قراریکه خود می‌گویند و در کتب و سررشته دارند، در هر جا و هر محل چهل و شش ملیان که هر ملیان دصد هزار نفر بوده باشد میباشد. اما در اصل شهر پتربورغ سیصد و پنجاه هزار خلقت و جمعیت دارد. از آن جمله شصت هزار سوار و پیاده، کواردی که همیشه کشیک در خانه پادشاه میباشند، هستند. که آنها را خود دیده‌ایم و بقدر پانزده شانزده هزار خلق، از غربا و همه قرال‌ها و فرنگان دیگر در آنجا هستند، که مشغول حرفه‌ها، و تجارت و امورات میباشند. مابقی اهل روس میباشند. و در آنجا مکان دارند. و به این دین و این آئین رفتار مینمایند. و سواى بزرگان، و اعزه و اعیان، و قدری از وسط‌الناس، دیگر تمامی این خلق به طریق بنده زرخرید. و همه را خرید و فروش مینمایند. چنانچه بسیاری از اهل تجار و کسبه و حرفه‌ها و سایر خلق که متوجه امری و شغلی و ملازمتی و خدمت گردنی می‌شوند هر قسم ثمنی و اجرتی که عاید آنها میشود، متعلق به صاحب اوست و هفته هفته یا ماه بماه برده تسلیم آقا و صاحب خود می‌کنند، و هرگاه کسی خواسته باشد، بیع و شرا نماید، فباین خود ایشان، ده هزار، بیست هزار، صد هزار خانوار، کمتر بیشتر، بیع و شرا کرده، به یکدیگر خرید و فروخت مینمایند. چون آداب و تعارف مردان آنها این است که در هنگامی که یکدیگر را ملاقات می‌نمایند یا بخانه کسی میروند، کلاه از سر بر میدارند و سر برهنه نزد یکدیگر میروند، چنانچه آدمی در میان آنها موی سر نداشته باشد و کچل باشد، بسیار بد است، و قبیح دارد. هرکس که این قسم اتفاق افتد و سر او مو نداشته باشد کاسه سر مرده‌ای از اهل خود را پوست می‌کند و به ترکیب سر خود کرده، موی آنرا هر روزه پاکیزه می‌سازد و بر سر می‌گذارد، چنانکه معلوم نمیشود که موی مرده است، و ظاهراً این معنی در همه یورپ متداول باشد، زیرا که از شخص ثقه (۳) [ای] استماع شد که آدم کچلی از اهل انگریز، همین عمل را کرده، موی مرده‌ای در سر داشت و به سفر روم رفته بود. در آنجا او را اتفاق مقاربت با زنی افتاده بود که اسافل اعضای او مو نداشته، چون همه اهل یورپ را از زنی که اسافل اعضایش مو ندارد. یا کم دارد بد می‌آید، آن شخص بالاتامل آن موی کاسه سر خود را برداشته

سوراخ می‌کند و به موضع منظور خود می‌گذارد و مقاربت می‌کند. بعد از فراغ برداشته معیوب شود، اهالی فرنگ چشم و دندان و دست و پا بعینه به طریق همانکه بوده، می‌سازند و به آن شخص معیوب می‌فروشند. او گرفته و به همان مکان عضو معیوب خود قرار می‌دهد. اگر چه حکم جماد دارد و حرکتی در آن نیست. اما به طریقی است که از ملاحظه بر آدم مشتبّه می‌شود.

چند نفر از این مقوله در خلق روس دیده شد. مثلاً یکی رایک چشم معیوب بود. چشمی به طریق چشم دیگر او که درست بوده، ساخته و در کاسه چشم [او] قرار داده بودند (۱)، هیچ کس فرق نمی‌نمود که کدام یک معیوب بوده، دیگر چون آئین اهالی فرنگ این است که: هر امری که در هرجا واقع می‌شود کاذب کرده بهمجا می‌فرستند، و کاذب ورق کاغذ نازکی است که هر امری در هرجا وقوع یافته، بقسم چاپ در آن کاغذ می‌نویسند، و به اطراف می‌فرستند که خلق مطلع شوند. این کاغذ قیمت جزئی دارد، هر که می‌خواهد بخواند، و از امور مطلع شود، یکی خریداری و می‌خواند. حال اروس هم از فرنگ کسب کرده، هر امری که واقع می‌شود کاذب می‌کنند، و اول سال هر کس می‌خواهد عملاً آن خانه را که کاذب می‌سازند، ملاقات کرده، سفارش می‌کند که من فلان قدر سالیانه می‌دهم، و هر روز کاذب می‌خواهم. ایشان قبول کرده، هر روز صبح کاذب درب خانه او برده می‌دهند، و می‌خواند و مطلع می‌شود. اما همه یورپ بیان واقع می‌نویسند، و اروس بسیار دروغ می‌نویسد. چیزی که نقص خود باشد، و وقوع یافته باشد نمی‌نویسند و آخر الامر همان کاغذ را در بغل خود گذاشته، در وقت قضای حاجت در بیت‌الخلاء برده، تطهیر مینمایند. دیگر اینکه حال در میان اروس بسیار متداول شده، که زبان فرانسه و انگریز و سایر یورپ را تحصیل می‌نمایند که دانسته باشند، و بسیار بایکدیگر که تکلم می‌نمایند، بزبان فرانسه تکلم می‌نمایند.

زنان و دختران ایشان، بسیاری هستند که پنج شش هفت زبان آموخته و تکلم می‌نمایند. و از زمان طفولیت همگی این طایفه، از بزرگ و کوچک و اعلا و ادنی (۲) خط و سواد، و رقص و خوانندگی، و دانستن چندین زبان فرنگان و نقاشی و تصویر کشی، و شبیه سازی و دانستن هر کتاب و تواریخ، که از زمان سابق دارند، و از عالم باخبر می‌باشند. و سایر کمالات دیگر از هر مقوله به تمامی اطفال ذکور و اناث خود می‌آموزند. کمزنی بهم می‌رسد که خط و سواد نداشته باشد و رقص و خوانندگی نیاموخته باشد، مگر اطفال مضیق و رعایا که بسیار فقر و فاقه داشته باشند. اگر چه در میان آنها نیز اطفال بی‌خط و سواد کم به هم می‌رسد. چرا که هر رعیت صاحبی و مالکی دارد، و لامحاله صاحب و مالک آنها، به تربیت اطفال اناث و ذکور آنها می‌کوشد و در میان تمام یورپ، مخصوص اروس اولاد اناث را بسیار بهتر از ذکور دوست می‌دارند و به تربیت او کوشند. چرا که عزت و احترام زنان در میان تمام ایشان بسیار است. و اگر دختری بی‌خط و سواد نداشته باشد. بسیار مشکل است که شوهری به جهت او به هم رسد، و او را

بگیرد. و قاعدهٔ ایشان این است که اگر دختری از خانواده‌ای بگیرند، برادر و کسان داماد، نمی‌توانند که خواهر و کسان آن دختر را به جهت خود بگیرند. مگر اینکه از قبیلهٔ دیگر و خانواده‌ای دیگر دختر گرفته باشند.

اما در بعضی یوروپ دیگر مثل اهل انگریز، چنین قاعده نیست و برادر داماد می‌تواند خواهر زن برادر خود را بگیرد.

دیگر در میان ایشان، سخنان به آواز بلند گفتن، و به جمعیت حرف زدن، و آواز قال از آنها برخاستن قاعده نیست. چنانچه هزار نفر، زن و مرد و دختر، در یک خانه به جهت عیش و ضیافت و صحبت و غیر اینها جمع شوند، احدی آواز بلندی از اینها استماع نمی‌کند. زن و مرد به آهستگی تمام، با یکدیگر بسیار تکلم می‌کنند، و صحبت می‌دارند، شوخی و خنده و تبسم بسیار می‌کنند. اما آواز بلند به هیچ وجه منالوجوه از مجمع بلند نمی‌شود.

دعوا و ناخوشی و فحش و هرزه (۱) گفتن به یکدیگر و منازعه کردن و یکدیگر را چوب و کتک زدن، مطلقاً از این طایفه ملاحظه نمیشود، مدتی که حقیر در میان ایشان بودم، اتفاق نیفتاد که ملاحظه نمایم که در کوچه و بازار و خانه‌ها، و مکانها و جاهای عسرت، و خانه‌های صحبت و ضیافت، دوتفر با یکدیگر فی‌الجمله نزاع نمایند، یا باهم کج خلقی و فحش گوئی کرده باشند، و این قاعده الحق قاعدهٔ خوبی است. و دیگر اطفال ذکور و اناث یکنفر در کوچه و بازار شهر بهم نمی‌رسند که بی‌شغل و بی‌عمل «باشند» و بی‌جهت سروپای برهنه گردش کنند. و به هرزه (۱) گردی و یاوه گوئی و تکدی عادت نماید. چراکه از بزرگ و کوچک، و غنی و فقیر، هرکس در مرتبهٔ خود، هر طفلی که دارد، همین که بسن چهارینچ سال میرسد، هرگاه ذکور است، یا به اهل حرفه، یا کارخانجات، یا بتربیت خانه‌ها، یا امر سپاهی و سالداتی، هرچیز که شایسته احوال آن کس باشد آن طفل [را] برده می‌سپارد. و چند سال در آنجا آن طفل [را] نگاه میدارند، و تربیت می‌نمایند. و آنچه باید بیاموزند می‌آموزند و همچنین طفلاناث، آنهم بهمین ضابطه، هرکس فراخور احوال خود، طفل خود را بدانستن خط و سواد و دانستن زبان‌های فرنگان، و خیاطی و نقاشی، و زردوزی، و کمالات و صنایع دیگر که در میان آنها هست مأمور مینمایند. و به تربیت خانه‌ها، و مکتب‌خانه‌ها می‌سپارند و همهٔ کمالات را می‌آموزند، این است که کم دختری در میان ایشان بهم می‌رسد که چند زبان نداند، خط و سواد و رقص و خواندن را نتواند. و سایر کمالات را نداشته باشد. و بیشتر جهت صاحب کمالی، و دانستن همهٔ چیزها و تاریخ‌دانی، و آگاهی دختران و زنان، از این جهت است که مجموع کتابها و تواریخ را چاپ می‌کنند، یعنی قالب می‌زنند و به‌قیمت نازل همه‌کس می‌خرند و می‌خوانند و می‌آموزند نه بطریق ایران است، که یک جلد کتاب با کلام‌الله مجید به پنج تومان، ده تومان، کمتر بیشتر باید خرید. در هر خانهٔ فقیر این طایفه یکصد، دویست، سیصد، پانصد، هزار جلد، کتاب و تواریخ چاپ

کرده دارند، و دائم مرور می‌کنند. این است که اطفال و دختران آنها، آگاهی از همه عالم و دنیا دارند. و می‌دانند هر ولایت کجاست و آئین هر جا چه‌قسم است. سایل و تکدی کن در میان ایشان بسیار کم است. مگر پیر (۱) زن فرتوتی، یا پیر مرد معیوبی که دست آنها از همه‌جا کوتاه شده باشد، و این هم به ندرت اتفاق می‌افتد. اما رعیت و مضیق اینها، اکثر در کمال کثافت (۲) و پریشان حالی و بی‌وضعی و بی‌سامانی بسر می‌برند. در خانه‌های آنها کثافت (۲) از حد گذشته نان سیاهی با آب نمک می‌خورند و آب ترش مزه‌ای دارند آن را کواس می‌گویند. همان را صرف می‌نمایند. غذای دیگر به هیچ وجه، بجهت آنها ممکن نیست. و لباس و وضع آنها منتهای کثافت، از هر جهت دارد. اما باز تکدی نمی‌کنند و سرهای راه و دور کوچه و بازار نمی‌نشینند که سؤال نمایند. بهمان کثافت (۲) می‌گذرانند و به شغل و عمل و کار خود مشغول هستند. رعایا و اهل دهات و خلق ایشان، بطریق سایر بلاد از حیوانات، مثل گاو و گوسفند، و گله و رمه، والاغ و قاطر، و شتر، جامیش و امثال آن، و از اناث (۳) البیت از مقولۀ فروش و مسینه‌آلات، و رخوت فاخر، و سایر چیزها که در بلاد ایران متداول است، هیچیک را ندارند.

در خانه‌های ایشان، همچنین مس بهم نمی‌رسد. و اوضاع و اسباب ندارند. کارسازی کلمه ایشان، از چوب است. مثلاً دلو آب، مشک آب، کاسه ظروف، در خانه فقرا، همه از چوب است. و مجموع آنها به کرایه کشی، عراده مشغول هستند. هر یک از رعایا و فقرا عراده‌ای دارند، و یک یابو، دو یابو، بیشتر، کمتر، بر آن بسته‌اند، و دایم یا از راه آب یا خشکی، به حمل و نقل بار و اسباب هر کس مشغول هستند و کرایه گرفته صرف می‌نمایند. چنانچه از طلوع فجر تا طلوع فجر، مستمر روز و شب، بسیاری هستند که عراده و کالسکه، که آنهم نوعی از سواری گاربت است دارند، و یک اسب، دو اسب، بر آن بسته در کوچه‌ها، و بازار و همه شهر متصل بهم، گردش می‌کنند.

هر کس از زن و مرد که خواهد، بجائی برود و چیزی را حمل و نقل کند، یا برسم تفنن گردش نماید، بمحض اراده سواری البته جمعی از آنها حاضر می‌باشند، کرایه طی کرده، فوراً سوار می‌شوند. یا اسبهایی که دارند، بار می‌کنند. عراده‌چی در کمال سرعت و چابکی او را در هر جا که خواهش کرده، می‌برساند. و کرایه خود را گرفته، عراده را برداشته از پی کار خود می‌رود. فرضاً اگر یک نفر، اگر صد نفر خواسته باشند که بجائی یا مکانی بروند و از خود گاربت و کالسکه و عراده سواری نداشته باشند و خواهند سوار شوند، فوراً همین اشخاص که در کوچه‌ها گردش می‌کنند حاضر هستند و کرایه گرفته همه را سوار کرده، هر جا خواهند می‌برند. خواه زن باشد خواه مرد و اکثر زن و مرد پهلوی یکدیگر سوار می‌شوند و می‌روند. و این طریق گاربت و اسباب سواری ایشان چند نوع است و هر یک را قسمی سوار می‌سوند. وضع و ترکیب گاربت که عملۀ آنهاست، سابق تحریر شده، که صندوق سرپوشیده می‌سازند و اطراف آن را آینه‌ها نصب

کرده‌اند، و جوف آن را یا تیماج الوان، یا ماهوت، یا پارچه دیگر، حتی مخمل فرنگی، دوختند، و مکان نشستن قرار داده‌اند. و راه روی در وسط دارد. بطریق پله که از آهن ساخته‌اند. و روی آن پوست گرفته اطراف را نقاشی کرده‌اند و چهار گوشه به تسمه‌های محکم و قلاب‌ها، و سگک‌ها، روی غلطک عراده بطریق فیبی (۱) بسته‌اند و در عقب آن که بیرون صندوق مذکور بوده باشد، نیز مکان نشستن و ایستادن دارد. و حایلی به صندوق کار گذاشته‌اند که هر کس در عقب نشسته و ایستاده باشد، آن را بدست گرفته که محکم باشد.

در پیش روی صندوق نیز جای نشستن فرار داده‌اند. وضع سواری آن گاریت به این قسم است: که هر کس فراخور احوال خود آن را ساخته و بجهت سواری در خانه خود دارد. هر وقت که می‌خواهد سوار شود، چهار اسب، یا شش، یا دو اسب، بر او پیش رو بسته، طفل کوچکی بر یک اسب سوار است، و آن طفل منتهای چستی و چالاکی و بلدیت همه‌جا را دارد و جلو اسب در دست اوست، و اسب دیگر در بغل همان اسب سواری آن طفل بسته، دو رأس دیگر، یا چهار رأس دیگر، بهمان طریق، قطار یکدیگر بسته‌اند. شخص در پیش روی گاریت، روی نشستن گاه نشسته، جلو اسبان آخری را در دست دارد. و دونفر دیگر لباس تازه پوشیده، در عقب نشستن گاریت ایستاده‌اند که آنها را لاکی می‌نامند، به این قسم گاریت را آورده، یک نفر، دو نفر، چهار نفر، کمتر بیشتر، زن و مرد، هر کس خواسته باشد در گاریت رفته، در دوطرف، قطار یکدیگر می‌نشینند، در کمال استراحت و بصحبت مشغول می‌شوند.

آن طفل پیشتر که اسب را سوار است، سرعت تمام، اسب می‌راند و می‌دواند، و هر جا خواهند می‌رود. به قسمی این گاریت سرعت راه می‌رود، که احتمال دارد که بعضی اوقات، ساعتی سه چهار فرسنگ راه بلکه زیاده برود. بعد از آن که به مکان مقصود رسیدند، لاکی‌ها فرود آمده، در (۲) گاریت را باز کرده، بغل اشخاص [را] که در میان آن نشسته‌اند، گرفته فرود می‌آورند، و هر جا خواهند می‌روند.

یک نوع سواری ایشان که بهترین سایر است این بود که تحریر شد. نوع دیگر آن را کالسکه می‌گویند، [به] آنهم چهار اسب، دو اسب بسته میشود، و آدم‌ها در پیش و عقب دارد، و از گاریت کوچک‌تر است و ترکیب دیگر دارد و مختص سواری است که هر کس خواسته و دارد، از زن و مرد در آن نشسته هر جا خواهند می‌روند. نوع دیگر هست [که] آن را پارسکه (۳) می‌گویند. آنهم مثل بریشکه چیزی است، نوع دیگر هست [که] آن را بریشکه (۴) می‌گویند. جای نشستن آدم و بار، هر چه خواسته باشند، در آن هست، و در عقب آدم نشستن موقوف است. و دو اسب بر او بسته، یک نفر آدم به جهت راندن اسب پیش روی آن نشسته، هر جا خواهد می‌رود. جای نشستن آدم و بار کردن هر دو [را] دارد. آدمی پیش روی آن نشسته اسب می‌راند،

۱- نو = ننی = قسمی گهواره که از پارچه و چرم دوزند فرهنگ معین ص ۴۸۲۴

۲- متن: درب ۲- مح: پادسکه ۱- مح: بریشکه

و هر کس را هر جا خواهد می برد.

نوع دیگر هست که از اینها همه کوچکتر و شیرینتر ساختهاند. و بسیار تندرو است و آن را درشکه می گویند، و مختص سواری خالی است. جای بار ندارد، و سرپوش نیز در آن نیست. همین جای نشستن گاه دارد، که یک نفر، دو نفر. یا سه نفر، در آن سوار شده، خانه به خانه یا مکان بمکان می روند. و این همان است که در کوجه و بازار شهر دواسب بر او بسته یکنفر آدم پیش روی او نشسته می گردد. هر کس از زن و مرد که هر جا خواسته باشد برود نزد او آمده کرایه می دهد و پهلوی همان آدم که پیش روی او سوار است می نشیند و هر جا خواهد می رود و این آدم را یوزباشکه می گویند که این درشکه را می آورد و می برد، و این بسیار تیزرو می باشد و مختص میان شهر و گردش است. و هر چه از اینها که صاحب معین ندارد و به جهت کرایه گردش می نمایند، نشانه این است که در میان پشت یوزباشکه که صاحب درشکه می باشد، پارچه مسی نقش کرده آویخته است. از آن (۱) مشخص می شود که این درشکه، کرایه گیر است و صاحب معینی ندارد.

بعد از اینها عراده ها است که بزرگ و کوچک به اقسام مختلف ساخته و جای بار و حمل و نقل چیز در آن می باشد، و هر کس هر چه خواهد آنها را کرایه کرده بار می کند و حمل و نقل هر جا می خواهد می کند، و در ایام زمستان، که برف در راهها، و کوجهها، و مکانها، بسیار افتاده است، نوع دیگر چیزی دارند، که بعضی را زینت و نقاشی بسیار می کنند و بعضی ساده می باشد، و آنرا چناغ می گویند و در زیر آن که روی برف باشد تخته صافی نصب کرده اند، و اسبهای بسیار خوب، با زینت تمام، بر آن بسته سوار می شوند. یک نفر پیش رو نشسته، اسب میراند و یک نفر عقب آنها ایستاده می شود، و سرعت هر چه تمامتر از روی برف کشیده می روند و گردش می نمایند، و شوق این طایفه به سواری این چناغ بسیار است.

اسبهای بسیار خوب تحصیل می کنند و آموخته می نمایند و زینت می کنند و در وقت آمدن برف روی آنها نشسته دایم به گردش مشغول می باشند. و دیگر چون مکان نشیمن و خانه در اینجا قرب بسیار دارد، و همه خلق از خود خانه ندارند، اکثر کرایه می کنند و کرایه خانه از دو سه هزار تومان سالی تا دو بیست سیصد تومان در میان ایشان داد و ستد می شود. هر کس که خانه ای دارد و می خواهد کرایه داده باشد، چون خانه ها دوسه طبقه است، و هر طبقه، کرایه ای دارد، کرایه هر مکان را و تفصیل مکانهای آن را روی کاغذ نوشته، در خانه آویخته، هر کس را خانه ضرور باشد در بین عبور ملاحظه می کند. هر گاه خواهد، به اندرون خانه رفته، کرایه را میدهد و هر مدت که خواهد توقف می کند. دیگر در دکان و بازار آنها که آن را یکی می گویند و مکان اهل حرفه و داد و ستد چیز می باشد. در هر مکان که هر صنفی توقف دارد، شبیه همان کسب خود را و جا و مکان کسب را در روی چیزی کشیده و ساخته درب همانجا آویخته است، که مشخص می شود که این دکان از فلان کس است و فلان حرفه و فلان صنعت دارد، و این

عمل، بدجهت آن است که چون دکاکین اینها ظاهر و آشکارا نیست و در خانه‌ها و اطاق‌ها واقع است، هرکس که هرچیز می‌خواهد آن نقشه را ملاحظه کرده، به اندرون می‌رود و آنچه خواهد می‌گیرد. اما در حجره‌های نجار و کارخانه‌ها، این نقشه نیست، و همه کس بلدیت دارند، و طریق معامله و داد و ستد ایشان، از هر چیز و هر جهت، و هر مقوله، که يك تومان یا صد هزار تومان فیجایین ایشان معامله و خرید و فروش بشود، بمحض اینکه آن يك که بایع است بگوید فروختم و مشتری بگوید خریدم هرگاه ضرر و نفع هر قدر در ضمن آن معامله باشد، دیگر برگشت ندارند، و به یکدیگر نمی‌توانند ادعائی کرده باشند. و درداد و ستد ایشان روپلی استعمال می‌نمایند، و روپلی یک هزار دینار است. اما نه به پول ایران، چرا که اشرفی باجاغلی در ایران هفت هزار دینار می‌باشد و در میان ایشان پانزده هزار، چهارده هزار، سیزده هزار، دوازده هزار، یازده هزار، بتفاوت داد و ستد می‌شود. و هر روز نرخی دارد. همچنانکه چندی قبل از این به چهارده هزار رسید، و حال که هنگام حرکت صاحبی ایلیچی از آنجا می‌باشد، یازده هزار و پانصد (۱) داد و ستد می‌شود. روپلی را از این قرار می‌توان یافت که چند است.

شروع این مقاله هم بنحوی بود که تحریر یافت.

مقاله هفتم در آئین پادشاهی و ملزومات آن، و وضع کانسل و سنور و وزرا

و منصب و مرتبای که به جهت اهل سپاه و غیره قرارداد نموده‌اند.

بعضی امورات دیگر در آیین پادشاهی، بنای ایشان است که چون پادشاهی، از میان رفته و دیگری را خواسته باشند پادشاه کرده باشند، اول او را همه بزرگان و کانسل جمع شده، قسم به آئین خود می‌دهند که از وضع نظام و قانون پادشاهان سابق تجاوز نکنند و مخالفت از قرارداد و رسم کهن نورزد. در هر باب و هر مواد به آئینی که قرارداد شده است رفتار نماید، و انحراف از قاعده و قانون که در میان ایشان بوده و می‌باشد ننماید. بعد از قسم خوردن او، قبول پادشاهی و امپراطوری او را کرده، به کلیسایا می‌روند و مبارکباد می‌گویند و تاج بر سر پادشاه می‌گذارند، و هر يك به امر خود مشغول می‌گردند. هرگاه چندی که بگذرد و پادشاه از قاعده و قانون تجاوز کند، و با مردم بخلاف قانون رفتار نماید و وضع سابق را متروک سازد، بزرگان و کانسل نزد یکدیگر جمع شده، مشاوره می‌نمایند، و در خفیة رفته او را می‌کشند، و همان ساعت از کسان او مثل پسر یا برادر یا زن یا مادر، هر يك را شایسته بدانند، و بعد از پادشاه آن کس قابل سلطنت باشد نوشته از او می‌گیرند، و او را باز قسم می‌دهند، و به تخت سلطنت می‌نشانند. وضع کانسل این است که دوازده نفر از بزرگان و دانشمندان و اشخاصی که اعتماد و اعتقاد کلی بر افکار و اطوار ایشان باشد از دولت تعیین هستند و مواجب و نشان‌ها از دولت دارند، که هرگاه امری از هر مقوله روی می‌دهد، خواه در باب جنگ و منازعه، خواه در باب سایر امورات کلی، آنها را خبر می‌دهند، که چه باید کرد. ایشان همگی جاها و مکان‌های معین دارند. رفته، نشسته فکر و مشاوره با یکدیگر می‌نمایند، اگر رأی همگی در آن باب به یک رأی قرار گرفت، بایکدیگر آمده، به پادشاه

اظهار می‌نمایند و از آنقرار عمل می‌کنند و اگر رای آنها مخالفت دارد، ملاحظه می‌نمایند که چند نفر قسم دیگر و چند نفر مخالف آنها گفتگو می‌نمایند، هر سمت که بیشتر باشند آن را قبول کرده عمل می‌نمایند. اما پادشاه در هر حال از این فقرات قادر به تغییر و تبدیل هست. اگر خواهد جرح و تعدیلی نماید، می‌نماید. وزرا نیز چندین نفر می‌باشند و مواجب از سرکار پادشاه دارند، و هر يك به امری و خدمتی مأمورند، و دیگری را در امور او دخل و تصرف نمی‌باشند. یکی را وزیر غربا می‌گویند، یعنی آمد و شد ایلچیان و امورات ایشان و کار دولت به او محول است یکی وزیر قشون است که تمام امورات سپاه به او محول است، یکی وزیر خانگی، که امورات خانه پادشاه و امر شهر به او محول است. یکی وزیر خزانه و گمرک‌خانه‌ها و مالیات و مداخل دولت که آنچه بهر اسم و رسم باشد با اوست. یکی وزیر حکام و کورنادر و صاحب اختیار شهرها و ولایات تصرفی ایشان است. که تمام امور آنها به او (۱) محول است. یکی وزیر کشتی‌های جنگی، و امورات عملی دریایی و سایر امور آنها می‌باشد. یکی وزیر توپخانه و آتش‌خانه و قورخانه است، و سرکار عملی آنجا تمام با اوست. و این وزرا هر يك دفترخانه جداگانه، و جمعی میرزایان، و زیردستان علاحده دارند که دایم در کار خود مشغول می‌باشند، و به هیچ وجه در امر یکدیگر دخل و تصرف ندارند. و نیک و بد امور را از هر يك که متوجه هر امری می‌باشد، پادشاه ملاحظه می‌نماید و نیز جمعی هستند ایشان را سنتور می‌گویند. و عدد آنها شش نفر است. شغل ایشان مرافعات شرعی و غیره می‌باشد، که هر امری و مرافعه بجهت هر کس واقع می‌شود نزد آنها رفته، عریضه نوشته می‌سپارند. آن شش نفر مدتی طول داده به جوانب آن امر می‌رسند. بعد که حقیقت هر يك ثابت می‌شود، حکم نوشته به او می‌دهند و از آنقرار معمول می‌دارند. منصب و مرتبه‌ای که بجهت دو میان ایشان قاعده است که پادشاه بهر کس می‌دهد اول از مناصب و مرتبه اعلا که بر تمام مناصبها ترجیح داده، اسموس می‌گویند و حال به هیچ وجه متداول نیست. بعد چنانکه باید يك نفر باشد، یعنی وزیر کل و اختیاردار جمع امور غربا. و او حال در دولت روس تعیین نیست. قبل از این رومترف به این خدمت مأمور بوده، و حال خانه‌نشین است. و تا او حیات دارد، این اسم و این مرتبه را به کسی نمی‌دهند و محول نمی‌نمایند، و بعد منصب کانسل و وزرا و سنتور است که تحریر شد. دیگر لفظ کنیاز و پرنس است، و این اسم را در [مورد] پادشاهان کوچک، و شاهزاده استعمال می‌کنند. دیگر گراف اسمی است که بجهت امرا و اعیان دولت وضع کرده‌اند و در بعضی اشخاص استعمال می‌نمایند.

دیگر فرت ماشل است، و فرت ماشل بسیار اسم بزرگی [است] و در همه کس استعمال نمی‌شود؛ و تا کسی شایسته این اسم نباشد ملقب به این لقب نمی‌شود. چنانکه در جام روس سه نفر بیشتر بهم نمی‌رسند، که آن سه نفر را فرت ماشل می‌گویند. دیگر رتبه جنرالی است که آن بر سه قسم است. اول جنرال انشف.

دویم جنرال لیدمانه.

سیم جنرال هایور.

هرکس سزاوار هریک از این سه مرتبه باشد، او را ملقب می‌سازند. دیگر مریدهاست که به اهل سپاه داده می‌شود. که ابتدا، بعد از سالدات بودن آندر افسر می‌شوند؛ و از آن بالاتر افسر است، و از آن بالاتر کپیتان است. دیگر از آن بالاتر مایور است. و بعد از آن پت پولکونیک می‌شود. و از آن بالاتر بولکونیک است، که به جنرال منتهی می‌شود و تفصیل جنرالی تحریر یافت (۱).

مناسب و مرتبه‌ای که پادشاه به اهل سپاه و اعیان و اهل دفترخانه و سایرین می‌دهد همین اسامی است که تحریر یافت. و ایشیک آقاسی نیز در میان ارباب مناسب است، و او را اتوتان مینامند، و آن هم مرتبه مرتبه دارد. اما حرمت و عزت قشونی و اهل سپاه، حتی سالدات در میان این طایفه بسیار است، و از میرزایان و اهالی دفترخانه و سایر خلق بیشتر است. به جهت اینکه می‌گویند، اینها جان در راه دولت میدهند، و عزت و احترام بیشتر از سایر خلق داشته باشند. چنانچه چون قاعده این است که در هر جا و هر مکان که سالدات ایستاده و متوجه کشیک میباشد، هرگاه از بزرگان و اهل سپاه کسی از آن راه عبور کند، آن سالدات‌ها، قطار ایستاده و تفنگ خود را در دست گرفته و حرکت داده بسمت چپ و راست، و پا را بر زمین زده باشد، و این تعظیم و تکریم ایشان است به آن بزرگ که عبور می‌کند. این عمل را چس می‌گویند و از برای عبور وزیر اعظم و اهل دفترخانه سالدات نمی‌ایستد و این چس را نمی‌دهد. نهایت چون احترام اهل سپاه را لازم می‌دانند سالدات از برای حرمت هر افسری که از راهی عبور کند و سالدات ایستاده باشد آن چس را میدهد، و احترام می‌کند.

دیگر اینکه تا کسی خدمتی در دولت نکند، یا اینکه واسطه کلی نداشته باشد، این مرتبه‌ها را به او نمی‌دهند. همین که خدمتی از او ظاهر شد، او را قابل هر چه دانستند، مرتبه می‌دهند.

دیگر در میان ایشان، نشان و حمایل متداول است، و نشان به اقسام ترکیبات و قسم‌ها ساخته می‌شود، و حمایل، آبی و قرمز می‌باشد. آبی مختص پادشاه، و بزرگ که شایسته باشند، می‌باشد و قرمز بهرکس داده می‌شود. و عظم نشان بیشتر این است که خواه قابل باشد و خواه بی‌قابلیت باشد، خواه یک‌دانه الماس قیمتی، و خواه یک پول سیاه، همین که پادشاه اول آن را زینت سینه خود کرد و بر روی لباس خود آویخت، دیگر از برای گرفتن آن (۲) جانها داده می‌شود، و مردم تلاش‌ها می‌کنند که این نشان تازه است و باید داشته باشند، بنابراین، بزرگان و اعیان و اهل سپاه و قشون، و اهل دفترخانه و غیره، اهالی روس بسیار هستند که چندین قسم نشان به ترکیبات مختلف، از هرچیز و هر مقوله، خواه جواهر، خواه سنگ معدن، خواه نقاشی، هر چه بخاطر می‌رسد، حتی یک پول سیاه، در پیش سینه قباهای خود دوخته و آویخته‌اند که بمرور ایام، هر دفعه چیزی مصطلح شد، و به آن شخص داده شده است و او هم زینت دوش و

آغوش خود کرده است.

شمیرهم که چند قطعه الماس داشته باشد به اسم نشان می‌دهند، و هر کس شایسته باشد بالفعل داره از اهل سیاه. اما حمایل آبی را به هر کس نمی‌دهند. عظم بسیار دارد. سوانی پادشاه و خاصان و بزرگانی که شایسته باشند، دیگر احدی استعمال نمی‌کند، مگر وقتی که کسی مشاء و مدبر خدمت کلی به جهت دولت بشود و شایسته حمایل آبی بوده باشد، به او نیز می‌دهند. لکن حمایل قرمز مختص عامه خلق است که هر جنرال و بزرگی که هستند در هر جا و هر قسم، حمایل قرمز را استعمال می‌نمایند و نشان و حمایل نزد ایشان، از همه چیز قرب بیشتر دارد، و خلق بسیار طالب می‌باشند.

هر وقت که بزرگی یا شخصی که نشان داشته باشد از اینها فوت شود، قاعده این است که نشان او را به ورثه نمی‌دهند و ضبط خزانه پادشاه می‌شود، و اگر سنگ قیمتی داشته باشد، پادشاه قیمت آن را از قرار گنجایش به ورثه می‌دهد و نشان ضبط می‌شود.

قاعده ایشان این است که هر کس خواسته باشد از خدمتی که به او محول است بیرون رود، و دست بردارد، اعم از بزرگان و وزرا و ارباب مناصب هر کس باشد، اختیار با خود اوست، عریضه نوشته به دولت می‌دهد که من دیگر خدمت نمی‌کنم و در خانه خود می‌خواهم توقف کرده ایام را به سر برده باشم. حکم از دولت می‌شود که اختیار با خودت خواهد بود. آن شخص از خدمت بیرون رفته، بهر جا و هر مکان خواسته می‌رود و قرار می‌گیرد. شروح این مقاله نیز به نحوی بود که تحریر شد.

مقاله هشتم در بیان مداخل و رواج کاغذ چاپ که اسکناس می‌گویند. و مخارج دولت و طریق معامله و مراحجه با خزانه پادشاهی و بعضی وقایع دیگر: مداخل و منافع دولت روس از قراری که مشخص شده، سابق براین، اینقدرها نبوده، و حال سالیانه ۴۰۰ سی و پنج کروور وجه ایران، بلکه قدری متجاوز رسیده است و این مداخل مذکور از مالیات و متوجهات و مقاطعه ولایات و سری گرفتن از جمیع رعایا، اعم از رعایای دیوانی، ارباب، و جمع و جهات گمرکخانه‌ها، و بنادر که در هر جا دارند، وجهی که از فروختن خریدن خانه‌ها، و مطلق املاک که فیما بین هر کس مبیعه می‌شود، باید به پادشاه داده اشند.

از پنجره‌های آئینه رو به کوچه، که در هر خانه آنچه دارد باید سالی، هر پنجره‌ای چهار دینار صاحبخانه، به پادشاه داده باشد.

فروختن عرق و نمک که مختص پادشاه است. و معادن طلا، و نقره، و ثمر و خز، پوست روبای سیاه، و سایر چیزها که از ولایت سیر می‌آورند. آنچه ثمر سیاه و پوست روبای سیاه از آنجا به عمل آید، مختص پادشاه است، و آورده به پادشاه دهند و به فروش می‌رسانند. که از جمله در عهد یکتربینه یک پوست روبای ماه را به مبلغ پنجاه هزار تومان (۱) خسریداری، و از دولت روس به جهت خوانکار م فرستاده‌اند.

معادن آهن و مس، و موم که شمع می‌کنند و غلف که کتان می‌بافتند. و چوب بیحد

و بیحساب و تخت و پله‌وار (۱) که به جهت کشتی‌ها و گمی‌ها موجود دارند، و همه اینها را که تحریر شد از دولت روس بدقرال‌های فرنگان دیگر و بوروبا (۲) می‌برند و این قسمت کاغذ و کسپیل (ممنی و کسپیل محکم بودن) تا انقراض عالم می‌باشد و تفصیل و کسپیل آن است، که کاغذهای سفید بزرگ و کوچک به مهر پادشاه در دفترخانه معینی انبار کرده‌اند، هر کس می‌خواهد که معامله و دادوستدی به هر اسم و رسم و به هر جهت کرده باشد و خواهد تنخواه او در نزد مدعی عیب و نقص بهم نرساند، در آن دفترخانه می‌رود، در آنجا آن کاغذ و کسپیل از دوهزار (۳) قیمت دارد الی چهار تومان. آن شخص فراخور آن معامله که می‌خواهد کرده باشد، از آن و کسپیل یکی می‌خرد و حجت و مستند روی آن می‌نویسند و ثبت همان دفترخانه می‌کنند، آن شخص، کاغذ را از مدعی گرفته ضبط می‌کند. در حین رسیدن وعده معامله و هنگام دادن تنخواه، اگر شخص بدهکار در مهیاسازی تنخواه مسامحه نماید، ده روز پادشاه قرارداد کرده، که مدعی تأمل نموده، مهلت داده باشد. هر گاه تنخواه معامله را آورد، به مدعی رد نمود. فیها، والا همان حجت و مستند و کسپیل را که در دست دارد برده به پادشاه می‌دهد، پادشاه آدم تعیین کرده، حکماً تنخواه را از او گرفته، تسلیم مدعی می‌نماید نفع این و کسپیل همین است که احدی نمی‌تواند، ابا و امتناع و حاشا در مهیاسازی مال کسی کرده باشد، و از قیمت همین و کسپیل سالی مبالغه خطیر عاید پادشاه می‌شود.

نوع دیگر از همین مقوله و کسپیل هست که از ده تومان، الی یکصد تومان می‌خرند و حجت معاملات می‌نویسند. اما آن را در معامله صد هزار تومان، دویست هزار تومان، بیشتر، کمتر، استعمال می‌نمایند، و در معامله جزئی، آن را استعمال نمی‌کنند. و دیگر مجموع تجاری که از بومی و غریب از هر گروه در محال ایشان توقف دارند، آنها را چهار مرتبه داده‌اند، و از هر مرتبه آنها هر ساله به سبیل استمرار، وجهی معین به جهت پادشاه، از آنها بازیافت می‌نمایند. و هر گاه یک روز از وعده دادن آن وجه می‌گذرد، تومانی پنجاه دینار علاوه کرده می‌گیرند. مثلاً مرتبه اعلا، سالی نفری چهارصد و هشتاد تومان وجه نقد می‌دهند. مرتبه دیگر سالی نفری دویست و چهل تومان می‌دهند، مرتبه دیگر سالی نفری یکصد و ده تومان می‌دهند. مرتبه آخر سالی نفری پنجاه و پنج تومان می‌دهند، و این مرتبه‌ها به دست تجار است. به این معنی که مرتبه اعلا، خود را بست هزار تومان مایه به قلم می‌دهد، و آن مرتبه را از پادشاه می‌گیرد. و هر ساله وجه همین را می‌دهد. مرتبه دوم خود را ده هزار تومان مایه به قلم می‌دهند. و آن وجه را هر ساله می‌دهد و همچنین تا مرتبه آخر، اما هر گاه کسی صد هزار تومان، دویست هزار تومان، مایه داشته باشد و مرتبه آخر را اختیار کند کسی را با او کاری نیست و بالعکس اگر پنجاه هزار تومان مایه داشته باشد، و مرتبه اول و اعلا را خواسته باشد و خود را به قلم بدهد، قبول می‌کنند و چهارصد و هشتاد تومان وجه معین را هر ساله بازیافت می‌نمایند، و هر وقت هم که خواسته باشد، خود را بیرون از محال ایشان کرده، به جائی دیگر

برود، ممکن است و به دست خود آن شخص می‌باشد. و در جمیع بلاد روس با تجار این قسم رفتار می‌نمایند.

اما مال تجار را در مملکت روس در يك بلد، خرج گمرک می‌گیرند و دیگر بهر ولایت آنها که برود، همین که در يك بلد، خرج گمرک داده باشد و نشانی در مال او کرده باشند، دیگر در هیچ مکان چیزی مطالبه نمی‌کنند و دیگر سایر مداخل و مأخوذات دولت ایشان، از کلی و جزئی بسیار است، که تفصیل آنها باعث طول کتاب می‌شود، از جمله قاعده اینست که هر گاه در مال کسی، یا در کشتی و غرابی که صد کرور، یا صد تومان تنخواه بوده باشد، يك چیز جزئی که ده تومان قیمت داشته باشد، و نشان گمرک نداشته باشد که معلوم شود آن را از گمرک گریزانده‌اند، مجموع آن مال، و آن اموال را به کلی ضبط می‌نمایند و مساوی همان مال هم علاوه، از صاحب مال مطالبه کرده، می‌گیرند، و ممکن هم نیست که از این قاعده تخلف بشود. زیرا که مشخص شد که چندی قبل از این به علت چیز بسیار جزئی، به قدر يك دور کرور، مال اهل انگریز را ضبط کردند و به هیچ وجه چاره نشد. از اینگونه چیزها بسیار دارند. لکن اصل مداخل کلی آنها همین‌هاست که تحریر یافت.

دیگر کاغذ چاپ است که در میان ایشان از اشرفی و وجه سفید، و طلا و نقره، بهتر رواج دارد. وضع آن این است که خانه بسیار بزرگ و سیمی ساخته‌اند و در آنجا عمه و سرکار و مستحفظ و اسباب بسیار دارد. کاغذ بسیار نازکی را به طریق ضرابخانه که وجه سکه می‌کنند، در آنجا می‌نویسند؛ و نقش می‌کنند، و چاپ می‌زنند، یعنی قالب دارد از پنج هزار (۱) هست الی ده تومان یعنی به این طریق پنجهزاری و يك تومانی و بیست و پنجهزار و پنج تومانی و ده تومانی می‌باشد، و غیر اینها که قلمی شده، مبلغ دیگر مثل دو تومانی به تومانی زیادتر، کمتر نمی‌کنند، منحصر است به همین مبالغ که قلمی شد، و این کاغذ در ممالک ایشان، از وجه نقد بهتر است، و معتبرتر است. اما در غیر ممالک [ایشان] به هیچ وجه اعتباری ندارد. همچنانکه در تفریس چندان رواجی ندارد، و این کاغذ را هر قدر خواسته باشند، می‌سازند و دادوستد می‌نمایند، و از همین است که امور دولت اینها به طریقی گذران می‌شود، و الا مداخل آنها کناف اخراجات اینها را نمی‌دهد و قاعده این کاغذ چاپ هم این است که هر کس داشته باشد، و خود خواهد که بدهد و وجه نقد بگیرد، برده به خزانه پادشاهی می‌دهد، و رسوم بسیار جزئی را ده، اشرفی با جاغلی یا منات سفید، هر چه خواسته باشد عوض گرفته از بی کار خود می‌رود.

ضرابخانه نیز دارند که طلا و نقره سکه می‌نمایند و هر قسم پول سفید که منات می‌گویند دارند. اما از سرحد بیرون نمی‌کنند و رواج میان ایشان همان کاغذ چاپ است که آن را اسکناس می‌گویند و از اشرفی با جاغلی بهتر بر می‌دارند. چرا که اشرفی با جاغلی هم در میان ایشان حکم جنسی دارد و هر روز به تسعیری داد و ستد می‌شود، و نسوی که پیش تحریر یافته و با جاغلی را در ولندیز سکه می‌نمایند و به همه جای

یوروپ و سایر ممالک می‌برند و از هر یوروپ طلا در آنجا برده، سکه می‌شود. مخارج اینها بسیار است. از جمله مذکور است که، سست و هشت کرور وجه ایران، اخراجات سالیانه سپاه و قشون و سالدات از مقوله مواجب و رخوت و خوراک و سایر مایحتاج آنها و مواجب اهالی دفترخانه‌ها و وزرا و سایر اشخاصی که از دولت مواجب دارند می‌باشد. سایر مخارج را از این قرار می‌توان قیاس نمود. مداخل اینها کفاف مخارج را نمی‌کند این است که رواج کاغذ را بنا گذاشته‌اند، و با وجود این مطلب دامن دولت و خزینة اینها وسعتی ندارد و پادشاه غالب اوقات مقروض و مدیون است، و بسیار اوقات به رسم مساعد و حمایت به دولت، حواله‌جات به اهالی ممالک خود می‌نمایند و بازیافت می‌کنند. چنانچه در اوقات دعوای با ناپلیان، اگر از جانب جماعت انگریز از وجه نقد و توپ و تفنگ و سایر اسباب و آلات حرب بقدر ده، دوازده ملیان اعالت به اینها نشده بود، ممکن نداشتند که بتوانند به دعوا رفته باشند. همچنانکه با وجود کثرت سپاه و سالداتی که حال بهمرسانیده‌اند که تفصیل آن بعد قلمی می‌شود، هرگاه خواسته باشند به یکدفعه، صد هزار یا پنجاه هزار، یا بیشتر یا کمتر از سپاه، خود به سستی روانه نمایند، ممکن ندارند. چراکه اخراجات، بسیار دارد، و کاغذ چاپ هم در خارج سرحد، رواج ندارد و باید اشرفی باج‌اغلی داده باشد و دولت اینقدر وجه آماده ندارد و بالفعل هم مذکور بود، که مبالغ خطیر به هر کس و به هر دولت مقروض می‌باشند.

در باب معامله و مراحجه که فیما بین خلق و دولت آنها متداول است، این است که هر کس از ده تومان، الی هر قدر وجه داشته باشد و خواهد که با دولت معامله نماید، آن وجه را برده، مکانیست معین، در آنجا جمعی هستند که مأمور به این خدمت می‌باشند. آن وجه را به ایشان تسلیم می‌کند و قرار این است که ماهی تومانی پنجاه دینار نفع به او می‌دهند. دستک‌ها و دفترها دارند. اسم آن شخص را و قدر وجه او را و تاریخ وقت آن را در ورقی از دستک یا دفتر به تفصیل تمام می‌نویسند، بعد آن (۱) برگ را گرفته دوباره می‌کنند، نصف در همان جا نزد آنها ضبط است و نصف را به دست صاحب وجه می‌دهند. صاحب وجه برداشته از پی کار خود می‌رود، تا هر وقت که خواسته باشد آن وجه در [دست] دولت باشد، هست. هرگاه خواهد بازیافت کند همان نصفه صفحه پاره را برداشته، به همان مکان می‌رود و مطالبه وجه خود را می‌کند. عاملان آنجا آن نصفه صفحه را گرفته با نصفه صفحه نزد خود مطابق می‌کنند، هرگاه مطابق است بلا تأمل وجه او را با مراحجه تومانی پنجاه دینار، تمام و کمال به او می‌دهند، و صفحه را از او می‌گیرند و این عمل به جهت آن است که دیگر نقاب در این کاغذ ممکن نیست. هرگاه همان نصفه صفحه نزد آن شخص باشد که فوت شود و به کس دیگر برسد یا خود بهر کس بدهد، همین قدر که در آنجا با صفحه عاملان آن مکان مطابق باشد و به دست هر کس باشد، بدون سخن، تنخواه را می‌دهند و نمی‌پرسند که مدعی خود به کجا رفته که این کاغذ به دست تست، و چنانچه هر کس از اهالی ایشان، از دولت تنخواهی مساعده خواسته

باشد، در مقابل آن تنخواه، جواهر و اسباب به گرو می گیرند و تنخواه می دهند، و ماهی شصت دینار از یک تومانی نفع مطالبه و بازیافت می نمایند. تا هر مدت که مدعی خواهد، آن وجه نزد او هست. هر وقت که نخواسته باشد، تومانی شصت دینار را علاوه کرده، می برد و تحویل می نماید. گرو خود را بازیافت می کند.

طریق معامله و مراحض آنها، با بانك پادشاهی، یعنی خزانه شاه نیز به این طریق است که تحریر شد.

دیگر در میان ایشان قاعده و قانون این است که هر نوع خرجی و اخراجاتی که به هر اسم و رسم موافق قانون بوده باشد، و به جهت ایشان رخ نماید، از دولت داده می شود، و پادشاه را سوای رخوت و خوراك و سایر اخراجات که از دولت، قانون و مأمور است روزی هزار تومان وجد نقد به جهت جیب از دولت می دهند. اگر فرضاً ضیافتی و مصرفی که خلاف قانون بوده باشد، پادشاه خواسته باشد بنماید، باید از همان روزی هزار تومان به مصرف برساند، والا ذخیره نماید.

دیگر مصارف موافق قانون تمام از مال دولت است، و برادران، و همشیره ها، و زن و مادر پادشاه، نیز از دولت مواجب معین دارند، و می گیرند. چنانچه مداخلی از خارج به جهت خود بهمرسانند، بد مصارف خود می رسانند، و سایر مصارف ایشان که موافق قانون است نیز از دولت داده می شود. واحدی اخراجات خلاف قانون را دیناری، از مال دولت نمی تواند کرد. دیگر رسم نیست که برادران و همراهان پادشاه، سوای سر کرده گی سپاه به هیچوجه در ممالك محروسه دخل و تصرف داشته باشند، یا فرمان فرما باشند، مگر اینکه امور مملکت به حکام و وزرا و اشخاصی که شایسته هر خدمت و هر جا می بایند محول است، و برادران و همراهان پادشاه، تمام به سرکردگی سپاه مأمورند، و مواجب و اخراجات، موافق قانون از دولت به آنها می دهند. بیان این مقاله نیز به نحوی بود که تحریر یافت.

مقاله نهم: در بیان آئین و ائاث (۱) سپاه، سواره، و پیاده، سالدات و عزت آنها و طریق گرفتن و نگاه داشتن دولت و خدمت کردن آنها و وضع مواجب و رخوت و بالابوش و خوراك که از دولت به جهت آنها برقرار است، و طریق اسب و اسلحه، و آلات حرب که به آنها داده اند، و سوار و پیاده کواردی که همیشه کشیک خانه پادشاه می باشند، و وضع و لباس و ائاث (۱)، و عزت آنها نزد پادشاه، و کیفیت آتش خانه و توپخانه، و سایر ائاث (۱) سپاهی، و قاعده ایشان و غیره.

در آئین این طایفه عزت و اعتبار سپاه اعم از سواره و پیاده سالدات زیاده از همه کس است. جمیع بزرگان و اعیان ایشان احترامی که از اهل قشون منظور می دارند از سایر خلق نمی دارند، و کمال حرمت به اهل سپاه می نمایند، و از این جهت است که بسیاری از بزرگان و اکابر و اعیان و اشخاص صاحب دولت، اطفال خود را از زمان طفولیت لباس سپاهی پوشانیده و مبلغها اخراجات می کنند و آنها را افسر سپاه و سالدات می نمایند، که به مشق سپاهی مشغول می گردند. بحد تکلیف که می رسند، حسب الواقع

از کار بیرون آمده‌اند. و به خدمت و دعوا قیام می‌نمایند. طریق گرفتن سالدات و سپاه از قدیم‌الایام و حال در میان ایشان به این طریق متداول است. که از جمیع ممالک محروسه، هر از چندی که ضرورت واقع می‌شده یا می‌شود، صد نفر یک نفر، دویست نفر، کمتر یا بیشتر، هر وقت هر چه مقتضی بوده، همچنان که به ده نفر یک نفر هم بسیار اوقات رسیده، مثل هنگام طفیان و دعوی با ناپلیان که ده نفر یک نفر سالدات می‌گرفتند.

از جوانان قوچاق توانای کارآمد ملازم می‌گیرند، و آنها را دسته به دسته کرده، و به مکان‌های وسیع که به جهت تعلیم و مشق کردن سالدات معین کرده‌اند می‌فرستند. جمعی معلم و افسر به آنها می‌گمارند، به همان لباس رعیتی خود آنها را مشق سالدات بودن یا سواری می‌دهند. اخراجات از پادشاهت و اوقات کلی صرف آنها می‌کنند، تا اینکه به اندک وقتی آنچه بایست و شایست می‌آموزند و مکمل می‌شوند. آن وقت لباس از سر کار پادشاه، به جهت آنها مهیا می‌سازند، و آنها را می‌پوشانند و مواجب و اخراجات و یراق و سایر ضروریات به جهت آنها معین نموده، می‌دهند، و آنها را به نحو سایر سپاه جوقه جوقه، و دسته دسته، کرده سرگرد و افسرها به آنها تعیین می‌نمایند و به خدمت مأمور می‌سازند. چنانچه از قراری که به کرات از بزرگان ایشان و دیگران استماع گردید، حال به قدر یازده، صد هزار قشون و سپاه و سالدات در این طایفه بهمرسیده لکن آنچه از خارج دستگیر شده، هفتصد هشتصد هزار سپاه بدون اغراق دارند و تقریباً بقدر دویست هزار، از آنجمله به همه جهت از هر گروه سوار می‌باشند، و پانصد ششصد هزار سالدات پیاده هستند که در شهر پتربورغ و جمیع سرحدات آنها مشغول خدمت می‌باشند. چرا که در همه اوقات در هر سرحد ایشان قشون به جهت احتیاط می‌گذارند، و هرگز هیچ سرحدی را بی سپاه نمی‌گذارند. تمام این سپاه که در جزو، جوقه جوقه، و دسته دسته هستند پولک قرار داده‌اند، و هر پولکی را چه از پیاده، و چه سواره، یک هزار و پانصد نفر، قرارداد نموده‌اند. سرگردها، و جنرال‌ها، و افسرهای متعدد در هر پولک می‌باشند، و یکدسته سازنده با لباسهای رنگین که پنجاه نفر بوده باشند، در هر پولک مأمور کرده‌اند، و وضع سازنده مذکور در پولک سوار، و پولک پیاده، معایرت دارد. آنها که در پولک سالدات پیاده مأمورند، وضع ساز و اسباب آنها از این قرار است، که همان پنجاه نفر که یکدسته سازنده هستند، تمامی لباس رنگین به طریق لباس سالدات در بر دارند. هر یک، یک قسم سازی و نوازی، از مقوله کوس، و طبل بزرگ و کوچک، و نی‌های سبک، و کرناهای پیچ در پیچ بزرگ و کوچک، و سنج و سازهای غریب ماریچ، و چیزهای دیگر به اقسام ترکیبات در دست دارند، و در پیش روی هر پولک به راه می‌روند و ساز می‌نوازند.

بسیار اوقات است که ساز را به نحوی می‌زنند که آدم از شوق به جان دادن راضی است، و سرگرم دعوا و جدال می‌شود. و آنهایی که در پولک سوار مشغول نواختن ساز هستند، یک قسم کرنائی در دست دارند و بس، و همان را به نحو خاصی (۱) می‌زنند و

می‌روند، و لباس آنها هم، با سازندهٔ پیادهٔ سالدات مغایرت دارد. از قراری که مشهور است سازندهٔ روس بهتر از همهٔ یوروپ است. همچنانکه سالدات و سپاه آن‌ها، نیز ترجیح به همهٔ یوروپ دارد، و در دعوا تا کشته نشوند فرار نمی‌نمایند. اما جنرال و سرکردگان سپاه فرانسه، موافق مشهور، تدبیر و تعلیم جنگ را بهتر از جمیع اهل یوروپ می‌دانند.

عمدهٔ مطلب این است که سپاه نظام داشتن در هر دولت بسیار لازم و خوب است و موجب و رخوت و اخراجات سالدات که مستمر و برقرار است، به این نهج می‌باشد که سالی دوازده هزار دینار پول اروس که هفت هزار (۱) پول ایران می‌شود موجب به هر يك می‌دهند، و این وجه مختص اخراجات جزئی، از مقولهٔ حمام و صابون، و دوختن پاره بودن چکمه و رخوت، و خوردن گوشت گاو در بعضی اوقات، و همچنین از ایسن مقوله می‌باشد.

در دو سال دو دست رخوت می‌دهند. یکی رخوت بهار است، که زیر جامهٔ کستان و قبای ماهوت نازک می‌باشد، و یکی رخوت زمستان است، که زیر جامه ماهوت و قبا نیز ماهوت کلفت می‌باشد، و در دو سال يك توپ بالاپوش هم دارند. و یومی دوست دینار پول اروس قیمت آرد سپاه به جهت خوراک به آنها می‌دهند که نان سپاه آماده کرده با آب نمک می‌خورند. مذکور می‌نمایند که از برای خاطر سالدات، ایمپراطور هنگامی که با آنها نزد سالدات‌ها رفته نان سپاه و نمک قدری با آنها می‌خورد یعنی من هم سالدات می‌باشم. چکمه و کلاه نیز از سرکار [پادشاه] به آنها می‌دهند، و تفنگ و شمشیر و یراق نیز از مال شاه است. به این طریق که هر روزه به سبیل استمرار باید آن را پاک کنند و جرب نمایند و محافظت کرده باشند که عیب و علت نکند. و قاعده این است که اگر تفنگ و یراق آنها در دعوا و جانی که مأمور شده‌اند، شکستگی و نقص بهم برساند، از سرکار پادشاه، عوض می‌دهند، و هرگاه در مکان غیر دعوا به علت عدم محافظت نزد سالدات عیب بکنند، باید سالدات خود از عهده برآید.

موجب و رخوت و اخراجات و سایر اسباب سپاه سوار، قدری زیادتیر و بهتر از سالدات می‌باشد. اسب و یراق و چکمه و کلاه و سایر مایحتاج نیز از سرکار پادشاه به آنها داده می‌شود. همچنین افسرها و جنرال و سرگردان اعم از پیاده و سواره، هر يك به قدر حال و فراخور قابلیت خود موجب و جمیع مایحتاج از سرکار پادشاه مستمر و برقرار دارند، که به همان آئین قدیم بازیافت می‌کنند و متوجه خدمت خود می‌شوند. و هرگاه منشاء و محدر خدمتی بشوند نشان تازه یا رتبه به آنها داده می‌شود. و الا [از] قراری که به جهت موجب و اخراجات و سایر ضروریات آنها داده‌اند تخلف بهم نمی‌رساند و سپاه سواره اینها از روس، و قراق (۲)، و قرقیز (۳)، و چرکس، و قلماق، و ترکمان دشت بهجاق (۴) و غیره طوایف می‌باشند، و سالدات نیز از روس و لیه و سایر ولایات سرفه، تمامی گرفته‌اند. و پادشاه از کل این سپاه که تفصیل آن قلمی شد شصت هزار نفر

سوار و پیاده زبیده انتخاب (۱) کرده که آنها را کواردی می‌گویند و همیشه کشیک خانه پادشاه و مستحفظ خود پادشاه می‌باشند، و تفصیل اوضاع و احوال آنها از این قرار است که این شصت هزار نفر مذکور، بیست هزار سوار و چهل هزار پیاده سالدات می‌باشند، و تمامی جوانان بلند قامت قوی هیکل که اغلب دو ذرع و نیم قد دارند، و شأن و شوکت آنها دخلی به سایر سپاه ندارد هستند، و آنها را پادشاه مأمور به محافظت خود، و خانه خود کرده است.

مواجب و اخراجات و لباس و اثاث (۲) و اسلحه و یراق و اسب و سایر اسباب اینها از جمیع سپاه زیادتر و بهتر است، و اینها عزت بسیار نزد پادشاه دارند. خود اینها را نان و گوشت و عرق آماده از سرکار پادشاه می‌دهند. اسبهای آنها را هر شبه در اصطبل‌ها جو می‌دهند و مهترهای سرکاری ایستاده خدمت می‌نمایند، که جاقی و فریهای اسبهای آنها از حد تحریر و تقریر بیرون است.

خدمتکاران دیگر به جهت آنها معین است که جمیع مایحتاج آنها را مهیا می‌نمایند و خود آنها به هیچوجه مرتکب انجام امری و کاری به جهت خود نمی‌شوند. چنانچه به محض ضرورت اسب آماده به دست آنها می‌دهند، که سوار شوند، و اسلحه خود را بر خود قرار داده، بهر جا باید بروند می‌روند. بنه و اسباب و آذوقه که دارند، به عرادها بار کرده، همان خدمت‌کنانی که موکل خدمت آنها هستند به جهت آنها می‌برند، و افسرهای این قشون کواردی تمامی از اعظام زادگان و پسران وزرا و امرا و بزرگان و صاحب دولتان می‌باشند که همگی از برای تفاخر و اسم و رسم داشتن، و شهرت، خود را در سلك کواردی ملازم کرده، و مشغول خدمت می‌باشند، به علت اینکه عزت و تقرب این کواردی نزد پادشاه، از جمیع سپاه و غیر سپاه بیشتر است بلکه اینها مثل جنرال مایور سایر سپاه می‌باشند.

دیگر مرتبه جنرال و سرکردگان کل ایشان معلوم [است] که چه قدر عزت دارند. وضع و لباس و اسلحه و اسب و اثاث (۲) ایشان، از این قرار است که هم سوار و هم پیاده سالدات اینها جوقه جوقه و دسته دسته و پولک پولک می‌باشند. و در هر جوقه و دسته و پولک افسرها و سرکرده‌های مشخص دارند، و به نحوی که تحریر یافت، هر پولکی نیز يك دسته سازنده و نوازنده به همان نسبت در کمال رنگینی و آرایش دارند که در پیش روی آنها در هنگام سواری سوار، و راه رفتن پیاده، می‌روند. هر جوقه يك قسم لباس یکرنگ و يك ترکیب، و اسلحه به يك نسق، و اسب تمام یکرنگ و يك قسم، و کلاه به يك طریق دارند. مثلاً از سواره يك جوقه هستند که تمام آنها لباس ماهوت سفید دربر دارند، و شمشیر و تفنگ اسلحه آنها می‌باشد و کلاه آنها از عقب گردن تا مغز سر، موی اسب را در میان مس و برنج کار گذاشته‌اند و پیش کلاه آنها را نیز از برنج ساخته‌اند و در سر آنها می‌باشد، و همه اسب آنها رنگ کهر و يك قسم می‌باشد.

جوقه دیگر، لباس آنها ماهوت قرمز است، و روی ماهوت را چیزها دوخته‌اند. شمشیر و قرابینه در کمر دارند و تمام نیزه در دست گرفته‌اند. چوب نیزه را سبز رنگ

کرده‌اند. در سر نیزه گرباس قرمز و سفید را به ترکیب علم (۱) دوشاخه، نصب کرده‌اند. و کلاه اینها چهار گوشه دارند و ترکیب غریبی است. از موی دم اسب، چیزی به قدر نیم ذرع در وسط گاه ساخته، کار گذاشته و اسب سفید دارند، و این نشان را همه سالدات و افسرها دارند. بسیاری از موی سیاه است و بعضی از موی سفید نیز می‌باشد، و کلاه سازنده‌های آنها از موی سرخ این نشان را دارد.

جوقه دیگر لباس سورمه‌ای دربر کرده‌اند. اسلحه آنها شمشیر و تفنگ منفشکن می‌باشد و کلاه آنها ترکیب دیگر است، و اسب قراکهر سوار می‌باشند. همچنین جوقه دیگر لباس رنگ دیگر و اسلحه دیگر و کلاه قسم دیگر و اسب تمام سیاه رنگ می‌باشد. مجموع این سوار به همین ضابطه، در کمال آراستگی و نظام تمام می‌باشند، و اسب‌های سواری سازنده‌های سوار، بسیاری ابلق است و لباس آنها هم نوع دیگر است، و پیاده سالدات این قشون کواردی، نیز جوقه جوقه، و دسته به دسته، و پولک به پولک، به همین طریق سوار هر جوقه به یک رنگ لباس و یک نوع اسباب می‌باشند، و تمام تفنگ و کسبه کمر و شمشیر دارند. اما با وجود قلیل مواجب و رخوت، و نان سیاه، که به مطلق سپاه اعم از کواردی و غیر کواردی می‌دهند، تمام این سالدات و سوار اینها عموماً همیشه ظاهراً در کمال صفا و پاکیزگی و شسته‌گی می‌باشند. و به هیچوجه کثافت (۲) ظاهری ندارند، و رخوت اینها تمام پاکیزه است. از برای مجموع سپاه دارالشفاها معین و برپا کرده‌اند، و عملجات در آنجا مأمور ساخته‌اند که هر یک از اینها که ناخوش و مریض شوند در آنجا برده، خرج به همه جهت از سرکار پادشاه داده، و معالجه کرده، بعد از رفع ناخوشی بیرون آمده، به خدمت خود مشغول می‌شوند. بعضی بناها و قراردادهای که در آیین سپاه و سالدات ایشان متداول است، این است که سالدات هر قدر خدمت می‌کند، افسر و آندر افسر نمی‌شود. هر گاه خدمتی از او به ظهور برسد، او را سرجن می‌گویند. یعنی نه‌باشی و نشانی به ترکیب عباسی به او می‌دهند، که به پارچه آبی قرار داده، و روی سینه خود آویخته است. چنانچه همین سپاه کواردی که تا امر عظیمی روی ندهد، از پتربورغ بیرون نمی‌روند و در اوقات دعوای ناپلیان پادشاه روس آنها را احضار به پاریس کرده بود، و بعد از فرار ناپلیان به اتفاق پادشاه، آنها داخل پاریس شده بودند، همین نشان را به تمامی آنها داده، که بالفعل مجموع کواردی این نشان عباسی و پارچه آبی را دارند، و بدسینه خود آویخته‌اند و در شجاعت، ودلیری و فد و قامت، الحق عدیل و نظیر ندارند. یک روز چند نفر از آنها را به نظر دقت ملاحظه نمودم و نزدیک آنها رفتم. خالی از اغراق قدم تا حد کمر گام آنها بود. باری تعریف آنها از حد بیرون است. اما افسر که از امرزادگان یا از اولاد پادشاه، یعنی از بیخ خانه بوده باشد و خدمت از او ظاهر شود، او را رتبه و مرتبه می‌دهند. سالدات اگر مرتکب حرکتی و غلطی بشود که مستحق تنبیه باشد او را دوره می‌زنند، به این طریق که از دو طرف جمعی قطار به خط مستقیم می‌ایستند و او را برهنه کرده، در میان آن دو قطار به راه می‌برند و هر یک تازیانه بر او می‌زنند، تا به قدر غلط، تنبیه به عمل

آمده باشد. افسر و جنرال را اگر حرکتی صادر شود که خلاف قانون باشد، فرت ماشل و چند نفر جنرال بزرگتر به جمعیت دیوان می‌نمایند. سالدات در وقتی که در مکان کشیک مشغول خدمت باشد، اگر هر غلطی از او صادر شود احدی حتی پادشاه در قوه ندارد که از او مؤاخذه نماید، و قانون نیست، مگر وقتی که از کشیک فارغ شود و به مکان خود برود. اگر خواسته باشند از او مؤاخذه می‌نمایند و او را تنبیه می‌کنند و کشیک‌چی در هرجا و هر مکان که بوده باشد و مأمور کشیک باشد، ساعت به ساعت معاوضه می‌شوند. به عدد همانکه در هرجا ایستاده است سرجن می‌آورد، و آن کشیک‌چی سابق کیفیت کشیک کشیدن آن مکان را به آن دو تازه آمده حالی می‌نمایند. به این طریق مثلاً کسی از خارج در اینجا نرود، کسی چیزی بر ندارد، کسی بیرون نرود، آنچه لازم است به او می‌گوید و آن تازه‌گی را جای خود باز می‌دارد و خود همراه سرجن می‌رود. و همچنین در هرجا باشند ساعت بساعت، تبدیل می‌شوند، و قاعده این است که اگر سرما سی‌درجه یا بیشتر بوده باشد، بزمین نمی‌توانند نشست، و خواب نمی‌توانند رفت. بسیار اتفاق افتاده که از شدت سردی هوا کشیک‌چی در جای خود خشک شده، و برطرف شده‌اند، و اگر از آنچه به آن کشیک‌چی محمول است، جنرال او بیاید و خواهد تخلف کند مثل اینکه گفته باشند که کسی داخل این خانه نشود و جنرال او خواسته باشد داخل شود، اگر آن کشیک‌چی بضرر سیخ تفنگ او را مقتول سازد مؤاخذه ندارد.

علمی که در میان سپاه و سالدات می‌کشند، در میان ایشان قاعده این است که در حین عبور پادشاه، علم را می‌خوابانند، یعنی سلام می‌کنند و دیگر برای احدی این تعارف را نمی‌کنند، اما در سایر یورپ، به جهت ایلچی بزرگ، و برادر پادشاه، نیز این تعارف [را] می‌نمایند.

طریق سان دیدن سپاه به طریق ایران قاعده نیست، که اسم بخوانند و یکی یکی آمده از نظر پادشاه بگذرند. هر وقت پادشاه خواسته باشد ملاحظه سان سپاه را کرده باشد، مجموع را خبر می‌دهند. پولک پولک، آمده، در مکان وسیعی می‌ایستند. پادشاه و جمعی جنرال‌ها، و بزرگان در مکان بلندی ایستاده، گردیده پولک‌ها هر یک اسمی و رسمی دارند. می‌گویند فلان پولک است. پادشاه در ملاحظه مشغول است و پولک‌ها را یک یک ملاحظه می‌نماید، و آنها به طریقی می‌آیند و از حضور پادشاه می‌گذرند، که عدد آنها مشخص می‌شود، و می‌روند.

وضع سان دیدن از این قرار است. کیفیت توپخانه و اسباب آتشخانه اینها کمال انتظام [را] دارد و بسیار است، به جهت اینکه در کارخانه توپ سازی، اینها همیشه استادان انگریز و اروس می‌باشند که هر روزه به ساختن توپ مشغول هستند، و همچنین کارخانه‌جات دارند، که دائم اوقات اقسام گلوله توپ در آنجا ریخته و انبار می‌نمایند و بسیاری را آهن آب کرده گلوله می‌ریزند، که در انبارهای آنها به اقسام مختلف گلوله توپ که از آهن ریخته‌اند و غیر آن بیحد و بی‌نهایت می‌باشد. همچنین در قورخانه‌جات اینها متصل بهم، در ساختن باروت (۱) مشغول هستند و شوره اینها بسیار است و می‌گویند

بهرتر از شوره همه یورپ است.

دایم اوقات به اقسام مختلف باروت (۱) ساخته، انبارهای مملو دارند، و تمام اسباب و اثاث (۲) توپ از مقوله عراده، و صندوق و مطلق اسباب آهن و آنچه در کار دارند، هم در انبارها بسیار دارند، و هم هرروزه در کارخانهجات در کار ساختن مشغولند که هر وقت از اوقات که هر قدر توپ خواسته باشند به جهت دعوائی برده باشند ممکن دارند، و حالت معطلی در این خصوص از برای اینها نیست. وضع توپ سواری و بردن به دعوای آنها به این طریق است که هر یک عراده توپ شش اسب قوچاق توانای یکرنگ، و بیست و پنج نفر آدم سواره و پیاده توپچی و سرکار معین دارد، و یک عراده توپ نیز یک عراده، صندوق باروت (۱) و گلوله و اسباب همراه دارد که آن هم شش اسب یکرنگ دارد، و توپچیان، جوانان قوچاق طویل القامه، توانا می باشند، و دو نفر سوار ابتدا در دو ست عراده توپ می رود، و بعد اسبها توپها را کشیده، و تمامی این عمل توپخانه در اطراف عراده، برآه می روند و هر یک مأمور به یک عملی می باشند که هرگاه خواهند توپ بیندازند به طرفه العینی چندین توپ خالی می نمایند، مثلاً یکی باروت (۱) می ریزد. یکی گلوله می اندازد. یکی سبه می زند. یکی خالی می کند یکی بلا تأمل توپ را باک می کند. یکی حرکت می دهد و روبروی نشانه قرار می دهد. و همچنین هر یک امری به یکی محول است و در کمال چستی و چالاکی مشغول کار خود هستند. اینها هر دسته به رنگی و قسمی لباس دارند، و اسبهای هر توپ که شش رأس می باشد یکرنگ است، و هر توپ هم [با] رنگ اسب تغییر ندارد، و تمامی عملجات آتشخانه نیز بنحو سالدات، مواجب و اخراجات و رخوت و بالابوش و چکمه و کلاه و شمشیر از سرکار پادشاه دارند، و به آنها داده می شود.

لباس توپچیان یک نوع زینتی دارد که در لباس سالدات نمی باشد. اما با وجود قلیل مواجب و جیره، و رخوت مطلق، سپاه و عملجات توپخانه و آتشخانه و سایر اخراجاتی که مخصوص عموم قشون و توپخانه است، بهر اسم و رسم و بهر جهت باز مذکور می نمایند که هر ساله، سالی بیست و هشت کرور پول ایران به مصرف مطلق اخراجات قشون و آتشخانه می رسانند.

تفصیل سپاه و سالدات و آتشخانه و بعضی وقایع دیگر ایشان، نیز بنحوی بود که مجملی تحریر یافت.

مقاله دهم: در بیان بعضی قاعده و قانون ایشان که در هر مواد معمول میدارند، و به طریق متفرقه تحریر می شود. از آن جمله اینکه، نسق و ترجمان، و کشتن، و زدن، و بستن، در میان ایشان قاعده و قانون نیست. هرگاه کسی مرتکب قتل نفس بشود، یا سرقت مالی بکند که این هر دو مطلب ثابت و موجه شده باشد این طریق نسق می نمایند که: جمعی هستند که وقوف کامل از زدن تازیانه دارند، آنها را می طلبند و چند نفر بزرگان که به این خدمت مأمورند رفته می ایستند. آن شخص قائل یا سارق را می آورند و برهنه می کنند و آن اشخاص از دو طرف ایستاده می شوند، و تازیانه ها در دست دارند. سیمد

ویک تازیانه می‌زنند. اگر در همان بین به درک و اصل شد شده است و اگر برطرف نشد دوپرده دماغ او را از هردو طرف با گازانبر می‌کنند و پیشانی او را به طریق کوبیدن خال داغ می‌کنند و او را روانه ولایت سبیر می‌نمایند، و هرگاه از اهالی ممالک محروسه، هرکس خواه بزرگان، خواه اواسطالناس، خواه مطلق عوام، مرتکب امری سوای قتل نفس و سرقت مال غیر بشوند، و آن امر خلاف قاعده و قانون آنها باشد و آن شخص مستحق تنبیه بوده باشد، بدون زدن تازیانه نیز او را روانه ولایت سبیر می‌کنند و کیفیت آن ولایت و وضع بردن مقصرین از این قرار است که: ولایتی است در سمت شمال مملکت روس واقع گردیده آن را سبیر می‌گویند. و مسافت آنجا تا مملکت روس آنچه مذکور است یازده هزار ورث که: هزار و ششصد و سی و پنج فرسنگ بوده باشد، راهست، و نزدیک به ظلمات واقع است. و سردی هوای آنجا از حد تحریر و تقریر بیرون است. و به درجه چهل می‌رسد و بعضی مکانها دارد که سردی آنجا به درجه هشتاد می‌رسد و غیر اهالی آنجا احدی یک روز طاقت توقف آنجا را ندارد، مگر اهل آنجا که پرورش به آن آب و هوا یافته‌اند و خانه‌ها از یخ ساخته و میان آن خانه‌ها آتش می‌کنند و توقف دارند. از حیوانات چیزی که در آنجا بهم می‌رسد، سگ‌های بزرگ است که: به گاریت می‌بندند و می‌کشند. و گوزن نیز بسیار است که او را گرفته به طریق ساده گاو شیر آنها را می‌دوشند و صرف می‌نمایند. و هنگام ضرورت آنها را سوار می‌شوند.

اهل ولایات دیگر، کمتر به آن سمت‌ها رفته‌اند. چرا که در هیچ فصل، نه زمستان و نه تابستان رفتن آن مکان‌ها به جهت غیر، ممکن نیست. همین‌قدر از احوال آنها یافت شده است و آن محال هم ملحق به دریای محیط می‌شود، و انتهای آنجا، جائیست که دیگر ممکن سکنا نیست و بعضی مکانهای آن ولایت جمجمه [کذا] و باتلاق (۱) است. سابق جنگل بسیار داشته و اهالی آنجا جمعی خودسر بوده‌اند، و بعضی به خوانین و بزرگان ناتار که مسلمان بوده‌اند و شهر قازان پایتخت آنها بوده، خدمت می‌کردند. و خراج می‌دادند، در اوقاتی که والی مسکو ایوان وسیلیچ طغیان بهم‌رسانید، و شهر قازان [را] تصرف کرده، دیگر آن جماعت به کسی اطاعت نکردند. هر کدام سر خود، جوقة بودند. بعد از اینکه ایوان وسیلیچ برطرف شد پسرش که آلیکسی نام داشت والی آنجا گردیده به‌مکان پدر قرار گرفت. و بعضی از محال سبیر را بحیطه تصرف بیرون آورده، و در زمان او دیمطری نام قزاق (۲) که از اهل سیاه و از جماعت نهرودن بسود، به جهت تقصیری مستوجب مؤاخذنه می‌شود، و از خوف والی مذکور، از بند رسته به سبیر می‌رود. چندی در آنجا توقف کرده، جمعی را باخود موافق می‌سازد، و بسیاری از محال سبیر را بحیطه تصرف خود بیرون می‌آورد. و در آنجا به حکمرانی آنها مشغول می‌شود. و چندی دیگر توقف کرده، مجموع ولایت مذکور را متصرف می‌شود. و کمال استقلال بهم می‌رساند. بعد از اینکه استقلال کلی بهم‌رسانید، نامه‌ای به والی مسکو قلمی، و ارسال می‌نماید. که: من تمام ولایت سبیر را بحیطه تصرف درآورده‌ام. چنانچه از تقصیرات من درگذری، من از اینجا دست برداشته به آن ولایت می‌آیم. والی مذکور رقم عنو

تفسیر او را با خلعت بدجهت او فرستاده، و جمی سیاه، روانه آنجا کرده، آن محال را تمام بحیطة ضبط و تصرف خود، برون آورده،

از آن تاریخ تا بحال که قریب دویت سال می‌شود، آن ولایت به تصرف طایفه روسیه درآمده است. و معادن بسیار از مقوله معدن طلا و نقره، و مس و آهن دارد، و در کوهستان آنجا سنگهای معدنی خوب بهم می‌رسد، که می‌آورند و کلیساها از آن سنگها می‌سازند. و آنها اقسام رنگها می‌باند، حتی سفید بطریق سنگ مرمر، و جواهرات بدل لعل، و الماس و یاقوت و غیره، که بسیار خوش آب و رنگ می‌باشند. در آنجا بهم می‌رسد که از آنجا آورده به خزانه پادشاه روس تحویل می‌نمایند و از همانها نشانهای بسیار می‌سازند و بهرکس که میخواهند نشانی داده باشند می‌دهند. و اکثر اهالی آن ولایت تانار می‌باشند و سایر اهالی آنجا، دیگر مذاهب دارند و شغل اهل آنجا، صید نمور و سنجاب، و خز و روبای سیاه، و خرس و سایر جانورها می‌باشد که اکثر وقت بوده که نمور از آنجا آورده‌اند، ده هزار تومان، بیست هزار تومان، پنجاه هزار تومان، کمتر بیشتر شروکی (کذا) داد و ستد کرده‌اند. و همین پوست روبای سیاه بسیار قیمت دارد. اما آنچه از این مقوله بهم می‌رسد، مختص خزانه پادشاه است، و دیگری نمی‌تواند تصرف نماید. و بسیار مکانها دارند که نان بهم نمی‌رسد، و گوشت ماهی صرف می‌نمایند. و پای تخت آنجا که کورناطور توقف دارد، کم‌چتکه نام دارد. و این ولایت سبیر، بعلت مسافت بعید، و شدت سردی هوا، و بدی راه محل محبس طایفه روس می‌باشد. هرکس از اهالی مملکت ایشان که مرتکب خلاف قانونی می‌شود و در کار دولت اخلاقی از او به ظهور می‌رسد و امری از او حادث می‌شود که مستوجب سخط، و غضب پادشاه، و حبس شدن می‌شود، او را در آنجا می‌فرستند. اگر آدمی باشد که اسم و رسمی داشته باشد، بقدر گذران نانی به او می‌دهند، و او را در آنجا نگاه می‌دارند. و اگر از عوام الناس است او را به معادن می‌فرستند، که مشغول فعله گی و کار معدن شده باشند. تا وقتی که برطرف شوند و استخلاص از آنجا از برای آنکس که او را در آنجا می‌برند بسیار کم اتفاق می‌افتد مگر تغییر پادشاه بهم رسد و حکم شود که فلان کس را که در آنجا برده‌اند بیاورند و الا معاودت از آنجا بسیار مشکل است، و کم اتفاق افتاده است که شخص را به حبس آنجا برده باشند و چندی بعد آورده باشند.

وضع سبیر و کیفیت حبس کردن مقصرین در آنجا، بنحوی می‌باشد که تحریر شد. دیگر کیفیت باشت برد (۱) است یعنی به اصطلاح اهل ایران فته مرخصی که هرکس هر جا خواهد برود، و این امر بعدی در میان ایشان انضباط دارد که اگر برادر یا پسر پادشاه یکروز از شهری به شهری خواسته باشد برود، بدون داشتن این باشت برد ممکن ندارد و در هر جا برود لامحاله او را گرفته روانه همان مکان که بوده است می‌نمایند، و دادن آن باشت برد هم از این قرار است: که هرکس خواهد از شهری به شهری رود، باشت برد طلب می‌کند، که سه هفته، سه دفعه، در کازت‌ها مینویسند و بخانه‌ها و به خلق می‌دهند که مطلع از رفتن انشخص بشوند و مبادا کسی طلبی یا محاسبه یا ادعائی داشته

باشد. اگر در سه هفته ادعا کاری بدجهت او پیدا نشد، باشت برد می دهند و اگر احدی ابراز دهد که ادعای جزئی با فلان دارم، باشت برد نمی دهند. مادام که رفع شود و این عمل بهترین اعمال آنهاست و در سایر یورپ متداول نیست.

دیگر مثلاً شخصی می خواهد از این شهر به شهر دیگر برود، و یکماه یا کمتر یا بیشتر توقف نماید. همان موعده را می نویسند و در باشت برد قید می نمایند و به آن شخص می دهند و روانه می شود. بدمکان مقصود که رسید، اگر فرخاً از آنچه معین کرده است يك روز، بلکه یکساعت، زیادتر خواسته باشد توقف نماید، ممکن نیست. و او را از آنجا بیرون می نمایند. مگر اینکه باشت برد را تجدید نماید و توقف کند. خلاصه انضباط این امر در دولت روس بحدی است که توان تحریر نمود.

از ولایات یورپ یا مکان های دیگر، زن و مرد هرگاه به پترزبورغ یا هر ولایت روس بیایند و خواهند توقف نمایند، بدون داشتن باشت برد ممکن نیست. و باید باشت برد توقف در دست داشته باشند. چنانچه هر بومی و غریبی را که ملاحظه نمودیم، خواه زن خواه مرد، از فرنگان و غیره که در پترزبورغ بودند، باشت برد داشتند. و همچنین این امر را مضبوط کرده اند که هرگاه شخصی باشت برد نداشته باشد، یا باشت برد داشته باشد و يك روز از وعده توقف آن منقضی شده باشد، در هرجا و هر مکان باشد، خواه خانه، خواه کاروانسرا، خواه هرجا، اهل آنجا دقیقه ای نمی گذارند که او توقف کند. و اگر اندک اهمالی کرده باشند، از اهل آن مکان مواخذه ها می شود و ضررها می کشند.

دیگر اینکه از گرفتن همین باشت برد سالی مبالغ خطیر عاید دولت می شود. چرا که هر باشت برد که گرفته می شود، يك تومان، دو تومان، الی سه چهار تومان خرج دارد و جمعی هستند که در هرجا و هر مکان مأمور بهمین شغل می باشند. و باشت برد را ثبت و ضبط می نمایند. و سررشته نگاه میدارند. و مواجب از پادشاه دارند، و آنچه از این رهگذر بهم می رسد بخزانۀ پادشاه می رسانند.

بیشتر از انضباط این باشت برد، منظور ایشان چند چیز است: یکی اینکه احدی نتواند که از سرحد بیرون رود. والا به این شدت سردی هوا و اختلافاتی که در هوای مملکت اینها هست، احدی توقف نمی نمود. و هر کس بجائی می رفت. دیگر اینکه غربا که از هرجا و هر ولایت به مملکت ایشان می آیند نتوانند زنی بجهای آدمی کسی از اهل روس را به اتفاق خود برده باشند. چنین است که از طایفه روس زن و مرد در هیچ ولایت بهم نمی رسد. مگر سالدات که در دعوای جانی بگیر آمده باشد، یا خود در دعوا فرار کرده، به سمتی رفته باشد.

دیگر اینکه سالی مبالغ کلی از مداخل همین باشت برد عاید دولت می شود، و نفع به پادشاه می رسد.

دیگر اینکه هر کس از هرجا، و هر مکان، و هر ولایت و هر مملکت، بهر لباسی و بهر قسم داخل خاک روسیه می شود، ایشان مطلع باشند و بدانند که کیست و از کجا آمده و چه شغل دارد، و به کجا می رود، و منظور او چیست. و همچنین بسیار نفع های کلی از انضباط این باشت برد به جهت ایشان حاصل است، و هرگاه این امر به این انضباط نبود، غربا اطفال خوش رو، و زنان نیک خوی، اینها را می توانستند که بهرجا و هر

ولایت که خواسته باشند برده باشند. زیرا که بعضی از اطفال آنها که اغلب افسر قشون می‌شوند، مباحث تمام و ملاحث مالاکلام دارند. و مطلق این کاغذ باشت برد، نوعی ازوکسیل است که کیفیت آن بتفصیل تحریر شده، و تمام باشت برد مهر پادشاه را دارد. دیگر وضع رفتار اینها با ایلچیان است. و ایلچی که از هر دولت بهر دولت می‌رود، چهار قسم است:

اول: زارزدفر است که بزبان فرانسه یعنی وقایع‌نگار و رسول و مصلحت‌گذار بوده باشد.

دوم: منستر است، یعنی نایب ایلچی بزرگ. و بعد از ایلچی بزرگ قائم مقام او می‌تواند شد.

سیم: انوایی و آن ایلچی کوچک است، و قدری مرتبه او از منستر بیشتر است می‌تواند عهدنامه بسته باشد.

چهارم: ایلچی بزرگ است، که بزبان انگریز ان‌سدر و به لسان اروس او را پسل می‌گویند. و او در هر جا باشد، قائم مقام پادشاه است. و هر نوع عزت و احترامی که در پور پادشاه است، او نیز سزاوار است. و در میان یوروپ، قاعده این است که بنحوی که به جهت ایلچیان بزرگ آسیا، از مقوله روم و ایران و غیره اساس و دستگاہ استقبال سلیمانیه برها می‌نمایند، بجهت ایلچیان بزرگ یوروپ که به دولت یکدیگر می‌روند، با نمی‌کنند اما عزت و احترام نسبت به هر ایلچی بزرگ بسیار بعمل می‌آورند. چنانچه هر بزرگ در هر دولت، هر وقت خواسته باشد شرفیاب حضور پادشاه شود، باید ممکن شد. مگر هنگامیکه تعذر عمده داشته باشد. و نیز متداول است که هر ایلچی بزرگ که هر دولت بیشتر از یکدیگر آمده باشد، او را عزت و احترام بیشتر کرده باشند. در حضور پادشاه و امپراطور بالاتر ایستاده باشد. و در جائی که پادشاه و امپراطور می‌شود اول دفعه، رو به او می‌روند و با او تکلم می‌نمایند، و بعد نزد ایلچیان دیگر تکلم می‌کنند.

این طایفه چون کسب جمیع امور را از یوروپ کرده‌اند، رفتار با ایلچیان را نیز برین قرار معمول می‌دارند.

دیگر وضع هوای پتربورغ، و اختلاف شب و روز، و بعضی وقایع دیگر که تفصیل از اینقرار است: هوای آنجا بغایت سرد است و بسیار اوقات می‌شود که شدت سردی به سی درجه می‌رسد، و آنچنان می‌شود که در شهر و کوجه‌ها، ده قدم را نمی‌توان رفت، و از اوطاق‌ها، و مکان‌های گرم سر بیرون نمی‌توان کرد، و مدت هشت ماه در سال، شدت سردی هوا و کثرت برف و یخ بی‌نهایت است. و در رودخانه‌ها، بقدر رخ، بلکه متجاوز آب یخ می‌کند که روی آن محل عبور خلق و دواب و غیره بود. و قریب یکماه مانده از آن شدت سردی هوا، که عمده بسیار روی رودخانه می‌شوند و در کمال آسانی آن یخ به آن ضخامت (۱) [را] به سیخ آهن پارچه پارچه آیند، که تقریباً هر پارچه سیصد، چهارصد، یا نصد من می‌شود. و آن را از آب

بیرون می‌آورند و روی عراده‌ها گذاشته، در خانه‌ها و مکانها برده انبار می‌نمایند، و در اوقات گرمی هوا به‌مصرف می‌رسانند. اما با وجود این شدت سردی هوا، در مدت چهار ماه دیگر، بحدی اعتدال و گرمی در آن بهم می‌رسد که در يك هفته مجموع اشجار آنها سبز و خرم می‌شود و در باغات چمن‌ها، و گلهای می‌روید، و طراوت بی‌نهایت به هم می‌رساند، و در مدت دوسه ماه از اینجمله محصول آنها بکلی می‌رسد. به‌جهت اینکه آن اوقات شب چهار ساعت، بلکه کمتر و روز بیست ساعت بیشتر است، و تابش آفتاب بحدی می‌شود که نمیتوان در جای غیر سایه ایستاد. آنوقت در حقیقت روز دو مساوی می‌باشد و هوا هم منتهای گرمی را دارد. این است که محصولات آنها تمام می‌رسد و محصول را با خوشه نکوبیده محصور می‌نمایند، و برده انبار می‌کنند.

دو قسم گندم دارند: يك قسم آن است که بسیار ریزه و لاغر است، و به طریق ذریه کرمانی به‌نظر می‌آید، که آن را آرد کرده، نان سیاه به جهت سالدات و رعایا، سرانجام می‌نمایند. اگرچه می‌گویند که آن نان تقویت زیاد می‌کند، اما نمودباله که آدمی به‌محض ملاحظه آن نان از حال طبیعی بیرون می‌رود، چراکه چون نان‌های بسیار بزرگ کلفت از آن می‌زنند. بحدیکه یکنفر یکی آن را حمل و نقل نمی‌تواند کرد و هنگام حمل و نقل، چوب‌ها در میان آن نان‌ها فرو کرده دو سر چوب را دو نفر سالدات بدوش گذاشته می‌برند و صرف می‌نمایند. در حین ملاحظه به خاطر می‌رسد که تخته گل سیاهی می‌باشد، و آشغال بسیار دارد.

يك نوع دیگر گندم دارند که نان آنهم سیاه است، لکن به‌قسم خوبی آن را می‌زنند که در میز تمام بزرگان و اعیان و جمیع خلقا می‌گذارند، و صرف می‌نمایند و آن نیز قوت بسیار دارد و بقسمی آن نان را می‌زنند که به طریق کماج (۱) میان آن پوک است و بدطعم نیست.

يك نوع دیگر گندم دارند که سفید است، اما بسیار ریزه و لاغر است و آن را نیز نان کرده به مصرف می‌رسانند و این نان الحق تعریف بسیار دارد. زیرا که بی‌نهایت سفید و لطیف و خوش‌طبخ و خوش‌طعم و بسیار برشته و گوارا می‌باشد و به طریق کماج طبخ می‌کنند و امتیاز کلی دارد.

جو آنها نیز دو قسم است که [یکی از آنها] بسیار سبک و لاغر است، که آن (۲) را پنج من، شش من، روزی به‌يك اسب می‌خورانند و بموض گاه و علف همان جو است. اگرچه گاه به‌هیچ وجه من‌الوجود نزد اینها بهم نمی‌رسد، و در همه اوقات دواب را علف خشک می‌دهند. اما آن جو هم حکم علف دارد و هر قدر اسب بخورد عیب بهم نمی‌رساند. نوع دیگر هست که بطریق جو ایران است و بقاعده به دوابها می‌دهند. اسب و دواب را در ایام زمستان در شدت سردی هوا، چنان آموخته کرده‌اند، که برهنه نگاه می‌دارند، و برهنه بگاریت‌ها، و عراده‌ها می‌بندند، و کار می‌نمایند و عیب بهم نمی‌رساند. دیگر محصول آنها، عدس و نخود بسیار درشت، بترکیب غریبی، و لوبیا و باقلای بسیار خوب، و پیاز می‌باشد که در پتربورگ بعمل می‌آید. محصولات دیگر به‌علت برد

۱- کماج نان تنک شیرین که از آرد برنج و غیر آن و شکر پزند: فرهنگ فارسی معین

هوا چندان بعمل نمی‌آید. اما محال بسیار دارند که محصولات درختی فصول، تمامی بعمل می‌آید، و هر قسم میوه که بخاطر برسد در آنجا بهم می‌رسد، و از آنجا می‌آورند، از مقوله فرم و دیگر ولایات تصرفی ایشان. نهایت با وجود سردی هوای پتربورغ در جمیع اوقات و در همه ایام، گل سرخ و اقسام گلها و ریاحین و بسیاری میوه‌های بی‌موسم در خانه‌ها هست، و از بخار آتش و مکان‌های گرم بعمل می‌آورند، و در اوطاق‌ها، و مکانهای بسیار می‌گذارند. نارنگی و لیمو را بیشتر از پرتکال (۱) و سایر محال در آنجا می‌آورند که همیشه اوقات، و همه فصول در آنجا ملاحظه شد، که بود و در بعضی خانه‌های پتربورغ نیز بعمل می‌آورند و دارند.

دیگر هر چند، صاحبی ایلچی می‌فرمودند که تسعیرات در پتربورغ ارزان‌تر از لندن است. اما همه چیز در اینجا بسیار گران‌بهاست. اغلب اوقات می‌شود که میوه‌ها را، از هر مقوله دانهٔ دروبلی، بیست روبلی، پنج روبلی، بیشتر، کمتر در میان خود خرید و فروش می‌نمایند، و روبلی اینها تقریباً ششصد دینار ایران است. کاهو و جمیع سبزی‌آلات را در خانه‌ها، و مکان‌ها از بخار آتش بعمل می‌آورند. اما قیمت کلی دارد. نان اینها، هر یک نان تقریباً بیست سی مثقال هست و دانه‌ای یکصد دینار می‌فروشد. همچنین چکمه و پاپوش زوجی پنج تومان الی دوازده هزار دینار می‌فروشد و کمتر ممکن نیست. اجرت هر کاری را که در محال ایران، به پانصد دینار می‌توان انجام داد، در اینجا یک تومان کمتر ممکن نیست، که بگیرند. از هر مقوله که بوده باشد، می‌توان سایر امور را از این دو قیاس کرد. مثلاً اگر یک سر غلیان، کسی خواهد بسازد، سی چهل تومان اجرت زرگری می‌گیرند و چهل پنجاه تومان مینا کاری می‌گیرند. همچنین آنچه را از ماکول و ملبوس و چیزهائی که ضرور و لازم باشد، اگر در ایران به یک تومان انجام بگیرد، البته در اینجا اقلاً به نه تومان صورت می‌گیرد. گرانی و اخراجات گذران در اینجا حدی ندارد.

دیگر مار و عقرب و کژدم و شیر و پلنگ و بسیار جانوران دیگر در اینجا بهم نمی‌رسد. خوک و روباه و خرگوش سفید بسیار است، که گوشت آنها را می‌خورند. در میان ایشان قابلهٔ مرد بسیار است که طفل را از مادر تولد می‌نمایند و به طریق زنان قابله‌گی می‌کنند، و مطلقاً قبحی ندارد. اگرچه از قراریکه استماع شد، قابلهٔ مردانه در انگریز و بعضی یورپ دیگر هم متداول است.

دیگر در میان ایشان قاعده است که طفلی که به جهت شخص بهمرسیده از قبیلهٔ دیگر و از مردمان غریب، در روز هفتگی طفل، به خانهٔ کسان طفل می‌روند و آن طفل را از مادر گرفته می‌شویند، و در آب می‌اندازند و خاج بگردن او می‌نمایند، و از همین جهت خویش و اقوام می‌شوند و آن زن و مرد غریب که آن طفل را شسته‌اند، حکم پدر و مادر بهم می‌رسانند، در میان خودشان. اما بیشتر این عمل از بی‌عصمتی آنهاست. به علت اینکه بعد از این که از این مقوله اتفاقاً فیما بین دو قبیله می‌افتد، اکثر اوقات زنان و مردان یکدیگر بدون جهت بهمین وسیله به‌خانه یکدیگر می‌روند و به افعال نهمیه (۲)

مشغول می‌شوند، و این کیفیت شستن طفل را دست‌آویز می‌کنند. دیگر چون این طایفه خود ماده نداشتند که بتوانند اختراع نظامی یا صنعتی کرده باشند، و هر بنائی که گذاشته‌اند، از یوروپ کسب کرده‌اند، و آموخته‌اند، بالفعل استادان و معلمان و تربیت کنندگان، از زن و مرد اهالی فرانسه و انگریز و سایر یوروپ در تربیت خانه‌ها و کارخانجات، هر کار و هر حرفه، و هر امری در امورات اینها بسیار هستند که هر يك در جسانی مشغول کاری می‌باشند، و اینها را چیزی می‌آموزند و از سرکار پادشاه، مواجب می‌گیرند و در پتربورغ توقف دارند.

بیشتر باعث آوردن استادان از هر جا، بکترینه که بد خورشید کلاه مشهور است بوده، که ازهرجا صاحب صنعتی سراغ (۱) می‌کرد، او را به اینجا می‌آورده و قرار مواجب می‌داد که صنعت خود را به اینها بیاموزد. از آنوقت تا حال، روز بروز زیاد شده، و تمام نظام فرنگ را در میان خود جاری کرده‌اند. اما ظاهر آنها چنین است، و باطن بهمان قسم جنگلی اول خود باقی هستند. چنانچه طایفه‌ای از روس هستند که بالفعل معدودی از آنها در پتربورغ ساکن می‌باشند و مال و دولت بسیار دارند.

قاعده آنها این بوده، که در ایام جوانی، مردان آنها آلت رجولیت خود را قطع می‌نمایند و می‌گویند ما از شهوت دنیا گذشته‌ایم. و زنان را نیز رگی در زیر پستان می‌بریده‌اند که شهوت از اوهم برطرف می‌شده و شوهر نمی‌خواسته، و بهمین طریق بسر می‌بردند.

پادشاهان قدیم روس بسیاری از آنها [را] قتل کرده، و ترجمان کرده که برک این عمل و این مذهب را کرده باشند.

حال قلیلی از آنها باقی هستند و در جزو و پنهانی بدون اطلاع غیر همین آئین را دارند. اما عمر بسیار طولانی بهم می‌رسانند و صاحب دولت می‌باشند، و هر ساله منافع کلی به پادشاه می‌دهند، که مزاحم احوال آنها نشود.

دیگر قاعده‌ها، و قانون‌ها، در میان ایشان بسیار است، که مادام که آدمی بیست، سی سال در میان آنها توقف ننماید، و با آنها معاشرت ننماید، بلدیت کلی از احوال و اطوار آنها بهم نمی‌رساند. و اگر حقیر می‌خواست به تحریر جزئیات امور آنها پردازد، باعث تطویل کلی می‌شد. بنابراین بهمین قدر اکتفا کرده و بشرح وقایع روزنامه پرداخت و چون شرح احوال را تا یوم شنبه ۱۶ شهر جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ قلمی نموده بود، حال وقایع بعد از آن را تحریر می‌نماید.

یوم یکشنبه هفدهم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۳۰: که در حقیقت یوم سیم ورود به شهر پتربورغ بوده باشد. در خانه و منزل مذکوره توقف داشتیم. مهمانداران قدیم و جدید که از دولت تعیین شده بودند، بدیدن صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی بجای آورده. این روز از دولت، گاریت‌های چهاراسبه، به جهت سواری صاحبی ایلچی و دیگران آوردند. سرگور اوزلی به دیدن آمده، از بی‌تعارفی آنها که اساس استقبال برپا نکرده بودند مطلع گردید. قدری افسوس خورده و ندامت حاصل کرد، که چرا صاحبی ایلچی

را تکلیف آمدن به پتربورغ نمود، که امنای دولت روس تعارفاتی که باید بعمل آورده باشند نیاورند. بعد به منزل خود رفت. آقاییک دربندی، خدمت صاحبی ایلچی آمده، اظهار نمود که بر شما لازم است که دوی مایور را که نایب وزیر است، دیدن کرده باشید. این معنی بر طبع صاحبی ایلچی گران آمده، بسیار متغیر شدند. او را قدری آزار کردند، و از این جهت اوقات بر صاحبی ایلچی بسیار تلخ بود، و در کمال غمناکی آن روز را گذرانیدند.

یوم دوشنبه هیجدهم و سهشنبه نوزدهم: امریکه قابل تحریر باشد واقع بود. يك روز لاردوالپول به دیدن آمده، قدری از هر مقوله صحبت داشته به مکان [خود] رفت. روز دیگر سرگور اوزلی و يك نفر دیگر از اهل انگریز به دیدن آمدند. سرگور اوزلی به صاحبی ایلچی مذکور نمود، که چند نفر از بزرگان و زنان بزرگان و دوستان مادر پادشاه، این روز به خانه من آیند، شما هم باید تشریف بیاورید که من شما را با آنها آشنا کرده باشم. صاحبی ایلچی سوار اسب گردیده، به خانه او رفتند و آنها را ملاقات کرده، معاودت نمودند. این روز، صاحبی ایلچی به مهمان داران اظهار کردند که جمعی از ایتم را اراده هست که روانه ایران کرده باشیم. باشت برد مرخصی و اذن رفتن آنها را از امنای دولت گرفته باشید.

یوم چهارشنبه بیستم: صاحبی ایلچی را چون قدری افسردگی به خاطر راه یافته بود، قدغن نمودند که باغ کوچک جنب منزل را خود، سفائی داده باشند، که گاهی در آنجا رفته گردش کرده باشند. بعد لاردوالپول، به دیدن آمده، و از رفتار حضرات روس معالغ گردیده به طریق سرگور اوزلی قدری افسوس خورده، که چرا صاحبی ایلچی بدون اساس استقبال داخل شهر پتربورغ شدند، و حضرات روسیه اساس استقبال برپا نکردند. بعد او به منزل خود رفته، صاحبی ایلچی به جهت گردش به باغ پادشاهی که مقابل منزل ما واقع بود و ستانهای بلند سنگی يك پارچه، و پنجره های آهن مطلا کرده داشت، که وصف آن پیش ذکر شده است، رفتند و گردش می نمودند.

در بین گردش به ایلچی بخارا بر خوردند. ایلچی مذکور راه و رسم تعارف بسیار با صاحبی ایلچی بجای آورده، قدری از هرجا، و هر مقوله صحبت داشتند. صاحبی ایلچی تعجب نمودند که بخارا به مملکت روس چه مناسبت دارد، و ایلچی آنها در اینجا چه می کنند؛ بعد از اینکه در مقام تحقیق برآمدند، مشخص شد که بکرات فیما بین بخارا و روس ایلچیان و قوافل و تجار آمد و شد می نمایند و تجار بخارا اغلب اوقات شال ترمه، و بعضی متاع دیگر از آنجا آورده، در مملکت روس بیع و شرا می نمایند و از بخارا اسرحد روس چهار هزار ورث راه می باشد و از سرحد الی شهر پتربورغ نیز سه هزار ورث است، که مجموع از بخارا تا اصل شهر پتربورغ هفت هزار ورث راه می شود. منت راه است که از بعضی عبور می نمایند و از بعضی ممکن عبور ندارند، بعلت طاع الطریق، مگر به جمعیت بسیار، و در پنج مکان باج و خراج از مال تجار و مترددین زیافت می نمایند، و چهار شعبه رودخانه در بین راه می باشد که کنش های کوچک، در راه آنها کار می کنند. ابتدا و انتهای آن چهار شاخه رودخانه، يك رودخانه است، که بار بزرگ است، و آن چهار شعبه از همان يك رودخانه جاری است و فاصله آنها از

یکدیگر، هر يك چهار منزل راه می‌باشد و طایفه روس در انتهای سرحد خود که ابتدای خاک بخارا است و قریب است به يك رودخانه، در آنجا قلعه ساخته‌اند و آن را بزبان ترکی بيك قلعه، و همان قلعه [را] به لسان اروس توریسکه (۱) می‌نامند و جمعی اروس و مستحفظ در آنجا دارند.

در بین آن راهها و فاصله رودخانه‌ها، طوایف قرقیز و قلموق مکان دارند، و يك طایفه از آنها مطیع بخارا می‌باشد. يك طایفه از آنها که قریب به خاک روس است نیز مطیع روسیه می‌باشد، و مابقی آنها که در وسط راه ورود خانه‌ها مسکن دارند، خودسر هستند. فیما بین این طوایف سکنه عرض راه، همیشه اوقات دعوا و نزاع می‌باشد، و با یکدیگر مخالف هستند. قافله‌ای را که از بخارا، به روس می‌آید، بعضی اوقات ناخت و تاراج می‌نمایند و اکثر را باج گرفته مرخص می‌سازند. چنانچه چندی قبل ازین ایلچی روس با قدری هدایا نزد خان بخارا میرفته، در عرض راه آنرا گرفته، اسباب و اثاث (۲) آنرا ضبط کردند، و ایلچی خود فرار کرده بود. در ایام سلطنت، پول پادشاه، پدر این امپراطور روس که هیجده سال قبل از ایسن بوده باشد، دولت روس اراده تسخیر هندوستان کرده، از راه ایران و بخارا سپاه تعیین کرده بود. بقدر دوهزار ورث که از مملکت خود دور شده و از حد گذشته بودند جماعت خوارزمی، و قلموق، بر سردوازه هزار نفر سالدات آنها ریخته، قتل کرده، عراده و اسباب آنها را سرقت نموده بودند. بهر حال بالفعل ایلچی مذکور، از بخارا برای تهنیت فتح روس، از منازعه با ناپلیان، به اینجا آمده، و حال اینکه ناپلیان مجدداً از جزیره آلپ فرار و روانه شهر پاریس گردیده، لوای فتنه و آشوب افراشته، و طغیان کلی کرده، که طایفه روس از فتنه و آشوب او آرام و قرار ندارند. و در میان آنها شهرت تمام دارد که قشون کواردی که همیشه کشیک‌خانه پادشاه می‌باشند و هرگز از شهر بتربورغ بیرون نمی‌روند به علت طغیان ناپلیان، پادشاه روس آنها را طلبیده که روانه نزد او شده باشند، و در تدارک رفتن مشغولند.

ایلچی مذکور که هفت هزار ورث راه را قدری به سواری اسب، و قدری به سواری گاریت، طی نموده، و به اینجا آمده در کار خود حیران و سرگردان است. نیز مشخص گردید که از سرحد روس، تا سرحد خطا، شهزار و پانصد و چهل ورث راه می‌باشد، و در آنجا روس و خطائی، دو قلعه مقابل یکدیگر ساخته‌اند، که فیما بین آن دو قلعه مسافت کلی نیست و جمعی از خطائی در قلعه خود و جمعی از اروس در قلعه خود مکان دارند و قوافل و تجار ایشان از جانبین در آنجا رفته، معامله و داد و ستد می‌نمایند. طریق معامله و رفتن آنها نزد یکدیگر از این قرار است که: داد و ستد وجه نقد فیما بین آنها هیچ نیست و خطائی اروس را بقلعه و خاک خود به هیچوجه راه نمی‌دهد. متاعی از مقوله ثمور و خز و هر چیز دیگر [را] تجار اروس در آنجا می‌برند و در قلعه‌ای که خود ساخته‌اند، در مکانی معین می‌گذارند. جماعت خطائی از قلعه خود نیز هر متاعی از اقمشه و غیر اقمشه که دارند برداشته

به قلمه اروس می آیند و آن تنخواه را در مقابل تنخواه تجار اروس می گذارند و جانبین ملاحظه می نمایند. اگر معاوضه صرفه بحال آنها دارد، آنها مال اروس را برمی دارند و اروس مال آنها را برمی دارد و هر يك بجای خود می روند، و اگر صرفه ندارد زیاد و کم می نمایند تا معاوضه بشود.

طریق معامله آنها این است و اروس داخل مملکت خطا نمی شود و نمی گذارند. خلاصه باقی آن روز به طریق روزهای دیگر گذشت.

یوم پنجشنبه بیست و دویم، الی پنجشنبه بیست و نهم: اموراتی که وقوع یافته این است که: روزی سرگوراوزلی، جنرال اوروف را که از بزرگان روس است و زبان فرانسه و انگریزی را خوب [صحبت می کرد] (۱) به دیدن آورده، در خدمت صاحبی ایلچی آمده، از هر مقوله صحبت داشته، از فحوای حال او، سرگوراوزلی استنباط کرد که تصای ایلچی گری ایران را دارد. بعد برخاسته به منزل خود رفتند، و صاحبی ایلچی این روز در منزل لاردوالپول موعود بودند. روانه آنجا شدند و قدری در آنجا توقف و بعد از رسم ضیافت معاودت به منزل نمودند.

روز دیگر بساناویچ مهماندار آمده، شخصی از اقوام خود را به دیدن آورده، در خدمت صاحبی ایلچی مذکور نمود که: در ایام شاه طهماسب مدتی در ایران بودم و در اصفهان توقف داشتم. از اوضاع آنجا قدری اطلاع داشت. اما حال در پتربورغ از جمله بزرگان است و دولت بینهایتی دارد، و مرد بسیار خوش صحبت معمری بود.

روز دیگر از آنجا که اختلاف هوا در این ولایت نهایت ندارد. با وجود اینکه حال سه ماه و کسری (۲) می شود که از نوروز می گذرد، و روز بیست ساعت، و شب چهار ساعت است، و فور برف و بارش و سردی هوا این روز به مرتبه ای بوده، که حرکت از منزل متعذر بود.

روز دیگر بساناویچ آمده، شخص ارمنی را به دیدن صاحبی ایلچی آورده، فارسی بسیار خوب تکلم می کرد. جندی در اصفهان و کاشان و یزد و خراسان و کشمیر توقف داشته، دولت بسیاری به هم رسانیده، چند سال است که به پتربورغ آمده توقف دارد.

صاحبی ایلچی قدری با او تکلم نمودند، و تحقیقات از او کردند و به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی بالاردوالپول، و سرگوراوزلی، سوار شده، قدری به تماشای صحرا باغات خارج شهر رفتند، و مراجعت نمودند. روز دیگر، صاحبی ایلچی به رسم بازدید، به خانه اوروف رفته ساعتی توقف و معاودت نمودند. دیگر این روزها امری که قابل هریر باشد واقع نبود.

یوم جمعه ثمره شهر رجب سنه ۱۲۴۰: چون طلوع و طغیان ناپلیان انتشار تمام یافته، و سیاه روس به مرور به جهت دعوا نزد پادشاه می رفتند، بساناویچ را هوای این طلب در سر افتاده، خدمت صاحبی ایلچی آمد که باید مرا مرخص نمائید و نوشته اجرای دعوات عرض راه و رضامندی خود را به من داده باشید.

صاحبی ایلچی نظر به امرار او قبول نمودند. او به منزل خود رفته بعد از زمانی معاودت کرده، فرامین شاهنشاهی و ارقام نواب اشرف نایب السلطنه، و رقیمهجات امنای دولت، و نوشتجات بعضی از دوستان را آورده، از زیارت و مطالعه، صاحبی ایلچی را سروری حاصل گردید. اما مشخص شد که مستر آلس، ایلچی دولت انگریز، عهدنامهٔ سرگوراوزلی را بر هم زده، و خود عهدنامه بسته، چند شرط را موقوف داشته است. صاحبی ایلچی از حقیقت موقوفی و شروط مذکور مطلع گردیده، فرمودند که هرگاه امنای دولت گردون عدت راضی به تغییر عهدنامهٔ سرگوراوزلی و موقوفی شروط مذکوره شده بودند و جواب مستر آلس را گفته بودند، که هرگاه تو عهدنامهٔ ایلچی بزرگ دولت خود را قبول نداری، امضای آن را که نزد سرگور اوزلی است آورده، به امنای دولت بسپار، و خود عهدنامهٔ مجدد بسته باش بهتر و صلاح دولت ابد مدت بیشتر بود، تسا اینکه بدون گرفتن آن، عهدنامهٔ سرگوراوزلی را باطل، و عهدنامهٔ مستر آلس را ممنسی داشته باشید. زیرا که ممکن بود که هرگاه تغییر عهدنامه نمی شد و این بندهٔ درگاه را اعلام می کردند، به طریقی شده باشد که قرار دیدار عهدنامهٔ سرگور اوزلی بر هم نخورده باشد.

خلاصه صاحبی ایلچی از این فقره قدری دلتنگ شدند و از این الوقتی آنها حیرت نمودند.

یوم شنبه دویم لغایت سه شنبه دوازدهم: امورات اتفاقیه این است که چون اسبان هدایا را در باغ رازکوسلو گذاشته بودند که به علت خوبی مکان در آنجا باشند، روزی صاحبی ایلچی به جهت ملاحظهٔ آنها، از شهر روانهٔ آنجا گردیده، و آنها را به دقت تمام ملاحظه نمودند، و مفاوت کردند. بعد از آن سرگور اوزلی ولاردوالپول به دیدن صاحبی ایلچی آمدند، و از مضمون مکاتیب آورده از ایسران و تغییر دادن عهدنامهٔ سرگوراوزلی و عهدنامهٔ مجدد بستن مستر آلس مطلع گردیدند.

سرگوراوزلی مذکور نمود که من دو سه روز دیگر زیاده تسوقف در پتربورگ نمی کنم و روانهٔ لندن خواهم شد. صاحبی ایلچی یافتند که اینکه بارها مذکور می کرد که: مادام که امر محوله به شما صورت نوعی بهم نرساند من از پتربورگ روانهٔ لندن نمی شوم، و البته شما داخل شهر پتربورگ بشوید که من چنین و چنان خواهم کرد، همه فریب بوده و می خواستند که صاحبی ایلچی به شهر آمده باشند و او روانهٔ لندن شده باشد. باری قدری از هر مقوله با یکدیگر صحبت داشته، آنها به منزل خود رفتند. شب دیگر در خانهٔ ولاردوالپول موعود بودند. به اتفاق سرگوراوزلی، صاحبی ایلچی به آنجا رفتند. جمعی زنان و مردان انگریز و اروس در آنجا بودند، و لسوازم احترام بسا صاحبی ایلچی بجا آوردند. بعد از صرف غذا و پاره ای صحبت از آنجا معاودت به منزل و استراحت نمودند. روز دیگر دکتر کرترین طبیب مادر پادشاه که از اهل انگریز و مرد دانشمندی است، به اتفاق سرگور اوزلی به دیدن آمده، سرگور اوزلی در خدمت صاحبی ایلچی اظهار نمود که من فردا روانهٔ لندن خواهم شد.

فردا صبح آن روز صاحبی ایلچی به جهت ملاقات سرگوراوزلی به منزل اورفتند. او روانهٔ لندن شده بود و ملاقات واقع نشد. در بین معاودت به منزل متنت شدند، که از

شرابه مروارید بند... (۱) کمر که چهارده شاخه بود، يك شاخه آن را با مقرض
چیده، سرقت نموده‌اند. به همراهان اعلام داشتند که در مقام تفحص برآیند، و خود
لپز معاودت کرده، خواستند معنی اسباب را ملاحظه نمایند، مشخص شد که جعبه‌ای
که فاب فادزهر چند و جعبه مینا را در آن گذارده بودند در عرض راه آمدن پتربورغ
محکم بسته بودند و از حرکت و تکان گاربت آنها به یکدیگر خورده چندین دانه
فادزهر درشت ممتاز که صاحبی ایلچی خود تحصیل نموده بودند، به طریق خاک نرم
شده بود و جعبه مینا نیز شکسته بود. این فقره هم مزید به متفقد شدن مروارید شرابه
گردیده، تغییر بسیاری بهم رسانیدند، و آن روز اوقات برایشان بسیار تلخ گذشت. شب
را در خانه جنرال اوروف که وصف او تحریر شد موعود بودند. مسافت بسیار به شهر
داشت. به اتفاق لاردوالپول روانه آنجا شدند و مشارالیه رسم مهمانداری به جای آورده
و هزت و احترام کلی نموده، قدری در آنجا توقف کردند، و بعد از اتمام کیفیت
ضیافت از آنجا معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند. این روزها امر دیگر که قابل
تحریر باشد واقع نبود و کیفیت این بود که تحریر شد.

چهارشنبه سیزدهم: چون در حین ورود پتربورغ مسموع ایتمام و عملجات شده بود
که مملکت فرنگستان آزادی است، و کسی را باکسی کاری نیست، و هرکس مرتکب
اعمال و افعال ذمیه (۲) بشود مواخذه از او نمی‌شود، و در آنجا زن‌های فاحشه، و غیر
فاحشه، روگشاده در کوچه و بازار و هر گوشه و کنار در گردش بودند، بنابراین
چند نفری از عملجات را منظور این بود که دائم اوقات به لهو و لعب و افعال ذمیه (۲)
منقول باشند، و این معنی با رأی صاحبی ایلچی منافات کلی داشت و در مقام مواخذه
و سیاست برمی‌آمدند. در این بین هم سرقت بند مروارید شرابه، به صحت پیوسته بود.
صبح این روز، صاحبی ایلچی در عین تغییر اراده داشتند که قدری آنها را سیاست کرده
باشند که چنانچه مرتکب سرقت آن شده‌اند رد نمایند و نیز از ارتکاب حرکات شنیع دست
بردارند باشند. همراهان عرض کردند که سیاست آنها باعث داد و فریاد می‌شود. هر يك
به طریق آئین شرع قسمی یاد نمایند که مرتکب سرقت آن نشده‌اند و بعدها به لهو و لعب
هم منقول شوند.

صاحبی ایلچی این معنی را قبول فرمودند. حقیر ابتدا خود آمده قسم به کلام الله
مجید یاد نموده، و بعد تمامی ایتمام نیز جمع گردیده، قسم یاد کردند. به منزل عباس ناظر
رفتند و در آنجا محمد تقی و عباس مذکور و درویش حسین و یک‌دو نفر دیگر که برتری
به سایر داشتند و بیشتر تمنای لهو و لعب و رفتار ناشایسته در خاطر ایشان نقش بسته بود،
حرکت سایر ایتمام گردیده، آغاز داد و بیداد و فضاحتی نمودند، و مذکور می‌کردند که
الحال به خانه وزیر روس می‌رویم و ترك ملازمت کرده، روانه ابران می‌شویم.

صاحبی ایلچی مطلع گردیده، حکم به احضار آنها نمودند. آنها فی الجمله امتناع
را آمدن کردند. بالاخره جمعی را فرستادند و آنها را آوردند که مشخص نمایند که چه
امتنگو دارند. در حین آمدن آنها قدری بی‌ادبانه جواب و سؤال کرده داد و فریاد زدند.

صاحبی ایلچی متغیر گردیده، به بسناویچ حکم نمودند که آنها را گرفته و برده در حبس خانه روس محبوس نمایند. مشارالیه تمامی آنها را برده حبس نموده بعد از زمانی حکم کردند، و آنها را يك يك آورده، سیاست و تنبیه لازمه نمودند و به حبس برگردانیدند و قدغن به بسناویچ کردند که عراده و نوشته مرخصی و سایر ضروریات آنها را آماده کرده که آنها را روانه ایران نمایند.

این روز از حرکات و رفتار ناهنجار آنها بر صاحبی ایلچی اوقات بسیار تلخ و پریشان گذشت.

یوم پنجشنبه چهاردهم: صبح بسناویچ مهماندار آمده، مذکور نمود که دو یوم دیگر ایتم و عمله مذکوره پیش را که مرتکب حرکات ناشایسته شده بودند و در حبس بودند، روانه ایران خواهم نمود. بعد اصرار زیاد کرده، صاحبی ایلچی را به ملاحظه باغ مقابل منزل، که قدری از وصف آن را پیش از این تحریر نموده، برد، صاحبی ایلچی در آنجا رفته به گردش در باغ مشغول شدند. در آنجا عمارتی واقع است که اول بنائی که پتر پادشاه، در پترزبورگ گذاشته آن است و بعضی دوزوب و جعبه و تصویرها از چوب به دست خود ساخته و در آن عمارت گذاشته، و آن عمارت دو طبقه می باشد، و خود طرح آن را ریخته و بعد ساخته اند. اگرچه بسیار کوچک است، اما با وجود اینکه یکصد و سی چهل سال است که ساخته شده، باز در کمال تازگی می باشد و سرایداری دارد که دایم به محافظت و تعمیر آنجا مشغول است.

صاحبی ایلچی قدری در آنجا گردش نمود و ملاحظه چیزهایی که پتر پادشاه خود ساخته بود نمودند، و انعامی به سرایدار آنجا داده روانه منزل شدند. بعد از صرف غذا بسناویچ و جنرال رونیف مهماندار جدید که بسناویچ او را بجای خود مهماندار کرده، که خود روانه پاریس شده باشد، نزد صاحبی ایلچی آمدند و مذکور نمودند که باغیست در وسط شهر که آن را (۱) تیر نریکه می گویند و مکان بسیار خوبی است، ساعتی به جهت تماشا به آنجا رفته باشند. صاحبی ایلچی سوارگاریت شده، روانه آنجا شدند. بعد از ورود آنجا قدری در باغ و عمارات پادشاهی گردش نمودند، اساس بسیار از مقوله تصویرات از سنگ تراشیده و غیره در آنجا بسیار بود. از جمله آینه ای ملاحظه شد که شش زرع طول و چهار زرع عرض داشت. دیگر آینه های بسیار و کرسی و میز و تصویرات مختلف و اسباب ها که از سنگ مرمر و غیر مرمر تراشیده بودند، در آنجا بسیار بود. و عمارت های طولانی مرتفع، به اقسام مختلف بسیار داشت. از جمله مکانی ساخته بودند که سقف آن پوشیده بود و بدون اغراق یکصد ذرع بلکه متجاوز طول، و شصت هفتاد ذرع عرض داشت. ستان های بسیار بلندقد، در اطراف آن کار گذاشته بودند و خاک نرم ملایم در زمین آن (۲) ریخته بودند، مشخص شد که این مکان از برای این است که در ایام زمستان و شدت سردی هوا، آنچه مرکبات و گل های خوب، و ریاحین و چمن های سبز در اصل باغ می باشد، از جای خود برداشته و به این مکان می آورند و به زمین می گذارند و محافظت می نمایند که سردی هوا تأثیر به آنها نکند و محفوظ

باشند. دیگر این باغ نهرهای آب به طریق دریاچه و جویهای بسیار که از پانزده ورث راه به اینجا می‌آید بسیار دارد. و اشجار میوه‌دار از هر مقوله و مرکبات و اقسام گلها و ریاحین و اشجار بی‌ثمر و خیابانها و عمارات عالی بسیار دارد که عقل از ملاحظه آنها هیران می‌شود. در آنجا مشخص شد که پرتکین نام وزیر یکترینه که او را خورشیدکلاه می‌نامند، مرد مقتدری بوده، و در شغل وزارت به حدی اقتدار داشته که اگر امری از امور سلطنت از جانب پادشاه حکم می‌شده و او صلاح دولت را نمی‌دانسته قبول آن امر را نمی‌کرده، و رأی پادشاه را منحرف می‌ساخته، بانی این باغ بوده و آن را بنا کرده بعد از اتمام روزی پادشاه را در آنجا ضیافت کرده آن باغ را پیشکش می‌کند، پادشاه بعد از گرفتن باغ در عمارات آن تصرفات نیکو کرده، اساس ملوکانه و عمارات عالی در آنجا بنا کرده است.

باری صاحبی ایلچی گردش بسیاری نموده، از هر گوشه و کنار می‌رفتند و ملاحظه می‌نمودند. در عرض راه به دوی مایور نایب وزیر برخوردی آغاز تعارف رسمی نموده، و اظهار شرمساری بسیار کرده، با صاحبی ایلچی در گوشه‌ای توقف و به صحبت مشغول شدند. کاغذی در خصوص سفارشات مهمانداری، صاحبی ایلچی، امپراطور اعظم به مشارالیه از پاریس نوشته بود. آن را از بغل بیرون آورده، به صاحبی ایلچی نشان داده، بساناوویچ حضور داشت. کاغذ را خواندند. نوشته بود که: ایلچی بزرگ دولت علیه ایران را کمال وازش و عزت و حرمت و محبت کرده باشید، و به او بگوئید که چون منازعه فیما بین ما و ناپلیان واقع است، زمان ملاقات چندی تأخیر دارد. در این باب نقاری به خاطر شود راه ندهد که بعد از انتظام امور ما روانه پتربورغ خواهیم شد و مطلب او را به طریق خاطرخواه انجام داد.

صاحبی ایلچی قدری از مطالعه آن کاغذ متعجب شدند. بعد دوی مایور خواهش بدن و سواد کردن نامه شاهنشاهی را نمود. صاحبی ایلچی جواب فرمودند که نامه اسر به مهر می‌باشد، و کسی را حد آن نیست که مهر آن را بردارد، و سوای به دست دشا به دست احدی نخواهم داد. او ترک خواهش کرد. ساعتی با یکدیگر از هر مقوله صحبت داشتند و قرارداد نمودند که آدمی معین کند که نوشتجات صاحبی ایلچی را به ران برده جواب گرفته به پتربورغ آورده باشد.

صاحبی ایلچی از آنجا روانه منزل شدند و قدغن نمودند که نوشتجات در هر باب می‌شود. که ارسال ایران نموده باشند. باقی روز به طریق روزهای دیگر گذشت.

یوم جمعه پانزدهم: چون بساناوویچ عازم خدمت پادشاه بود، صاحبی ایلچی عریضه‌ای این مضمون به پادشاه قلمی نمودند: «شاهنشاه، امپراطور، اعظما! دام‌ظله حال‌التحریر بیضه که عالیجاه جنرال بساناوویچ عازم بزم حضور امپراطوری می‌بود، این دولتخواه خود لازم دانست که مراتب مهمانداری و خدمات و تصدیقات که جنرال مذکور بیده و نسبت به این دولتخواه بعمل آورده، معروض رأی امپراطوری نماید. الحق هر باب این دولتخواه را از خود راضی و خوشنود گردانیده، و کمال رضامندی از او دارم. دیگر امر، امر امپراطور اعظم است، و چون حال مشارالیه روانه درگاه بارگاه امپراطور اعظم بود، لازم دید که شرح حال و کیفیت احوال خود را

به خدمت فلک رفعت ایمبراطور اعظم عرض نماید که الحال زیاده از مدت یکسال است که این دولتخواه از دارالسلطنه طهران روانه گردیده، نظر به اینکه آن شاهنشاه اعظم در دارالسلطنه پتربورگ تشریف نداشتید، ایام زمستان را در مسکو به سر برده، و حال سه ماه است که به پتربورگ رسیده، چون از شفقت و مرحمت ایمبراطور اعظم، در همه منازل راه، به این دولتخواه بسیار محبت و مهمانداری نموده‌اند و علاوه بر آن هم از راه دولتخواهی تمنا دارم، که دوستی و اتحاد دولتین علیتین، کمال استحکام پذیرفته، امورات دو دولت علیه به خوبی و خوشنودی طرفین گذشته باشد. آن محبت و مهمان‌نوازی عرض راه را به شاهنشاه جمجاه خودم عرض کردم. حال جواب آن به این دولتخواه رسیده و شاهنشاه من، از این دولتخواه بسیار آزرده‌خاطر گردیده و مرقوم فرمودند که معلوم می‌شود که بر تو در هر خانه و هر مکان خوش گذشته که مدت یکسال و چیزی است که رفته‌ای و هنوز خدمات محوله به تو سورت انجام به هم نرسانیده. این دولتخواه اخلاص‌پناه، بسیار از غضب دستخط شاهنشاه خود تشویش بهمرسانیده، و می‌داند که عذرهای این دولتخواه به علت این توقف بسیار در اینجا در آن سرکار پذیرفته نمی‌شود، زیرا که اگر این اخلاص کیش عرض نمایم که اغلب حضرت ایمبراطور اعظم در پای تخت خود تشریف نداشتند، قبول نخواهند کرد. به جهت اینکه قانون چنین نبوده، در میان پادشاهان آسیه که پادشاه به سفر بمید برود و مملکت او این قسم در مهد امن و امان، و اهالی آنجا در آسایش بوده باشند. به هر حال این دولتخواه دست از جان خود برداشته‌ام، اما به امیدواری شفقت و مرحمت و سخاوت ایمبراطور اعظم امید حیات بر خود باقی گذاشته‌ام که اگر ایمبراطور اعظم حکم بفرماید، این دولتخواه با دو سه نفر آدم خود، بایست (۱) روانه حضور ایمبراطور اعظم، به هر جا که بسوده باشد شده باشیم و اگر این امر ممکن نباشد و حکم احضار نفرمایند التماس دارم که از وفور شفقت و مرحمت مشهور آن شاهنشاه اعظم در خصوص بخشش نمودن بعضی ولایات ایران که از برای سرکار آن شاهنشاه اعظم هیچ فایده و مصرفی به غیر از نقصان ندارد. و بخشش کردن آنها باعث این می‌شود که شاهنشاه ایران از آن پادشاه رضامند و خوشنود خواهد شد و آن وقت در حقیقت دوستی و اتحاد دولتین علیتین استحکام کلی پذیرفته خواهد بود، این دولتخواه را اطمینانی شفقت فرمائید، که به شاهنشاه خود خاطر جمعی عرض نمایم. و از شفقت و مرحمت ایمبراطور اعظم، عذر خواه عفو تقصیر خود از آن سرکار شده باشم. تا عالیجاه سرگوراوزلی، ایلچی بزرگ دولت انگریز که قبل از این در ایران مقیم بوده، در اینجا حضور داشت خوب بود. دایم اوقات از مراتب مرحمت و شفقت ایمبراطور اعظم، این دولتخواه را خاطر جمعی و امیدواری می‌داد و بسیار اظهار و بیان می‌نمود که از مرحمت و سخاوت ایمبراطور اعظم بعضی ولایات بخشش خواهد شد. اما بالفعل که عالیجاه مشارالیه به لندن رفته، این اخلاص کیش در اینجا بی کس و حیران و پریشان مانده نه کسی را می‌شناسم، و نه کسی مرا می‌شناسد. نه احدی نزد من آمد و شد می‌نماید، و یقین دارم که اگر ایمبراطور اعظم

زود به حال این اخلاص کیش ترحم نفرماید، در اینجا خواهم برطرف شد، از خوف پادشاه خورم. باقی، از اسم و نام نیک که ایمبراطور اعظم در روی دنیا دارد متوقع هستم که چاره امر مرا او به نیک نامی خود فرموده باشد. حال امیدی که دارم از خداست و از ایمبراطور اعظم. زیاده عرض نکردم دیگر امر، امر ایمبراطور است.»

بعد از نوشتن و اتمام عریضه، جنرال اوروف که از دوستان صاحبی ایلچی می بود به دیدن آمده عریضه مذکوره را به خط اروسی ترجمه نمود، و به صاحبی ایلچی داده که در حین رفتن بساناوویچ تسلیم او نمایند و به منزل خود رفت. در همین روز بساناوویچ خدمت صاحبی ایلچی آمده، اسرار زیاد کرده که به ملاحظه خانه عجایب المخلوقات که در آنجا چیزهای غریب و عجیب می باشد رفته باشند.

صاحبی ایلچی قبول فرموده، به همراهی او وسایر مهمانداران و همراهان روانه آن خانه شدند. در آنجا ملاحظه شد که خانه بسیار وسیعی سه چهار طبقه ساخته اند و جمعی سراپدار و عمله جات و جنرالها به جهت محافظت آنجا تعیین کرده اند. تمامی در سر طبقات و عمارات آن خانه گردش نمودیم. در هر جا و هر مکان و هر طاق آن، صندوقها راه صاحبی ایلچی آمده، به عزت تمام، صاحبی را داخل خانه نمودند و در جمیع طبقات و عمارات آن خانه گردش نمودیم. در هر جا و هر مکان و هر اطاق آن، صندوقها، و کتابدانها، از آینه ساخته گذاشته اند و در میان آنها شیشه های بسیار عرق پر کرده، سر آن را محکم بسته و در میان شیشه یک نوع جانوری یا یک قسم مخلوقی که غرابت کلی دارد گذاشته اند، از مقوله آدم دو سر و یک تنه، و آدم یکسرو دو تنه و همچنین جانوران به این قسم، و اطفال که سقط شده اند، از یکماهه الی یکساله و جانوران دیگر آنچه به خاطر برسد در آن شیشه ها گذاشته بودند. از جمله چیزهای بسیار غریب، یکی این بود که نفس مردی را قطع کرده در شیشه نگاه داشته بودند که بی اغراق نیم ذرع قد داشت و قطر آن هم به قدر قد آن بود و فرج زنی را نیز بریده، در شیشه گذاشته بودند که پنج گره طول و سه گره عرض داشت، و دیگر در طبقات این خانه هر قسم مخلوقی از وحوش و طیور، و جانوران بحری و بری و هوائی، و کوهی و زمینی، که به خاطر خطور نماید گرفته و لاشه آن را خشک کرده، در آنجا گذاشته اند. مثلاً فیل و کرگدن، و شاخ کرگدن و هلاهل و شیر و پلنگ، خرس میمون، و غیره و هر چیز که جناب باری خلق کرده، حتی پشه و شب پره و شیش و کیبک به همان هیأت که در جاننداری می بودند، خشک شده، در این مکانها گذاشته اند. کاسه پشت در اینجا ملاحظه شد که هر یک دو ذرع سه ذرع عرض و طول داشتند.

دیگر جانوران ندیده و نشنیده به هیأت های غریب و به اقسام عجیب در این مکانها اینقدر ملاحظه شد که چشم از دیدن آنها خیره ماند، پوست آدمی را کنسده و چیزی در آن کرده، به ترکیب آدم ایستاده، در جائی گذاشته بودند، به قسمی که جمیع اعضای او نمایان بود، و بدون اغراق سه ذرع قد و قامت بلکه بیشتر داشت، و یک ذرع بلکه متجاوز عرض شانه و شوکت او بود.

دیگر مخلوقات غریب از هر مقوله در این خانه بسیار است، چه بحری و چه بری، که از تحریر بیرون است و دیگر آنچه در معادن، جناب باری خلق کرده، از مقوله

طلا و نقره، و مس و آهن، و امثال اینها، و جواهر آلات و غیر آن، به همان ترکیب و هیاتی که در میان سنگ و گل در معادن می‌باشد در این خانه آورده، گذاشته‌اند. هر قسم سنگی و مهره‌ای که در تکه دریاها، و کوهها و معادن (۱) روی عالم به هم می‌رسد در اینجا آورده‌اند، و در جاها و مکان‌ها گذاشته‌اند. خلاصه تحریر، تفصیل آنچه از این مقوله صور و اشکال مختلف و چیزهای معدنی و استخوان‌های جانوران عجیب و غریب و تشریح انسان که در این خانه می‌باشد، خالی از اشکالی نیست و مادام که کسی خود ملاحظه نماید قبول مطلب نمی‌کند، که اینها را چه قسم جمع کرده‌اند، و به چه انضباط در جاها و مکان‌ها گذاشته‌اند و به چه طریق محافظت می‌نمایند. چنانچه جانوران آبی‌چند، در آنجا ملاحظه شد که هر قسم وصفی از آنها قلمی شود، عقل از قبول آن عاجز است، و دیگر فیل‌هایی که در ایام نادرشاه به رسم هدیه به جهت پادشاه روس آورده بودند، در هنگام برطرفی آنها، پوست آنها را با استخوان و فیل‌بان هندی سواره، به هیأت وقت داشتن جان، در مکانی برپا داشته بودند و صاحبی ایلیچی می‌گفتند که این فیل‌های هدایای نادرشاه است.

صاحبی ایلیچی فرمودند که به علت عدم آذوقه يك سال دیگر فیل‌های آورده ما را هم به همین نسبت خواهند کرد. و هیولای [کذا] آنها در پهنوی اینها گذاشته خواهد شد.

باری قدر معقولی در این خانه وسیع گردش نمودند، و آنچه از هر مقوله، از این مخلوقات غریب و چیزهای معدنی عجیب، در اینجا بود، ملاحظه نمودند، و کتاب قانون که یکتربینه در میان روس بنا گزارد در کمال احترام و زیت در آنجا گذاشته بودند، و وجه، اشرفی، و سفید و سیاه از سکه جمیع پادشاهان قدیم همه عالم و جمیع ممالک از هر قسم در جعبه‌ها در آنجا گذاشته بودند. معاودت به منزل شد و مشغول تحریر نوشتجات به سمت ایران شدیم. این روز دیگر امری که قابل تحریر باشد واقع نبود.

یوم شنبه شانزدهم الی شنبه بیست و سیم: امورات وقوعی این است که: چون به علت طویلۀ مرغوبی که در باغ رازسکوسلو بود، صاحبی ایلیچی قدغن نموده بودند، که اسبان را به شهر نیاورده، در آنجا نگاه‌داشته، متوجه شده باشند. روزی آدمی فرستاده آنها را به شهر پترزبورگ آوردند، و هر روزه به ملاحظه و سرپرستی آنها مشغول بودند. روزی دیگر لاردوالپول آمده نوشتجات سرگوراوزلی، و محمدعلی خان شوشتری که در بنیۀ (۲) می‌باشد و نوشته به لندن فرستاده از آنجا آورده بودند، به جهت صاحبی ایلیچی آورده و ملاحظه نمودند.

روز دیگر مراسله و يك جلد تقویم از حسین‌خان سردار ایروان رسید. روز دیگر در خانه گراف و رسل همسایه که از اهل کانسل و اصل او مردم پل شاپچی بود، و بسیار از بزرگان را به دیدن صاحبی ایلیچی می‌آورد و آشنا می‌کرد، و مرد بسیار خوش آشنائی بود، و قدری اوصاف او پیش ذکر شده، صاحبی ایلیچی موعود بودند، با مهمانداران در آنجا رفتند. دوی مایور نایب وزیر و همگی اهل کانسل دولت روس در آنجا موعود بودند.

تمامی کمال عزت و احترام نسبت به صاحبی ایلچی مبدول داشتند. و بعد از صرف غذا هر يك به مکان خود معاودت کردند. همین روز کشیش بزرگ دولت روس، که جمیع کشیشان و پیشوایان و کلیساها تمام در دست او می‌باشند، و مرد معمر با سیاستی می‌بود، به گاریت شش اسبه سوار گردیده به دیدن صاحبی ایلچی آمده، و بسیار اظهار دوستی و تعارف نموده، او هم در خانه گراف موعود بود. به اتفاق روانه آنجا شدند. دیگر امری که توان تحریر نمود واقع نبود.

یوم یکشنبه بیست و چهارم: صبح بسناویج و رونیف مهماندار که به جای او برقرار شده خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که ناپایان طغیان کلی نموده و با استعداد تمام، به دعوی اشخاصی که در آنجا جمع شده‌اند، آمده است.

بعد از اظهار این خبر به منزل خود رفتند. این روز به جهت نه نفر از ایتمام مأمورین ایران، نفری پنج تومان انعام از دولت روس آوردند. صاحبی ایلچی از این حرکت آنها بسیار متغیر گردیدند. و ایتمام مذکور نیز وجه را در پیش روی حاملان انداخته برنداشتند، و پس دادند. آنها هم نظر به لثامت ذاتی غنیمت شمرده برداشته به منزل خود رفتند، و صاحبی ایلچی در همین روز علاوه بر مواجب و رخوت و بالابوش و اسباب که به آنها داده بودند، به قدر سیصد چهار صد تومان وجه و رخوت به دوازده نفر مأمورین ایران از خود انعام کردند، و امورات آنها را مضبوط نمودند که یوم بعد از آنجا حرکت و روانه ایران شوند. دیگر امری واقع نبود و به طریق سایر روزها گذشت.

دوشنبه بیست و پنجم و سه‌شنبه بیست و ششم و چهارشنبه بیست و هفتم: یک روز ساحی به ملاحظه کتابخانه رفته در آنجا خانهای بود و جمعی سرایدار و بزرگان مستحفظ بودند. کتابهای بسیار و تواریخ به خط هر فرنگ و هر جا به اقسام مختلف الی غیرالنهاییه در آنجا بود. قرآن مجید هم در آنجا داشتند. صاحبی ایلچی قدری ملاحظه نموده معاودت به منزل کردند.

روز بعد کاغذهای به ایران را تمام کرده، تسلیم میر عبدالله نام پیشخدمت نموده، و دوازده نفر ایتمام که مأمور به ایران نموده بودند به همراهی یک نفر افسر بلد، سوار عراده‌ها کرده روانه کردند.

روز بعد بسناویج آمده رخصت مرخصی خواسته، و عریضه پادشاه را صاحبی ایلچی تسلیم او نمود، و او روانه پاریس شد. صاحبی ایلچی علاوه بر شال‌ها و تعارفاتی که به او بعمل آمده بود، دوست‌دانه اشرفی باحاغلی به او تکلیف نمود و [او] در کمال خوشنودی روانه پاریس شد. دیگر امری واقع نبود.

یوم پنجشنبه بیست و هشتم الی دوشنبه نهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۰: امریکه نازه‌گی داشته باشد واقع نبود. روزی صاحبی در خانه داکتر کریتن طبیب مادر پادشاه که اهل انگریز است و مرد دانشمندی می‌باشد موعود بودند. به اتفاق لاردوالپول در آنجا رفتند. مشارالیه اقسام تعارف رسمی به عمل آورده، بعد از صرف غذا معاودت نمودند. روزی نوشتن‌ای به دوی‌مایور وزیر قلمی نمودند که محمد علی بیگ گماشته صاحب معظم صدراعظم را مرخص نموده، و اسباب سواری به جهت او حاضر کرده که روانه ایران شود.

روز دیگر صاحبی ایلچی در خانه لاردوالبول موعود بودند. در آنجا رفتند. تمامی اهل انگریز در آنجا جمع بودند. بعد از صرف غذا مذکور شد که اهالی پروس و لاردونستین انگریز ناپلیان را شکست فاحش داده شیرازه اوضاع و اساس سلطنت او را بکلی از یکدیگر پاشیدند، و اهل فرانسه جمعیت کرده، او را گرفته شمشیر از کمر او باز کردند و او را از سلطنت خود خلع نمودند و آن روز این خبر منتشر گردید، و صاحبی ایلچی بعد از آنجا مراجعت به منزل نمودند.

روزهای دیگر سوای اغتشاش و پریشانی امر ناپلیان، که بتواتر خبر میرسید، دیگر امری واقع نبود.

یوم سه شنبه دهم: این روز به اصرار مهبانداران، صاحبی ایلچی و همراهان به ملاحظه کارخانهجات بلورسازی و آینه سازی رفتند. در آنجا که وارد شدند، جمعی بر سر راه آمده، در کمال عزت صاحبی ایلچی را داخل آنجا نمودند و از دستگاه اول که آینه و اسباب بلور و ظروف ساخته میشود، الی آخر دستگاهی که به اتمام میرسد و بیع و شرا مینمایند، تمامی را به ملاحظه صاحبی ایلچی رسانیدند.

ابتدا مکانی است، کوره‌ای بسته‌اند و آتش بیحد در آن سوختند. مصالح آینه را در حوض سنگی کرده، با سیخ‌های آهن و اسباب دیگر، آن حوض را در کوره برده، می‌گدازند، و در (۱) آن را محکم می‌نمایند، تا اینکه آن مصالح در آن حوض آب میشود. بعد از اینکه خوب آبشود، جمعی می‌آیند و در (۱) کوره را باز کرده، با سیخ آهن قدری از آن مصالح [را] بیرون می‌آورند و ملاحظه می‌نمایند. هرگاه به قسمی که منظور او هست شده است. عراده آهنی نزدیک کوره می‌آورند و با اسباب‌های غریب آهنی و چرخ‌ها آن دیگ سنگی را از کوره بیرون آورده روی عراده آهنی می‌گذارند و به مکان دیگر می‌برند، ابتدا کسی می‌آید و کف بسیار که روی آن دیگ جمع شده گرفته، بزمین می‌ریزد و بعد عراده‌ها نزدیک دستگاه که قالب آینه در آنجا میباشد می‌برد و چرخ و قلابی و اثاث (۲) دارند آنها را به دیگ نصب می‌کنند و چرخ را حرکت میدهند. دیگ از روی عراده بلند میشود و بروی قالب آینه یله میشود و بمرور روی قالب ریخته میشود. چوبی به طریق چوبه نان‌بزی دارند، روی آن می‌مالند، تا پهن میشود، و بهر قدر و هر اندازه که خواسته باشند انگاره می‌کنند و زیادتی آن را از اطراف قطع می‌نمایند. بعد از اینکه آینه پهن کردند و قطع و اندازه او درست شد و روی آن را صاف کردند به کوره دیگر می‌کشند و آن را در آنجا می‌گذارند و آن کوره نیم گرم است. اما ابتدا که انگاره می‌کنند بسیار ضخیم (۳) و کلفت است و هر قدر خواسته باشند می‌سازند و مدتی در آن کوره نیم گرم آن را می‌گدازند تا خوب خود را بگیرد و بعمل آمده باشد. آنوقت آن را از آنجا بیرون آورده، بدستگاه دیگر می‌برند. در آنجا چرخ و اثاثی (۴) برپا کرده‌اند و صفحه‌ها از سنگ ساخته‌اند. آن آینه را روی آنجا می‌گذارند و مصالحی به طریق گل زرد که با آب همزوج باشد دارند. روی آینه می‌بزنند و سنگ بزرگ نازکی روی آن آینه می‌گذارند. بهمان چرخ و اسباب

که هست آن سنگ روی آینه مالیده میشود و اینقدر آینه را مالش میدهد که صاف و نازک می‌شود و از عیب بکلی بیرون می‌رود. بعد از اینکه خوب به عمل آمد از آنجا برداشته بدستگاه دیگر می‌برند. آنجا هم، چرخ و اسبابی و اساسی دارد که خود بخود گردش می‌کند. در آنجا آینه را گذاشته اسبابی دارند که روی آینه می‌کشند و کم کم سبقل (۱) بهم می‌رسانند و صاف نمایان میشود. بعد که حسب‌الواقع صاف و بی‌عیب شد از آنجا برداشته به دستگاه دیگر می‌برند.

نخته‌ها و اسباب‌های بسیار در آنجا می‌باشد. آینه را روی دستگاهها گذاشته، جیوه را آورده پهن می‌کنند و جمعی در اطراف نشسته آینه را گرفته جیوه می‌کنند و از آنجا ه ابهارها و مکان‌ها برده، می‌گذارند. در آنجا آینه‌های چهار پنج ذرع قد و دوسه ذرع برض، کمتر بیشتر بسیار ملاحظه شد. از آنجا به‌مکان دیگر رفتیم که اسباب بلور و لروف و غلیان و همه اسباب‌های دیگر می‌ساختند و این مکان مغایرت چندان با کارخانه‌جات ایران نداشت. کوره بسته‌اند و در میان کوره مصالح بلور آب شده است. ر اطراف کوره استادان نشسته هر یک دستگاهی و اسبابی در پیش خود جمع دارند و صالح از کوره بیرون آورده هر یک چیزی که خواسته باشند می‌سازند. یکی شیشه می‌سازد. یکی پیاله می‌سازد. یکی غلیان می‌سازد و همچنین هر یک ظرفی و اسبابی به هر ر کهب که خواسته باشند یا فرمایش به او شده باشد در کمال چابکی می‌سازد و شاگردان ستاده که دفعی گرفته به گرم‌خانه‌ها می‌برند، و بعد که بعمل آمد از آنجا بیرون ورده (۲) به دستگاه دیگر برده، پرداخت و سبقل (۱) می‌نمایند، و از آنجا به جای بگر برده که چندین چرخ و اسباب برپا می‌باشد و در پای هر چرخ استادی نشسته ک قسم الماس تراش می‌نمایند و اقسام طراحی یا چرخ به آن ظرف می‌نمایند و چرخ بود بخود گردش می‌کند و از آنجا به دستگاه دیگر برده جمعی نشسته‌اند طلا کاری و مویر سازی در روی بلور و یار فطن می‌نمایند تا اینکه به اتمام می‌رسد.

خلاصه از ابتدای اینکه یک ظرفی یا آینه یا چیزی از کوره اول بیرون می‌آید، دست به دست گردش می‌نماید تا اینکه به اتمام می‌رسد و داخل انبار می‌نمایند. و اصل ن همه چرخ‌ها و دستگاهها که خود بخود گردش می‌نمایند و هر کس در پای چرخ سسته مشغول عملی می‌باشد تمام از بخار یک خمره آب گرم است که در جانی کوره اخته‌اند. قلیل آتش در آن سوخته می‌شود. خمره از آهن ساخته روی کوره کار گذاشته‌اند و آن را مملو از آب کرده‌اند و لوله‌ها از آهن به آن خمره نصب است و آن لوله‌ها را در مکان‌های دیگر برده متصل به چرخ‌ها و دستگاهها کرده‌اند. آب که در آن خمره جوش می‌آید بخار به لوله‌ها می‌رود و از شدت زور آن بخار، به یکدفعه مموع این چرخ‌ها گردش می‌کند و هر کس که مشغول هر کاری هست، در پای چرخ سسته در کمال آسانی کار خود را به اتمام می‌رساند. اگرچه تا کسی خود به چشم لحظه نکند از تحریر و تقریر، چیزی حالی او نمی‌شود. اما بسیار غریب است که از کوره آتش و یک خمره آهن که آب گرم داشته باشد چندین چرخ دستگاه در چندین

مکان جدا جدا گردش نمایند و از هر چرخه و دستگاہی صنعتی و اسبابی به ظهور برسد. این کوره آتش و خمرة آب و چرخ و اسباب در مملکت روس نبوده، چند گاهيست که استادان انگريز در آنجا آمده و این اساس را برپا کرده اند و حال در هر کارخانه و هر مکان این اساس را برپا کرده اند و هر چیزی را که میخواهند ساخته باشد در کمال سهولت و آسانی می سازند.

در بین گردش در کارخانه بلورسازی یکنفر از استادان آنها قلیل مصالح بلوری از کوره بیرون آورد و آن را بد طریق قلم چیز نويس بقدر سی ذرع راه لوله ساخت و بعد شکست و به کوره ریخت. غرض از این عمل این بود که ملاحظه شود که مصالح را اینقدر پاك و بی عیب می کنند که هر حکمی خواسته باشند به آن بتوانند کرد. بعد از دیدن کارخانهجات و اسباب و اساس آنها معاودت به منزل نمودند و آن روز به طریق سایر روزها به شب رسید.

یوم چهارشنبه یازدهم: بعد از نهار (۱) جنرال مهماندار آمده اصرار نمود که به کارخانهجات کشتی جنگی سازی رفته باشند. صاحبی ایلچی قبول نموده با مهمانداران و همراهان روانه شدند. در آنجا خانه ها و کارخانه های (۲) بسیار بزرگ وسیع ساخته اند و عملجات بسیار و سرکارهای متعدد به جهت آنجا تعیین نموده اند که هر يك به شغلی و عملی مشغول میباشند و این کارخانه قدری از شهر پترزبورغ دور است و در خارج واقع است. اما کارخانهجات دیگر هم به جهت کشتی سازی در شهر و بعضی از ولایات دیگر ساخته اند که همه جا به استادی استادان انگريز به امر کشتی جنگی سازی مشغول میباشند. هر چند که از قراریکه مشهور است هیچکس کشتی جنگی را بهتر از اهل انگريز ساخته و ندارند. لکن چون چوبهائی که در مملکت روس به هم میرسد در هیچ جا و هیچ مکان بهم نمی رسد و از مملکت روس چوب به سایر ولایات فرنگ می برند، کشتی روس به این جهت ترجیح به آنها دارد.

باری این کارخانه بسیار وسیع است و مکان های بسیار دارد که هر مکانی مختص ساختن اسبابی می باشد. نجاری و خراطی و حدادی و ساختن مطلق اسباب و آلات کشتی تمامی در همین کارخانهجات می شود که يك فروند (۳) کشتی را که خواهند ساختند باشند از ابتدا که چوب آن را قطع می نمایند و می تراشند تا انتهایی که آن را مس گرفته به دریا می برند، تمامی آلات و اسباب آن را اعم از چوب و اسباب آهن و مس و آنچه در کار داشته باشد در همین کارخانهجات می سازند که به هیچ وجه احتیاج به رفتن مکان دیگر نیست. اما عمده کار آنها به همان کوره آتش و خمرة آهن پر آب که تفصیل آن تحریر شده می باشد، که از بخار آن آب به یکدفعه احتمال دارد که هزار چرخ و هزار دستگاہ در این کارخانهجات خود به خود گردش کند و در پای هر چرخه و هر دستگاہی استادی و عمله [ای] نشسته و ایستاده، آلاتی و اسبابی در دست دارند و در کمال چستی و چالاکی می سازند که به اندک وقتی کشتی در کمال خوبی آماده ساخته شده است. چنانچه بعد از ملاحظه کارخانهجات نجاری و خراطی و حدادی و غیره مذکور

در خارج آن خانه در کنار دریا رفتیم در آنجا دو کشتی ساختن بود. یکی به کلی به اتمام رسیده بود و مس گرفته بودند و اراده داشتند که روانه دریا نمایند و دیگری در کار به اتمام رسیدن بود. صاحب ایلچی در کشتی های مذکوره رفتند و به دقت تمام ملاحظه نمودند و تعریف بسیار از آنها کردند، زیرا که کمال خوبی و استحکام و وسعت داشت و استادان آنها تمام اهل انگریز می باشند، که به مرور در آنجا آمده و مشغول هر کار گردیده اند و جماعت اروس را می آموزند.

خلاصه، تفصیل وضع و ساختن و ترکیب و جا و مکان های کشتی و طریق آلات و اسباب آنها و قسمی که هر چیزی را چه نوع می سازند و هر استادی به چه امر مشغول است و کارخانه جات ایشان به چه طریق است اگر کسی خوانسته باشد تحریر و تقریر نماید ممکن نخواهد بود، مگر اینکه آدم به چشم خود ملاحظه نماید و ببیند که هر چیز عمده ای را به چه سهولت و آسانی بد علت آن چرخ ها و دستگاهها که خود بد خود گردش می کنند، می سازند و به کار می اندازند.

بعد از اینکه صاحب ایلچی تمامی آنها را، ملاحظه نمودند به کنار دریا آمده با همراهمان در بغلیل کوچکی سوار شده و از راه دریا روانه منزل شدند. و آن روز هم به شب رسید.

یوم پنجشنبه دوازدهم: بعد از ناهار (۱) جنرال مهماندار خدمت صاحب ایلچی آمده مذکور نمود که امروز به ملاحظه کارخانه جات توپ سازی و خمپاره سازی و مکانهایی که آلات و اسباب حرب می سازند باید رفت.

صاحب ایلچی کاریت طلبیده به همراهی مهمانداران و همراهمان روانه آنجا شدند. این کارخانه جات نیز به نسبت کارخانه های پیش است که ذکر شده و اصل کار همان کوره آتش و خمره آب و بخار آنست (۲) که به یکدفعه در هر مکان صد چرخ، دویست چرخ و دستگاه خود به خود گردش می کند و هر یک در پای دستگاهی و چرخي نسنه آسمایی و آنتی می سازند و این مکان به همین طریق است که نجار و خراط و ریخته گر و حداد و سوهان کار و پرداخت گر و مجموع اهل حرفه که وجود آنها به جهت ساختن توپ و خمپاره و عراده و آلات حرب در کار است در آنجا حضور دارند و هر یک معمول به عملی می باشند؛ چنانچه بعد از اینکه توپ یا خمپاره را در قالب ریختند ده عدد بیست عدد، بیشتر کمتر، به یکدفعه از قالب بیرون آورده به چرخ می بندند و چرخ می کنند تا صاف و هموار می شود. بعد به یکدفعه چندین توپ به دستگاه بسته سوراخ می کنند و میان آن را صیقل (۳) می دهند و از آنجا به دستگاه دیگر برده بداخل کاری و شبکه می نمایند و هم چنین تا به کلی به اتمام می رسد و از آنجا به مکان دیگر برده عراده و اسباب آن را ساختند، آن توپ را آماده و آراسته از کارخانه بیرون می برند و به کار می اندازند و همه چابکدستی و کارگری آنها در ساختن این اسباب بسته به همان کوره آتش و خمره آب گرم است که چرخ ها و دستگاهها از بخار آن خود به خود می گردد.

در این خانه و این کارخانه جات آلات و اسباب حرب از مال ایام قدیم و علم و طبل

و نشان‌ها و اسباب بسیار که از هر جا و هر ولایت در اوقات منازعه و غیر منازعه به دست دولت روس آمده است، آورده گذاشته‌اند که در آنجا از این مقوله اسباب، از هر ولایت و هر مملکت بسیار است.

دیگر در مکانی نقشه بسیاری از ولایات را که به تصرف آنها در آمده است کشیده بودند. از جمله، نقشه دریای قازم و در بند و بعضی از ولایات آذربایجان را به عینها کشیده بودند و در جایی گذاشته بودند و توپ و خمپاره ساخته و مراده و آلات حرب و گلوله و علم و بیدق و طبل و اسباب آتش‌خانه در این مکان از هر مقوله بسیار است. دو سه عدد توپ در اینجا ملاحظه شد که میان آنها هر یک چندین سوراخ داشت و به یکدفعه چندین تیر پر می‌شود و خالی می‌کنند. از جمله یکی بیست گلوله می‌خورد و دیگری پنج گلوله‌ای بود و چهار گلوله و سه گلوله نیز داشت.

بعد از ملاحظه آنها صاحبی ایلچی معاودت به منزل نمودند. آدمی آمد و مذکور کرد که فیل‌ها صحیح و سالم از چرکس کرمان آمده، وارد باغ رازسکوسلو که بیست و دو ورشی پترزبورگ می‌باشد، شدند و دو یوم بعد وارد پترزبورگ خواهند شد.

صاحبی ایلچی دو سه نفر آدم خود را مأمور فرمودند که در آنجا رفته، شب فیلان را حرکت داده به شهر آورده باشند که مبدا خلق مطلع شوند و از کثرت و جمعیت مردم بر آنها ناخوشی روی داده باشد و آن روز قدغن نمودند که جا و مکان مرغوبی و آذوقه و اسباب به جهت آنها آماده و مهیا کردند. دیگر امری که قابل تحریر باشد واقع نبود. **یوم جمعه سیزدهم الی یوم شنبه بیست و یکم:** امر تازدای واقع نبود و به کسرات اغتشاش امر ناپلیان و شکست او و به سمت دریا فرار کردن او مذکور بود و به تواتر خبر می‌رسید که در هنگام منازعه به قدر یکصد هزار سپاه و بیست، سی هزار نفر جنرال و بزرگان قشون از اهل انگریز و پروس و غیره را ناپلیان مقتول ساخته و آخر الامر خود شکست خورده و فرار نموده است. لکن هنوز خبر صریح فرسیده که به کجا رفته و از چه طریق اتفاق افتاده. [در] افواہ قتل او هم مذکور است؛ اما به صحت پیوسته‌ک. این روزها سپاه انگریز و پروس و اشخاصی که در پاریس بودند داخل شهر پاریس شده‌اند و پادشاه روس هم روانه پاریس گردیده. قرال قدیم که در آنجا پادشاهست او را به اعزاز تمام استقبال کرده داخل شهر پاریس کرده است.

صاحبی ایلچی این چند یوم، گاهی اوقات صرف درس و مشق خط انگریزی می‌نمودند و گاهی به ملاحظه اسبان و یکدفعه به تماشای فیل‌ها مشغول بودند.

روز شنبه بیست و یکم: پاره [ای] اقبسه و اسباب و وجه نقد و کلاسه که از دولت روس به جهت محمد مرادعلی بیگ آوردند و نوشتجات ایران را که به اتمام رسیده بود، صاحبی ایلچی تسلیم او نمودند، و قدری وجه نقد از خود نیز به او تکلیف کردند و اسناد طهماسب طباخ را به او سپردند و مشارالیه همین روز با دو نفر مهماندار روس و ایتم خود روانه ایران گردیدند. دیگر امری واقع نبود.

یوم یکشنبه بیست و دویم الی پنجشنبه چهارم شهر رمضان سنه ۱۲۴۰: امورات رقععی این است که: روزی لار دو الپول ترد صاحبی ایلچی آمد و مذکور نمود که اهل فرانسه، اهالی انگریز و بروسی و غیره را که در خانه‌های آنها فرود آمده بودند قتل

کرده‌اند و بسیاری از آنها [را] کشته‌اند و بعد بقیه آنها متفق شده اهل فرانسه را قتل بسیار کرده‌اند. صاحبی ایلچی مذکور نمودند که «ز هر طرف که شود کشته شود اسلام است.» و این روز به صحت پیوست که ناپلیان خود و چند نفری از خاصان با دولت و اسباب و جواهر آلات بسیار روانه لندن گردیده، اهالی انگریز در دریا او را گرفته به کلی اموال و اسباب او را ضبط کرده و خودش را در جزیره سنتلینه که قلمه مستحکم سنگی می‌باشد برده، حبس نموده‌اند و جمعی را مستحفظ کرده‌اند که اگر خواسته باشد بیرون رود او را به ضرب گلوله مقتول نمایند و از این جهت و اینکه این روز هم عید روسیه بود در شهر پتربورغ به قدر دو بیست عدد توپ شادیانه انداختند و مردم شهر به عیش و عشرت مشغول بودند.

روز دیگر صاحبی ایلچی کیفیت اخبارات مذکور را مفصلاً به امنای دولت علییه ایران قلمی و به مصحوب کریل روس، که در معنی چاپار بوده باشد، روانه نمودند و گاهی به دید و بازدید بعضی دوستان و آشنایان مشغول بودند. دیگر امری واقع نبود. **یوم جمعه پنجم:** بعد از ناهار (۱) جنرال رونیف مهماندار، خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که این روز باید به ملاحظه خانه زمستانی پادشاهی که آن را ارمیتاج می‌گویند و در آنجا اسباب و اثاث (۲) غریبه بسیار است رفته باشیم. صاحبی قبول نموده، به همراهی چند نفر مهماندار و همراهان خود روانه آنجا شدند.

به ورود آنجا جمع کثیری از بزرگان و جنرال‌ها که سرایدار و مستحفظ و کارگذار خانه پادشاهی بودند، به استقبال آمده صاحبی ایلچی را به اعزاز تمام داخل آن خانه نمودند. خانه ایست در سمت جنوبی رودخانه بزرگ در مقابل رودخانه واقع شده و چهار سمت آن به این طریق است که: یک سمت مقابل رودخانه و کوچه وسیع است که شاهراه عام می‌باشد و یک سمت در مقابل بلوار است که محل گردش و تفنن خلق می‌باشد و یک سمت که در ب اصلی خانه پادشاه واقع است میدانی است که به کرات هفتاد، هشتاد هزار، بلکه منجاوز، سوار و پیاده سالدات و خلق پتربورغ در آنجا جمع بوده و ملاحظه شده و باز بعضی از اطراف میدان خالی بوده، و به سمت دیگر متصل است به خانه قسطنطین برادر پادشاه که آن را به کلی از سنگ مرمر ساخته‌اند و از بیرون خانه سنگ‌بندی آن ظاهر است و اصل این خانه پادشاه را که ارمیتاج می‌نامند اپلی‌زوت دختر پتر کبیر بنساخته کرده در ایام پادشاهی خود، و بعد از سلطنت او هر یک از پادشاهان خانه و مکانی ساخته، متصل و ضمیمه آن کرده‌اند که الحال وسعت و عبارات عالی و مکان‌های آن از حد نفاس بیرون است.

طول آن خانه تقریباً چهارصد ذرع و عرض آن یکصد و هفتاد و پنج ذرع می‌باشد و ارتفاع آن سی و پنج ذرع است و پنج طبقه عمارات بالای یکدیگر ساخته‌اند و در طبقه زیر اصطلیل پادشاهی واقع است که آن رامنج می‌گویند و طول آن دو بیست و ده ذرع و عرض چهل و پنج ذرع می‌باشد و در آنجا اسبان را تعلیم می‌دهند و چندین رأس اسب آدم و سوار در آنجا جا می‌شود، در سایر طبقات اوطاق‌ها و عمارات عالی و مکان‌های

دلنشین و کلیسا و آهره، که محل رقص و تقلید و بازی می‌باشد، و باغات و تماشاگاه و خلوت‌ها و جاهای مرغوب ساخته‌اند که به یکدیگر متصل است و در خارج عمارت‌ستان‌های بلند قد در اطراف، در روی یکدیگر کار کرده‌اند و تصویرها و اشکال غریبه از گچ در دور عمارت ساخته و نصب کرده‌اند.

در پشت بام هیأت آدم ایستاده. بسیار به اقسام مختلف از سنگ ساخته، دور تا دور کار گذاشته‌اند که هر کس از خارج عبور می‌نماید تمام نمایان است و به خاطر چنین می‌رسد که مجموع، آدم جان‌دار است و علمی در آن بالا برپا کرده‌اند که هر وقت پادشاه در پترزبورگ توقف دارد، بیدق سفیدی دارند، بر سر آن علم می‌کنند و نشان این است که پادشاه در پترزبورگ است. هر وقت پادشاه به جائی و سفری می‌رود آن بیدق را برمی‌دارند و همان علم که چوب خالی است برجاست و نشان این است که پادشاه در شهر نمی‌باشد. این عمل به جهت آن است که از قراری که مذکور می‌نمایند در حین حرکت و معاودت پادشاه، دستگاه و اساس بدرقه و استقبال در میان ایشان قاعده نیست و بسیار اوقات اتفاق افتاده که در سفری بوده و بدون اطلاع خلق در کمال بی‌ساختگی معاودت کرده و تنها به خانه خود رفته، بلائامل بیدق را بر سرپا کرده‌اند و خلق ملاحظه نموده‌اند، فهمیده‌اند که پادشاه معاودت کرده است، آنوقت در خانه او جمع شده‌اند.

صاحبی ایلچی داخل آن خانه که شدند از چندین پلدها که از سنگ مرمر ساخته‌اند گذشتند و به اوطاق و مکان‌ها رسیدند. ملاحظه شد که در طبقات آن به همه جهت به قدر دو بیست، سیصد اوطاق و مکان بسیار بزرگ و وسط و کوچک به اقسام ترکیبات ساخته‌اند، که هر يك مختص وقتی و کاری و امری می‌باشد. در هر اوطاق آیندهای بزرگ و کوچک و پرده‌های تصویر از هر قسم و هر مقوله که به خاطر خطوط نماید و کرسی و میز و چهل چراغ‌های طلا و نقره و شمعدان‌های طلا و نقره که از حد شمار بیرون است، در اطراف می‌باشد. از جمله دو سه اوطاق و مکان راهرو طولانی در آنجا واقع است که متصل به هم از دو طرف تصویرات عمل قدیم فرانسه و انگریز بزرگ و کوچک از هر قسمی و هر شکلی که به خاطر بگذرد آویخته‌اند که در میان اهالی فرنگ آن تصویرات هر يك ده هزار تومان، پنج هزار تومان، کمتر بیشتر، دادوستد می‌شود.

در بعضی اوتاق‌ها اسبابی و اساسی از پادشاهان قدیم هر جا، در آنجا آورده گذاشته‌اند. از جمله در اطاقی اسباب پادشاهی طلا و نقره مکلل مایله از هر قسم ظروف، عمل هندوچین و خطا در کتاب‌دان‌های آینه بسیار گذاشته‌اند که از خارج نمایان است.

در مکان دیگر آنچه از معادن به عمل می‌آمد، از مقوله پشم و عتیق یمنی و فیروزه و مرجان و امثال اینها در جعبه‌های آینه بسیار گذاشته‌اند و اغلب در روی عتیق یمنی و پشم و مرجان تصویرات و اشکال و چیزهای غریبه ساخته‌اند.

در يك اوطاق دیگر آنچه که در معادن هر جا و هر کوه و دریاها به هم رسیده است و جناب باری خلق کرده است، آورده گذاشته‌اند و در چند مکان اسباب و لباس پادشاهان قدیم خود را آورده، گذاشته‌اند، معلوم می‌شود که آن مکان متعلق به فلان پادشاه بوده و احدی دخل و تصرف در آنها نمی‌نماید و همیشه برجاست.

چند چیز غریب در این خانه ملاحظه شد. در اوطاقی داخل شدیم. زینت بسیاری

داشت ه سنف آن (۱) منقش بود و اطراف، معمورات بسیار داشت. در وسط او طاق درختی با شاخ و برگ از مطلا ساخته بودند و ریشه درخت را در روی تخته سنگ یشمی که منبت و مکمل و طلاکاری کرده بودند، نصب نموده بودند و طاووسی به قد طاووس واقعی از مطلا ساخته در یکطرف درخت برپا داشته بودند و خروسی از طلا در طرف دیگر درخت کار گذاشته بودند. جفدی در فانوس کوچک آینه کرده در سمت دیگر درخت آویخته بودند و در اطراف آن درخت آینه‌ها کار گذاشته بودند و دری به جهت آمد و شد فرار داده بودند.

در آنجا که آنها را ملاحظه نمودیم آدمی پیش آمد و آن در (۲) را باز کرده، داخل شد و پیچی در آنجا ساخته، کار گذاشته بودند. آن پیچ را اندک حرکت داد. ابتدا جفد به حرکت درآمد و در فانوس گردش می‌کرد و چشم برهم می‌زد و اعضای خود را جدا جدا حرکت می‌داد. بعد طاووس چنگ و دهان و سر و گردن خود را اندک حرکت داده و پاهای خود را یک یک جنبانیده و بال‌های خود را اندک حرکت داده و دم را بلند کرده، به همان نسبت که طاووس چتر می‌زند چتر زده و قدری گردش در اطراف درخت کرده و به طریق طاووس حرکات و سکناات نموده و بعد دم و بال خود را جمع نموده به نسبت اول ایستاده شد. الحق بسیار غریب بود و این صنعت خالی از غرابت نبود. بعد از آن خروس به حرکت درآمد، اعضای خود را حرکت داده و گردش کرده به طریقی که خروس بانگ می‌گوید چند بانگ گفت و ساکت شد.

بعد از ملاحظه آنها ساعتی را بر روی پشت فیلی ساخته بودند تمام از طلا، و یک سمت به ترکیب فواره که آب جستن بکند چیزی از بلور ساخته، نصب کرده بودند و سمت دیگر به ترکیب قرص خورشید چیزی از طلا ساخته بودند که در وقت ملاحظه و کوك کردن ساعت، به طریق حرکت خورشید آن هم حرکت می‌کرد و مروارید بسیار رینت گوش و گردن آن فیل کرده بودند. یک نفر از آنها پیش آمده آن فیل را حرکتی داده و خود به عقب رفت. آن فیل ابتدا به طریق حرکت فیل دم خود را آهسته آهسته حرکت می‌داد و بعد چشم خود را گردش می‌داد و بر هم می‌زد و گوش خود را به طریق گوش حرکت دادن فیل حرکت می‌داد و آن فواره و قرص خورشید که در پشت آن بود هر کدام به طریق خود گردش و حرکت می‌کردند و فیل گاهی خرطوم خود را زیر و بالا می‌کرد و جمیع حرکات او با حرکات فیل اصلی مطابق بود.

دیگر، ساعتی در مکانی گذاشته بودند که دو ذرع و نیم قد و یک ذرع عرض اصل صندوق ساعت بود. اساس و اسباب وزینت بسیار داشت. آن (۱) را کوك کردند. انواع و اقسام سازهای فرنگ را، بست و بلند، در کمال خوبی می‌زد که آدم از شنیدن آواز آن سازها تغییر احوال به هم می‌رسانید و همه طریق آوازه‌ای از آن شنیده (۳) می‌شد. دیگر، چیزی از سنگ یشم تراشیده و در جائی گذاشته بودند که پایه‌ها داشت و یک ذرع از زمین ارتفاع داشت و قطر آن پنج شش گره می‌شد و دوره آن به قدر پنج ذرع و دوری تراشیده بودند و میان آن قدری گودی داشت و مصرف آن این است که در ایام

زمستان اقسام گل‌های رنگارنگ آورده در آن می‌گذارند و در اطراف آن نشسته صحبت می‌دارند. کلوک‌ها و مرتبدان‌ها و گلدان‌ها و چیزهای دیگر از این مقوله از بلور الماس تراش و بارفطن و چینی و طلا و لاجورد قدیم به‌قد خمیره، بزرگتر کوچک‌تر، السی غیرالنهاییه در هر گوشه و کنار و وسط اوطاق‌ها گذاشته بودند که عقل از ملاحظه آنها حیران بود.

در هر مکان چندین چهل چراغ بسیار بزرگ باکمال زینت و طلاکاری آویخته بودند و در هر یک از اوطاق‌ها، در این طبقات این خانه که گردش می‌شود اسباب و اساسی تازه از مقوله کرسی و صندلی و میزهای غریب با صنایع و بانک‌ها از اقسام پارچه‌های زری و تصویرات و آیینه‌های بزرگ و شمعدان‌های طلا و نقره به اشکال مختلف و چهل چراغ‌ها و ظروف و چیزهای بلور و بارفطن و چینی‌های ممتاز و ساعت‌های غریب و بعضی اسباب دیگر که اسامی آنها مشخص نیست و سوای فرنگستان در جائی استعمال نمی‌شود، بسیار چیده و گذاشته‌اند و تمامی اوطاق‌ها نیز طلاکاری و منقش و سقف آنها معمور می‌باشد. بعضی منتهای وسعت دارد و بعضی وسط و پاره‌ای کوچک‌تر می‌باشد و تمام آنها راه به یکدیگر دارند.

در طبقه سیم، باغ وسیعی دارد که اقسام گلها و ریاحین و چمن‌ها و خیابانها در آن می‌باشد و اشجار بسیار دارد که هر یک پنج، شش ذرع قد دارد و این باغ در پیش روی عمارت واقع است. از قراری که مشخص شد زیر باغ خالی است و عمارت می‌باشد. لکن زمین باغ دو سه ذرع خاک دارد و بعد از آن طاق زده‌اند و بعضی جاها را چوب پوش نیز کرده‌اند و در زیر آن، عمارت ساخته‌اند و بالای آن همین باغ واقع است. در یک سمت این باغ بر روی چندین اصله درخت به طریق تور ماهی‌گیری چیزی بسته‌اند و قفس ساخته‌اند و در آنجا گنجشک و بلبل و کبوتر و بعضی مرغ‌ان خوش الحان آورده، سر داده‌اند که در آن درخت‌ها آشیانه ساخته آب و دانه دستی به آنها می‌دهند و آنها در همان جا زاد و ولد کرده بسیار شده‌اند. اما بیرون نمی‌توانند رفت، مگر در همان محوطه پرش و گردش می‌نمایند.

بعد از ملاحظه آنها به مکانی رفتیم. صندوق‌های بسیار از آینه ساخته بودند و در آنها اقسام پول‌های قدیم از سکه پادشاهان جمیع فرنگ و ممالک دیگر، اعم از اشرافی و وجه سفید و سیاه، بسیار چیده و گذاشته بودند. در آنجا اشرافی و پول سفید به قدر نعلبکی کوچک ملاحظه شد و از سکه‌های قدیم و جدید ممالکت ایران و هندوستان و سایر بلاد نیز بسیار بود.

در مکان دیگر بعضی صندوق چوبی مثبت و پاره [ای] اسباب دیگر که پترکیسر به دست خود ساخته با قدری رخوت پوشاکی، آن را گذاشته بودند، و دیگر هر تصویری و هر نقشه [ای] که در هر جای عالم دیده و شنیده‌اند خود ساخته و در این خانه گذاشته‌اند و اسباب علوم ریاضی از مقوله کره بسیار بزرگ و چیزهای دیگر و اسطرلاب (۱) در جائی دیگر گذاشته‌اند که در هنگام احتیاج جمعی که سررشته دارند در آنجا رفته، آنچه

خواهند مشخص می‌نمایند.

دیگر، در مکانی تصویرات پادشاهان قدیم و جدید روسیه را که بعضی از آنها زن بوده‌اند کشیده و زینت بسیار کرده گذاشته‌اند و چندین پرده تصویر همین امپراطور را که حال پادشاه است نیز کشیده در مکانها گذاشته‌اند. تصویر مرحوم، مرتضی قلیخان قاجار را در پرده بزرگی ایستاده کشیده و گذاشته‌اند.

دیگر از تفصیل وضع و عمارات و وفور اوطاقها و وسعتها و صفا و زینت و نقش و نگار و بسیاری تصویر و طلاکاریها و اسباب این خانه هرچه تحریر شود از بسیار اندک خواهد بود و مادام که کسی خود نبیند قبول نخواهد نمود.

مذکور می‌نمودند که در یک شب که در آن خانه اساس مسخرات (۱) و بازی برپا بوده، بیست و چهار هزار نفر آدم قلمی در آنجا بودند که نوشته مرخصی داخل شدن آنجا را در دست داشتند، سوای کسانی که در تعداد نبودند. از اینجا وسعت و مکان آن خانه را می‌توان قیاس نمود و پادشاه و زن پادشاه و مادر و برادر آن و همشیره‌های او و خدمه بسیار در همین خانه توقف دارند و هر یک در سمتی چندین مکان به تصرف دارند که فاصله مکان‌های آنها از یکدیگر بسیار است و از چندین اطاق و راهروها بایسد بگذرند تا به مکان هر یک آنها بروند.

سمتی که متعلق به خود پادشاه است اطاق منقش بسیار وسیعی دارد که اسباب سلطنت و زینت کلی در آنجا هست. تخت نشیمن پادشاه در صدر اطاق در بلندی گذاشته شده و دیوانخانه پادشاه می‌باشد و اطراف آن خلوتها و مکانها و کلیسا و میزخانه و اطاق رقص و سایر جاهاست که مختص پادشاه است و در هر جا و هر مکان سرایدار و کشیکچیان ایستاده و مشغول کشیک می‌باشند.

صاحبی ایلچی بعد از ملاحظه تنهایی آن خانه و اساس در مکان مرغوبی توقف نمودند. بزرگان آمده، جای (۲) و شیرینی و میوه آوردند. قلبی صرف شد و از آنجا معاودت به منزل کردند.

این روز به علت رفتار و کردار ناهنجار آقابیک دربندی که پی در پی از او به ظنهور می‌رسید به حکم صاحبی ایلچی او را از منزل بیرون کردند و رفته در مکان دیگر ساکن شد و اطاق نشیمن او را به جهت یکی از همراهان قرارداد نمودند. دیگر باقی روز به نسبت ایام پیش گذشت.

یوم شنبه ششم: صبح بعد از صرف ناهار (۳) جنرال ردیف، مهماندار خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که در خارج شهر پتربورغ مکانیست، آن را پترقف می‌نامند. باغات و عمارات و دستگاه پادشاهی در آنجا برپا کرده‌اند و از بناهای پتر، پادشاه کبیر است و ملاحظه آن لازم است. صاحبی ایلچی گاریت خواستند و به همراهی مهمانداران و همراهان روانه آنجا شدند. از پتربورغ تا پترقف بیست و شش ورث راه، که چهار رسخ و نیم بوده باشد، مسافت دارد و در عرض راه متصل به هم از دو سمت خانه‌ها و

عمارات چوبی و باغات و اشجار و چمن‌ها واقع است. وارد پترقف که می‌شوند در آنجا هم خانه و باغات و محل مسکون در اطراف آن بسیار است. بعد از ورود، در خانه مرغوبی فرود آمده جای (۱) و ناهار صرف نمودند. در آنجا جمعی از بزرگان روس خدمت ساحبی ایلچی آمده تعارف رسمی بسیار بجای آوردند. بعد به اتفاق آنها روانه باغ و عمارات شدیم. باغی به نظر درآمد بسیار وسیع که دوره آن دو فرسخ می‌بود و طولانی واقع شده. در سمت بالای باغ، رودخانه عظیمی واقع است که به زمین باغ مشرف است و از رودخانه تا باغ مذکور سه ورث که نیم فرسخ بوده باشد مسافت دارد و آب از آن رودخانه بریده و به این باغ آورده‌اند و سمت زیر باغ به دریا متصل است که آبی که از بالای باغ جاری می‌شود در آخر داخل دریا می‌شود.

اصل این باغ دو قسمت است: يك قسمت مسطح است که در سمت بالای باغ بوده باشد و در آنجا خیابانهای بسیار خوش ترکیب و چمن‌های خوش‌آینده و گل‌کاریها در کمال طراحی و صفا و اشجار قوی‌هیکل به خط مستقیم واقع است. چندین حوض مدور بسیار بزرگ در وسط حقیقی اینجا مقابل یکدیگر ساخته‌اند که دوره هر يك از آن حوض‌ها تقریباً یکصد و پنجاه، شصت ذرع می‌شود و در میان اصل آن حوض‌ها هر يك سنگ‌های کوچک و بزرگ بسیار ریخته‌اند که به طریق چشمه‌سارها که در بسیار جاها واقع است بنظر می‌آید.

در روی آن سنگها، فواره‌ها از مس و آهن و هفت‌جوش که مطلا کرده‌اند بترکیب آدمهای سواره و پیاده و مطلق جانوران از مقوله شیر و پلنگ و ماهی و نهنگ و سگ و جانوران دیگر ساخته، نصب کرده‌اند که آب از هر عضوی از اعضای آنها به قدر چهل ذرع، سی ذرع الی پنج ذرع شش ذرع جستن می‌کند و داخل حوض می‌شود و قطر آب آن فواره‌ها به قدر توپ و خمپاره بسیار کلفت الی لوله جرانی کمتر نیست که می‌جهد. مثلاً یکی آنمیست سوار اسب و اسلحه بر خود آراسته کرده و اسب او دودست از زمین برداشته، بر سر دوپا ایستاده، آب از فرق سر سوار و از دهن اسب او جستن می‌کند. آدم دیگر ایستاده حریه‌ای در دست دارد به طریقی که در حالت نزاع می‌باشد و آب از آن حریه که در دست اوست می‌جهد، و همچنین به ترکیبات مختلف آدم سوار و پیاده ساخته‌اند که از هر عضو آنها يك قسم آب جستن می‌کند و جانوران نیز به همین نسبت، یکی به ترکیب شیر آب از دهانش می‌جهد، یکی به ترکیب نهنگ آب از دعاغش می‌جهد، یکی به ترکیب پلنگ آب از گوشش می‌جهد، یکی به ترکیب ماهی بسیار بزرگ آب از لپش می‌جهد، یکی به ترکیب سگ آب از چشمش می‌جهد و همچنین اقسام جانوران آبی و خاکی را در آن وسط حوض‌ها از مطلا ساخته‌اند و کار گذاشته‌اند که تمام آنها فواره است و از هر يك آنها آب از عنوی جستن می‌نماید و داخل حوض می‌شود و آن فواره که در وسط حقیقی اینها واقع است سی چهل ذرع جستن می‌کند و باقی آنها که دور آن می‌باشد کمتر می‌جهد و هر يك آنها به قسم تازه و ترکیب علاحده می‌باشد. از این سمت مسطح باغ و این حوض‌ها که عبور می‌شود و در وسط اصل باغ که

عمارات عالی پادشاهی در آن واقع است می‌روند. عمارات چند به نظر می‌آید که سه چهار طبقه ساخته شده و در هر طبقه چندین اوطاق بزرگ و کوچک دارد که اطراف آن اوطاق‌ها تمام پنجره‌های آینه‌کار گذاشته شده، که عده اوطاق‌ها و پنجره‌ها از حد تحریر بیرون است.

در این اوطاق‌ها که وارد می‌شوند هر اوطاقی بقسمی و ترکیبی بنظر می‌آید. تمام منقش و طلاکاری. اقسام تساویری که در خاطر خطور می‌نماید در اطراف دیوارهای اوطاق‌ها، و سقف آنها آویخته، و نقش کرده‌اند. آینه‌های طولانی و عریض در هر اوطاق بسیار است. اسباب میز و صندلی و کرسی و بانگ بطریق آئین خود، در هر مکان از هر مقوله در کمال زینت و صفا و آراستگی چیده، و گذاشته‌اند.

ظروف و اسباب چینی و بلور و بارفطن از هر مقوله و هر چه به خاطر برسد، و ظروف بسیار بزرگ غریب، از مقوله کلوک و مرتبدان و قدح بسیار بزرگ بلور و بارفطن و چیزهای غریبه، در این اوطاق بیحد و بی‌نهایت گذاشته‌اند. و از هر جهت اوطاق‌ها زینت و آئین تمام دارد که تفصیل آنها موقوف به دیدن است. اما چون این عمارات و این اسباب و اساس که در اینجا می‌باشد، تمام از بناهای قدیم و از زمان پادشاهی پتر پادشاه کبیر باقی می‌باشد، نسبت به عمارات و اسباب این سنوات چندین امتیازی ندارد. زیرا که از آن مدت تا به حال تصرفات نیکو در عمارات و اسباب کرده‌اند. و پاره‌ای چیزها از یوروپ دیگر آموخته‌اند. بعد از ملاحظه عمارات و اسباب اساس مذکوره، به ملاحظه وضع این سمت باغ مشغول شدیم ماهتابی در پیش روی همین عمارت ساخته شده، که طولش بقدر طول عمارت است و عرضش بیست ذرع می‌شود و پله‌های بسیار از چندجا دارد که از عمارت روی آن ماهتابی می‌روند. در آنجا که آمدیم مشخص شد که زیر ماهتابی را چشمه چشمه بطریق آبی که از کوهستان و شکاف‌های کوه بزیر می‌ریزد، دستی جائی ساخته‌اند و مجموع را سنگ‌ریزه نصب کرده، میخ کوبیده‌اند. و آب از اطراف آنها بزیر می‌ریزد و در بدنه ماهتابی تصویرات اقسام جانوران و آدم‌های قوی هیکل کشیده‌اند که از دهان آنها متصل بهم آب جاری می‌شود، و از روی ماهتابی داخل جدول کوچکی می‌شود و از آنجا به مرتبه زیرین می‌رود. اصل ماهتابی سه طبقه است و مرتبه به مرتبه می‌باشد.

در طبقه و مرتبه اول که پیش روی عمارت است، از دو سمت آبشاری پله‌پله ساخته‌اند. عرضش سی ذرع می‌شود، و روی هر یک آبشارها، بقدر دوست سصد هیأت آدم قوی هیکل و جانوران از هر مقوله از مطلقاً ساخته و کار گذاشته‌اند، که تمامی به ترکیبات خاص ایستاده، و نشسته و خوابیده. به نظر می‌آیند و از هر عضوی از اعضای آنها مثل چشم و گوش و دهان و پشت و دم آنها آب بقدر سی ذرع بیست ذرع، ده ذرع، کمتر، بیشتر، جستن می‌کند و اینها همه مقابل یکدیگر واقع شده، که آب بر روی یکدیگر پاشیده می‌شود. علاوه بر اینها در روی همین پله‌ها، فواره‌ها ساخته‌اند، که به طریق بادیه بسیار بزرگ برگشته، آب می‌جهد و می‌گویند که اکثر اوقات در شبها شمع روشن می‌نمایند و در زیر آنها می‌گذارند و می‌سوزد و از آب خاموش نمی‌شود. خالی از خرابی نیست.

در وسط این دو آبشار در مرتبهٔ دوم، مکان مدوری می‌باشد. در آنجا هم از همین مقوله تصویرات بسیار است که آب از اعضای آنها می‌جهد و مجموع آب این آبشارها و آن مکان مدور بمرتبهٔ سیم جاری می‌شود که در آنجا حوض بسیار بزرگی ساخته‌اند و اطراف حوض نیز از همین تصاویر بسیار است که بعضی ایستاده و برخی خوابیده و نشسته ساخته‌اند، و اکثر جانوران غریبه نیز می‌باشد، که تمام آنها را از مس و مفرغ ساخته، مطلا کرده‌اند، و چنان می‌نماید که از طلا ساخته شده، و به نسبت سابق آب از هر عضو آنها می‌جهد و داخل حوض می‌شود. در میان حقیقی حوض از سنگ بزرگ و کوچک چشمه‌ساری ساخته‌اند، روی آن اقسام صور انسانی و حیوانی از همین جنس ساخته کار گذاشته‌اند. در وسط، آدم بسیار بزرگ قوی همکلی ساخته‌اند که شیر بزرگی را در زیر دست و پا گرفته و دهان شیر را از هم باز کرده، آب به قدر یک قطره گوش کلفت از دهان شیر مساوی چهل ذرع می‌جهد و به شدت تمام آواز آب جستن به گوش می‌رسد، و از اشکال که در اطراف آن می‌باشد نیز هر یک سی ذرع بیست ذرع، کمتر بیشتر آب جستن می‌نماید و داخل حوض می‌شود، و در انتهای حوض رودخانهٔ عظیمی ساخته‌اند که آب از آنجا داخل رودخانه [دیگری] می‌شود. و آن رودخانه ملحق به دریا می‌گردد. و دریا در انتهای همین باغ واقع است. از لب حوض تا آخر رودخانه که ملحق به دریا میشود از دو طرف، همجا به فاصلهٔ باز فواره‌ها به ترکیبات مختلف ساخته شد، که آب جستن می‌کند و به رودخانه داخل می‌شود، و ملحق به دریا می‌گردد. اگرچه از تحریر و تقریر بنحویکه باید و شاید دستگیر نمی‌شود که این فواره‌ها و آبشارها را چه قسم ساخته‌اند، لکن حقیقت از همین قراز است که تحریر شد.

از این دو سه مرتبه و آبشارها و حوض بزرگ و رودخانه که عبور می‌شود، داخل باغ می‌شوند از هر طرف که ملاحظه می‌شود، خیابانی و چمنی و گل‌کاری بسیاری نمایان است، و اشجار بسیار در اطراف بدخط مستقیم دارند، و در میان خیابانها و محل عبور، در اغلب مکان آن باز فواره‌ها به ترکیبات و اقسام مختلف ساخته‌اند که آب از آنها جستن می‌نماید. از اینها که می‌گذرند. در مقابل همان عمارت پادشاهی، دو گنبد بزرگ از مطلا ساخته‌اند و بسیار مرتفع است. و اطراف آنها عمارات است و پنجره‌های آیند در اطراف دارد. از سر هر دو گنبد آب بیرون می‌آید، و از اطراف گنبد به زیر می‌ریزد و از پنجره‌های آینه بزمین می‌رسد، و داخل حوض‌ها و جوی (۱)ها می‌شود، از آن که می‌گذرند مکانی است که پتر پادشاه کبیر به جهت نشیمن خود ساخته است، و چون خود از بسیار صنایع آگاهی تمام داشته، در همین عمارت اوطاقی به دست خود ساخته، دوروب و پنجره و صندوق و اسباب دیگر بسیار به دست خود ساخته و خوب منبت کرده، در آنجا گذاشته است، و تصاویر و اشکال غریبه از چوب نیز ساخته است، که در آنجا هست و این مکان هم اوطاق و عمارات و زینت تمام دارد.

آنچه مذکور می‌نمودند، آن پادشاه غالب اوقات را در اینجا بسر می‌برد، و توقف داشته. اوطاق‌های خلوت، و نشیمن و جای خواب و آش‌پزخانه و مکانهای دیگر بسیار

دارد. باغچه‌های گل‌کاری بسیار با صفا، فواره‌های خوش‌ترکیب خوش‌آینده، در پیش روی همین عمارت واقع است. و عقب این عمارت ماهتابی ساخته‌اند. مکان باصفا نیست. در آنجا که می‌روند دریا زیر پا واقع است، و انتهای عمارت و باغ است که دریا می‌باشد. روی آن ماهتابی دوربینی گذاشته‌اند که تماشای روی دریا را می‌نمایند. می‌گویند در سه چهار فرسخ آنچه باشد تشخیص می‌دهد.

بعد از ملاحظه این عمارات و این مکان‌ها بگردش اصل باغ مشغول شدیم، و به اطراف و دور و کنار، و هر جا و هر گوشه گردش می‌نمودیم. در هر چند قدم در مکانی فواره‌ها به قسمی واقع است و آب جستن می‌نماید. از جمله حوض مدوری ملاحظه شد. چندین مرغ آبی و توله سگ از مس برنگ مرغابی و سگ توله ساخته بودند، و در وسط حوض چرخ می‌گردش می‌کرد. سگ توله از عقب مرغابی‌ها، آواز می‌داد. و آنها نیز قارقار می‌کردند، و فریاد می‌زدند، و گردش می‌نمودند، و آب از چنگ و دهان آنها جستن می‌کرد، و داخل حوض می‌شد.

دیگر مکانی ساخته بودند، که در ایام تابستان زن و مرد و اطفال در آنجا رفته شناوری می‌کردند. عمارت (۱) وسیعی می‌باشد و پیش روی عمارت فضای وسیعی است دور فضا را چوب‌بست منبسطی کرده‌اند و آن را مملو آب می‌نمایند، و در آنجا زن و مرد و اطفال رفته شنا می‌کنند. در وسط و اطراف این مکان اقسام تمویرات انسان و جانوران را ساخته و مطلقاً کرده‌اند، و در آن کار گذاشته‌اند، که از هر عضو آنها آب جستن می‌کند و داخل آن محوطه می‌شود و در وسط آن فواره دیگر ساخته‌اند. قرص خورشیدی ساخته در بالای آن نصب کرده‌اند، آب که از اطراف آن می‌ریزد، قرص خورشید گردش می‌کند و می‌گردد.

دیگر درخت بسیار بزرگی از آهن ساخته‌اند و شاخ و برگ آن را به طریق درخت تازه باطراوت رنگ کرده بودند، و در پای درخت سبزه و ریاحین و گل و لاله بسیار از آهن ساخته و رنگ کرده، کار کرده بودند، که به هیچوجه من‌الوجه، فرق با درخت و سبزه و گل واقعی نداشت، و به یکدفعه آب از سر هر یک از شاخه درخت و هر برگ شروع به جستن می‌کرد، و از مجموع اطراف درخت، آب سرازیر می‌شد. از سبزه و ریاحین، و گل و لاله پای درخت، نیز به همین طریق آب می‌جست. در مقابل درخت روبروی یکدیگر، آب از زمین بقدر بیست ذرع چشمه چشمه جستن می‌کرد، و به سمت یکدیگر فرو می‌ریخت و خالی از لطف نبود.

دو حوض بزرگ در مکان دیگر ملاحظه شد، که مقابل یکدیگر ساخته شده، و در وسط حوض‌ها، هر یک منار بسیار بلندی ساخته‌اند. در وسط قد منار به طریق مجموعه، چیزی ساخته‌اند که دو سه طبقه می‌باشد و در کله منار چندین فواره بترکیبات غریب ساخته‌اند. آب از سر آن فواره‌ها می‌جهد و در کمر منار روی آن مجموعه‌ها فرود می‌آید. و در آنجا از اطراف مجموعه به قسم خوش‌آینده‌ای بزیر ریخته می‌شود، و داخل حوض می‌گردد. در جای دیگر حوض بسیار بزرگی روی ماهتابی از سنگ مرمر

ساخته‌اند و اطراف آن را محجرها (۱) کار گذاشته‌اند و وسط آن حوض را مرتبه به مرتبه قدری بلند کرده‌اند، و روی مرتبه آخر فواره‌ای بترکیب غریبی کار گذاشته‌اند، آب از آن فواره می‌جهد به ترکیب سرو بسیار خوش ترکیب که چهل ذرع قد داشته باشد، و داخل حوض می‌شود.

حوض دیگر ملاحظه شد به همین طریق و آب آن به طریق بیدمولد سرازیر می‌جهد و داخل حوض می‌شود.

ماهتایی دیگر ملاحظه شد، تمام اطراف آن را فواره، کار گذاشته بودند. و آب به ترکیب گل لاله جستن می‌کرد و بر زمین می‌ریخت و داخل باغ می‌شد. از پله ماهتایی که می‌خواهند بالا روند، دو شیر از مفرغ (۲) ساخته، مقابل یکدیگر خوابیده، هر یک جانوری در زیر دست گرفته‌اند، و از اعضای آنها نیز آب می‌جهد.

دو حوض بسیار بزرگ دیگر ملاحظه شد، که در وسط آنها فواره‌ها کار گذاشته بودند، و به طریق چنار آتش‌بازی، آب از آنها می‌جست، و داخل حوض‌ها می‌شد، و از هر یک بقدر چهل ذرع آب جستن می‌نمود. و در بسیار مکان‌های دیگر، در روی زمین آدمها از مفرغ (۲) ساخته بودند، و در روی سر آنها مجموعه‌ها از سنگ گذاشته‌اند، و از وسط مجموعه به طریق حباب آب جستن می‌کرد. و از اطراف مجموعه می‌ریخت. بعد از ملاحظه آنها، داخل عمارت دیگر شدیم.

پیش روی عمارت حوض بسیار بزرگی بود. شخصی سر حوض آمده، زنگی در دست گرفته می‌زد. آواز زنگ که بلند شد، ماهی بسیاری، کوچک و بزرگ در روی آب آمدند. از جمله آن شخص که بود ماهی را نشان داد که از زمان پادشاهان قدیم تا حال در اینجا می‌باشد. و از پیری سفید شده بود، و می‌گفت که اینها از سر کار شاه، جیره دارند. هر روزه، دو وقت نان جیره به اینها داده می‌شود. و این زنگ را که می‌زنند، نشان وقت صرف جیره آنهاست، می‌شنوند و می‌آیند، و جمع می‌شوند، و نان در آب ریخته آنها می‌خورند و می‌روند.

دیگر میز خانه در آنجا ملاحظه شد، که وقت صرف غذا در آنجا می‌رفتند و غذا صرف می‌نمودند. در اینجا چرخ و اسبابی ساخته‌اند، که در طبقه بالا در سر میز هر کس نشسته خود بخود آن چرخ بدون اینکه کسی آمد و شد کند بشقاب غذا را از زیر به بالا می‌برند، و از بالا بزیر می‌آورد، و در پیش روی هر کس قرار می‌گیرد، و هر چه می‌خواهند صرف می‌نمایند، و احتیاج به آوردن و بردن کسی نیست. همچنین در این باغ، آب‌های جاری، و فواره‌ها، به اقسام ترکیبات غریبه و عجیبه، و عبارات عالی و تماشاگاهها، بیحد و بی‌نهایت است. بسیار جاها، آب از زمین بیست ذرع می‌جهد، و زمین باغ را آب می‌پاشد.

بعد از گردش و دیدن این مکان‌ها، معاودت به مکانی که صبح فرود آمده بودیم، نمودیم. و در آنجا غذا صرف کردیم. جمعی مقلد اروس آمده، دو قلاده خرس آوردند که آنها را رقص و مقلدی آموخته بودند. قدری بازی کردند. صاحبی ایلیچی انعامی

به آنها دادند. بعد از آن با مهمانداران و همراهان بتماشای ست دیگر باغ رفتیم. گلستانی بنظر درآمد که اقسام گل‌های رنگ‌رنگ در آن بود، و چمن‌های خوش‌آینده بترکیبات مختلف داشت. و اشجار بسیار بلند قد در همه اطراف آن بود. در وسط آنجا حوض بسیار بزرگی واقع بود. وسط حوض سوار قوی هیکلی نیزه در دست گرفته، روی کوهی ایستاده بود. سوارهای بسیار و جانوران غریب و عجیب، در پای کوه دور تا دور آن سوار ایستاده و خوابیده بودند. تمام از مفرغ (۱) مطلا. آب از دهان و بعضی اعضای دیگر آنها جستن می‌کرد، و داخل حوض میشد و جانوران دیگر به ترکیب نهنگ و ماهی و جانوران آبی، در هر سمت حوض از مفرغ (۱) ساخته کار گذاشته‌اند، که از هر یک عضوی از آنها آب می‌جهد. و در حوض می‌ریزد. خلاصه وصف این باغ، و فواره‌ها و عمارات و اشکالی که در هرجا، و هر مکان، از مفرغ (۱) و مس ساخته و مطلا کرده‌اند، و در حوض‌ها و آبشارها نصب کرده‌اند، بی‌نهایت است.

اصل آبی که به این باغ جاری است، از رودخانه عظیمی می‌باشد که در بلندی واقع است. و از سه ورث راه می‌آید، که به این باغ می‌رسد. از آن رودخانه، تا باغ در زیر زمین لوله‌های بسیار کلفت از آهن و هفت‌جوش به ترکیب توپ بسیار بزرگ ساخته و کار گذاشته‌اند. و چندین شاخه دارد، که از هر یک آنها آب بجائی می‌رود و روی آنها را که زمین باغ است، چوب‌پوش کرده‌اند، که هر گاه عیبی بهمرساند و آب از جائی رخنه نماید، آدم‌ها در آن زیر رفته، آنها را تعمیر کرده باشند. و این سه ورث‌راه را تمام به همین نسبت لوله مفرغ (۱) و آهن ساخته، کار گذاشته‌اند، و آب را از آن رودخانه در آنها سر داده‌اند، که به تندی هر چه تمامتر می‌آید و از فواره‌ها بیست ذرع، جهل ذرع می‌جهد. الحق اخراجات این باغ و این قسم کارهایی که در آنجا کرده‌اند به تحریر و تقریر راست نمی‌آید، و از حد تصور و قیاس بیرون است. با وجود اینکه دولت روس و اساس سلطنت آنها یکمده و سی‌چهل سال است که نظام بهمرسانیده، و فالون فرنگان را آموخته‌اند و بنای سلطنت گذاشته‌اند، چنان می‌نماید که احداث این باغ و این اساس از دولت یکدو هزار ساله برپا شده است. زیرا که این طریق عمارات و این تماشاگاهها، و این طریق باغات، سهولت و این ایام قایل اشکال عظیم دارد، که دایر و برپا شود. و می‌توان گفت که در هیچ مکان، و هیچ جای عالم، چنین عمارات و تماشاگاهها، و بناهای عالی واقع نگردیده است، که در پتربورغ واقع است. باری بعد از ملاحظه تمامی آنها، روانه شهر گردیده، استراحت شد.

یوم یکشنبه هفتم: امریکه قابل تحریر باشد واقع نبود. ساحبی ایلیچی به گردش باغ جنب منزل قدری مشغول بودند، و آن روز به طریق سایر ایام گذشت.
یوم دوشنبه هشتم: ساحبی ایلیچی در باغ پاولسکه که باغ مادر پادشاه است و هر ساله ایام تابستان را در آنجا بسر می‌برد مهمان مادر پادشاه بودند، و وعده ضیافت داشتند، مسافت این باغ به شهر پتربورغ، سی‌ورث که پنج فرسخ بوده باشد، می‌بود.
صبح این روز، بعد از آمدن مهمانداران به اتفاق همراهان سوار گاربت گردیده.

روانه باغ رازسکوسلو که پنج شش ورثی باغ پاولسکه می باشد گردیدیم. به ورود آنجا تمامی بزرگان و سرایداران خانه پادشاهی که در آنجا می باشند، در سر راه صاحبی آمده، راه و رسم تعارف به جای آوردند و جای (۱) صرف شده، قدری گردش در عمارات پادشاهی، که از بناهای یکترینه است و تفصیل وضع و اساس آن در موقع خود تحریر شده، نموده، بمد از ساعتی آدم از جانب مادر پادشاه آمد که باید حال روانه پاولسکه شوند. صاحبی ایلچی با مهمانداران و همراهان روانه شدند. قریب به باغ پاولسکه جمع (۲) کثیری از خاصان، و بزرگان، در سر راه، به استقبال آمده، انواع و اقسام مهمان نوازی و تعارف و عزت و احترام به جای آوردند، تا داخل باغ مذکور شدیم. وضع این باغ، و گل کاریها، و چمن های خوش آئیده و خیابانها و وفور اقسام گلها، و ریاحین، و آب و صفائی که در آن واقع است از حد قیاس تحریر بیرون است. می توان گفت که ثانسی در هیچ جا به جهت آن به هم نمی رسد.

شصت ورث که ده فرسخ بوده باشد، دوره این باغ است، که تمام به محرف مادر پادشاه است و به جهت ایام بهار و تابستان، در این مکان خانه ها و عمارات و تماشا گاهها و مکانهای دلنشین، به اقسام ترکیبات و وضع های غریب ساخته که آن هنگام از پترزبورگ در اینجا آمده، شش ماه توقف می نماید.

صاحبی ایلچی که ابتدا وارد شدند جمع (۲) کثیری از بزرگان در سر راه آمده، در کمال عزت و احترام صاحبی را در اوطانی بردند، که موسوم به گلستان بود و تمام آن اوطاق از زمین و سقف و دیوارها و تمام اطراف آن راه، از پارچه های هندی، رنگ رنگ، گلها و شاخ و برگ به اقسام مختلف ساخته، نصب کرده بودند، و چهل چراغ ها، و اسباب میز و صندلی و کرسی ها، در کمال زینت و آراستگی در اطراف آویخته و گذاشته بودند، و به نوعی طراحی و گلکاری آنجا به نظر می آمد، که نظیری بر آن متصور نبود.

بعد از زمانی که در آن اوطاق گردش نمودیم پیشخدمتان پادشاهی آمده، میزی در نهایت صفا و آراستگی گسترده، و خود در اطراف ایستاده شدند. بزرگان آمده صاحبی ایلچی را تکلیف نشستن سر میز نمودند، همگی در سر میز نشستیم، اقسام تکلفات موجود و آماده نموده بودند. از جمله به طریق ایران قیماق (۳) در کاسها بسته گذاشته بودند، و میوه های ممتاز بسیار، از مقوله انجیر تازه خوب، و آلبالو به قد دانه آلسوی سیاه تازه، و چند قسم توت، و هلو و زردآلو، و انگور و چندین نوع مرهای نباتی و چندین دانه آناناس (۴) که در آن فصل در آنجا دانه ای ده بیست تومان بول اروس بیع و شرا می شد، و اقسام بستنی ها و سایر ماکولات در آنجا آورده بودند. هندیانه و خرزده خوب نیز بود.

بعد از اینکه غذا صرف شد اراده برخاستن نمودند، چو آن هنگام آناناس (۴)

۱- متن: چاهی ۲- متن: جمعی ۳- در متن: قیدماست یا حذف نقطه ی آمده است و ظاهراً باید «قیماق» - قیماق - قیماق - قیماق - قیماق - سرشیر، خامه باشد - فرهنگ معین ۴- متن: عن الناس

آناناس خالی از تکلف نیست، من بسیار راضی و خوشنود می‌شوم که ایلچی حکم کرده آنها را برداشته به منزل خود برده باشند. صاحبی نظر به خواهش او، حکم کردند که آنها را بردارند و از سر میز برخاستند (۱)، و در گردش مشغول بودند، مشخص شد که همه این میوه‌ها را در اوطاق‌ها و مکان‌ها از زور آتش و پیچ بخاری به عمل آورده‌اند، که در آن فصل همه قسم میوه‌ها در آنجا به هم می‌رسد. باری بعد از زمانی مادر پادشاه گاریت نشیمن خود را با دو سه گاریت دیگر فرستاد که صاحبی ایلچی و همراهان سوار گردیده در باغ گردش نمائید.

و اصل این باغ را که از بناهای پول پادشاه است، و من هم تعرفات در آن کرده‌ام و عمارات در اینجا ساختم ملاحظه کرده باشید.

صاحبی و همراهان سوار گردیده به تماشای هر جا و هر گوشه مشغول شدند. خیابانها و گلکاریها و ریاحین و چمن‌های خوش‌آینده، به اقسام ترکیبات، از حد قیاس بیرون ملاحظه می‌شد، و در هر گوشه و کنار عمارات و اماکن دلنشین به نظر می‌آمد، از جمله در مکانی رفتیم که اصل آن عمارات را از سنگهای مرمر و سماق (۲) ساخته بودند، و سنگ بسیار بزرگی در بالای آن کار گذاشته بودند، و از سنگ مرمر شبیه نقش پول پادشاه را که مقتول کرده بودند، در آنجا ساخته بودند، و شبیه همین مادرایمپراطور را که زن پول پادشاه می‌بود، با دخترهای او از سنگ مرمر ساخته که در روی نقش به تزیینه‌داری شوهر مشغول است.

از آنجا گذشته در مکانی رفتیم که به جهت رقص و بازی ترتیب داده بودند. آنجا را به اقسام مختلف نقاشی کرده بودند، و تصاویر غریب بسیار داشت، و در عرض راه که عبور می‌شد، و به این مکان‌ها می‌رفتیم. خیابانها به نظر می‌آمد که هر يك دو ورث، سه ورث راه مسافت داشت و در بالای خیابانها طاق‌ها از سبزه و گل و ریاحین که در اطراف راه واقع است زده بودند، که به قدر سمرقوئی آسمان نمایان نبود، و يك برگ و يك شاخه آنها از برگ و شاخه دیگر بلندتر و کوتاه‌تر نبود. به خاطر می‌رسید که از زیر و بالا و اطراف، روی این سبزه را هاله‌کاری کرده یا مهره کشیده‌اند، که به قدر سرسوزن بزرگ از برگ تجاوز نکرده است. هر گاه چندین نفر موکل در آنجا باشد، و هر يك مقراضی در دست داشته باشند، و روز و شب به مقراض، پستی و بلندی سبزه و گل و اشجار را هموار نمایند، باز عقل قبول این مطلب را نمی‌نماید که چگونه این سبزه را از اطراف و بالای خیابان به این نوع صاف و هموار تربیت کرده‌اند، که يك برگ از برگ دیگر به هیچ وجه تجاوز نکرده است. خالی از زلفا و تماشا نبود، بلکه بسیار غریب به نظر می‌آمد که با وجود طول و مسافت، این خیابانها را چگونه، اطاق از سبزه و گل به این همواری در بالا زده‌اند. باری از این خیابانها و چمن‌ها عبور می‌شد، و در عمارات و نماشاگاهها، گردش می‌نمودیم. آب‌های جاری به قسم‌های خوش‌آینده که در این باغ جاری بود، می‌دیدیم و از تماشا و دیدن آنها حیرت حاصل می‌شد که به این قلیل زمان دولت روس چگونه این نوع مکان‌ها را ترتیب داده‌اند. بعد از گردش بسیار، مسافر

پادشاه جمعی را فرستاد که ایلچی و همراهان باید داخل اصل عمارات پادشاهی و مکانهایی که او به جهت نشیمن خود ترتیب داده بود، گردیده و ملاحظه نموده باشند.

از آنجا روانه شدیم، و از چندین پله‌ها بالا رفته در اوطاق وسیعی داخل شدیم. در جنب آن، مادر پادشاه، خود ایستاده بود، و به قدر هزاران نفر کنیزان و دختران ماء رخسار، در دور و کنار او ایستاده بودند، و ما را تماشا می‌نمودند. آن ساعت مادر پادشاه يك دانه گل سرخ که به قدر يك بشقاب کوچک به نظر می‌آمد، به دست یک نفر از خواص خود داده، به جهت صاحبی ایلچی فرستاد. آن شخص بزرگ آمده به ادب هر چه تمامتر آن گل را به دست صاحبی ایلچی داده، صاحبی ایلچی تعارفات لازمه به جای آوردند، و از درشتی و بزرگی آن گل سرخ، همگی حیران بودیم.

بعد از آنجا روانه عمارات و مکانها شدیم. در هر اوطاق و هر مکان که وارد می‌شدیم، دامان خود را که شوهر همشیره پادشاه بود و جمعی از بزرگان نزد صاحبی ایلچی می‌فرستاد و ایشان تعارفات و عزت و احترامات به عمل می‌آوردند، و آنچه اسباب و اثاث (۱) سلطنت و ظروف چینی و بلور و بارفطن و طلا و نقره و ملیله، و نهر آنها بود، نشان می‌دادند، و در هر جا تصویرات بی‌حد و قیاس و آئینه‌های بسیار بزرگ و چهل چراغ‌ها و اسباب بلور و یشم و امثال اینها ملاحظه می‌شد، و سندلی‌ها و کرسی‌ها و میز و مکان‌های خواب و هر نوع اسباب و اثاث (۱) که ملاحظه شد چنان به خاطر می‌رسید که در هیچ جای عالم به هم نمی‌رسد، و از حد تحریر و تقریر بیرون است. گویا آن قسم باغ و آن نوع عمارت و آن طریق اثاث (۱) سلطنت و بزرگی در همه یورپ به هم نرسد، و در جایی نباشد.

بعد از گردش در اوطاق‌ها، و مکان‌ها، و دیدن اسباب و اثاث (۱) آن، باز جمعی را با داماد خود، نزد صاحبی ایلچی فرستاده عنبرخواهی بسیار کرده و اظهار مهمانسی و محبت بی‌شمار نموده، و رخصت مرخصی داد.

صاحبی ایلچی از آنجا مرخص گردیده، مجدداً روانه باغ رازسکوسلو شدند، و در آنجا ساعتی توقف و بعد روانه منزل شدیم. از قراری که جمیع اهالی آنجا و حضرات انگریزها و دوستان صاحبی ایلچی مذکور می‌نمودند، در هیچ وقت از اوقات مادر پادشاه، حتی به خود پادشاه، یا احدی دیگر، این نوع محبت و عزت و احترام و مهمان‌نوازی نکرده بود، که به صاحبی ایلچی در این روز نمود. السحق زنی به این نیک رفتاری و مهمان‌نوازی و حسن سلوک در جایی به نظر نرسیده و این نوع بناها و آثارها که از او به ظهور رسیده، در کل یورپ از کسی ظاهر نگردیده است.

یوم سه شنبه نهم لغایت جمعه نوزدهم شهر مزبور: امری که قابل تحریر باشد واقع نبود. گاهی صاحبی ایلچی به درس و مشق انگریزی و گاهی به گردش باغ جنت منزل مشغول بودند، و روز و شب در منزل به سر می‌بردیم. در یوم جمعه زین‌العابدین بيك غلام نواب ولیعهد دولت علیه ایران وارد و دوهزار تومان وجه نقد به جهت اخراجات با فرامین شاهنشاه عالم پناه و ارقام نواب والا، و نوشتجات امنای دولت علیه را به جهت

صاحبی آورد. از زیارت آنها سرور بسیار در خاطره‌ها راه یافت.

یوم شنبه بیستم: صبح بعد از ناهار (۱) مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که الیوم باید به ملاحظه ضرابخانه روسیه رفت، تماشا کرده باشید.

صاحبی با همراهان سوار گردیده، به ملاحظه ضرابخانه رفتیم. چون در مملکت اروس ضرابخانه منحصر است به همین یکی که در پتربورغ واقع است و در مکان دیگر سکه نمی‌نمایند، این ضرابخانه را بسیار بزرگ و وسیع ساخته‌اند، و به طریق کارخانه‌جات نوپساز، مکان‌های عالی ساخته شده، و در هر مکان و هر جا چرخ‌ها و اسباب و اساس ساختن چیزی برپا کرده‌اند، و استادان در پای هر چرخ و هر دستگاهی نشسته مشغول عملی می‌باشند، گردش چرخ‌ها تمام از همان کوره آتش و خمره آهن آب گرم است که در هر جا و هر کارخانه برپا کرده‌اند و وضع آن پیش سمت تحریر یافته است. و جهت وسعت و بسیاری دستگاه، و اساس این کارخانه این است که: چون بیشتر طلا و نقره را طایفه روسیه از معادن سیر و سایر مکانها می‌آورند و باید آن را بعمل آورده باشند و قالب بگذارند تا زر مسکوک شود، اینهمه اساس را در اینجا برپا کرده‌اند. و وضع آنجا این است که ابتدا که همان خاک معدن را می‌آورند، مکان معینی دارد، در آنجا می‌برند، و دیگرهای بزرگ و دستگاهها دارند، خاک را در آنجا کرده، تیزآب در آن می‌کنند و قسمی که باید عملجات بسیار دارد که معمول می‌دارند تا اینکه به عمل می‌آید و جرم آن برطرف می‌شود و طلای خالص یا نقره آن را هر یک باشد می‌گیرند و آنوقت بجای دیگر برده، آب می‌کنند و شمش نازک بلند قد می‌نمایند و از آنجا بجای دیگر می‌برند و قطعه می‌کنند و بجای دیگر برده، وزن آن را درست می‌نمایند. جای دیگر برده دوره آن را بترکیب خاصی می‌سازند و جای دیگر برده صاف و صیقلی (۲) می‌نمایند، بجای دیگر برده سکه می‌نمایند. در هر مکان و هر جا که می‌برند چرخ و اساسی دارد که تمام کار آنها بسته به گردش همان چرخ است. و از غرایب این است که به محض رسیدن آن شمش در زیر هر یک از این دستگاهها، بدون اینکه آدمی در کار داشته باشد وضعی کرده‌اند که از دستگاه، خود بخود قطعه می‌شود، و جای دیگر خود بخود عیار گرفته می‌شود. جای دیگر خود بخود به ترکیب می‌آید و دورسازی می‌شود، و جای دیگر خود بخود صیقلی و صاف می‌شود، و همچنین جای دیگر خود بخود سکه می‌شود. اما در هر جا موکلی و استادی دارد. که آنچه می‌خواهند کرده باشند. در پای چرخ نشسته و چرخ خود بخود گردش می‌نماید، و آن استاد، آن چیز را هر قسم می‌خواهد می‌سازد.

در همین کارخانه چندین مکان و دستگاه دیگر دارد، و عملجات و استادان جداگانه هستند که هر گاه آلتی یا اسبابی از آلت و اسباب ضرابخانه عیب و نقصی بهم می‌رساند بلااثر در آنجا برده، به آنها داده می‌سازند و می‌دهند، که به هیچوجه منالوجوه، احتیاجی به خارج کارخانه ندارند، و آهن و آلت و اسباب، همه در آنجا حاضر است، و هر یک به کاری مشغول می‌باشند. و نشان معدنی، و نشانهایی که از مس ساخته می‌شود

و پادشاه به هر کس می‌دهد، نیز در همین کارخانه‌جات ساخته می‌شود، و چون مطلق زر جماعت روس در همین کارخانه سکه می‌شود و در مملکت آنها ضرابخانه منحصر است به همین یکی و در هیچ شهر و ولایت دیگر سکه نمی‌نمایند، این کارخانه را بسیار بزرگ و وسیع ساخته‌اند، و مکان و عمله و اسباب و اساس بسیار دارد، و دایم در گردش است. در آنجا طلا و نقره که قرص ریخته بودند، قدر معقولی ملاحظه شد. در هر مکان آن گردش نمودیم و معاودت به منزل کرده، استراحت شد.

یوم یکشنبه بیست و یکم: به هیچوجه امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود. و به طریق سایر ایام گذشت.

یوم دوشنبه بیست و دویم: بدحوه یوم قبل گذشت و عصر خبر رسید که قونسولخان انگریز و چند نفر از جاگران نواب ولیعهد ایران، یوم بعد وارد پتربورگ می‌شوند، که به جهت آموختن بعضی حرفه روانه لندن شده باشند.

یوم سه‌شنبه بیست و سیم: صاحبی ایلچی بعد از فراغ از درس و مشق انگریزی، قدری گردش در باغ نمودند، ظهر قونسولخان انگریز و میرزا صالح، و دو میرزا جعفر، و میرزا رضا، و محمد علی نام چخماق‌ساز، که حسب الامر نواب ولیعهد مأمور به رفتن لندن بودند، وارد گردیدند (۱).

صاحبی قدغن فرموده، در همان منزل خود جا و مکان به جهت آنها معین کرده و مهماندار از خود بجهت آنها تعیین نمودند، ارقام و نوشتجات که همراه آنها بود، آورده تسلیم کردند. قدری چارقد و دستمال مشکی با قلیل وجه نقد، که از سرکار ولیعهد انعام و ارسال شده بود، به مصحوب آنها واصل گردید. قونسولخان به منزل ایلچی انگریز رفته، و آنها در همین منزل توقف نمودند. صاحبی ایلچی آنها را کمال محبت و لوازش نموده، مهماندار خود را قدغن نمودند که متوجه آنها باشد. و به مهمانداری آنها قیام نماید.

یوم چهارشنبه بیست و چهارم الی چهارشنبه دویم شهر شوال ۱۲۴۰: امری که تا زکی داشته باشد واقع نبود، روزها لارد و آلپول و قونسولخان نزد صاحبی ایلچی می‌آمدند، و از هر مقوله صحبت می‌داشتند. روزی مراسلات و نوشتجات که از دولت علیه ایران به سرگور اوزلی قلمی شده بود مهور کرده، صاحبی نیز مراسله به او قلمی و بتوسط لارد مذکور ارسال لندن نمودند.

روز دیگر عرایض و نوشتجات به ایران قلمی [شد] که از رسیدن قونسولخان و بعضی اخبار دیگر، امنای دولت را استحضار حاصل شود و نوشتجات را تسلیم مهماندار نموده، که به مصحوب چاپار ارسال تفلیس نماید.

یوم پنجشنبه سیم: بعد از صرف ناهار (۲) صاحبی ایلچی، قدری مشغول درس و مشق انگریزی بودند. حضرات مأمورین لندن همگی آمده مرخص شدند. و روانه لندن

۱- برای اطلاع از شرح مسافرت این گروه که بدستور عباس میرزا نایب‌السلطنه برای تحصیل روانه لندن شده‌اند، نگاه کنید به مقدمه سفرنامه خسرو میرزا و شرح زندگی عباس میرزا به اهتمام نگارنده و نیز به «اولین کاروان معرفت» بقلم استاد مینوی. یمناء، دوره ۶، ش ۵ (برداد ۱۳۲) ص ۱۸۱ به عدد ۲- متر: نهار

کردیدند. صاحبی مراسلهٔ مبسوطی در باب انتظام امور منظور ایشان به سرگور اوزلی فامی و به مسحوب آنها ارسال داشتند. دیگر امریکه قابل تحریر باشد واقع نبود. **یوم جمعه چهارم:** صبح بعد از صرف ناهار (۱) خدمت صاحبی ایلچی مذکور شد که يك نفر شاگرد طبابخ، با يك نفر سالدات جزئی منازعه کرده، و یکی از مهمانداران، میانه آنها را صالح داده، رونیف مهماندار اصلی مطلع گردیده، علسی رخم او کیفیت را به دیوانخانهٔ روس مذکور نموده، چون قانون ایشان این است که احدی یاروس، یا غیر روس با سالدات منازعه نمی کند. اهل دیوانخانه که سالینه کف، و دوی مایور می بودند، میرزا ابوتراب ایرانی [را] که ترجمان دفترخانه می بود خدمت صاحبی فرستاده، که شاگرد طبابخ مذکور را نزد آنها برده، تحقیق احوالی کرده باشند.

صاحبی ایلچی شاگرد طبابخ مذکور را از روی تغییر به همراه مشارالیه روانه کرده، و آدمی نزد رونیف مهماندار فرستاد که به علت این حرکت که از نوصادر گردیده و این نقل جزئی را به دیوانخانه اظهار کرده ای، دیگر مأذون و مرخص نیستی که به خدمت مهماندار ما مشغول شوی و نزد ما آمده باشی، چون تو شخصی را ما در کار نداریم. مشارالیه دو سه روز در آنجا توقف کرده، و جمعی از بزرگان را واسطه نموده که شاید صاحبی با او بر سر محبت آمده، او را به خدمت خود مأمور سازند، مفید نشد، روز چهارم از منزل صاحبی ایلچی روانه شد و از پی کار خود رفت. آن روز به علت این حرکت اهل دیوانخانه و رونیف مهماندار، قدری اوقات تلخ بر همگی شده و صاحبی ایلچی به تغییر گذرانیدند (۲).

یوم شنبه پنجم لغایت چهارشنبه نهم: وقایع اتفاقیه این است که يك روزيك رأس اسب سپاه خوب به جهت گراف، صاحب اختیار باغ رازسلوسکو که مدتی صاحبی ایلچی در آنجا توقف داشتند و او مشغول خدمتگذاری بود، و يك طاقهٔ شال کوشخ به جهت باغبان آنجا، به رسم تعارف ارسال نمودند.

روزی دیگر چند ظفرا نوشتند تجار از راه حاجی ترخان رسیده بود جوابی به آنها قلمی شد، و عرایض چند در باب بعضی مطالب به امنای دولت ابد مدت ایران قلمی، و توسط تجار از راه حاجی ترخان فرستاده شد.

دیگر امریکه بایست تحریر شود واقع نبود و بطریق سایر ایام روز و شب در منزل سر برده می شد.

یوم پنجشنبه دهم: بعد از ناهار (۱) قدری صاحبی ایلچی مشغول درس و مشق الگریزی بودند. بعد يك نفر از میرزایان دیوانخانهٔ روسیه وارد، و جواب عریضه ای که صاحبی به امپراطور روس قلمی نموده بودند، با مراسله ای از جانب دوی مایور نایب رزیر آورده، از این جهت فی الجمله سروری در خاطر صاحبی ایلچی راه یافته، يك طاقه نال رضائی به حامل انعام کردند، و او به منزل خود رفت. بعد سر آن را گشود، مضمون این بود: «عالیجاه حشمت دستگاه ایلچی بزرگ و وکیل و مختار کل از جانب دولت ملیهٔ ایران، میرزا ابوالحسن خان در زمان بهجت نشانیکه داخل شهر پاریس گردیده

بودیم، جنرال مایور بسانویچ وارد و مراسلهٔ مرسلهٔ آن عالیجاه را آورده، تبلیغ کرده، مطالعه نمودیم. از مضامین آن چنین مفهوم گشته که آن عالیجاه بخصوص تأخیر و تعویق اجرای رسالت و وکالت خود و اتمام امور محوله، اضطراب بهمرسالیده، تشویش دارد، تعویق و تأخیر این مقدمه از جانب آن عالیجاه نبوده، ما نیز کم از او قلباً افسوس و تأسف نمی‌کشیم. لیکن موجب ظهور این واقعهٔ عظیمه و وقوع قضیهٔ منحوسه (۱) ناپلیان که زیاده از این مدت تصور نمی‌نمودیم، باعث مباحثت این نیازمند در گاه الله از دولت روسیه گردیده است که به جهت خیریت و امنیت و استراحت عموم اهالی عالم اهتمام مینماید. در باب مباحثت این نیازمند در گاه الله به جهت رفع اشتباه و اطمینان خاطر ضیاء مظاهر پادشاه اعظم خود، اگر آن عالیجاه خواهد عرض نماید بهتر از این مراسله که از پاریس مرقوم و مرسل گردیده است برای آن عالیجاه حتی سریع و دست‌آویزی صحیح نخواهد بود. البته مضمون مراسله و سبب مساعدت را که الهی حال فرصت ملاقات نشده است که بمراتب انجام امور محوله به آن عالیجاه چنانکه شاید و باید و صلاح و خیریت دولتین علین بوده باشد پردازد به حضور پادشاه اعظم خود معروض و ارسال دارد رجاء واثق است که انشاءالله تعالی بدستگیری جناب باری عن قریب از فیصل مهمات این‌ولا فارغ‌البال گشته و به حدود دولت علیهٔ روسیه مراجعت مینماید و امور محوله به آن عالیجاه را بنوعی که شایسته داند فیصل میدهد، لهذا آن عالیجاه را تکلیف آمدن به این‌ولا ننموده و از راه وفور التفات و کمال شفقت به آن عالیجاه محول و مرجوع می‌نمائیم که پادشاه اعظم ایران را بخصوص انجام مهام محوله و خاطرخواهی و خیر اندیشی در یکتادلی از جانب اینجانب خاطر جمع و مطمئن کرده‌اند، که اساس این دوستی و اتحاد که در این اوقات فیما بین دولتین علین بنیاد شده، در عالم همجواری بیش از پیش برقرار و مستحکم خواهد بود. باقی رأی منیر و التفات خاطر اقدس پیوسته را عی جانب آن عالیجاه بوده و می‌باشد. از بلدةٔ پاریس تحریر یافت. بتاريخ ۹ ماه اوت (۲) سنهٔ ۱۸۱۵ عیسوی. مطابق ۱۷ شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۲۳۰ هجری، دست خط الکسندر.»

یوم جمعهٔ یازدهم لغایت یکشنبه بیستم: امر تازه‌ای روی نداد مگر اینکه روزها مکرر جمعی از بزرگان و پاشایان در (۳) خانهٔ پادشاه و والی‌زاده‌های گرجستان که ابتدال ایشان در پتربورغ از حد تحریر و بیان بیرون است و لاردوالهول ایلچی انگریز، به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و هر یک ساعتی نشسته از هرجا صحبت می‌داشتند، و به منزل خود می‌رفتند.

این روزها صاحبی ایلچی قرارداد نمودند که سواد عریضهٔ پادشاه را با عریض‌چند، قلمی و به مصحوب زین‌العابدین بیک غلام نواب ولیعهد، روانهٔ ایران کرده باشند. یوم دوشنبه بیست و یکم: چون کریل که چاپار بوده باشد از پتربورغ روانهٔ پاریس نزد پادشاه می‌بود، صاحبی ایلچی عریضه‌ای مبنی بر وصول جواب عریضهٔ سابق و رضامندی و خشنودی از الطاف پادشاهی قلمی، و میرزا ابوتراب را احضار کرده، آن عریضه را

بلفظ اروسی ترجمه نموده، و مهور گردانیده، ارسال نزد دوی مایور نایب وزیر نموده، که به کریل داده، روانه خدمت پادشاه کرده باشد. مضمون آن این است:

«شاهنشاه: امپراطور اعظم دام‌ظله‌الاعلی درحالت و زمانی که دیده انتظار این اخلاص شمار در شاهراه وصول شفقت نامجات باز بود مرحمت نامچه بلندپایه‌ای که به سرافرازی و افتخار این دولتخواه مرقوم و مرسول فرموده بودند، شرف وصول پذیرفته، زیارت نمودم، از مضامین مرحمت آئیش جانی تازه و حیاتی بی‌اندازه حاصل گردیده، و از مراتب شفقت و مرحمت امپراطور اعظم اکرم امیدواری بسیار بهمرسانیدم. و بعد از زیارت، حسب‌الامر امپراطور اعظم اکرم، آنرا، به عالیجاه، میرزا ابوتراب ترجمان دیوان‌خانه غربا ترجمه کسره و سواد آن را قلمی داشته، ارسال حضور باهرالنور شاهنشاه اعظم خود نمودم، و از قراریکه امر و مقرر داشته بودند دائم اوقات چشم براه نزول موکب مسعود پادشاهی می‌باشم، و در ایام ولیالی به دعای دوام عمر و دولت امپراطوری اشتغال می‌نمایم و خود را قرین امتنان و مرحمت امپراطور اعظم می‌دانم. انشاءالله مراتب شفقت و مرحمت امپراطوری درباره این دولتخواه، همیشه درتزیاید باد.»

بعد از اتمام و ارسال عریضه مذکور صاحبی ایلچی قدری سوار گردیده، گردش نمودند. دیگر امری که باید تحریر شود واقع نبود.

یوم سمنه بیست و دویم، لغایت پنجشنبه بیست و چهارم: امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود. روزها در منزل و گاهی بگردش بسر می‌رفت و نوشتجات و هراعی و سواد و ترجمه مکتوب پادشاه، این روزها آماده شده بود، که در یوم جمعه، زمین‌العابدین بیک را روانه دولت ایران نمایند.

یوم جمعه بیست و پنجم: بعد از ناهار (۱) پرنس لیوجین که سرکانسل دولت روس و مرد ماهر و دانشمند از همهجا آگاهی می‌بود، به دیدن صاحبی ایلچی آمده، و تعارف روسی بسیار بجای آورده از جانب پادشاه نوید بسیار می‌داد، و مذکور می‌نمود که در هنگام ورود پادشاه، درانجام مهم شما، من سعی‌ها می‌کنم که به نحوخواهش شما امورات، سورت‌پذیر شده باشد. چون از قراری که از تمامی اهالی روس استماع شده بود، در دولت روسیه از آن معتبرتری نبود.

صاحبی ایلچی اقوال او را مقرون به صدق دانسته، از نویدها و وعده‌ها و تعهدات او قدری مشغوف شدند، و او ساعت معقولی توقف کرده از هرجا و هر مقوله صحبت داشته بعد به منزل خود رفت. بعد از آن امورات زمین‌العابدین بیک را انجام داده، او را به همراهی خزانچی که از جانب سردار تفلیس به همراهی صاحبی ایلچی روانه پتربورغ شده بود، روانه ایران نمودند. سی‌دانه اشرفی تومانی به انعام زمین‌العابدین بیک دادند. و پانصد تومان وجه نقد و یک‌طاقه شال رضائی و چند طاقه چارقد و دستمال به انعام خزانچی نیز داده شد، و او خوشنود روانه گردید. باقی روز به طریق سایر روزها گذشت.

یوم شنبه بیست و ششم و یکشنبه بیست و هفتم: به هیچوجه چیزی که توان تحریر نمود، روی نداده واقع نبود.

یوم دوشنبه بیست و هشتم: بعد از ناهار (۱) کیسه کاغذ سر به مهری از ایران نزد دوی مایور نایب وزیر آورده بودند. و او ارسال نزد صاحبی نموده، مشخص شد که سر آن را باز کرده بودند و دست خورده شده بود، و مهر کرده دولت علیه ایران نبود. اما حقیقت مشخص نشد که در تفلیس سر آن را باز کرده بودند، یا در پتربورگ دست زده بودند. بهر حال صاحبی ایلچی از این معنی قدری تغییر بهمرسانیده، به مهمانداران پیغام دادند که به دوی مایور نایب وزیر گفته باشند که باز کردن نوشتجات، صورت حساب ندارد. لکن چاره نداشت و نوشتجات را مطالعه نمودند آن روز نیز گذشت.

یوم سه شنبه بیست و نهم: بعد از ناهار (۱) صاحبی ایلچی مبلغ چهل تومان به میرزا ابوتراب، و چهل تومان به میرزا عبدالکریم هراتی، که مرد شاعر فقیری بود انعام کردند. این شب دوی مایور نایب وزیر در خانه گراف... (۲) همسایه موعود بود و صاحب خانه و حضرات مهمانداران را منظور این بود که از صاحبی ایلچی وعده ضیافت خواسته در آنجا رفته باشند، که با او ملاقات شده باشد. و ابراز بوندن او را در آنجا دادند. صاحبی ایلچی از خارج مطلع گردیده، که غرض ایشان از ضیافت چیست، تمارض کرده وعده ندادند و نرفتند، دوی مایور و جمعی دیگر در آنجا آمده، و از مطلب محروم گردیده، بعد از صرف غذا هر یک به مکان خود رفتند.

یوم چهارشنبه: مبلغ بعد از ناهار (۱) گراف مذکور خدمت صاحبی ایلچی آمده اصرار و التماس زیاد نموده، که این شب صاحبی در خانه او رفته جای (۳) صرف نمایند. چون مرد درست خیرخواهی بود قبول کرده، ساعتی از شب گذشته در آنجا رفتند. میزبان و حضرات که بودند، نقل آمدن دوی مایور و کیفیت تمنای شب قبل را بیان کرده بودند. بهر حال به طاعت اینکه از دوی مایور نایب وزیر به گفته رودنیف مهماندار، آن حرکت سادر شد، که شاگرد طباخ را به جهت منازعه با سالدات به جهت تحقیق و مؤاخذة به دیوان خانه خواسته بود، فیما بین او و صاحبی ایلچی به هیچوجه صفایی بهم نرسید، و هر چند مهمانداران و دیگران به اصلاح این مطلب کوشیدند، صاحبی قبول نکردند، و به همین طریق، تقاریر در میانه بود. و او دایم اوقات چاره جوئی می نمود.

یوم پنجشنبه غره شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۳۰: لغایت یکشنبه چهارم شهر مزبور: امری که تازگی داشته باشد واقع نبود شبی از شبها صاحبی ایلچی به رسم بازدید، به خانه پرنس لیوجین رفتند. به ورود آنجا مشارالیه و اشخاصی که بودند انواع و اقسام عزت و احترام بجای آورده، تعارفات رسمی به عمل آوردند. بعد معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند. سایر اوقات بطریق باقی ایام گذشت.

یوم دوشنبه پنجم: بعد از ناهار (۱) میرزا ابوتراب و یک نفر از بزرگان دفترخانه پادشاهی آمده جنرال تیری فرت که از اهل دفترخانه و مرد نیک رفتاری بود، به خدمت صاحبی ایلچی آورده که چون شما رودنیف مهماندار خود را جواب گفتید و از منزل خود بیرون نمودید این شخص را دوی مایور نایب وزیر به جهت مهمانداري شما تعیین کرده، که متوجه خدمت شما باشد.

صاحبی ایلچی بعد از استماع این امر، قدری با آنها در مقام تغییر گفتگو کردند، و مذکور نمودند که هر گاه فرض از تعیین مهماندار این است که هر ساعت به يك نفر از آدمهای ما تهمتیه به طریق تهمت که به شاگرد طبایخ اسناد دادند، داده باشند، و سر راهی گرفته باشند که من به ملاقات دوی مایور تن در بدهم فکری بجائی کرده‌اند، و امکان ندارد که من او را به این وسایل ملاقات کنم، و هر گاه غرض خدمت من است. مرا امری و خدمتی نیست. [تا] مادام که امپراطور اعظم وارد پتربورغ بشود، من مهماندار در کار ندارم. آنها در جواب عذرخواهی الی غیرالنهاییه کرده و اصرار زیاد در قبول مهماندار جدید نمودند.

صاحبی نظر به اصرار آنها قبول کردند، و جنرال تبری فرت را فوازش کرد، مأمور به مهمانداری خود نمود. الحق مرد درست رفتار خدمتگزاری بود. یوم سه‌شنبه ششم لغایت یکشنبه یازدهم: امر تحریری واقع نبود. در این روزها بزرگان و اعیان روس و لاردهالپول انگریز مکرر به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و مشغول صحبت بودند. و صاحبی ایلچی گاهی به درس و مشق انگریزی، و گاهی به گردش باغ جنب منزل نیز اشتغال می‌نمودند.

یوم دوشنبه دوازدهم: بعد از ناهار (۱) مهماندار خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمود که برادر رومنروف وزیر روس به دیدن شما می‌آید. در همان بین وارد شد. مشارالیه در زمان پتر پادشاه ثانی وزیر اعظم بوده، مرد دانشمند از همجا آگاهی به نظر آمد، و از اوضاع و ولایات ایران و تواریخ سلاطین سلف استحضار تمام داشت. به قدر دو سه ساعت در خدمت صاحبی توقف نموده، از پادشاهان قدیم ایران، و وضع و سامان ایشان، و هر ولایت از مملکت ایران صحبت بسیار داشته. صاحبی ایلچی از مراتب دانشمندی و آگاهی آن قدری حیرت می‌نمودند. چرا که در همه خلق روس به آدمی که توان با او صحبت از هر جا و هر مقوله داشت بر نخورده بودند. و این روز این شخص و صحبت‌های او تازگی داشت. از جمله مذکور می‌نمود که شریعت و طریق دینداری و آئین مسلمانی مسلمانان را بهمه جهت من بلدیت تمام و تمام دارم. و بعضی مسائل را می‌گفت و تحقیق می‌کرد که موافق بود. خلاصه قدری صحبت از هر جا و هر مقوله، با صاحبی ایلچی داشتند. بعد به منزل خود رفت و باقی آن روز نیز بطریق سایر روزها، صاحب ایلچی قدری به درس و مشق انگریزی و قدری گردش و مطالعه کتاب خود را مشغول می‌نمودند.

یوم سه‌شنبه سیزدهم لغایت شنبه هفدهم: امریکه تحریر آن لازم باشد روی نداد. روزها صاحبی ایلچی قدری مشغول درس و مشق انگریزی بودند و قدری گردش می‌نمودند. گاهی بعضی از بزرگان و والی‌زاده‌های گرجستان، و لاردهالپول نزد ایشان می‌آمده، از هر جا صحبت می‌داشتند و به منزل خود می‌رفتند.

يك روزی سی تومان وجه به جهت بالابوش به فیل‌بانان انعام کردند. روزی دیگر برادر بساناویچ که از جمله مهمانداران و همراهان بود اراده رفتن به خانه خود کرده به جهت مرخصی، خدمت صاحبی آمده، يك طاقه شال ابره به او انعام کردند.

یوم یکشنبه هیجدهم: صبح بعد از صرف ناهار (۱) مشخص شد که يك نفر تاتار، آدم لاردوالپول از ایران وارد پتربورگ گردیده و فرامین و ارقام و نوشتجات به انضمام سه هزار تومان شال و مروارید به جهت مصارف به جهت صاحبی ایلچی آورده، آدمی تعیین نمودند که رفته مشارالیه را به منزل آورده باشد. بعد از آمدن او و گشودن بسته، نوشتجات فرمان همایون شاهنشاهی در باب مرحمت نشان مرصع به جهت صاحبی ایلچی زیارت شده، صاحبی از این معنی شکر گذاری و بدعای دوام دولت ایدمدت قاهره مشغول شدند. بعد لورت هریس نام ایلچی امریکا که در دولت روس مقیم است، به دیدن صاحبی آمده، راه و رسم دوستی و تعارف بسیار به جای آورده، بعد از زمانی به منزل خود رفت. صاحبی ایلچی به رسم بازدید به خانه سردار، رومنزف وزیر که چند یوم قبل به دیدن [او] آمده بود رفتند. به ورود آنجا مشارالیه در سر راه آمده، لوازم عزت و احترام به جای آورده، داخل خانه شدند.

خانه و اثاث (۲) و دستگاه و اسباب به آئین روس، از او ملاحظه شد، که تا این روز از هیچیک اهل اروس ملاحظه نشده بود. خود او هم در دانشمندی و آگاهی از همه جا ترجیح بهمه خلق روس داشت. در بین صحبت و گفتگو ضمناً می‌رسید که بسیار تمنای ایلچی شدن و روانه گردیدن به دولت علیه ایران را دارد.

صاحبی ایلچی قدری در آنجا نشسته با یکدیگر از هرجا و هر مقوله صحبت داشته، معاودت به منزل نمودند. مجدداً تاتار [ی] که از ایران آمده بود وارد، شال و مروارید آورده خود را تسلیم نمود. و صاحبی ایلچی مشغول مطالعه نوشتجات شدند، و آن روز به این طریق گذشت.

یوم دوشنبه نوزدهم: بعد از صرف ناهار (۱) پرنس لیوجین که اعظم بزرگان، و از دوستان صاحبی ایلچی می‌باشد، به دیدن آمده از صاحبی درخواست نمود که اسبهای هدایا را ملاحظه نماید.

به اتفاق در اصطبل رفته، اسبها را ملاحظه و هر يك را تعریفات بسیار نمود. بعد خواهش کرد که اسبان صاحبی را نیز دیده باشد. آنها را آورده به ملاحظه او رسانیدند. يك رأس از آنجمله را تعریفات زیاد از حد نمود، و الحق گنجایش تعریف هم داشت. صاحبی ایلچی همان را به او بخشیده، و با اسباب به خانه او فرستادند. مشارالیه از این معنی بسیار خوشنود گردید، اظهار امتنان بسیار کرده و قرارداد نمود که شب به منزل صاحبی آمده، غذا صرف نموده باشد، و به منزل خود رفت، بعد لاردوالپول به دیدن آمده، چون این روزها عازم لندن بود. نامه و فرامین و نوشتجات که از دولت علیه ایران به جهت امنای دولت انگریز، و سرگور اوزلی فرستاده بودند. تسلیم او نمودند که به اتفاق خود برده باشد و به منزل خود رفت. دیگر امری واقع نبود و آن روز نیز به شب رسید.

یوم سهشنبه بیستم لغایت پنجشنبه بیست و دویم: اوقات صرف تحریر عرایض و نوشتجات مرسولی به دولت علیه ایران و روانه کردن مستر چرل اونیم انگریز، که

در بعضی صنایع و حرفه‌ها مهارت کلی داشت می‌نمودیم. در آخر یوم پنجشنبه. امورات او را صورت داده و تمامی نوشتجات را تسلیم او کرده، و صاحبی ایلچی مبلغی معین از خود داده بابت برد مرخمی به جهت او گرفته، تسلیم او نمودند. و او را روانه دولت علیه ساختند. دیگر امری در این روزها واقع نبود.

یوم جمعه بیست و سیم: بعد از صرف ناهار (۱) اوروف که از جمله دوستان صاحبی ایلچی و معتبرین دولت روس بود، به دیدن آمده، خدمت صاحبی مذکور نمود که شرحی از گراف نسل رود وزیر بمن رسیده که پادشاه ذیجاء روس به عنوان جزم (۲) یکماه دیگر وارد پتربورغ میشود، و من که نسل رودم به محض ورود به آنجا یکسر بمنزل ایلچی بزرگ دولت علیه ایران به دیدن می‌روم. باید توکه اوروف می‌باشی در خدمت ایلچی رفته سلام و دعای مرا برسانی و اظهار شوق و دوستی و اتحاد زیاد از جانب من به ایشان کرده باشی. بعد از بیان این فقرات صاحبی ایلچی را از مزده آمدن پادشاه و اظهار محبت وزیر سروری به خاطر راه یافته، با اوروف اظهار رنماندی و خصوصیت بسیار نمودند و او به منزل خود رفت و آن روز به طریق سایر روزها در منزل گذشت. یوم شنبه بیست و چهارم و یکشنبه بیست و پنجم: امری واقع نبود و به علت تصرف هوا اندک ناخوشی در مزاج صاحبی ایلچی راه یافته بود.

یوم دوشنبه بیست و ششم: بعد از ناهار (۱) شخص انگریزی که استاد کارخانهجات توپ سازی می‌بود، خدمت صاحبی ایلچی آمده، نمونه‌ای از آهن به ترکیب چرخ و دستگاه تراشیدن توپ، و مداخل کردن، و گوشه‌ها به جهت توپ قرار دادن ساخته بود و آورده بود، که صاحبی ایلچی ابتیاع نموده، ارسال ایران نمایند، که از آن رو چرخ و دستگاه ساخته باشند. با وجود اینکه، به قدر دوسد من آهن آلات و اسباب آن (۳) بیشتر نبود، دویست تومان قیمت می‌نمود. از آن غریبتر اینکه چند یوم قبل از آن، در پارچه کاغذی نقشه کارخانهجات توپ سازی را کشیده، خدمت ایلچی آورده بود، صاحبی ایلچی آن نقشه را به محبوب محمدعلی بیک انقاد حضور نایب السلطنه و ولیمهد دولت علیه ایران نموده بودند. مبلغ بیست تومان قیمت آن را مطالبه کرد، و بازیافت نمود. جمعی از اهل انگریز و اروس از این نقل مطلع گردیده، و در مقام طعن و لمن او برآمدند. و مذکور می‌نمودند که این صفحه کاغذ پنج هزار دینار گنجایش نداشت که این شخص از راه بی‌شرمی و بی‌مروتی برآمده، بیست تومان گرفت. اصل مطلب این است که از خلق یوروپ خلقی کاذب‌تر و بی‌مروت‌تر و بی‌حقوق‌تر در هیچ جای عالم به هم نمی‌رسد.

باری در این شب، صاحبی ایلچی مجدد به بازدید، پرسن لیوجین که چند شب قبل از این در منزل ما موعود بود رفتند. به ورود آنجا، مشارالیه انواع و اقسام احترام کرده بود. و نوید بسیار داده بود، که هنگام نزول پادشاه قریب است و من در کار شما چنین و چنان خواهم کرد. بعد از زمانی از آنجا معاودت کرده استراحت نمودند.

۱- متن: نهار ۲- جزم = قطع کردن، بریدن - استوار کردن = جزم کردن اجرای کاری بی‌تردید.

لر هنگه معین ۳- متن: او

یوم سهشنبه بیست و هفتم، لغایت چهارشنبه ششم شهر ذیججه الحرام سنه ۱۲۳۰: امری که باید تحریر شود روی نداد. صاحبی ایلچی روزها قدری مشغول مطالعه کتاب و قدری بگردش باغ جنب منزل بودند. و اکثر اوقات بعضی از بزرگان روس به دیدن ایشان می آمدند و صحبت منحصر به مژده آمدن پادشاه بود و بطریق سایر ایام روزها به شب می رسید.

یوم پنجشنبه هفتم: بعد از ناهار (۱) جنرال تیرت فرت مهماندار آمده، شاگرد طبایخی که به علت منازعه باسالدات به جهت تحقیق به دیوانخانه برده بودند، نزد صاحبی ایلچی آورده و از جانب دوی مایور نایب وزیر و سایر امنای دولت معذرت بسیار خواسته، به منزل خود رفت. بعد لاردوالپول نزد صاحبی ایلچی آمده، از هر جا گفتگو و صحبت با یکدیگر در میان داشتند. چون به علت گرفتاری ناپلیان در این روزها حضرات انگریز غرور زیادی بهمرسانیده بودند، لارد مذکور به علت بی مغزی رفته رفته، صحبت را بجائی رسانید که شاهنشاه اعظم ایران از قرار تقریر سرگوراوزلی و عهده دادن بندر ابوشهر را، بدولت انگریز فرموده است، و حال باید نتیجه بدهد. صاحبی ایلچی از این سخن منفیر گردید، مذکور نمودند که باعث چیست که بندر ابوشهر به دولت انگریز منتقل شود؟ و سرگوراوزلی کیست که تواند چنین تمناها و اینگونه خیالات نماید؟ هر گاه در اوقات توقف او در دولت علیه ایران، چنین سخنی از او به سمع دیوانیان می رسید، هر آینه سر او مانند گوی چوگان در میدان می غلطید. چگونه است امروز که پای ناپلیان از میان بیرون رفته، شما این نوع سخنان را بیان می سازید؟ لارد مذکور هم، جواب گفت که ما هم نخواهیم گذاشت که پادشاه روس، گرجستان یا ولایات تصرفی را به دولت علیه ایران رد نماید. خلاصه پاره ای سخنان فیما بین مذکور گردید، و ابن الوقتی و مخالفت عهد و شرط از اطوار او در این روز ظاهر شد، اگرچه اهالی یورپ تمام ابن الوقت و هوائیند. اما جماعت انگریز این شیوه را زیاده از همه مرئی می دارند.

به هر حال این روز از شدت تغیر ناخوشی مزاجی در خاطر صاحبی ایلچی راه یافته و شب آرام و قرار بر خود قطع کرد، آن روز و شب را به تلخی اوقات گذرانیدند. یوم جمعه هشتم لغایت شنبه شانزدهم شهر مزبور: امری که قابل تحریر باشد واقع نبود، و چون تکسر احوالی به جهت صاحبی ایلچی روی داده بود، روزها دکتر کترین انگریز که طبیب مادر پادشاه است و مرد دانشمند حاذقی می باشد، به جهت معالجه خدمت صاحبی ایلچی می آمد، روزی از روزها يك طاقه شال رضائی طوسی بد رسم تعارف به جهت او ارسال داشتند. يك روز دیگر به علت اینکه گراف... (۲) همسایه از جمله دوستان یکرنگ صاحبی ایلچی بود، و خود هم از بزرگان دیوانخانه، و اهل کانسل می بود و از هر جا هر نوع سخنی و هر قسم خبری که استماع می نمود به صاحبی ایلچی خبر می داد. و بسیاری از بزرگان و اعیان دولت را به دیدن صاحبی ایلچی می آورد و دوست و آشنا می کرد، يك طاقه شال رضائی گلی بد انضمام يك عدد جمعه هزار بیشه نقاشی به رسم

تکلف به جهت او فرستادند. مشارالیه خود در شب دیگر خدمت صاحبی ایلچی آمد، اظهار امتنان زیاد کرد.

دیگر در این روزها بسیاری از بزرگان روس از مقوله برادران کراویچ و جنرال‌های دیگر که در سرحد ایران آمده بودند، و غیر آنها به دیدن صاحبی ایلچی آمدند، و اظهار دوستی و تعارف بسیار می‌کردند و این روزها به طریق سایر ایام می‌گذشت. یوم یکشنبه هفدهم: بعد از صرف ناهار (۱) مهمانداران خدمت صاحب ایلچی آمده، اظهار کردند که در مکانی چندین نفر زن و مرد و اطفال لال و کر هستند که معلم‌ها به جهت آنها تعیین کرده‌اند و آنها را تربیت می‌نمایند، دیدن آنها خالی از تماشائی نیست.

صاحبی ایلچی با همراهان و مهمانداران به آن مکان رفتند. خانه‌ایست بسیار وسیع و بزرگ، عمارات دو سه طبقه بسیار دارد، که هر اوطاق و هر مکان آن مختص امری و شغلی می‌باشد. جمعی مردان و زنان از اهالی فرانسه و سایر یورپ را در آنجا به جهت تعلیم و تعلم و تربیت آنها تعیین کرده‌اند، و به قدرچهل پنجاه نفر مرد و زن و اطفال ذکور و انان لال و کر، را در آنجا جمع کرده‌اند و عملجاتی به جهت جمیع خدمات و امورات آنها نیز مهیا کرده‌اند، که متوجه اکل و شرب و گذران آنها می‌شوند، و آنها را خط و سواد و زردوزی و بعضی را به چکمه دوزی و صحافی و پاره حرفه‌های دیگر می‌آموزند و اخراجات آنها من جمیع الجهات و مواجب معلمها و عملجات و جمیع مایحتاج از مادر پادشاه به اینها داده می‌شود. این خانه متعلق به مادر پادشاه می‌باشد و متکفل احوال آنها می‌شود، تا اینکه آنها به سرحد کمال می‌رسند و آنچه باید بشوند می‌شوند. آنوقت زنان و مردان و دختران و پسران هر یک که یکدیگر را خواسته باشند، آنها را به هم می‌دهند. از غرایب این است که مذکور می‌نمودند که بعضی از اولاد آنها به طریق پدر و مادر لال و کر می‌شوند اما از آنهائی که در آنجا بودند از مرد وزن و اطفال، ذهن و دانشمندی ظاهر می‌شد که تعجب کلی داشت. از جمله، در حین ورود صاحبی ایلچی و ملاحظه احوال آنها، معلم بزرگ ایشان که مرد کاملی بود و از اهل فرانسه است. زن پسر از آن لال و کرها را به اشاره انگشت نزد خود طلبیده و به اشاره تحقیق کرد که این بزرگ کیست؟ آنها به خط اروس در کمال خوبی و چابکی در روی پارچه تخته‌ای نوشتند که ایلچی بزرگ دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان است. و دیگر تحقیقات غریبه از مقوله حساب‌ها و برآوردها و امورات کلیه از آنها می‌کرد. آنها در نهایت جلدی و چابکی، جواب مطابق سؤال می‌نوشتند، و می‌دادند. مثلاً می‌گفت، چند هزار ذرع فلان پارچه، ذرعی فلان قیمت، چند می‌شود؟ یا چند هزار نفر آدم را هر نفری فلان قدر وجه بدهند چند می‌شود؟ دفعی برآورد کرده، می‌نوشتند، و می‌دادند. دیگر دختران چند، دسر کارگاهها به زردوزی و چیزهای دیگر مشغول بودند. دیگر مردها و اطفال هر یک مشغول حرفه و کسی بودند. قدری ملاحظه احوال هر یک را نموده و با آنها صحبت داشتیم و از آنجا معاودت به منزل نمودیم.

یوم دوشنبه هیجدهم، لغایت پنجشنبه بیست و یکم: امری واقع نبود مگر اینکه بزرگان روس از مقولهٔ ولد پرنس لیوجین و دیگران به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و ایشان هم بعضی را بازدید می‌کردند و سایر روز را به نحو ایام گذشته به سر می‌بردند.

یوم جمعه بیست و دویم: صبح بعد از صرف ناهار (۱) حضرات مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده، بیان نمودند که ملاحظه کارخانجات ریسمان تابی اینجا خالی از تماشائی نیست صاحبی ایلچی به اتفاق آنها و همراهان روانهٔ آنجا شدند. از شهر پترزبورگ تا آن کارخانهجات مسافت کلی دارد، و نه ورث راه است و به الکسندرویسکی موسوم می‌باشد. این کارخانه از بناهای پول پادشاه پدر ایمپراطور است و چندین خانه سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه و کلیسا و باغ و تماشاگاهها دارد. و این پادشاه به علاوه آنکه آن خانه‌های سابق را تعمیرات کلی کرده، و بعضی را وسیع‌تر گردانیده حال خود هم چندین خانه بسیار وسیع پنج شش طبقه و کلیسای بزرگ در آنجا برپا کرده ساخته است، و چون هنوز ناتمامی دارد بالفعل در آنجا کار می‌کردند. و چندین نفر از اهل انگریز و اروس و غیر آنها صاحب جمع و معلم و کارفرمای عملجات این کارخانه می‌باشند. و بالفعل یکهزار و دوست نفر عمله از زن و مرد و اطفال ذکور و اناث دارد که تمام اینها را از پنج خانه که مکان وضع حمل اطفال حرامزاده می‌باشد، و پدر و مادر ندارند و آنها را اولاد پادشاه می‌نامند به اینجا آورده‌اند و تربیت کرده‌اند که هر يك آنها در سر دستگاهی نشسته یا ایستاده یا آمد و شد می‌کنند و مشغول شغلی می‌باشند.

اصل و اساس این کارخانه و گردش چرخ‌ها و دستگاهها، تمام از همان خمره آهن آب و کورهٔ آتش است که از بخار آن همه گردش می‌کنند و تفصیل آن در جای دیگر تحریر شده، لکن در این کارخانه همان اساس و خمرهٔ آهن و آب و کورهٔ آتش در چند مکان برپا کرده‌اند که متعدد می‌باشد. وجهت این است که چرخ و اساس و دستگاه این کارخانه بسیار است، و يك دستگاه و دو دستگاه از آن اساس خمره و آتش کفایت گردش همهٔ چرخ‌ها و دستگاهها را نمی‌نماید. زیرا که بالفعل هفت هزار چرخ و دوک ریسمان تابی در این کارخانه دایم خود به خود در گردش است، و از هر يك عملی و صنعتی ظاهر می‌شود.

آوردن پنبه و به عمل آوردن ریسمان از این قرار است که: هر روزه، روزی بیست و پنج بود که هر پودی پنج من تبریز بوده باشد که مجموع یکصد و بیست و پنج من می‌شود پنبه داخل این کارخانه می‌شود. و آن را ریسمان بسیار بسیار باریک سفید لطیف کرده، از کارخانه به دستگاه سفیدبافی و سایر مصارف می‌برند و تخلف در آن واقع نمی‌شود.

ابتداء، مکان و دستگاهی است که پنبه را هر قسم هست در آنجا آورده جمعی اطفال نشسته در کمال چابکی به هم متصل کرده پیش می‌آورند و اطفال دیگر آنها را جلد جلد بدم دستگاه می‌دهند. در اینجا تعبیه‌ای کرده‌اند به این طریق که پارچهٔ چرمی را مفتول بسیار به قدر سر سوزن روی آن گذاشته محکم کرده‌اند و آن را دور چرخ پیچیده

و چرخ به آن دستگاه نصب است و همچنان که از پیش روی دستگاه پنبه را پهن کرده به دم چرخ می‌دهند. آن چرخ پنبه را گرفته و به خود می‌کشد و از طرف دیگر بیرون می‌دهد و از همین دستگاه اول آن پنبه به حدی صاف و سفید و لطیف بیرون می‌رود، که هر گاه ده دفعه کسی از کمان حلاجی خواسته باشد پنبه را این قسم پاک و سفید بیرون کند، ممکن نخواهد بود. بعد چند نفر اطفال ایستاده آن پنبه پاک را گرفته به دم چرخ دیگر می‌دهند. در آنجا فتیله ربایکی می‌شود و در مقابل این چرخ کلوک‌های بزرگ از مس و آهن گذاشتند، که آن فتیله که از دم چرخ بیرون می‌آید خود به خود در آن کلوک‌ها فرو می‌رود. در آنجا چند نفر دیگر ایستاده، به مرور آن فتیله‌ها را از کلوک بیرون می‌آورند و به دم چرخ دیگر می‌دهند. آنجا به طریق ریسمان کلفتی می‌شود و بیرون می‌آید. از آنجا گرفته به چرخ دیگر می‌دهند، قدری باریک‌تر می‌شود، و همچنین تا در جائی هست که دستگاهی و چرخ‌های و اسباب غریبی برپا کرده‌اند و مرتبه به مرتبه می‌باشد و در مرتبه‌های آن دستگاه تمام دوک‌های آهنی نصب کرده‌اند، که در هر مرتبه یکصد عدد دوپست عدد الی سبعمد عدد دوک آهن هست، یک نفر آدم پیش روی این دستگاه ایستاده و هر دفعه دستگاه را قدری پیش می‌کشد، و قدری پس می‌برد، به محض پیش و پس آوردن، و بردن مجموع آن دوک‌ها ریسمان را تاب می‌دهند و دور خود می‌پیچند که به یک حرکت آن دستگاه در طرفه‌العینی احتمال می‌رود که هزار کوروک ریسمان خوش‌تاب باریک خوب در سر آن دوک‌ها آماده و مهیا بشود (۱). در ملاحظه این دستگاه و چابکی آن که در دقیقه اینقدر ریسمان را تاب می‌دهد و آماده می‌نماید حیرتی بر همگی دست داده، الحق جای حیرت هم داشت. صاحبی ایلچی فرمودند که کاش چنین اساس و دستگاهی در مملکت ایران خاصه در اصفهان برپا می‌شد که به این سهولت در روزی اینقدر پنبه را ریسمان به این صفا و نزاکت کرده باشد. باری به همین دستگاه مذکور که ریسمان می‌ریسید، به اتمام رسیده است. از آنجا جمعی اطفال ایستاده، آنها را برداشته به جای دیگر می‌برند و پاره‌ای را کوروک و قدری را کلاف کرده، به ابار تسلیم می‌نمایند، که از آنجا هر کس می‌خواهد به کارخانه سفیدبافی و شهربافی حمل و نقل می‌کند. خلاصه تفصیل وضع این کارخانجات از تحریر و تقریر دستگیر نمی‌شود و مادام که کسی خود ملاحظه نکند قبول مطلب نمی‌نماید که چگونه در یک کارخانه ریسمان‌تابی، روزی یکصد و بیست و پنج من، پنبه را ریسمان به این صفا و نزاکت می‌نمایند. که سفید پارچه آن به مراتب از مادریاد هندی باریک‌تر و باصفا تر است و از مداخل این کارخانه با وجود یکهزار و دوپست نثر عمله، و چندین نفر سرکار و کارفرما و صاحب‌جمعان که جمیع اخراجات و مواجب و اجرت و سوخت و مایحتاجی که دارند از همین جا داده می‌شود، سالی هفتاد هزار تومان تحویل خزانه پادشاهی می‌نمایند، که به هیچ وجه از سرکار پادشاه خرجی و اخراجات اسبابی یا غیر آن به عملجات آنجا داده نمی‌شود و بالفعل در این کارخانه از هر یک دستگاه که از ابتدا الی انتها تحریر شده، بیست و چهار دستگاه در گردش است، که دایم مشغول می‌باشند.

مثلا دستگاه اول که پنبه را پاک و صاف و لطیف کرده، بیرون می‌دهد، بیست و چهار دستگاه است. دستگاه دوم که آن پنبه را فتیله کلفت می‌نماید، بیست و چهار دستگاه است، و هم چنین از هر یک از آنها بیست و چهار دستگاه بالفعل در اینجا در گردش است که مجموع آنها هفت هزار چرخ و دوک دارد، که دایم می‌گردد. و حال هم در کار ساختن می‌باشند. در حوالی آن کارخانه، مکان‌های سه چهار طبقه، ساخته و برپا کرده‌اند که این عمل ریسمان‌تایی را زیاد کرده باشد و هنوز به اتمام نرسیده، و این پادشاه بنای آنجا را نهاده است و از کارخانه سابق وسیع‌تر اساسی برپا کرده است که در هنگامی که به اتمام برسد رونق این بیشتر از آن خواهد بود. چرا که از هر جهت و هر قسم بر اسباب و اساس و دستگاه این کارخانه افزوده‌اند. اگرچه این کارخانه قدیم هم، اساس و اسباب و وضع و استحکام و وسعت بسیار دارد، و از جمله بیوتات چندین مکان دارد، که دیوار و پل‌ها و زمین آن تمام از آهن ساخته شده، و زوی آن را منبت و پست و بلند کرده‌اند که در وقت تردد، یا لغزش نکند و همین قسم مکان در طبقات زیر و بالا متعدد است.

مجموع این اطفال و زن و مرد و عملجات این کارخانه، سوای اخراجات و خوراک و پوشاک و مجموع مایحتاج که از مداخل کارخانه که مال پادشاه است داده می‌شود، هر یک مواجبی و اجرتی معین، بقدر حال دارند که ماه به ماه از صاحب‌جمان آنجا باز یافت می‌نمایند. این مواجب و اجرت از چهل ربلی که یک هزار دینار بوده باشد، دارد، الی یک ربلی که هر ماهه به آنها می‌دهند. و قرارداد این است که این وجه را ذخیره و جمع کرده باشند. و مایه خود کنند که اگر خواسته باشند روزی از آنجا بیرون بروند، و دیگر مشغول این شغل نباشند، مایه‌ای و وجهی از خود داشته باشند که بتوانند به کار دیگر متوجه شده، تحصیل معاش کرده باشند. یا دختری خواسته باشد شوهر کند یا مردی زن بگیرد از خود تنخواهی داشته باشد که به آن مصرف برسانند، و در این اوقات مادر پادشاه این کارخانه را متعلق به خود ساخته و باعث رونق و آبادی و کثرت و جمعیت و تربیت اطفال اینجا او می‌شود.

اصل مطلب این است که آنچه مشخص می‌شود، جماعه اروس از یوروپ، دیگر بیشتر در بند آبادی مملکت و کثرت و جمعیت و آموختن هر حرفه و هر چیزی می‌باشند و اخراجات بسیار می‌کنند که هر چیزی که در هر جای عالم است، آنها نیز آموخته و خود به عمل آورده باشند.

در همین کارخانه چندین جا و مکان ساخته‌اند که این اسباب چرخ‌ها و آلت‌ها و افزارهایی که دارند، هر گاه عیبی و نقصی به هم رسانند، حداد و نجار و خراط، در آنجا متوجه این عمل باشند و بلا تأمل به دست آنها داده، تمیر نموده، تسلیم نمایند.

خلاصه طریقی کرده‌اند که به هیچ وجه من‌الوجوه، از هیچ رهگذر و هیچ جهت احتیاجی به خارج کارخانه نداشته باشند و هر چه در کار باشد از هر مقوله ضروریات در همانجا آماده و موجود باشد چنانچه این عملجات شب و روز در همانجا توقف دارند و جائی را ندارند که رفته باشند، حتی کلیسا و باغ و تماشاگاه و آنچه لازم است در همان

مکان هست و علاوه بر اینها چندین جا و مکان دیگر در همین کارخانه ساخته و برپا کرده اند و عمله و سرکار و کارفرمای معین دارد که علفی است آن را می آورند و به طریق پنبه و ریسمان آن را به عمل می آورند و سفید و لطیف می نمایند و کتانی در کمال تراکت و لطافت می یابند که دوام بسیار دارد، و بسیاری از خلق و عموم سالدات و زن و مرد، آن را استعمال می نمایند. پیراهن و زیرجامه کرده، می پوشند و بیشتر کارسازی آنها از همین علف و این پارچه کتان که به عمل می آید می شود.

به هر حال صاحبی ایلچی و همراهان به قدر چهار پنج ساعت در تمامی این مکان گردش و ملاحظه نمودند و از آنجا به عمارات و خانه ها و مکان هایی که حال، پادشاه بنا کرده، و در کار ساختن مشغول بودند که همین اساس را زیادتیر کرده باشند رفته قدری آنجا را نیز ملاحظه کرده، و معاودت به منزل شده، باقی روز به طریق سایر ایام گذشت. یوم شنبه بیست و سیم: بعد از ناهار (۱) مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که خاندهای است که در آنجا دختران بزرگان و دخترانی که پدرهای آنها در دعواها مقتول شده، و دخترانی که پدر ندارند، و بی کسی می باشند به امر پادشاه آنها را تربیت می نمایند. و کمالات و دانستن زبانها می آموزند و ملاحظه آنها و وضع و سامانی که دارند، خالی از تماشائی نیست.

صاحبی ایلچی قبول ملاحظه آنجا را نموده به همراهی مهمانداران و همراهان روانه آنجا شدند. به ورود آنجا جمعی بزرگان و اشخاصی که مأمور به این امور بودند، بر سر راه آمده عزت و احترام تمام بعمل آوردند؛ و داخل آن خانه شدیم.

خانه ای است که از چهار جانب عمارات و اوطاق های بسیار چهار پنج طبقه ساخته شده، و وسعت بسیار دارد و تخمیناً سه ورت که نیم فرسخ بوده باشد، دوره آن میشود. و اوطاق های بسیار بزرگ و وسط و کوچک، در همه طبقات دارد و دالان های بسیار طولانی که طول آنها هر یک هفتصد هشتصد بلکه هزار قدم میشود، در وسط عمارات واقع است که چنین دالان اوطاق ها را ساخته اند. داخل هر اوطاق که میشوند بقدر سی چهل دختر که جور یکدیگر می باشند، از سن شش هفت سال، الی پانزده شانزده ساله در آنجا هستند.

چندین نفر معلم زن و مرد، يك نفر کشیش که پیشوای آنها بوده باشد و چندین نفر خدمتکار و دوسه نفر جنرال موکل و مربی آنها می باشند و آنها را درس خواندن و نوشتن و آموختن زبان فرانسه و سایر زبانهای یورپ دیگر و قاعده و قانون مذهب و ملت خود و آگاهی از جمع امور دنیا و تواریخی که از هر جا دارند و قانون و نظام هر فرقه و هر گروه و نقشه هر ولایت و هر مکان و دوزندگی گله ها و طرح ها در روی پارچه های نازک و کلابتون دوزی، از هر چیز و اقسام نقاشی و کشیدن تمایر و خوانندگی و رقص و نواختن سازها و سایر کمالات و چیزهایی که در میان ایشان مرغوب و متداول است می آموزند و هر یک را که قابل و شایسته هر کاری می دانند، به آن کار مأمور می دارند.

چندین اطاق و مکان است که به همین نسبت است. در تمامی گردش نمودیم، و ملاحظه آنها را کردیم، بعد در اوطاق وسیعی رفتیم که در آنجا به همین وضع و اساس و معلمها، دختران بزرگان در آنجا بودند. مشخص شد که مادر پادشاه، با جمعی از خدمه‌های خود، در اوطاق جنب این اوطاق آمده و توقف نموده، که صاحبی ایلچی و همراهان او را ملاحظه کرده باشد.

در اینجا صندوقی‌ها آورده، صاحبی ایلچی و بزرگان نشستند، دختری در کمال ادب و صباحت کیسه‌ای و کاغذدانی که از ابریشم و مفتول، خود دوخته بود، به رسم هدیه آورده، تعارف به صاحبی ایلچی نمود. بعد قهوه و جای (۱) پیشخدمتان پادشاهی آوردند و صرف نمودند. چون این دخترها، به جمیع کمالات و آگاهی از احوالات عالم آراسنه و پیراسته می‌باشند، چند نفر از آنها را نزد صاحبی ایلچی آوردند، و صاحبی تحقیقات از قانون مذهب و مات و کیفیت نظام هر ولایت و متاعی (۲) که در هر جا بهم می‌رسد و از هر ولایت، چه به عمل می‌آید و تفصیل مهندسی و پارهای از علوم ریاضی و بعضی چیزهای دیگر از آن دخترها نمودند. هر یک جواب‌های متین مطابق سؤال دادند. مشخص شد که آنها به‌حدی تربیت شده‌اند که از هر جا و هر چیز و هر امر از امور دنیا که شایسته احوال آنهاست، استحضار کامل حاصل دارند. بعد از این فقرات چند نفر از آن دخترها را در حضور صاحبی ایلچی آورده، نشانیدند و صندوقی‌ها در زیر پای آنها گذاشته و مشغول نواختن سازهای غریبه شدند.

چند نفر دیگر ایستاده، به آئین خود اقسام مقامات را می‌خواندند. اگرچه طریق خواندن و نواختن ساز و رقصیدن آنها منافات کلی با اوضاع ایران دارد. و به هیچوجه مشابهت ندارد. اما باز خواندن و ساز زدن آن دخترها، تأثیر بسیار داشت و خالی از سببیتی نبود. بعد از این، از آنجا برخاسته به‌مکان دیگر رفتیم، ملاحظه شد که تمام این دخترها، در میز نشسته اراده صرف غذا دارند و خدمتکارهای بسیار مشغول آوردن غذا می‌باشند، و در گردش مشغولند. خدمه و خدمتکاران اینها تمامی از اهل پنج خانه که خانه وضع حمل اطفال حرامزاده است می‌باشند. از آنجا آورده و مشغول خدمت اینها کرده‌اند.

قدری ملاحظه جمعیت و گستردن میز به آن سمت و نشستن آنها و غذا صرف نمودن و با یکدیگر صحبت داشتن در سر میز آنها را نمودیم. و در مکانی ساعتی توقف شد و مشخص گردید که این اوطاق‌های وسیع که در اینجا واقع است هر یک مختص امری به جهت آنها می‌باشد. یکی میز خانه و مکان صرف غذاست، و دیگری مکان رقص و بال است. و دیگری مکان بازی و گردش آنهاست. و چندین مکان مختص خواب و استراحت است و چندین مکان مختص تعلیم و تعلم است. هر اوطاقی را مختص کاری و موقعی ساخته‌اند، و قرارداد کرده‌اند. بعد از آنجا به اوطاق دیگر رفتیم. اوطاق بسیار خوش وضع منقحی بود، تصاویر تمامی پادشاهان روسیه را کشیده، در آنجا گذاشته بودند. قدری ملاحظه نمودیم، و به‌مکان دیگر رفتیم.

اسباب و اناث (۱) نجوم و علوم ریاضی از مقوله اسطرلاب (۲) و کره و سایر سروریات در آنجا گذاشته بودند که دختران را در آن مکان آورده، درس نجوم می‌دادند. در اینجا کاسه‌پشت (۳) بزرگی که به قد گاوی بنظر می‌آمد؛ مرده و خشک شده در گوشه‌ای گذاشته بودند. در این مکان‌ها که می‌رفتیم بزرگان و معلمان که بودند، تعارفات رسمی و عزت و احترامات بسیار می‌کردند. چنین فهمیده می‌شد که چون مادر پادشاه هم در این خانه، این روز آمده که در جزر ما را تماشا نماید به آنها حکم می‌نماید که در مراتب احترام سعی تمام بعمل آورده باشند. بهر حال وصف این خانه و تربیت کردن دخترها و آموختن کمالات آنها از حد تحریر و بیان بیرون است. و از قراریکه مشخص و معین شد بالفعل یکهزار و شصت نفر دختر بزرگ و کوچک و معلم و مربی و عمله در این خانه می‌باشند که بقدر پانصد دختر از آنجمله، دختران بزرگان و اعیان آنها هستند و باقی از اشخاص پندرگشته و سایر خالق می‌باشند که در آنجا تربیت می‌شوند و قاعده این است که از هنگامیکه آنها را به این خانه می‌آورند الی مدت پنج سال شش سال به هیچوجه من‌الوجود دیگر از آن خانه آمد و شد بجائی نمی‌کنند و بیرون نمی‌روند. بعد از اینکه هر یک بقدر مرتبه و استعداد خود از هر چیز مکمل شدند، اگر خواسته باشند از آنجا بیرون روند یا شوهر کرده باشند موقوف به حکم و استحضار مادر پادشاه است. چرا که مؤسس این اساس و این خانه و این طریق قانون‌ها، تمامی اوست و اخراجات و خوراک و پوشاک و گذران و مواجب عملجات و یومیه معلمها و خرج لاهوشی و مطلق سروریات، آنچه بهر اسم و رسم در این خانه ضرور و لازم باشد، تمام از سرکار مادر پادشاه در همه مدت توقف آنها داده می‌شود، تا آنها مکمل از هر چیز بشوند، بعد از تکمیل اگر خواسته باشند رفته شوهر کرده باشند، با اطلاع او رفته شوهر می‌کنند و هر گاه نخواهند بروند در همان خانه معلم اطفال و دخترهای دیگر می‌شوند و توقف می‌نمایند. علاوه بر اینها هر یک از این دخترها که حرفه [ای] از مقوله زر دوزی و نقاشی و کارگاه گلدوزی و سایر صنعت‌ها بهم برسانند و مشغول باشند اجرت علی‌حده (۴) که دخل به اخراجات ندارد به آنها می‌دهند؛ و ماه بماه آنها ذخیره می‌کنند، که اگر روزی خواسته باشند بیرون روند و شوهر بکنند، تنخواه معقولی از خود داشته باشند. و معلم کل و صاحب اختیار جمیع این دخترها، و عملجات این خانه زنی است کامل که نام او اولی یانفد زونه‌فان اولربرخ می‌باشد و از جانب مادر پادشاه به جمیع امر و نهی و امورات این خانه مأمور است و نشان جنرالی از پادشاه دارد و بد کردن خود بسته است.

در هر جا و هر مکان که ساحبی ایلچی و همراهان می‌رفتند، او همراه بود، و همه جا را نشان به ما می‌داد. و خلقی که بودند او را احترام بسیار می‌نمودند، تا اینکه به همراهی او جمیع مکان‌های این خانه را گردش نمودیم. به چند مکان و اوطاق‌های دیگر رسیدیم که وضع آنجا پست‌تر از آنچه دیدیم بود. مشخص شد که این مکان‌ها مکانی است که زنان بی‌شوهر و پیر (۵) زنان بی‌کس و بی‌کار در بدر، که در این شهر می‌باشند

۱- متن: اساس ۲- اسطرلاب ۳- متن: کاسه‌پشتی. ۴- علاحد. ۵- متن: پیره

به حکم مادر پادشاه جمع کرده به این خانه می‌آوردند و خرج و اخراجات و مطلق مایحتاج به آنها می‌دهند که آنها تکدی ننمایند و ویلان و سرگردان نباشند. و آنها نیز خدمتکار و اسباب و اثاث (۱) و جا و مکان و سرپرستان علی‌حده (۲) دارند که به همین شغل و خدمت مشغول می‌باشند و اجرت و مواجب و خرج گرفته به این امر قیام می‌نمایند.

الحق مادر این پادشاه، زن مخیرست و به آئین خود باعث بسیار بناهای خیر و امورات کلیه در میان طایفه روسیه شده است و آبادی بسیار مکان‌ها را او باعث است و اخراجات بسیار می‌نماید. خلاصه بعد از ملاحظه تمامی اینجا و مکان‌ها، اشخاصیکه در آنجا بودند لوازم تعارف بجای آورده، صاحبی ایلچی معاودت به منزل کردند.

چون متخص شده بود که مادر پادشاه، آن روز در آنجا بود و آن زن صاحب اختیار آنجا از جانب او بسیار تعارفات و عزت و احترامات کرده، بعد از ورود به منزل صاحبی ایلچی یک طاقت شال رضائی طلوسی، به رسم تکلف به جهت او فرستادند. بعد از رسیدن شال بسیار اظهار امتنان کرده و بازیافت نموده بود.

یوم یکشنبه بیست و چهارم: امریکه اظهار آن لازم باشد واقع نمود. و بطریق سایر ایام در منزل توقف و روز به شب رسید.

یوم دوشنبه بیست و پنجم: به اصرار مهمانداران، با همراهان، بنامتای خانه‌ای که در این شهر پترزبورگ به جهت وضع حمل و تربیت اطفال حرامزاده، ترتیب داده، بودند رفتیم. این خانه و وضع و اساس و دایه‌ها و خدمتکاران و عملجات و سایر ضروریات به طریق خانه‌ای که در مسکو به جهت اطفال حرامزاده ترتیب شده و کیفیت آن در ایام توقف در مسکو به تفصیل تمام تحریر شده است، می‌بود. و بهمان آئین و همان دستور، اطفال حرامزاده را در اینجا جمع می‌نمایند و هر زن حامله می‌رود و در آنجا وضع حمل می‌کند و آن دایه‌ها و عملجات طفل را گرفته سرپرستی می‌نمایند و تربیت می‌کنند و اقسام حرفه و کمالاتی که شاید و باید [به‌او] می‌آموزند تا هنگامیکه قرارداد نموده‌اند مرخص می‌نمایند که بهر جا خواهند بروند و بهر شغل که خواسته باشند مشغول شوند و اخراجات و مطلق ضروریات بهمه جهت از سرکار مادر پادشاه داده می‌شود. مغایرت چندانی با خانه مسکو ندارد.

جمعیت معقولی از اطفال کوچک شیرخواره، و بزرگتر و پنج شش ساله، الی پانزده شانزده ساله، و دایه‌ها و عملجات و معلم‌ها و استادها، در این خانه نیز بودند و اطفال که بعد تکلیف رسیده بودند، از دختر و پس هر یک را به حرفه‌ای از مقوله نقاشی و خواندن درس و مشق و خیاطی و زردوزی و چکمدوزی و غیره در هر مکان مشغول داشتند و تربیت می‌کردند. و از اتفاقات غریبه اینکه در شب پیش از این روز، بیست و پنج نفر زن و دختر در آنجا ریخته و بیست و پنج طفل از خود وضع حمل کرده و به دایه‌ها داده بودند. و به مکانهای خود معاودت نموده بودند، و همان اطفال نزد دایه‌ها بودند بعد از ملاحظه آنها صاحبی ایلچی، به کنار رودخانه رفته در آنجا

کارخانه [ای] بود که شخصی از اهل انگریز به جهت خود برپا کرده بود. ابتدا صاحبی ایلچی را در میان رودخانه در کشتی برده، و در آنجا نشان داد، که خمیره ای از آهن ساخته و آب کرده، و کوره آتش برپا کرده و چرخ بر آن قرار داده که از بخار آتش و آب گردش می کرد و کشتی را بدون اینکه باد یا پارو، یا اسباب دیگر براه ببرد راه می برد و به آسانی تمام بهرجا می خواست می رفت. و این عمل را تازه خود تصرف کرده بود، که کشتی بدون عمله و باد به همان بخار آب و آتش و چرخ حرکت کردن در کمال سرعت در روی آب میرفت، بعد از ملاحظه آن داخل کارخانه اوشدیم. مشخص شد که در اینجا هر آلتی و هر افزاری و هر نوع اسبابی که از آهن و برنج و غیر آن بجهت هر حرفه و ساختن هر چیزی ضرور و درکار است ابتدا این شخص انگریزی که این کارخانه را ساخته، خود در اینجا می سازد، و هر کس می خواهد از این گرفته به جهت کار خود می برد و در اینجا هم همان چرخ و کوره آتش و خمیره آهن آب گرم را برپا کرده است که چرخ ها همه از بخار آن گردش می نماید، و در سر هر دستگاه و زیر هر چرخ آدمی نشسته مشغول ساختن چیزی می باشد. و چرخ ها، خود بخود، گردش می نمایند از چیزهای غریب اینکه هر آلتی به جهت هر چیزی که در کار دارد، قالبی از گل می سازد و آهن را به طریق آب در کوره نرم کرده، و آورده در آن قالب می ریزد. آنچه خواسته اند، در کمال آسانی و امتیاز ساخته و آماده می شود و دیگر احتیاج به ساختن دستی ندارد. هر چیز شبکه و منبت هم که خواسته باشد بسازند به همین نسبت قالب ساخته، آهن را آب کرده، در قالب می ریزند، ساخته می شود.

دیگر ستانهای بلند قد، چیزهای غریب و عجیب، از آهن در قالب ریخته ساخته بودند، و آنجا گذاشته بودند، مذکور می نمود که اگر خواسته باشم میتوانم که عمارت و اوطاق از آهن قالبی ساخته و برپا کرده باشم و حال سه سال است که آب کردن آهن را این شخص انگریزی بنا نهاده و در کارخانه خود می کند، و آنچه می خواهد در کمال آسانی می سازد. قیدی و پنچی از آهن یک پارچه ریخته بود، و در آنجا برپا داشته بود. و آبی در بالای آن تعبیه کرده، براد انداخته بود که آن آب جاری می شد، و قید (۱) روز بهم می رسانید و در زیر آن قید عملی که سابق براین از وجود دوست نفر عملد صورت می یافت و بداتمام می رسید، حال به وجود دونفر آدم به اتمام می رسد و در کمال سهولت و آسانی صورت انجام می یابد و استاد این کارخانه از اهل انگریز است و این کارخانه را به جهت خود ساخته و ایجادهای تازه بسیار کرده است و اسباب غریبه در اینجا از آهن و امثال آن بسیار ساخته است.

بعد از ملاحظه آنجا و اسباب های او، صاحبی ایلچی معاودت به منزل کرده، و این روز نیز به شب رسیده گذشت.

یوم سه شنبه بیست و ششم لغایت سه شنبه سیم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۱: امورات اتفاقیه این است که چون لارن کلرک ایلچی بزرگ دولت انگریز، در این روزها از

همراهی پادشاه وارد شهر پتربورگ می‌شد، روزی لاردهالپول نایب او که در آنجا بود، نزد صاحبی ایلچی آمده و معذرت بسیار از بعضی رفتار خود خواسته، روانه لندن گردید. روزی دیگر لاردکلرک وارد پتربورگ شد و روزی برادران پادشاه نیز وارد شدند، و هر روزه بزرگان و دوستان از مقوله اوروف و جنرال پرتکین و گراف همساید و دیگران، خدمت ایلچی می‌آمدند و مزده آمدن پادشاه را می‌دادند، که این چند یوم وارد خواهد شد. و صاحبی ایلچی روزها قدری به درس و متق انگریزی و پاره‌ای به صحبت کتاب و بعضی اوقات بگردش مشغول بودند و روز به شب می‌رسید. اگرچه این روزها شش هفت ساعت و شب هفده هیجده ساعت می‌بود اما به این نسبت می‌گذشت و دیگر امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود.

یوم چهارشنبه چهارم: بعد از نهار (۱) رقعهای از نزد لاردکلرک ایلچی انگریز، خدمت صاحبی آوردند که در کمال ادب قلمی نموده بود. که مرا شوق ملاقات شما بسیار است و هر وقت را معین می‌نمایند اعلام دارید که من به دیدن آمده باشم.

صاحبی ایلچی فردا را قرارداد، و جواب رقع او را قلمی و ارسال نزد او نمودند. این شب جمعی از بزرگان در منزل صاحبی ایلچی موعود بودند همگی آمده، غذا صرف کردند و صحبت منحصر به آئین پادشاه بود.

بعد از اینکه آنها صرف کرده به منزل خود رفتند، صاحبی ایلچی این شب ساعتی به رسم بازدید به منزل اوروف رفته او را ملاقات کردند، و او لوازم عزت و احترام به جا آورده، در آنجا جای (۲) صرف کرده، معاودت به منزل نمودند و استراحت شد.

یوم پنجشنبه پنجم: بعد از نهار (۱) سرآب برتر انگریز که از جمله دوستان بود خدمت صاحبی ایلچی آمده که الیوم لاردکلرک به دیدن شما می‌آید و مذکور نمود که من از دولت انگریز نایب و سکرتری او شده‌ام. او ساعتی توقف کرده به منزل خود رفت. بعد لاردکلرک به دیدن صاحبی ایلچی آمده، تمارفات رسمی بسیار بجای آورده از هر جا و هر مقوله صحبت در میان بود، و نوید بسیار می‌داد که هر چند از دولت انگریز به من حکمی و اشعاری نشده، لکن من در انجام مهام شما به قدریکه توانم و شایسته خود دانم، سعی و کوشش می‌نمایم. بعد از اظهار این مقوله گفتگوها و صحبت‌ها به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی قدری سوار گاریت شده بگردش مشغول شدند. و آن روز میرزا یوسف نایب ایلچی بخارا آمده، خواهش نمود که من اراده دارم که از راه ایران، به سرحد روم رفته باشم. سفارش نامه از من به سردار و الاتبار ایروان نوشته باشند.

صاحبی ایلچی در این خصوص مکتوبی به سردار کثیر الاقتدار ایروان قدس و تسلیم او نمودند و او روانه شد. دیگر امری واقع نبود.

یوم جمعه ششم نهایت چهارشنبه یازدهم: اموری که روی داد، به این تفصیل است. روزی بعد از نهار (۱) صاحبی ایلچی به رسم بازدید به خانه لاردکلرک ایلچی انگریز

رفتند. در آنجا خود و زن و دختران او و اهالی انگریز که حضور داشتند اقسام عزت و احترام و تعارفات رسمی بجای آورده، و صاحبی ساعتی در آنجا توقف و معاودت نمودند. روزی پاره‌ای نوشتجات از جانب سردار تفلیس به جهت صاحبی ایلچی آوردند که بعضی وقایع را قلمی نموده بود از جمله توقف موکب همایون شاهنشاهی را در خراسان تحریر کرده بود بعد از مطالعه آنها از جانب لارڈ کلرک یکی از بزرگان انگریز آمده وعده نییافت شب را از ایلچی خواست. قدری از شب گذشته سوار گردیده، به خانه او رفتند. بعد از معاودت، از وضع و ااثاث (۱) و خانه و دستگاہی که او به جهت خود برپا کرده و میزی که گسترده بود، و اسبابی که در آنجا چیده و آماده کرده بود، بیانی می نمود که ثانی دستگاہ و اساس سلطنت است، و چندان مغایرتی با وضع پادشاه آنها ندارد، و این دستگاہ و اساس را که برپا کرده بیشتر جهت این است که سالی دوازده هزار تومان مواجب، و دوازده هزار تومان به جهت اخراجات از دولت انگریز به جهت او مستمر و برقرار است. که تسلیم او مینمایند و به علاوه اخراجات ضیافت و بعضی تعارفات دیگر هم، که از او نسبت به هر کس و هر جا روی دهد، از دولت داده میشود. و دخلی به مواجب و اخراجات او ندارد، و اسباب میز اعم از طلا و نقره و پاره‌ای چیزهای دیگر نیز از دولت انگریز به او داده شده، این است که او هم این وضع و سامان را بر خود چیده است.

از جمله خانه نشین خود را سالی دوهزار تومان کرایه میدهد. سایر ااثاث (۱) آن را از این قرار میتوان قیاس نمود که در آن خانه از مقوله آینه و تصویر و صندلی و کرسی و ممز و چهل چراغ‌ها و شمعدان‌ها و اسباب‌های طلا و نقره چه قدر و به چه مرتبه است. باری روز دیگر لارڈ موصوف، با زن و دختران خود و چند نفر دیگر زنان و مردان انگریز به منزل صاحبی ایلچی آمده، خواهش ملاحظه فیل‌ها را نمودند، و صاحبی ایلچی را برداشته به اتفاق بر فیل‌خانه رفتند، ساعتی به ملاحظه آنها مشغول و معاودت نمودند. و این روز زن پادشاه که همراه او بود، وارد پتربورغ گردید.

مادر پادشاه آدمی ترد صاحبی ایلچی فرستاد. خبر ورود زن پادشاه، و مژده آمدن پادشاه را آورده صاحبی ایلچی اظهار رضامندی و خوشنودی بسیار نمودند، و او به منزل خود رفت. شبی از شبها در خانه بالبور انگریز صاحبی ایلچی موعود بودند، در آنجا رفتند لارڈ کلرک و زن و دختران او نیز در آنجا حضور داشتند. و تعارفات رسمی دوستانه بسیار بجا آورده بودند. دیگر امریکه تحریر آن لزومی داشته باشد واقع نبود. یوم پنجشنبه دوازدهم: بعد از نهار (۲)، صاحبی ایلچی قدری سوار گاریت شده، گردش نمودند. و بعد از معاودت چند نفر از بزرگان روس به دیدن آمده، ساعتی مشغول صحبت بودند و به منزل خود رفتند. پاسی از شب گذشته، مشخص گردید که پادشاه روس بدون اطلاع همه کس در عین بی‌ساخته‌گی به تنهایی وارد پتربورغ و به خانه خود رفته. چون قاعده این است که در هر اوقات که پادشاه در شهر پتربورغ است، علم سفیدی که به نشان قراقوش آن را دوخته‌اند، در بام خانه پادشاه بر سرپا می‌نمایند و

هر وقت حضور ندارد، آن را بر میدارند.

طلوع صبح صاحبی ایلچی آنمی فرستاد که ملاحظه نمایند. خبر رسانیدند که علم برپا شده است، مشخص شد که پادشاه بی‌خبر وارد گردیده، قدری از روز گذشته ملاحظه نمودیم که جوانی بلند قامت و نیکو صورت با شأن و شوکت تمام یکه و تنها از روی سنگ بند خیابان کوچه درب منزل ما عبور می‌نمایند و درشکه دواسبه‌ای، یک نفر آدم را عقب او می‌کشد، و لباس به‌طریق تمام خلق اروس بالاتفاوت دربر دارد. مشخص شد که پادشاه است، و پیاده قدری می‌خواهد راه رفته باشد.

صاحبی ایلچی از دیدن او و این طریق، بی‌ساخته‌گی برای رفتن و شب هنگام بدون اطلاع خلق به خانه خود آمدن حیرت نمودند و پادشاه از آن راه عبور نمود. هر کس که به او می‌رسید به آئین خود گلاهِ برداشته تعارف می‌کرد، و او هم با هر کس برخورد نمی‌نمود، تا اینکه معاودت به خانه خود نمود. چون فیما بین تمامی یوروپ از فرانسه و اروس و انگریز و پروس و سایرین عهدی و دوستی واقع شده بود که تمامی با یکدیگر یک‌جهت و متحد باشند، و ناپلیان هم از میان برداشته شده بود، و قرال قدیم فرانسه را از انگریز آورده در پاریس پادشاه کرده بودند. به جهت شادمانه این وقایع، همین روز به حکم پادشاه نیجاء، یکصد و یک‌توب در شهر پتربورگ انداختند و مردم به عزت و شادی مشغول بودند.

صاحبی ایلچی را نیز در این روز به جهت ورود پادشاه، سروری در خاطر راه یافته بود. و آن روز را بخوشوقتی به شب رسانیدند.

یوم جمعه سیزدهم لغایت جمعه بیستم: تفصیل امورات و وقوعی این است که یک‌روز، ده طاقت شال وسط، و یک‌هزار تومان وجه نقد، به سید کاظم، تاجر گیلانی داده شد و موازی ده طاقت شال رضائی دور بوته و سلسله فرد اعلا از مشارالیه گرفته شد که ضمیمه هدایای پادشاهی شده باشد.

روز دیگر به علت وفور سردی هوا و کثرت برف و یخ صاحبی ایلچی قدغن نمودند که به جهت هر یک فیل‌ها یک‌روح چکمه (۱) دوخته و سرانجام کرده باشند که هنگام بردن هدایا و فیل‌ها از شدت سرما آسیبی به آنها برسد.

روز دیگر پرنس لیوجین، از جانب پادشاه، نزد صاحبی ایلچی آمده، حال‌پرسی کرده، و نوید بسیار درباب محبت پادشاه نسبت به صاحبی داد و قدری صحبت داشته، به منزل خود رفت.

دیگر این روزها، مکرر بزرگان روس و انگریز نزد صاحبی ایلچی، بسیار آمد و شد می‌نمایند و امر دیگر واقع نبوده که تحریر آن لازم باشد.

یوم شنبه بیست و یکم: بعد از ناهار (۲) گراف نسل رود، وزیر پادشاه، به دیدن صاحبی ایلچی آمده و از جانب پادشاه پیغامات متعارفانه و تواضعات مشفقانه آورده و اقسام دلجوئی و تعارفات رسمی کرده بعد مذکور نمود که چون فردا که یسوم یکشنبه است عید کبیر پادشاه ماست، و شب جمیع بزرگان و اعزاء و اعیان و ایلچیان تمام یوروپ

که در پتربورگ می‌باشند، در خانه پادشاه موعود هستند، پادشاه را از وفور رأفت و محبت با شما منظور این است که این شب، شما هم به رسم تبدیل به خانه پادشاه آمده باشید و موعود باشید و پادشاه را ملاقات نمائید. بعد از این فقرات يك هفته دیگر پادشاه حکم خواهد فرمود که شما روانه خارج شهر پتربورگ گردیده باشید و مجدداً با اساس و دستگاه استقبال و عزت و احترام هر چه تمامتر، به شهر پتربورگ، داخل شده باشید، و با اساس تمام به دربار پادشاهی آمده باشید.

صاحبی ایلچی نظر به اظهار رأفت و محبت پادشاهی قبول نموده، وعده دادند گراف نسلرود وزیر از قبول این مطلب خوشنود گردیده، به دربار پادشاهی معاودت نمود. بعد از ساعتی لاردکلرک ایلچی بزرگ دولت انگریز از جانب پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده و به علت قبول امر مذکور بسیار اظهار رضامندی و خوشنودی پادشاه را از صاحبی ایلچی نموده و صحبت بسیار از هر مقوله داشته به منزل خود رفت. بعد چند نفر دیگر از بزرگان روس به تواتر آمده هر يك مذکور نمودند که پادشاه بسیار از شما راضی و خوشنود گردیده، و این طریق وعده خواستن او به خانه خود و قبول کردن شما بسیار بجا و به موقع اتفاق افتاده و مزید محبت و رأفت او نسبت به شما خواهد شد.

یوم یکشنبه بیست و دویم: که عید کبیر پادشاه بود بعد از ناهار (۱) صاحبی ایلچی قدری گردش در منزل نموده و پاره‌ای مطالعه کتاب کرده، قلیلی از شام گذشته به وضعی که شایست و بایست خود را آراسته گردانیدند.

مهمانداران آمدند با اتفاق آنها و همراهی همراهان و چند نفر ایتم سوار گردیدند، به خانه پادشاه رفتند، درب خانه پادشاهی که رسیدند، جمعی از خدمتکاران سرای پادشاهی شمع‌های کافوری در دست گرفته سر راه آمدند، تا اینکه از پله‌ای چند گذشته داخل خانه شدیم. جمیع کثیری از بزرگان و اعزه و اعیان و باشیان به رسم استقبال، سر راه صاحبی ایلچی آمده لوازم عزت و احترام به جای آوردند و همهجا در اطراف صاحبی ایلچی می‌رفتند، تا داخل اوطاقی از خلوت‌های پادشاهی شدند. چون پادشاه خود تنها در اوطاقی جنب همین اطاق می‌بود، به‌قدر سه‌چهار دقیقه، صاحبی ایلچی در اینجا توقف نمودند. درب اوطاق باز شد، نسل رود وزیر و بزرگان کد بودند به صاحبی ایلچی اظهار نمودند که داخل شوید.

صاحبی ایلچی داخل شدند، پادشاه تنها در آنجا ایستاده بود. واحد دیگر در آنجا نبود و داخل نشد، صاحبی ایلچی که شرفیاب شدند، لوازم تعظیم و تکریم بجا آوردند. پادشاه قدری پیش آمده دست صاحبی ایلچی را به دست خود گرفته، به زبان انگریزی ابتدا در مقام استفسار صحت ذات همایون صفات شاهنشاه عالم پناه و نواب اشرف والا بر آمده صاحبی ایلچی به وضعی که لازم می‌دانست جواب بیان کرده، بعد پادشاه به صاحبی ایلچی فرمود که البته این معنی بر پادشاه جمجاه ایران ظاهر است که باعث دعوا و منازعه با دولت ایران ما نبوده‌ایم و در عهد پدر من آغاز منازعه شد، و حضرات گرجی باعث شدند، و ما همیشه طالب دوستی و اتحاد با آن دولت بودیم. صاحبی ایلچی جواب عرض کرد که لله الحمد

در عهد شما اساس دوستی و يك جهتی فیما بین دولتین علیتین محکم و استوار گردیده، پادشاه را از این جواب بسیار خوش آمده، نویدها و وعده‌ها می‌داد، و به صاحبی ایلچی اظهار دلجوئی و رأفت و محبت بسیار کرده، فرمود که البته در این روزها کریل که چاپار بوده باشد روانه دولت علیه ایران کرده باش و مراتب دوستی و محبت و يك جهتی ما را به پادشاه جمجاه خود عرض کن، بعد از این فقرات پادشاه بیان فرموده، که ناپلیان محدر خرابی بسیاری [از] ولایات و برطرفی خلق گردیده، و عاقبت خود تمام و دولت او منقرض شد.

صاحبی ایلچی جواب عرض کرد که هر کس از حد خود تجاوز کند و دست تعدی به خانه و مال دیگری دراز کند دور نیست که زمان دولتش منقرض و شیرازه سلطنتش منقطع گردد، پادشاه قدری تأمل فرموده، تصدیق نمود، و بعد صاحبی ایلچی را نوازشات گوناگون و تملقات از حد فزون کرده، نوید و وعده‌های زیاد داده، صاحبی ایلچی را مرخص و حکم نمود که باید به دیدن زن و مادر و برادران پادشاه رفته باشند. صاحبی ایلچی از خدمت پادشاه مرخص و از اوطاق بیرون آمدند، و این تکلمات و جواب سئوال‌ها در این شب لاغیر فیما بین پادشاه و صاحبی ایلچی روی داد. احدی حضور نداشت مگر دو غلام سیاه که در [جلو] در (۱) ایستاده و در (۱) اوطاق را بسته بودند، اما اواز تکلم ایشان مسموع می‌شد، بعد از اینکه صاحبی ایلچی از آن اطاق بیرون آمدند، پادشاه همراهان صاحبی ایلچی را نزد خود طلبیده، حقیر و میرزا عبدالحسین با يك نفر دیلماج که در خدمت صاحبی ایلچی بود، داخل آن مکان شدیم، بعد از تعظیم و تکریم پادشاه، قریب به ما آمده به زبان اروسی در مقام تحقیق و استفسار احوال ما بر آمد و پرسید که چگونه ایام بر شما در اینجا می‌گذرد، و مکان و منزل شما چه نوع است و ما بسیار طالب این معنی می‌باشیم که برایلچی بزرگ دولت علیه ایران، و همراهان او، در ایسن مملکت از هر جهت ایام به خوشی گذشته باشد. وپاره نوازشات دیگر فرموده، ما هم لوازم شکر گذاری الطاف او را بجای آوردیم و مرخص نموده، از آنجا بیرون آمدیم، گراف استال که اعظم بزرگان است، با جمعی از بزرگان دیگر نزد صاحبی ایلچی آمده، اظهار نمودند که به دیدن زن پادشاه رفته باشیم. آنها و صاحبی ایلچی و همراهان به مکان زن پادشاه رفتند. در آنجا بنهمین نسبت به قدر دوسه دقیقه توقف، و بعد صاحبی ایلچی را به فرده، خواسته داخل اوطاق زن پادشاه شدند.

زن پادشاه سر و گردن و آغوش خود را به مروارید درشت و الماس وپاره جواهرات دیگر زینت کرده بود و در آنجا ایستاده بود. صاحبی ایلچی که داخل شدند، چون زبان انگریز و لسان فرانسه را خوب تکلم می‌کرد، پیش آمده دست خود را به دست صاحبی ایلچی داده و به زبان انگریزی با صاحبی ایلچی در کمال رأفت و مهربانی تکلم کرده و استفسار احوال ایشان را نموده و هر قسم دلجوئی و نوازش که لازم بود به عمل آورده، صاحبی ایلچی بیرون آمدند. حقیر و میرزا عبدالحسین را احضار کرده، رفتیم بعد از تعظیمات رسمی پیش آمده، دست خود را به دست ما داده و ما بسوسیدیم. و او اظهار محبت و نوازش بسیار کرده، بیرون آمدیم. و به همان نهج بزرگان با صاحبی ایلچی

همراهی نمودند، تا به مکان توقف مادر پادشاه رفتیم. او هم از هر مقوله جواهرات بسیار، خاصه مروارید درشت و الماس، زینت سر و بر آغوش و گردن خود کرده بود و ملاقات او هم بدون تغییر به وضع ملاقات زن پادشاه واقع شد.

و از آنجا بیرون آمده، به مکان برادران و همشیره‌های پادشاه رفتیم، و هر يك آنها را به قسمی که شایسته بود ملاقات کرده هر کدام که زبان انگریزی را آموخته بودند با صاحبی ایلچی تکلم می‌نمودند و تمامی ایشان عزت و محبت و احترام بسیار نسبت به صاحبی ایلچی به عمل آوردند. بعد از فراغ از این فقرات، به اتفاق همگی همراهان به اوطاقی که محل رقص و مکان بال می‌گفتند رفتیم اوطاقی است بسیار وسیع سقف و دیوار و اطراف آن تمام منقش، تصویرات بسیار و آینه‌های بلندقد، و چهلچراغ‌های طلا و نقره، و شمعدانها و هر مقوله اثاث و اسبابی که آئین ایشان است در آنجا بی‌حد و بسیار می‌بود. و تقریباً به قدر سه چهار هزار شمع کافوری در تمامی اطراف در شمعدانها و چهلچراغها می‌سوخت، کثرت بسیاری از زنان و دختران تمام بزرگان و مردان ایشان در آن مکان بود، و هر يك از زنان و دختران به قدر حال الماس و جواهرآلات بسیاری از هر چیز و هر مقوله زینت برودوش و زیب گردن و آغوش خود ساخته، به آئین خود لباس‌های لطیف پوشیده، سر تا حد پستان باز و آهنگ رقص و عشرت بر خود ساز کرده بودند و مردان نیز در آنجا گردش می‌نمودند. صاحبی ایلچی که وارد آن مکان شدند، تمامی زن و مرد ایشان نزد صاحبی ایلچی آمده، بعضی به زبان انگریزی پاره‌ای به لفظ اروسی تعارفات و توافقات رسمی به جای می‌آوردند. در آنجا قدری توقف و با آنها گفتگو و صحبت در میان داشتند، که آثار آمدن پادشاه ظاهر گردید. صاحبی ایلچی در مقابل آن دری (۱) که پادشاه وارد می‌شد ایستادند و تمامی آن زنان و مردان به نظامی که دارند ایستاده شدند. ابتدا به قدر یکصد نفر از بزرگان و باشیان که تمامی لباس آنها کلابتون و پونک‌دوز است پیش پیش آمدند، بعد پادشاه دست مادر خود را در دست گرفته، وارد و در [جلو] در (۲) اوطاق ایستاده شد و کلاه از سر برداشته در دست گرفته، تعارف و برخوردی به تمام اهل آن مجمع نمود. و پیش آمد و از عقب آن، زن پادشاه و همشیره‌های او و دامادها که تازه از هر فرال به جهت گرفتن آنها آمده بودند وارد آن مکان شدند. تمام خلق نیز تعظیم و تکریم به جای آوردند. بعد از ورود، پادشاه ابتدا دست مادر خود را گرفته و به آئین خود به گردش و رقص مشغول گردید. جمع کثیری سازنده و نوازنده، در مکان علی‌حده (۳) که در بلندی واقع بود مرئی (۴) نبود کتاب‌ها و شمعدان در پیش روی خود گذاشته و هر يك سازی به ترکیب غریبی در دست گرفته و ملاحظه کتاب می‌کردند. و از روی کتاب ساز و نوا می‌نواختند. پادشاه قدری که با مادر خود رقص و گردش نمود، بعد نزدیک يك يك زنان و دختران بزرگان که در آنجا حضور داشتند آمده و دست هر يك را در دست گرفته و مشغول رقص و گردش می‌شد و بزرگان و اعیان و ایلچیان و سایرین که در آنجا حضور داشتند نیز هر يك دست هر زنی را که خواسته می‌گرفتند و رقص می‌کردند. و بعضی هم دست زن و مادر و خواهرهای پادشاه را گرفته رقص و گردش می‌نمودند. و در بین رقص و گردش

چندین دفعه پادشاه و زن و مادر و خواهرهای پادشاه و برادران او به تواتر نزد صاحبی ایلچی آمده هر يك نوازشی تازه و اظهار محبت و رأفت بی اندازه می نمودند، و به زبان انگریزی و اروسی با صاحبی ایلچی صحبتها می داشتند و همه مردم در آنجا به عیش و طرب و رقص و صحبت مشغول بودند.

چون صاحبی ایلچی به علت بسیاری کثرت و جمعیت و رقص کردن آنها و ایستادن، طالب اندك استراحتی بودند، بعد از مدت زمانی از آن مکان به مکان دیگر رفته، که فی الجمله استراحتی حاصل شود، و ساعتی نشسته باشند. وارد این مکان که شدند، مشخص شد که این اوطاق اوطاقی است که در هنگام دیوانخانه نشستن، پادشاه در آنجا آمده در روی تخت می نشیند و مردم به دربار او حاضر می شوند.

وسعت و زینت این اوطاق از حد قیاس بیرون است. در اطراف آن ستانهای بلندقد، قوی هیكل از سنگ مرمر تراشیده و منقش کرده، نصب کرده اند. و تمام سقف آن را تصاویر فرنگی به اقسام مختلف کشیده اند. چهلچراغهای طلا و نقره متعدد آویخته اند، شمعدانهای بسیار بزرگ، از هر قسم و هر مقوله، در اطراف چیده و گذاشته اند. تخت پادشاهی در صدر اوطاق گذاشته شده، قدری اطراف تخت را به ترکیب خاص از کفزمین بلند کرده اند. و تنقیه و زینت و وسعت این اطاق بسیار است.

صاحبی ایلچی که وارد شدند ملاحظه شد که در اینجا مندلیها گذاشته شده و بسیاری از بزرگان و اعیان و زنان، جوقه جوقه نشسته قمار می بازند، و بازیها می کنند و قمار بازی هم در میان این طایفه عموماً شیوع غریبی دارد. و کم کسی یافت می شود که شبی و روزی مشغول قماربازی نشود. برد و باخت فیما بین آنها بسیار اوقات، چهل پنجاه هزار تومان اتفاق افتاده، مذکور می شد که یکی از اکابر و اعیان آنها دولت بی نهایتی داشته، شبی به قماربازی مشغول می شود، و تمام دولت خود را می بازد و باز بر سر اثاث (۱) البیت و خانه بازی می کند آنها را [نیز] می بازد، باز بر سر زن خود بازی می کند آن را هم می بازد، حریف زن و مال و خانه و اسباب را تصرف می کند. آن شخص از وفور غصه، يك روز بعد بر طرف می شود. این معنی به عرض پادشاه می رسد، قدغن می شود که بازی قمار را موقوف دارند. بنابراین حال قلیل احتیاطی می نمایند، لکن باز شیوع کامل دارد، و بسیار ملاحظه و شنیده شده که دو نفر آدم در يك روز یا يك شب ده هزار تومان، پنج هزار تومان، دو هزار تومان، کمتر بیشتر برد و باخت کرده اند. خلاصه بعد از ملاحظه آنها صاحبی ایلچی در مکانی قرار گرفتند چون قاعده این است که در این قسم شبها که در هر جا اساس ضیافت و رقص برپا می شود، و مردم جمع می شوند، پیشخدمتان قهوه و چای (۲) و بعضی شربت های دیگر در مجموعه و فنجانها کرده و در میان خلق گردش می کنند، هر کس از زن و مرد، هر چه میل دارد برداشته صرف می نمایند. و بسیاری شیرینی آلات و میوه و یاره چیزهای دیگر، نیز در ظروف کرده به اطراف خلق گردش می نمایند. هر کس هر چه خواهد برداشته صرف می نمایند. در آنجا قهوه و چای (۲) به جهت صاحبی ایلچی آوردند، و صرف کردند. پادشاه و مادر خود نیز وارد این

مکان شدند، و ترد پیشخدمتان رفته، قدری شربت و آبلیمو صرف نموده، ترد صاحبی ایلچی آمدند و پادشاه به زبان انگریزی باز تعارفات و نوازشات و دلجوئی بسیار به صاحبی ایلچی کرده، ایشان هم جواب‌های متین می‌دادند. و او گذشته مادر پادشاه ترد صاحبی ایلچی آمده به زبان اروس اظهار محبت و مهمان‌نوازی بی‌نهایت با ایشان کرده، بعد مجدد عود به مکان رقص نمودند. صاحبی ایلچی در همین اوطاق بودند.

بزرگان وزنانی که در اینجا حضور داشتند، هر يك ترد صاحبی ایلچی آمده تعارفات به جای می‌آوردند، تا اینکه هنگام صرف غذا شد. پادشاه و مادر و متعلقان او، و صاحبی ایلچی و سایر مردم به اوطاق میزخانه رفتند. آنجا مکانی است که وسعت آن زیاد از بعضی مکان‌های دیگر است، و تمام اطراف آن اقسام درخت مرکبات و گلها و ریاحین بسیار در صندوق‌ها و کلوک‌ها در میان گل گذاشته چیده‌اند. و نارنجستانی برپا کرده‌اند و میزهای متعدد دو سه فقره گسترده بودند، و اسباب طلا و نقره و بلور و بارفطن و شمعدانها به آئین خود در بالای میزها گذارده بودند. و در جهلچراغها و شمعدان‌ها و اطراف آن مکان به قدر سه چهار هزار شمع کافوری روشن کرده بودند. یکی از آن میزها که خاصه پادشاه و اندک از سایر آنها کوچک‌تر بود، صاحبی ایلچی را نشان داد در صدر آن در مکانی که پادشاه خود می‌نشست نشانیدند و اطراف صاحبی ایلچی زن و همسرهای پادشاه و شوهرهای آنها که از قرال‌های فرنگ آمده بودند که آنها را تزویج نمایند، نشستند و لارڈ کلرک ایلچی بزرگ دولت انگریز و چند نفر بزرگان و دو سه نفر زنان ایشان نیز در سر همین میز نشستند. و قرار گرفتند. سایر زنان و مردان هر يك در سر سایر میزها به جا و مکانی که شایسته آنها بود رفته نشستند و مشغول صرف غذا شدند، پادشاه و مادر او، در جایی توقف نکرده در میان راه می‌رفتند، و ملاحظه می‌کردند. به قدر پنج شش دفعه در بین صرف غذا، پادشاه ترد صاحبی ایلچی آمده و دست در سر دوش صاحبی ایلچی گذاشته و اظهار محبت و رأفت و تکلیف صرف غذا نموده و مذکور کرد که شراب صرف نمائید.

صاحبی ایلچی جواب گفتند که: صرف شراب آئین ما نیست و نخواهم خورد. پادشاه حکم کرد بزرگان انگریزی که آب‌جو است به جهت صاحبی ایلچی آوردند. و تکلیف صرف کردن نمود، صاحبی ایلچی صرف نمودند و پادشاه مذکور فرمودند که شما خاطر جمع دارید که در يك هفته دیگر من اساس و دستگاهی به جهت استقبال شما برپا خواهم نمود که تا این زمان چنین عزت و احترامی به جهت احدی در هیچ جا واقع نشده باشد. و کسی نکرده باشد. این شب شما مهمان می‌باشید و هنوز به رسم ایلچی بزرگ بودن، من شما را ندیده‌ام، این قسم نوازشات بسیار می‌نمود. و هم چنین مادر پادشاه، چندین دفعه ترد صاحبی ایلچی آمده، هر چیز را تکلیف خوردن می‌نمود و اظهار محبت و مهمان‌نوازی می‌کرد. به همین طریق پادشاه و مادر او گردش می‌نمودند و خلق را تکلیف صرف غذا می‌کردند. تا اینکه هنگامی غذا صرف کرده، از آن مکان برخاسته (۱)، به مکان اول که محل رقص و بال بود آمدند. و در آنجا به طریقی که پیش تحریر [شد] قدری دیگر زن

و مرد و تمامی آنها رقص کرده، ساز و نوا می‌نواختند. بعد از يك دو ساعت دیگر که هنگام رفتن مردم شد، صاحبی ایلچی از [حضور] پادشاه مرخص گردیده، با همراهان و مهمانداران معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند. اگرچه بزرگی و وسعت و اساس و زینت و وضع این خانه زمستانی پادشاهی به تفصیل تمام در روز ملاحظه ارمیتاج که ملحق به همین خانه و اساس و دستگاه پادشاهی و بعضی چیزهای غریبه از هر جا و هر قسم در آنجا بود، تحریر شده است، و دیگر در این مقام مکرر نخواهد شد. اما همین قدر تحریر می‌شود که در این شب از قراری که تحقیق شد و به وضوح پیوسته بود، بیست و هفت هزار شمع کافوری در اوطاقها و مکان‌های آن (۱) روشن شده بود، سوای طبقات زیر و راهروها. مذکور می‌کردند که شبی مجلس مستخرات (۲) در این خانه برپا بود بیست و چهار هزار آدم در آنجا بودند که نوشته مرخصی دخول در دست داشتند، سوای خدمه و اشخاصی که بدون نوشته در آنجا بودند. به علاوه اینها نیز به قدر چهار پنج هزار نفر کشیک‌چیان که همیشه در این مکان در اوطاق و جاها مشغول کشیک هستند، لیسز می‌بودند. چنانچه این شب هم از سپاه کواردی که بهترین و زبده سپاه روس است و تمامی بلند قامت و با هیأت و با لباس رنگین شمشیرهای برهنه در دست گرفته و بعضی تفنگهای مفشکن نیز در دست دارند، به قدر چهار پنج هزار نفر در اینجا به نظر آمد. الحق اساس سلطنت و دستگاه شاهی این پادشاه، از هر جهات نسبت به سایر قرال‌ها برتری تمام دارد. و در این اوقات انتظام کلی به هم رسانیده است.

خود پادشاه جوانی است بلند قامت و با شأن و شوکت و بسیار خوش‌رو و خوش کلام همیشه با تبسم تکلم می‌نماید، اما با وجود اینکه مدت چهل سال از سن او بیشتر نگذشته فی‌الجمله ضعف باصره و ثقل (۳) سامعه بهم رسانیده، عینک بزرگی در دست دارد، و دایم در او می‌نگرد و هر که را می‌خواهد از روی آن ملاحظه می‌کند و می‌طلبید و تکلم می‌نماید و هر که او را جواب می‌گوید. لازم است که اندک به آواز بلند جواب گفته باشد، تا خوب بشنود.

با این همه دستگاه و اساس سلطنت به طریق سایر خلق لباس می‌پوشد که به هیچ وجه مغایرت ندارد.

مگر نشانی که به گردن و سینه خود آویزان کرده که از آن (۴) شناخته می‌شود که پادشاه است، و الا در سایر اوضاع ظاهری فرقی با عامله خلق ندارد و بسیار بی‌ساخته و بی‌تکبر است. چنانچه در هر اوقات که در کوچه و راه و خانه‌ها به تنهایی گردش می‌نماید و به راه می‌رود زنان و مردان به محض شناختن او (۵) تعظیم و تکریم کرده، تعارف می‌نمایند. او هم دقایقه‌ای ایستاده، حال‌پرسی از آنها می‌نماید و تعارف می‌کند و به راه می‌رود. از این است که تمام خلق روس او را پرستش می‌نمایند و خدای فانی خود می‌دانند. به هر حال به علت وفور رافت پادشاه، و محبت کسان او نسبت به صاحبی ایلچی، و وعده‌ها و نویدهایی که می‌دادند، قدری امیدواری به جهت همگی ما به هم رسیده، بعد از معاودت به منزل در عین خوشحالی استراحت نمودیم.

یوم دوشنبه بیست و سیم: بعد از ناهار (۱) چند نفر از بزرگان و دوستان صاحبی ایلچی به دیدن آمده از هر جا صحبت می‌داشتند، تا اینکه گفتگو در باب هدایای پادشاهی در میان آمد. صاحبی ایلچی به وضعی که می‌دانستند تفصیل آنها را بیان کردند. آنها مذکور نمودند که هر گاه از جانب شاهنشاه عالم‌پناه ایران، نشان مرصعی که نشانه زیادتی دوستی و یکرنگی است ضمیمه این هدایا می‌بود بسیار به جا و به موقع بود.

صاحبی ایلچی از مفاد کلام ایشان چنین یافتند که گاه باشد از دولت اشاره‌ای در این باب شده باشد، و افسوس می‌خورند که کاش نشانی از شاهنشاه جمجاه همراه داشتیم و ضمیمه هدایا می‌نمودیم. بعد از زمانی آنها به منزل خود رفتند، و صاحبی ایلچی قدری گردش نموده آن روز به شب رسید و امر دیگر واقع نبود که تحریر شود.

یوم سه‌شنبه بیست و چهارم: بعد از ناهار (۱) و ملاحظه درس و مشق انگریزی، صاحبی ایلچی قدری گردش نمودند. این شب در خانه لارد کلرک، ایلچی بزرگ دولت انگریز موعود بودند. ساعت پنج از ظهر گذشته روانه آنجا شدند. به ورود خانه او، لارد مذکور با جمعی از بزرگان انگریز سر راه آمده، لوازم عزت و احترام به جای آورده، داخل خانه شدند. در آنجا به قدر دوپست نفر بزرگان و اعیان روس و ایلچیان همه فرالها که در پتربورغ بودند، حضور داشتند، همگی رسم تعارف و احترام با صاحبی ایلچی به جای آورده، ساعتی نشسته به صحبت مشغول و بعد در سر میز که مکان صرف غذا می‌باشد رفتند. لارد مذکور میز گسترده بود در کمال آرایش و آراستگی، اسباب طلا و نقره و ظروف بلور و بارفلن و شمعدان‌ها و چلچراغها و گلدان‌ها، در روی میز چیده و گذارده بود، و اساسی برپا داشته بود. که بدون اغراق چهل پنجاه هزار تومان قیمت آن اسباب به نظر می‌آمد و از ماکولات آنچه به آئین ایشان به خاطر می‌رسید در آنجا موجود و آماده ساخته بود. تمامی خلق [حاضر] بر سر میز نشسته، ظروف و اسباب طلا و نقره، ترد هر يك گذاشتند و دستغول صرف غذا و صحبت بودند، تا اینکه مدت زمانی گذشت و غذا صرف کرد. بعد از آنجا برخاسته به مکان اول رفتند. در آنجا ساعتی توقف کرده، معاودت به منزل نموده، استراحت کردند.

یوم چهارشنبه بیست و پنجم لغایت جمعه بیست و ششم: در منزل به سر می‌بردیم و امری که توان تحریر نمود واقع نبود. روزی صاحبی ایلچی قدغن نمودند که بیدق شیر و خورشیدی از پارچه ممتاز، سرانجام کرده باشند که هنگام برپا کردن اساس استقبال، همراه باشد و به نحو فرموده ایشان، کارکنان سعی در اتمام آن نموده، بیدق بسیار خوب ممتازی سرانجام و آماده نمودند. دیگر امری روی نداد.

یوم شنبه بیست و هشتم: بعد از صرف ناهار (۱) گراف نسل رود وزیر و کنیارساله‌قف که پرنس و عمله بزرگان و صاحب چندین نشان بود و جنرال نکری دیلماج که از اهل کریک است و حال به علت دیلماجی اعتبار بسیار در اینجا به هم رسانیده، به دیدن صاحبی ایلچی آمدند و بسیاری از مراتب رأفت و محبت پادشاه را نسبت به صاحبی ایلچی بیان نمودند، و دستورالعملی از سرکار پادشاهی آورده به دست صاحبی ایلچی دادند که پادشاه حکم

فرموده، که شما در شب غره شهر صفر از منزل خود با تمامی ایتم و اسباب و اسبان و فیلان هدایا به خارج شهر پتربورگ که خانه و عمارات و باغ عالی واقع است و هشت ورث راه به شهر مسافت دارد، باید رفته باشید که اساس و دستگاه استقبالی از مقوله گاریت‌های خاصه پادشاهی و تمامی بزرگان و اعزّه و اعیان روسیه با ملزومات دیگر در آنجا نزد شما فرستاده و شما را به عزت و احترام هرچه تمامتر داخل شهر پتربورگ نمایند. صاحبی ایلچی دستورالعمل را گرفته مطالعه نمودند قرار اساس و دستگاهی که به جهت عزت و احترام و استقبال داده و نوشته بودند، نقمی نداشت، مگر اینکه نوشته بودند که علم‌های پادشاهی که در دست سپاه است و به جهت احترام شما در سر راه می‌آورند تعظیم نمی‌نمایند.

صاحبی ایلچی به نسل‌رود وزیر گفتند که در اوقات رسن من به لندن با وجود نبودن ایلچی بزرگ، علم پادشاهی تعظیم و تکریم کرد. جهت چیست که در اینجا این طریق قرار داده شده به جواب گفت که مدتیست که این قانون در اروس برپا شده است که علم پادشاهی به جهت هیچ پادشاهی، تعظیم نمی‌نماید. شما این فقره را عنو نمایند. زیرا که از هر جهت از جهات اساس که به جهت احترام شما برپا داشته‌اند تا این زمان در دوا، روس به جهت احدی، نه ایلچی روم و نه ایلچی قسرال‌ها، و حتی ایلچی ناپلیان برپا نداشته‌اند. صاحبی ایلچی ساکت گردیده، دیگر سخنی مذکور نکرده‌اند، و قبول حکم پادشاهی را نمودند.

حضرات مذکور ساعتی توقف و روانه منزل خود گردیدند. صاحبی ایلچی تمامی عملجات و همراهان خود را طلبیده، هر يك را به نوعی که شایسته احوال او بود شالها و لباس‌های زری و غیر آن دادند، و قدغن نمودند که همگی خود را در نهایت خوبی آراسته گردانیده باشند. و آن روز اوقات صرف این فقرات بود تا به شب رسید.

یوم یکشنبه بیست و نهم که سلخ شهر محرم الحرام بود: چون بایست که فردا صبح که غره شهر صفر است، همگی در مکان معهود رفته باشیم، در این روز آنچه از مقوله رخوت و اسلحه و اسباب و ایتم که اساس که ایتم در کار داشتند، صاحبی ایلچی حکم کرده موجود و آماده و مهیا نمودند. تخت فیل را در کمال آرایش و زینت بر او بستند، جل‌ها و اسباب زری بر فیل‌ها پوشانیدند. پای آنها را در چکمه کردند که مبادا به علت سردی هوا و کثرت برف و یخ، ناخوشی به آنها روی دهد. و اسبان هدایا را تمام جل و بنه و اسباب نیکو پوشانیدند، رشمه‌های طلا و کله‌گی و سایر اسباب آنها را زینت سروگردن آنها نمودند و بعد از اینکه از هر جهت و هر حیث آراستگی تمام، و آرایش مالا کلام، در همه امور به هم رسید و خاطر جمعی به جهت صاحبی ایلچی حاصل گردید که فانجامی در امور واقع نیست، قدغن نمودند که پاسی از شب فیل‌ها و فیل‌بانان و جلوداران و اسبان هدایا با بعضی از ملازمها روانه مکان معهود شده باشند که یک ساعت به طلوع صبح مانده نیز خود حرکت و روانه آنجا شده باشند. هنگام شام گراف نسل رود وزیر و جنرال‌نکری دیلماج مجدداً به منزل صاحبی ایلچی آمده فقرات بسیاری از هر جهت و هر رهگذر مراتب محبت و رأفت پادشاه را بیان کرده، و از جانب خود هم اظهار دوستی و یکجبهتی بسیار کرده، و پاره سفارشات و پیغامات در باب رفتن به خارج شهر و آمدن بزرگان

به استقبال، و داخل شدن به شهر به دستگام و اساس تمام، خدمت صاحبی ایلچی بیسان کرده، دستورالعمل مجددی به خصوص بعد از ورود به شهر، و بازدید کردن صاحبی ایلچی او را، و بعد رفتن به دربار پادشاهی، و بردن نامه شاهنشاهی، و بعضی وقایع دیگر داده، صاحبی ایلچی آن را مطالعه و بسیاری از فقرات آن را جرح و تعدیل نمودند. از جمله در آنجا نوشته بودند که نامه شاهنشاه عالم پناه را بعد از شرفیابی، حضور پادشاه به دست وزیر داده باشند که او به نظر پادشاه برساند. صاحبی ایلچی مذکور نمودند که من نامه شاهنشاه را به دست احدی نخواهم داد و باید پادشاه، خود از دست من گرفته باشد. و غیر این شق، شق دیگر ممکن نیست. دیگر اینکه در حین شرفیابی حضور پادشاه، سخنانی که فیما بین پادشاه و ایلچی رد و بدل می شود، به توسط دیپلماس و وزیر شده باشد. این را هم صاحبی ایلچی قبول نکرده، مذکور نمودند که پادشاه زبان انگریزی را خوب تکلم می نماید. من هم آنچه شاید و باید خوب می توانم گفت و شنید و ثانی در این خصوص لازم نیست و باید هر سخنی که فیما بین گفتگو می شود به زبان انگریزی خود گفته و بشنوه دیگر در آنجا نوشته بودند که در حین رفتن شما به حضور، پادشاه به تخت خود نمی نشیند. و تاج شاهی بر سر نمی گذارد و در عین بی ساخته گی در مکانی ایستاده. شما را در آنجا می خواهد و تکلم می نماید.

صاحبی ایلچی به نسلرود وزیر گفتند که لازم است که پادشاه بر تخت نشسته و تاج بر سر گذاشته و ایلچی که به حضور می رود نیز در صندلی نشسته تکلم نمایند. نسلرود مذکور نمود که پادشاه می گوید که چون نشستن بر تخت و گذاشتن تاج در سر مدت است که از میان سلاطین یورپ برخاسته (۱) و موقوف شده و این روز هم مدت مدیدی طول می کشد، ایلچی به زحمت ما راضی نشود. پادشاهزادگان و زن ها و ایلچیان همه دولت ها هم در اینجا می باشند نشستن پادشاه و ایستادن تمام آنها بر ما گران است. ما خود بر پا ایستاده ایلچی را می طلبیم و ایلچی هم ایستاده با ما تکلم نماید. در دوستی توقع داریم که ایلچی نقل خواهش نشستن به تخت و گذاشتن تاج بر سر را موقوف نماید، و هم چنین بعضی چیزهای دیگر را نیز جرح و تعدیل کردند و دو دفعه دستورالعمل مذکور را به آنها رد نمودند که برده فقرات جرح کرده را بیرون کرده بیاورند. بعد از قرارداد این فقرات، آن حضرات به منزل خود رفتند و صاحبی ایلچی باز قدری به انتظام و انضباط امورات خود پرداخته، قدری مشغول استراحت شدند، یکساعت به صبح مانده از منزل حرکت و روانه مکان معهود شوند.

یوم دوشنبه غره شهر صفر المظفر ۱۳۴۰: یکساعت به طلوع فجر مانده، صاحبی ایلچی سوار گاریت گردید، با همراهان و مهمانداران و عملجات روانه آن مکان شدند. در عرض راه با وجود غایت سردی هوا که به درجه اعلا رسید، بود و آن مکان معین هشت ورث راه تا شهر مسافت می داشت از آن هنگام طلوع فجر در همه جا از دو طرف راه، سالدات پشت در پشت یکدیگر، صف کشیده، ایستاده بودند و ما از وسط راه می رفتیم تا به مکان مذکور رسیدیم. فیل ها و اسبها را که پیش روانه نموده بودند وارد آنجا شده و در مکانی

قرار گرفته بودند.

صاحبی ایلچی که وارد شدند، جمعی بزرگان در آنجا بودند. سر راه آمده، به احترام امام صاحبی ایلچی را استقبال کرده، داخل نمودند خانه‌ای بود بسیار وسیع و خوش وضع، دوسه طبقه زینت و آرایش و نقش‌نگار بسیار داشت. باغات و اشجار و آب‌های جاری و عمارات عالی در حوالی و حواشی آن بسیار بود. بعد از زمانی پیشخدمتان خاصه پادشاهی وارد آنجا گردیده، در نهایت آداب مشغول خدمات شدند. بعد کنیاز ساله‌قف که اورا پرنس یعنی شاهزاده و بزرگ می‌گویند و مرد معموری می‌بود و چندین نشان از هرمقوله از پادشاهان همراه می‌داشت و از همگی اعز و اعیان روس برتری می‌جست. با چندین نفر از بزرگان به رسم استقبال صاحبی ایلچی وارد آنجا گردیده، صاحبی ایلچی، ایشیک آقاسی خود را مأمور نمودند، که در [جلو] اوطاق، سر راه او رفته، او را همراه داخل اوطاق نشین کرده باشد. مشارالیه به همین طریق معمول داشته او را داخل اوطاق نمود. صاحبی ایلچی، قدری تعارف رسمی با او بجای آورده او را زیر دست خود نشانیدند، و آغاز صحبت با او نمودند. اگرچه از اهالی روس بود اما بقدر حال خود دانشمندی و آگاهی از بسیاری امور می‌داشت و در کمال ادب و احترام رسم تعارف بعمل می‌آورد. بعد از زمانی پیشخدمتان چای (۱) آورده، صرف کردند. و میزی در آنجا گسترده، اقسام ماکسولات و میوه‌آلات و تکلفات در آنجا حاضر کرده، مهمانداران آمده، تکلیف نشستن سر میز و صرف غذا کردند.

صاحبی ایلچی و کنیاز ساله‌قف و سایر بزرگان و همراهان که در آنجا بودند، در سر میز نشسته، مشغول صرف غذا شدند. در آن بین ایشیک آقاسی باشی پادشاه وارد و مذکور نمود که سوار گواردی ملک پادشاهی و جمیع کتیری از اکابر و بزرگان و جنرال‌های سپاه به امر پادشاه به استقبال آمده‌اند. صاحبی ایلچی ایشیک آقاسی باشی را تکلیف صرف غذا نموده، او هم نشسته مشغول گردیدند. جنرال سرکرده سپاه سوار و چند نفر دیگر آمده داخل اوطاق گردیدند. نزد صاحبی ایلچی لوازم احترام به عمل آوردند. صاحبی ایلچی آنها را نیز تکلیف صرف غذا کرده، همگی مشغول شدند. بعد از اینکه غذا صرف نموده برخاستند و در آنجا گردش می‌نمودند، که گاریت مخصوص پادشاهی شش اسبه که مجموع یراق و اسباب آنها طلا می‌بود و دوازده رأس اسب یراق طلا از اسبان سرکار پادشاه و جمعی سوار از خاصان سرای پادشاهی و پنجاه نفر پیاده موضع به جهت راه رفتن اطراف گاری، و چند نفر جوانان خوب روی عنبرین موی به جهت نشستن پیش روی گاریت از طرف بیرون و گاریت‌چیان دیگر وارد آن مکان گردیدند. مشخص گردید که پادشاه، خود نیز به آنجا آمده مشغول نظام سپاه و انتظام همه امورات دیگر می‌باشد. و هر امری را بجای خود قرار می‌دهد. و در میان خلق گردش می‌نماید، و خلق را جابجا و مکان به مکان حکم ایستادن می‌کند تا اینکه بقدر سه ساعت توقف در آنجا نمودند. و پادشاه در خارج آنجا، مشغول نظام-سالدات و سپاه و سایر امورات می‌بود. بعد از اینکه کمال آراستگی و انضباط در همه امور داد، عود بخانه خود نمود. و

حکم حرکت کردن صاحبی ایلچی را از آن مکان فرمود.

صاحبی ایلچی نیز حکم کردند که فیلان را با تخت و زینت تمام، فیل بانان پیش پیش برده باشند، و از عقب آنها اسبان هدایا را با زینت و آرایش تمام که يك يك به دست ایتم صاحبی ایلچی می بود کشیده باشند. و به عقب آنها بیست نفر از ملازمهای سرکار صاحبی ایلچی که تمامی شالهای خوب در سر، و لباس زری در بر، و شالهای ابره و شله در کمر داشتند، و اسلحه و اسباب مرغوب بر خود آراسته کرده بودند. رفته باشند. و بعد از رفتن آنها چهار اسب بدک که یکی مرصع و سه رأس دیگر مینا و طلا که از سرکار صاحبی ایلچی بود کشیده باشند، و بعد بیدقچی با بیدق شیر و خورشید که خود و اسب او از هر جهت منتهای زینت و آراستگی داشت رفته باشد، و بعد از اینها صاحبی ایلچی خود در گاریت پادشاهی نشسته و کنیاز ساله قف که عمده اشخاص استقبالی می باشد، در همان گاریت مقابل صاحبی ایلچی نیز توقف کرده، رفته باشند. و از عقب گاریت صاحبی ایلچی نیز گاریت پادشاهی که حقیر و میرزا عبدالحسین توقف در آن داشتیم، رفته باشد. و از عقب تمامی اینها هر کس از آنها خواسته باشد آمده باشد، بیاید. پادشاه و حضرات استقبالی و مأمورین نیز از این قرار نظام امورات را داده بودند که: از افواج سوار گواردی که عدد آنها پانزده هزار سوار می بود، فوجی پیش پیش کوکبه و دستگاہ صاحبی ایلچی رفته باشند، و فوجی سمت راست، و فوجی سمت چپ، و فوجی عقب به نظام تمام و تمکین مالا کلام براه آمده باشند. و در اطراف گاریت صاحبی ایلچی، پنجاه نفر پیاده، موضع خدمتکاران پادشاهی براه رفته باشند. و در چپ و راست نیز فرت مائلها و جنرالها و بزرگان و اعزه و اعیان و خاصان سرای پادشاهی که سوار اسب می باشند، نیز راه رفته باشند، و سمت راست راه را مختص ایستادن سالدات که معادل سی هزار نفر بودند قرار داده بودند، که پشت بر پشت یکدیگر به نظام تمام ایستاده شده باشند، و سمت چپ راه را مخصوص اهل شهر، از مرد و زن، صغیر و کبیر، قرار داد کرده بودند. و ریسمانی در همه راه کشیده که آنها به عقب ریسمان ایستاده باشند واحدی از حد ریسمان تخلف نکند تا در عین عزت و احترام، صاحبی ایلچی وارد شهر شده باشند. به همین طریق که تحریر یافت از آن مکان حرکت و روانه شهر شدیم. در عرض راه هر بیچند قدم که می آمدیم، جمعی دیگر از بزرگان سواره و پیاده قریب به گاریت صاحبی ایلچی می آمدند و کلاه از سر برداشته تعارفات رسمی و احترام بسیار می کردند تا داخل دروازه شهر شدند در آنجا به قدر یکصد عراده توپ با جمع کثیری توپچیان که در سر هر توپ دوازده نفر توپچی پیاده و دو نفر سوار مأمور بودند به استقبال آمده، و در سر راه، به نظام تمام ایستاده شدند و احتراماتی که آئین آنها بود بجای آوردند، و چون در هر دسته سالدات که هزار نفر می باشد، یکدسته سازنده، که مساوی سی نفر هستند و اقسام سازها و طبلها و بالابانها در دست دارند. مأمورند که در هنگام حرکت و آمد و شد بهرجا و ایستادن بهر مکان به قانونی که دارند ساز و نوا نواخته باشند.

در همین روز هم در سر همه جوقه سالدات يك نفر جنرال سوار و چند نفر افسر و یکدسته سازنده در کمال آرایش و تنظیه ایستاده بودند به محض اینکه گاریت صاحبی

ایلچی نزدیک آنها میرسید جنرال و افسرها به آئینی [که] دارند تعظیم و تکریم می کردند، و سازنده ها ساز و نوا می نواختند، و احترام تمام به عمل می آوردند و همچنین به جوقه و دسته دیگر که می رسیدند به همین نسبت عمل می نمودند و در سمت دست چپ که تمام خلق از مرد و زن و اطفال و مذکور و اناث ایستاده شده بودند و قدر و عدد آنها از حد تحریر و قیاس بیرون بود، نیز به محض رسیدن گاریت، اعزاز و اکرام تمام به جای می آوردند و کثرت و جمعیت خلق به مرتبای بود که در کوچه و راهها، مقام ایستادن نبود. در خانه ها رفته بودند و در پنجره هائی که رو به کوچه دارد توقف کرده بودند و ملاحظه می کردند، از جمعی ثقه (۱) استماع شد که آن روز پنجره های آن خانه هائی که محل عبور ما بود در میان زنان و مردان که در آنجاها توقف داشتند، ده تومان، پانزده تومان، بلکه بیست تومان، داد و ستد می شد، و وجه دیگری می دادند. که در آن مکان ها نشسته تماشا کرده باشند.

چون محل عبور و آمدن از هر کوچه را پادشاه خود قرار داد کرده بود، و به علت کثرت و جمعیت به ملائمت راه می آمدیم، هنگام ظهر درب سرای پادشاهی رسیدیم. پادشاه و زن و مادر و همشیره های او، در عقب پنجره های خانه خود نشسته و ملاحظه آمدن ما را می کردند. در حوالی خانه پادشاهی ایستادن و صف کشیدن سالدات موقوف شده بود، و در آنجا بجای سالدات دوسه پشته سوار کواردی به نظام تمام ایستاده بودند. و به همان نهجی که سالدات، جوقه به جوقه ساز و نوا می نواختند، آنها نیز اقسام سازنده ها، به لباس های مختلف همراه داشته، به محض رسیدن گاریت احترام بسیار به عمل آورده، به قسم خوش آینده مشغول نواختن ساز می شدند. این سوارها هر جوقه و هر دسته، یکطرفی لباس، و یکرنک اسب، و یک قسم اسلحه و یسراق داشتند، که با یکدیگر مشابهت نداشت. اما کمال آرایش و رنگین در لباس و اسلحه آنها بود و تمامی جوانان قوچاق قوی هیکل بلند قامت و با هیأت بودند و جمعی از آنها که اسلحه آنها شمشیر و قرابینا بود، هر یک نیزه رنگین در دست داشتند، و در سرنیزه، بیدق کوچک قرمز و سفیدی نصب کرده، بر سر دوش گرفته بودند که رنگین و شکوه آنها زیاده از سایر سوارها بود. اما تمام در عین آراستگی و نظام لازمه احترام نسبت به صاحبی ایلچی، به عمل می آوردند به طریقی که به جهت پادشاهان معمول است. در تمامی عرض راه خامه همین حوالی خانه پادشاه هر به چند گام که گاریت صاحبی ایلچی می رفت، جمع کثیری از بزرگان بتواتر سر راه می آمدند و قریب به گاریت رفته کلاه بر می داشتند و اقامت تعارف و عزت و احترام می نمودند. به همین اساس و عزت می آمدیم، تا وارد منزل امیر خود شدیم: کنیاز ساله قف عمده مأمورین، و سایر اشخاصی که همراه بودند، تمامی در خدمت صاحبی ایلچی داخل منزل شدند. در آنجا ملاحظه شد که پیشخدمتان خاصه سرای پادشاهی که قرمز پوش می باشند با جمعی دیگر از خدمتکاران سرای پادشاه و دو نفر جنرال دیگر از خاصان پادشاهی مأمور به مهمانداری گردیده، اسباب و اساس طلا و نقره و میز پادشاهی [را] آورده اند، که پادشاه حکم فرموده که تا یک هفته صاحبی ایلچی و

همراهان تمامی باید مهمان میز پادشاهی در منزل خود بوده باشند و این اشخاص مشغول خدمتگذاری شوند، بعد از زمانی میزی در کمال آراستگی آراستند و اسباب طلا و نقره و بلور و چینی در آنجا چیدند.

صاحبی ایلچی و تمامی آن اشخاص که همراه بودند در سر میز نشستند. سازنده‌های خاصه پادشاهی در آنجا مشغول نواختن ساز شدند. پیشخدمتان بگردش و آوردن اقسام غذاها قیام نمودند و حضرات مذکوره، با کمال احترام با صاحبی ایلچی صحبت می‌داشتند و غذا صرف می‌کردند، تا به اتمام رسید. از سر میز برخاستند (۱) و جمعی که بایست به مکان خود رفته باشند، قدری دیگر توقف کرده، بعد از [حضور] صاحبی ایلچی مرخص گردیده به مکان خود رفتند. و متوقفین در آنجا توقف نمودند، و بنحو حکم پادشاهی در کار خدمت بودند و صاحبی ایلچی به علت بسیاری راه در مکان خلوتی رفته، به استراحت مشغول شدند. باقی روز و شب در منزل بسر برده شد.

یوم سه‌شنبه دوم: چون گراف نسل رود وزیر دولت غلیه روسیه تا حال سه دفعه به (۲) منزل صاحبی ایلچی آمده، و تعارفات رسمی به عمل آورده بود، پادشاه خواهش فرموده بود که صاحبی ایلچی، این روز در دفترخانه غربا که در سرای پادشاهی واقع است رفته، او را ملاقات کرده باشند. و سوادنامه همایون را تسلیم او نموده، که مشغول ترجمه شود.

صاحبی ایلچی بعد از صرف ناهار (۳) و انجام پاره کارهای خود قریب به شام اراده رفتن به آنجا را نمودند، بنحو روز قبل گاربت مخصوص پادشاهی و سوار دره کان و ایستادن سالدات در سر راه، و آمدن بزرگان و جنرال و مهمانداران آورده و برپا کردند. صاحبی ایلچی سوار گردیده، و همراهان نیز در خدمت ایشان در گاربت همراهی (۴) پادشاهی بودند و روانه آن مکان شدند. در حین ورود جمع کثیری از مبرزایان و بزرگان دفترخانه، سر راه آمده استقبال نمودند. و صاحبی ایلچی را به احترام تمام داخل آن مکان نمودند. گراف نسل رود وزیر، خود دم در (۵) اطاق آمده، دست صاحبی ایلچی را گرفته برده در صندلی نشاند و ابواب تعارف رسمی مفتوح، و لوازم محبت و احترام معمول داشت. چای (۶) و قهوه صرف شد.

صاحبی ایلچی سوادنامه همایون را با سایر احکام و مراسلات که به وزیر دولت روس مرقوم شده بود تسلیم او نموده، برخاستند. و به همان اساس و دستگاه سوار گردیده، معاودت به منزل نمودند. چون قرارداد شده بود که دیوم دیگر، صاحبی ایلچی با هدایا به دربار پادشاهی رفته شرفیاب شده باشند، آن روز [را] قدری اوقات صرف انجام هدایا و وضع بردن آنها نمودند، تا شب شد و به استراحت مشغول شدند.

یوم چهارشنبه سیم: بعد از ناهار (۳) صاحبی ایلچی مشغول انتظام بعضی امورات بودند ایشیک آقاسی باشی و جنرال نکری ترجمان دفترخانه، به خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که پادشاه چنین قرارداد فرموده که فردا شما با اسباب هدایا به دربار او رفته شرفیاب حضور پادشاه شده باشید، و دستورالعملی که در باب طریق رفتن

۱- متن: برخاستند ۲- متن: در ۳- متن: چهار ۴- متن: ملاحظه ۵- متن: درب

۶- متن: چای

نزد پادشاه، و اساس و دستگاه برپا داشتن آنها و بردن نامه شاهنشاه و گذرانیدن اسباب هدایا، و سایر مواد در همین خصوص چند یوم قبل از این نزد صاحبی ایلچی آورده بودند. و صاحبی بسیار فقرات از آن را جرح و تعدیل کرده، به آنها داده بودند، که مجدداً نوشته بیاورند. این روز آورده تسلیم صاحبی نمودند. و هرچه را قبول نکرده بودند آنها نیز از آن بیرون کرده، بنحوی که منظور بود قرارداد داده بودند.

صاحبی ایلچی دستورالعمل مذکور را گرفته مطالعه نمودند و قبول رفتن فردا را بحضور پادشاه کرده، آنها به منزل خود معاودت نمودند. صاحبی ایلچی پیشخدمتان سرای پادشاهی را حکم فرموده، رفته بقدر چهل مجموعه طلا و نقره و مطلا به جهت بردن اسباب هدایا آوردند. و اسباب مذکور را که از مقوله هر نوع جواهر آلات و شالهای ممتاز و زریهای مقبول و شمشیرهای پادشاهانه و غیر آن که گذاشتن آنها در مجموعهها لازم بود، در آنها چیده و گذاشته، و باقی هدایا را نیز از مقوله فیلهای کوه پیکر با تخت زر نشان و پردههای زرتارو جل‌های زری، و اسبان و مادیانهای تازی نژاد هریمی، با جل و افسار و اسباب طلا و نقره، و قالی (۱)های متعدد هراتی و سایر آنها را نیز تنقیه تمام و آراستگی مالاکلام داد، که یوم بعد برداشته، به حضور پادشاه برده باشند. جمیع تفصیل اسباب هدایا که در آن روز بعد به دربار پادشاه ذیجاء برده شد، از این قرار است که تمامی آنها را ایتم و عملجات صاحبی ایلچی، در کمال آرایش بر سر دست گرفته:

- فیلان بانضمام تخت و جل و اسباب زری دوزنجیر.
- اسبان ترکمانی و عربی بانضمام جل و رشمه و افسار طلا و نقره ده عدد.
- مادیان عربی و کره به انضمام اسباب ورشمه و افسار طلا و نقره سه عدد.
- تسییح مروارید «دانه» درشت ممتاز یکصد رشته.
- زمرد آویز بسیار درشت چهار قطعه.
- مروارید آویز گوشواره درشت هفت زوج (۲).
- فادزهر به انضمام قوطی طلا دو عدد.
- مومیائی به انضمام قوطی طلا سه عدد.
- جعبه تصویر عمل ایران چهار عدد.
- هزار بیشه جهت اسباب، عمل اصفهان، چهار عدد.
- قلمدان عمل قدیم، چهار عدد.
- شال رضائی دوربوته فرد اعلا و ابره بوته شاهی و چهار حاشیه قه‌دار و لحاف و غیره سی طاقه.
- زری مقبول عمل اصفهان شازده توپ.
- شمشیر فرد خراسانی که مهر امیر تیمور و پادشاهان قدیم را می‌داشت به انضمام بند یاقوت و «غلاف مرصع» سه قبضه.
- قالی (۱) هراتی اعلا بلند قد چهار تخته.

و فیلان و اسبان را در پیش رو کشیده، و آنها هر يك مجموعه‌ای در سر دست گرفته، از عقب آنها می‌رفتند. تا داخل سرای پادشاهی شدند.

یوم پنجشنبه چهارم: طلوع صبح صاحبی ایلچی قدغن نمودند که تمامی ایتم و عملجات و همراهان ایشان، تغییر لباس داده و همگی خود را از هر جهت آراسته گردانیده، مسم رفتن خانه پادشاه شوند. آن ساعت کنیاز سالمق که اعظم بزرگان آنهاست و در یوم استقبال او را با اساس تمام نزد صاحبی ایلچی در خارج شهر پتربورغ فرستاده بودند با گاریت شش اسبه پادشاهی و جمعیت بسیار از اعیان و بزرگان روس و سوار گواردی و سالدات بسیار و بیست سی رأس اسبان پادشاهی به انضمام زین و یراق طلا و سایر دستگاہ و اساسی که در آن روز برپا کرده بودند، به منزل صاحبی ایلچی آمدند. و انواع احترام بجای آوردند و اظهار نمودند که هنگام رفتن خدمت پادشاه است.

صاحبی ایلچی قدغن نموده، که فیلان را فیل بانان با تخت و اسباب کشیده برده باشند و از عقب سیزده نفر از ایتم با لباس‌های رنگین، اسبان و مادیان‌ها را با جل‌ترمه و افسار و رشمه طلا و نقره و یال‌پوش‌های رنگین کشیده برده باشند و بعد از آنها بقدر سی چهل نفر دیگر از ایتم با لباس و آراستگی تمام، هر يك مجموعه‌ای در دست گرفته رفته باشند. و قالی (۱) ها را روی عراده گذاشته که بکشند، و خود سوار گاریت پادشاهی گردیده، کنیاز ساله‌قف در مقابل ایشان نشسته، بقدر پنجاه نفر خدمتکاران سرای پادشاهی پیاده در اطراف گاریت می‌بودند، و بیدق شیر و خورشید را یکنفر بیدق‌چی، در پهلوی گاریت می‌کشید. و سه رأس اسب یدک با یراق مرصع و طلا از مال صاحبی ایلچی پیش روی گاریت می‌کشیدند؛ و ده پانزده نفر سوار از ایتم صاحبی ایلچی، در کمال آراستگی و اثاث (۲) در اطراف گاریت بودند. و جنرال‌ها و بزرگان همگی سواره، در اطراف گاریت می‌بودند.

گاریت پادشاهی که همراهان در آن نشسته بودند، از عقب صاحبی ایلچی می‌بود. سواره کواردی در پیش رو، و عقب، و اطراف به نظام تمام می‌رفتند.

سالدات بسیار از دو طرف صف کشیده، ایستاده بودند. و هر بچند قدم ساز و نوا از هر قسم و هر مقوله بنحو روز استقبال می‌نواختند. و جمعیت خلق، از زن و مرد، و خرد و درشت، بحدی بود که دانستن عدده آنها ممکن نبود، و تمامی لسوازم اکرام و احترام به جای می‌آوردند و بهمان اساس و دستگاہ و جمعیت و سواره و سالدات و کثرت خلق که در روز استقبال برپا بود، از منزل خود تا درب خانه پادشاه آمدیم. در آنجا نیز سوار و پیاده سالدات و بزرگان بسیار توقف داشتند. نزد صاحبی ایلچی آمده احترام بسیار به عمل آوردند و آنچه لوازم اکرام و عزت بود، به‌ظهور رسانیدند. درب خانه پادشاه که رسیدیم اسباب هدایا و گاریت صاحبی ایلچی [را] داخل سرای پادشاهی (که فضائی بود) نمودند و باقی خلق در همان درب خانه پیاده شده و پیاده داخل فضا گردیدند. به درب اصلی خانه پادشاه رسیدند. در آنجا که گاریت صاحبی ایلچی رسید و اراده پیاده شدن نمودند، جمیع بزرگان و اعزه و اعیان و پاشایان سرای پادشاهی و

خاصان پادشاه، در سر راه صاحبی ایلچی آمده، هر يك احترامی تازه و تعارفی بی اندازه به عمل می آورد.

صاحبی ایلچی نامه همایون شاهنشاه عالم پناه را با نامه نواب ولی عهد دولت علیه ایران در سر دست گرفته داخل اصل خانه شدند. و از چندین یله بسیار گذشتند. همه جا ساز و نوا می نواختند و سالدات و کشیک چی کواردی ایستاده اکرام و احترام می کردند. تا اینکه از چندین اوطاق و مکانهای عالی گذشته به اوطاق وسیعی که کمال زینت و آرایش داشت رسیدیم. در آنجا بزرگان و سرایداران سرای پادشاهی بودند. بر سر راه آمده، صاحبی ایلچی و همراهان باهدایا، داخل آنجا شدیم و اسباب هدایا را در روی میزها گذاشتیم.

صاحبی ایلچی در مکان مخصوصی قرار گرفتند. پیشخدمتان و خدمه های سرای پادشاهی آمده، قهوه و چای (۱) و شیرینی آلات به آئین تمام آورده، قلیلی صرف شد. پادشاه صاحبی ایلچی را در خلوت خاص خود طلبیده، صاحبی ایلچی نامه های شاهنشاه عالم پناه، و نواب ولی عهد را بر سر دست گرفته با دوفتر همراهان وارد اوطاق شدیم که آن را دیوان خانه پادشاهی می نامیدند. و تخت پادشاه. در صدر آنجا گذاشته بود. زینت و وسعت و اسباب و جھلجراغها و سایر اثاث (۲) این مکان از سایر مکانها بیشتر و بهتر است.

در آنجا پادشاهزادگان قرالها که به جهت گرفتن همشیره های پادشاه آمده بودند و تمام ایلچیان قرالها و همگی بزرگان و اعزه و اعیان روس حضور داشتند. صاحبی ایلچی که وارد شدند، هر يك جداگانه پیش آمده، لوازم حرمت و عزت و تعارف بجای آوردند. از آنجا گذشته داخل خلوت پادشاه شدیم. پادشاه ایستاده بود، و کلاه از سر برداشته بود. نسل رود وزیر ونکری ترجمان نیز حضور داشتند. صاحبی ایلچی تعظیم و تکریم بجا آوردند و نامه ها را پیش بردند، پادشاه هم چند قدم پیش آمده به اعزاز تمام به دست خود نامه های مبارک را از روی دست صاحبی ایلچی برداشته و به دست نسل رود وزیر خود داد. او برده، در روی صندلی زرنگاری گذاشت. صاحبی ایلچی مبارکباد مصالحه دولتین علیتین و قلع و قمع ناپلیان را به زبان انگریزی بیان نمودند. پادشاه، در جواب نیز بسیار اظهار رضامندی و خوشنودی از مصالحه میمونه دولتین و دوستی و اتحاد خود با دولت علیه ایران نمود و تلافی بسیار به صاحبی ایلچی به عمل آورده، و نویدهای کلی داده که همگی از مراتب رأفت و اظهار محبت و سخنانی که او بیان می فرمود کمال امیدواری و خوشوقتی بهم رسانیدیم. بعد از بیان سخنان بسیار که از جانبین به زبان انگریزی و نوع یافت، صاحبی ایلچی را مرخص ساخته از آنجا بیرون آمدیم و با جمعی از بزرگان و اعیان روانه مکان زن پادشاه گردیدیم. و پادشاه و نسل رود وزیر لاغیر، به جهت ملاحظه اسباب هدایا به آن مکانی که آنها را در روی میزها چیده و گذاشته بودیم رفته بودند، و به دقت ملاحظه کرده بودند. صاحبی ایلچی به ورود منزل زن پادشاه، نامه ای که از جانب حرم محترم علیه به جهت

او داشتند بر سر دست گرفته با همراهان و اسباب هدیه به جهت آن نزد او رفته بعد از تعارف و اکرام، زن پادشاه پیش آمده، نامه را به آداب تمام از دست صاحبی ایلچی گرفته به دست یکی از خاصان خود داد. اسباب هدایا را نیز در روی میز در حضور او گذاشتیم. خود به زبان انگریزی با صاحبی ایلچی شروع به تکلم نمود، و اظهار رضامندی و خوشنودی و محبت و رأفت بسیار کرد. و صاحبی جواب به او می گفتند. بعد از آنجا با همه بزرگان روانه منزل مادر پادشاه گردیدیم. به ورود آنجا به همین نسبت، صاحبی ایلچی نامه حرم محترم علیه را که به جهت او داشتند، بر سر دست گرفته با اسباب هدایا نزد او بردیم. مادر پادشاه، پیش آمده نامه را از دست صاحبی ایلچی گرفته و به دست یکی از خاصان خود داد، و اسباب هدایا [را] در حضور او روی میز گذاشتند و با صاحبی ایلچی، اظهار محبت و رأفت بسیار نمود، و نوید جانب‌داری در انجام مهمام می داد و سخنان محبت آمیز بیان می کرد، و صاحبی ایلچی نیز بیان امتنان از او می نمودند. تا اینکه از آنجا هم مرخص گردیده، با تمامی بزرگان و اعزّه و اعیان که همراه بودند و به همان اساس عزت و احترام که برپا داشتند و جمعیتی که از سواره و پیاده سالدات در هرجا بودند و ساز و نوا می نواختند. صاحبی ایلچی در گاربت پادشاهی سوار گردیده، با همراهان و مهمانداران معاودت به منزل نمودیم. صاحبی ایلچی قدری به انتظام پاره امورات دیگر پرداخته، شام با تمام بزرگانی که در منزل ما حضور داشتند، در سر میز نشسته ساز و نوا می نواختند. و غذا صرف می شد تا مدتی که همگی غذا صرف نموده، برخاستند (۱) و ساعتی دیگر توقف کرده، بعد هریک به منزل خود رفتند و صاحبی ایلچی نیز استراحت نمودند.

یوم جمعه پنجم لغایت یکشنبه هفتم: امورات و قوعی این است که مکرر اوقات بزرگان از مقوله پرنس لیوجین و لارد کلرک ایلچی انگریزو اوروف و بسیاری از اهالی دولت روس نزد صاحبی ایلچی می آمدند، و ایشان نیز بعضی را که شایسته میدانستند بازدید می کردند و صحبت فیما بین ایشان منحصر به انجام مهمام منظوره و حصول مقصود صاحبی ایلچی می بود. به این طریق که صاحبی ایلچی هریک آنها را که شب و روز، خواه در منزل آنها ملاقات می کردند تطمیع و ترغیب می نمودند، و وعده و نوید تعارفات و بخش‌ها به آنها می دادند، و ایشان، تمامی، نویدهای کلی و وعده‌های زبانی می دادند، که چنین و چنان خواهیم گفت و خواهیم کرد، و صاحبی ایلچی را خاطر جمع می کردند که انشاءالله شما با نیل مقصود معاودت خواهید کرد.

روزی از این ایام، عید بزرگ روسیه و یوم تولد عیسی (ع) بود. چندین توپ الداختند و تمام خلق در خانه پادشاه رفته مبارکباد گفتند و تا سه یوم بعد، همه به عیش و عشرت مشغول هستند.

دیگر اینکه، چون در ایام برپا کردن اساس استقبال و در یوم رفتن به حضور پادشاه، جمعی کثیر از بزرگان و اعیان و پاشایان و پیشخدمتان و خدمه‌های سرای پادشاهی و افسرها و سازنده‌ها و غیره خدمتکاران مرتکب بعضی خدمات، و پاره امورات

شده، بودند و همگی توقع تعارفات لازمه داشتند، و دوستان صاحبی ایلچی، و بعضی از اهالی انگریز نیز در این خصوص اصرار کلی بسه صاحبی ایلچی می نمودند که باید تعارفی نسبت به هر يك آنها علی قدر مرتبه به عمل آمده باشد. سیاهه هم از دفترخانه پادشاهی. نزد مهمانداران فرستاده بودند که این اشخاص در خدمتگزاری ایلچی مشغول بودند و منظور آنها از فرستادن سیاهه، یافته شد که به عمل آوردن تعارف است. روزی از این روزها، بقدر چهل طاقه شال ترمه رضائی و ابره و چهار حاشیه و بقدر شصت هفتاد طاقه چهارقد لاکه، و دستمال مشکی و مبلغ پانصد تومان وجه نقد، حسبالحکم صاحبی ایلچی موجود و آماده نمودیم و بجهت هر کس هر چیز که شایسته و لازم بود سیاهه کرده، اسامی آنها را قلمی داشتیم که یوم بعد به مصحوب دیپماج و سایر ایتم و مهمانداران ارسال نزد هودیان کرده باشیم، دیگر در این روزها امریکه بایست تحریر شود روی نداد.

یوم دوشنبه هشتم: صبح بعد از ناهار: صاحبی ایلچی شال و وجه نقد و چهارقد و دستمال مذکوره را با سیاهه اسامی هودیان نزد خود خواسته، و تمامی را به دقت تمام ملاحظه نموده، و به مصحوب دیپماج خود، و ایتم و مهمانداران قدیم به جهت بزرگان و پاشایان و افسرها و پیادگان و پیشخدمتان و سازندها و سایر خدمتکاران سرای پادشاهی و اشخاصی که لازم بود به موجب، جزو علی حده (۱) ارسال داشتند و آنچه بایست به هر کس داده باشند دادند.

بعد از فراغ از این فقرات، ناراشکین که ایشیک آقاسی باشی پادشاهست از جانب پادشاه خدمت صاحبی ایلچی آمده، که چون این چند یوم ایام عیش خواهر پادشاه است که به یکی از شاهزادگان قرال فرنگ میدهند و این همشیره پادشاه را که حال به شوهر میدهند همشیره وسطی است و کرتینه پاولینه اسم اوست صبیحه است سابق شوهری از اهل سکسی که شاهزاده بوده، داشته فوت شده و حال او را به شاهزاده ورتنبر که در ایام قدیم جزو نمسه بوده، و حال برسر خود، پادشاه دارند می دهند. پادشاه علاقه بیحدی با این همشیره خود دارد و خاطر او نزد پادشاه تعلق بسیار دارد. بسیار سفرها او را همراه برده و از وفور عقل و دانشمندی و زیرکی که دارد، گاهی پادشاه در امورات سلطنت با او مشاورت می کرده و آنچه می گفته قبول طبع پادشاه می گردیده.

در سفری کتابی به طریق روزنامه و تاریخ از خود تفسیر می کند و چیزهای ندیده و نشنیده بسیار در آن ذکر می کند که آن کتاب حال در میان ایشان قرب بسیار دارد. عقل و فهم و دانشمندی و زیرکی این همشیره پادشاه بسیار است.

[ایشیک آقاسی باشی به صاحبی ایلچی فرمود که] (۲) پادشاه شما را فردا و فردا شب در خانه خود به عیش طلبیده که در آنجا آمده باشید، و به عشرت مشغول باشید. لکن چون قانون در میان یوروپ این است که هر ایلچی بزرگ که زودتر از دولتی به دولتی می آیند، او را مقدم می دارند. ولارد کلرک، ایلچی بزرگ دولت انگریز که مدتهاست که در دولت روس می باشد، و مرد ریش سفیدیست، هر گاه مقدم بر شما ایستاده

بشود، شما را نقاری حاصل نشود.

صاحبی ایلچی در جواب ایشیک آقاسی باشی مذکور نمودند که آمدن به دولتخانه پادشاهی و به عشرت ایام عیش همشیره ایشان مشغول شدن قبول، ایستادن زیر دست ایلچی بزرگ دولت انگریز لاقبول. زیرا که دولت علیه ایران دولتیست قدیم و قویم و دخلی به دولت های یوروپ ندارد، و این معنی امکان نخواهد بهمرسانید که بر من یکی از آنها مقدم ایستاده شوند. من هم در قطار و سلك آنها ایستاده نخواهم شد. بلکه، یکه و تنها با همراهان خود، در هر جا که پادشاه ایستاده می شود، ما نیز ایستاده می شویم. ایشیک آقاسی باشی ساکت گردیده، روانه خدمت پادشاه شده، مراتب مذکوره را به عرض پادشاه رسانید و قبول خاطر پادشاه گردید. باقی روز را صاحبی ایلچی به گردش منزل گذراندند. شب لاردکلرک ایلچی انگریز در منزل ما موعود بود. قریب به شام آمده، صاحبی ایلچی لوازم تعارف با او بجای آوردند و در سر میز رفته مشغول صرف غذا شدند. سازنده های پادشاهی که در این هفته در آنجا بودند، مشغول نواختن ساز شدند. پیشخدمتان پادشاهی بتقدیم خدمت و آوردن غذاها قیام می نمودند، تا مدت مدیدی گذشت و غذا صرف شد. از آنجا برخاسته (۱) یا صاحبی ایلچی به مکان خلوتی رفته، مشغول صحبت گردیدند و در باب انجام مطالب نقل در میان آوردند. لاردکلرک نقشه ولایات ایران، تصرفی روسیه را آورده و ملاحظه نموده، نزد صاحبی ایلچی مذکور نمود که: از اینکه حال ناپلیان که دشمن قوی روسیه بود از میان رفته و دیگر به هیچوجه دشمنی در مقابل ندارند، و غرور و کبر بسیار بهمرسانیده اند، من مشکل می بینم که ولایتی را به دولت ایران پس بدهند و منتقل سازند. خاصه ولایت قراباغ که تعریف زیاد از حد از آنجا نزد امپراطور کرده اند و چنین می داند که بهتر از آن جایی نیست. در این صورت من که ایلچی بزرگ دولت انگریز هستم، چنین صلاح و خیریت احوال شما را می دانم که به همین مصالحه قانع و قایل شده باشید، و ادعای ولایت رد کردن از آنها ننمائید، زیرا که امروز، دولتی از دولت روس قوی تر در همه عالم نیست، و بالفعل، دصد هزار سپاه جرار دارد، و با آنها بجز طریق دوستی و اتحاد، قسم دیگر نمی توان رفتار کرد. صاحبی ایلچی بعد از استماع این سخنان او، در جواب مذکور نمودند که: دولت علیه ایران قبول این مصالحه را بتوسط و تعهدات ایلچی بزرگ دولت شما نموده، و سرگور اوزلی نوشتجات در این خصوص سپرده است (که سواد آنها را همان ساعت صاحبی ایلچی داشتند و به او نمودند). چگونه حال تو که ایلچی بزرگ می باشی این طریق مایوسی به من می دهی و این قسم سخنان می گوئی. اگر چنین باشد که ایشان ولایت پس ندهند من باید لامحاله روانه لندن شوم، هر گاه تو در این خصوص یأس کلی داری باید در تدارک روانه ساختن من به لندن مشغول باشی. ایلچی مذکور از تغیر صاحبی ایلچی و اظهار نمودن سخنان ایشان، در جواب مذکور نمود که: هر چند دولت ما نوشتجات و تعهدات سرگور اوزلی را که در دولت داده، و نموده قبول نکرده است و به من هم که ایلچی بزرگ دولت آنها هستم و در اینجا می باشم حکمی در باب سعی در

انجام مهمان شما نکرده، اما من نظر به دوستی با شما به قدر قوه، آنچه لازمه سعی و دقت و ایستادگی بوده باشد در این خصوص به عمل خواهم آورد. از قراری که با شما رفتار کرده، و می‌کنند و این طریق عزت و احترام که تا حال به‌احدی نکرده‌اند، به شما کرده‌اند، ظن قوی هست که به کلی شما را مایوس ننمایند و طریقی در امر شما قرار بدهند که خوشنود از دولت آنها معاودت کرده باشید. تا به بینم چه می‌شود. خلاصه از این مقوله صحبت بسیار با یکدیگر داشتند و به قدر شش هفت ساعت صحبت آنها طول کشید. بعد از گفتگوهای مذکور برخاسته (۱) به منزل خود رفت.

آخر شب ایلچی یرتکال به دیدن صاحبی ایلچی آمده، فقره [ای] اظهار دوستی و اتحاد کرده، تعارفات رسمی به عمل آورده، به منزل خود رفت و باقی شب به استراحت گذشت.

یوم سشنبه نهم: بعد از صرف نهار (۲) مهمانداران و پیشخدمتان و خدمتکاران و سازنده‌ها که مدت یک هفته بود که از سرای پادشاهی به جهت مهمانداری آمده بودند، و لوازم خدمت به جای آورده بودند، معاودت به جا و مکان خود کرده، مهمانداران و پیشخدمتان قدیم ما به نحو ایام گذشته مشغول خدمت شدند.

صاحبی ایلچی چون تا این روز تعارفی نسبت به گراف نسل‌رود وزیر که حال به جای رومردف وزیر سابق برقرار شده، به عمل نیاورده بودند، در این روز موازی پنج طاقه شال رضائی دور بوته فرد اعلا خریداری، و به رسم تکلیف به جهت اوفستادند و هدایائی که از جانب صاحب معظم صدر اعظم به جهت او آورده بودند، نگاه داشتند که در هنگام دیگر که گفتگوی انجام مهمان در میان آمده باشد فرستاده باشند. بعد از فرستادن آنها جنرال نگری ترجمان و مهمانداران قدیم، نزد صاحبی ایلچی آمدند و مذکور کردند که چون امروز و امشب به علت ایام عیش همشیره پادشاه، شما در آنجا موعود می‌باشید، حال وقت رفتن است.

صاحبی ایلچی گاربت طلبیده و سوار گردیده با همراهان روانه خانه پادشاه شدند. به ورود آنجا جمعی از خاصان پادشاه در سر راه آمده، صاحبی ایلچی را به احترام تمام داخل مکان خلوتی نموده، توقف کردند و بزرگانی که در آنجا بودند هر یک نزد ایشان آمده تعارف رسمی به عمل آوردند (۳).

پادشاه و مادر و زن و همشیره و داماد او، با چند نفر از بزرگان و کشیشان در کلیسا می‌بودند و به آئین خود عقد همشیره او را به جهت یکی از شاهزادگان قسرال فرنگ می‌کردند. بعد از زمانی مشخص شد که از آن فقره فراغی به هم‌رسانیده، می‌آیند. صاحبی ایلچی از آنجا به مکان دیگر که خلوت خاص پادشاه بود رفتند. قلیل جمعیتی از بزرگان عمده و ایلچیان هر قرال و چند نفر خاصان پادشاهی در آنجا بودند.

صاحبی ایلچی با همراهان خود، در سمت راست ایستاده شدند و ایلچیان قرال‌ها و بزرگانی که بودند در سمت چپ صف کشیده ایستادند. پادشاه و زن و مادر و همشیره و داماد و اشخاصی که در کلیسا بودند وارد آن مکان شدند. پادشاه ابتدا خود در «جلو» (۴)

اطلاق ایستاده تعارفی با همه به عمل آوردند و مردم نیز تعظیم و تکریم به جای آوردند، و بعد خود نزد صاحبی ایلچی آمده، اظهار تعلق کردند.

صاحبی ایلچی او را مبارکباد گفتند، و بعد پادشاه به سمت ایلچیان رفته، زن و مادر و همشیره داماد و برادران پادشاه که از عقب داخل آنجا شدند، ابتدا نزد صاحبی ایلچی آمدند (۱) و هر يك به طریقی اظهار تعارف و محبت کردند (۲) و صاحبی ایلچی بیان مبارکباد به آنها نمودند (۳) تا مدت يك دو ساعت که پادشاه و متعلقان او با همه اشخاصی که در آنجا بودند لوازم نوازش و تعارف به عمل آوردند. آنوقت پادشاه ایستاد و به همگی خلق فی الجمله تعظیم گونه [ای] نموده، و با متعلقان خود به مکان دیگر رفتند. همشیره او دست داماد را در دست گرفته از عقب آنها رفتند.

خلق که در آنجا بودند، تمامی معاودت و صاحبی ایلچی نیز مراجعت به منزل خود نمودند و باقی روز قدری به گردش منزل و مطالعه کتاب گذشت. چون قلیل از شام گذشته، بایست به خانه پادشاه رفته باشند. (۴) مهمانداران آمده که وقت رفتن است، صاحبی ایلچی سوار کاریت گردیده، با همراهان روانه خانه پادشاه شدند.

در آنجا این شب کثرت زنان و مردان و بزرگان ایشان بی حد بود. به ورود صاحبی ایلچی هر يك از آنها نزد ایشان می آمدند و اظهار دوستی و خصوصیت می کردند. بعد پادشاه و زن و مادر و همشیره های او و دامادها و برادران و خاصان او، داخل آنجا شدند. به نحوی که سابق تحریر شد، ابتدا پادشاه در (۵) اوطاق ایستاد، تعارفی با همه خلق به عمل آورده، و بعد نزد صاحبی ایلچی آمده تعلق بسیار نموده، از جمله این شب تعریف زیادی از اسبان هدایا نمود و اظهار رضامندی می نمود.

صاحبی ایلچی در جواب می گفتند که حال، ابتدای دوستی و اتحاد دولتین است. بعد از اینکه بنای آمد و شد ایلچیان و استحکام اساس دوستی برقرار باشد، می تواند شد که هر ساله به رسم هدیه، چند رأس اسب ممتاز از دولت علیه ایران به جهت سرکار پادشاه ارسال شده باشد. بعد پادشاه اظهار دوستی و محبت بسیار نمود. نزد دیگران رفت و مادر و زن و همشیره ها و برادران او هر يك، نزد صاحبی ایلچی آمده، اظهار مهربانی و محبت بسیار می کردند. بعد از این فقرات به نحوی که سابق تحریر یافته، بنای رقص و نواختن ساز برپا شد. پادشاه ابتدا دست مادر خود را گرفته، قدری گردش و رقص کرد. بعد دست زنان بزرگان، هر يك را جدا جدا گرفته رقص می نمود، و بزرگان نیز دست زن و مادر و همشیره های او را گرفته رقص می کردند. همان همشیره [ای] که آن روز عقد شده بود، نیز دست داماد و غیر داماد را گرفته رقص می کرد و حرکات از او ظاهر می شد که معلوم بود که او را تازه به شوهر داده اند و تمام خلق که در آنجا بودند به رقص و عیش و عشرت مشغول بودند و گردش در مکانها می نمودند. تا اینکه به همین نسبت چهار پنج ساعت از شب گذشت و مردم به مرور می رفتند.

صاحبی ایلچی نیز مرخص گردیده، معاودت به منزل نمودند و استراحت شد. یوم چهارشنبه دهم: بعد از ناهار (۶) پرنس و گورگین که [از] عمده بزرگان و نزد

پادشاه و مادر او، کمال عزت و اعتبار دارد و همه اوقات لباس‌های فاخر و جواهرآلات از مقوله مروارید و الماس با وجود کبر سن زینت دوش و آغوش خود می‌سازد، با پرنس لیوجین که سر کانسل و عمده اعیان آنهاست و گراف کوردولف و کنیاز ساله‌قف و مرکیس و ثروت و نیلوفن یا بیست نفر دیگر از بزرگان و ایلچیان قرال‌ها به دیدن صاحبی ایلچی آمدند و هر يك لوازم دوستی و تعارف با ایشان به جای آوردند. قدری در آنجا توقف کرده از هر مقوله صحبت با یکدیگر می‌داشتند و مراتب محبت و رأفت پادشاه را با ایلچی بیان می‌نمودند و خاطر جمعی در بعضی موارد به صاحبی ایلچی می‌دادند، بعد قهوه و چای (۱) آورده، صرف نمودند و هر يك به منزل خود روان شدند.

این روز حسب الامر پادشاه، تمامی بزرگان و اعیان و ایلچیان در خانه کربیه پاولنه همشیره پادشاه که زن پادشاهزاده و رتنبیر شده است رفته، مبارکباد می‌گفتند.

چون پادشاه مذکور نموده بود که برای ایلچی بزرگ دولت ایران لازم است که در این روز به دیدن همشیره ما رفته، مبارکباد گفته باشد و این مطلب گوشزد صاحبی ایلچی شده بود، به اتفاق مهمانداران و دیلماج سوارگاریت گردیده، روانه خانه همشیره پادشاه شدند. به ورود آنجا، جمعی از خاصان همشیره پادشاه، سر راه ایلچی آمده، لوازم محبت و احترام به جای آوردند و داخل خانه شدند.

همشیره پادشاه چون به جمیع صفات حسنه و کمالات صوری و معنوی آراسته بود و زبان انگریزی را نیز خوب تکلم می‌نمود، به صاحبی ایلچی اقسام دلجوئی و محبت نمود، و سخنان رأفت‌آمیز بیان کرد.

صاحبی ایلچی نیز خود به زبان انگریز جواب‌های متین به او دادند. چون پادشاه را تعلق بسیاری با این همشیره خود می‌باشد و سخنان او بسیاری از اوقات نزد پادشاه به درجه قبول مقبول است و با صاحبی ایلچی هم، اظهار محبت بسیار می‌کرد، بعد از مبارکباد و اجرای تعارفات، صاحبی ایلچی در باب انجام مهم خود فقرات مبسوطی با او گفتگو کرده او را هم به اصطلاح يك واسطه درامر خود نزد پادشاه قرار دادند. او نیز قبول کرده نوید و وعده بسیار داد و تعهدات کرد. صاحبی ایلچی را از خود خوشنود و مرخص نموده، و از آنجا معاودت به منزل نمودند.

آن خانه را پادشاه به مبلغ پنجاه هزار تومان به جهت آن (۲) همشیره خریداری نموده دستگاه و اثاث (۳) و اسباب و زینت بسیار از هر چیز و هر مقوله دارد و بیوتات و اوطاق‌ها و مکان‌های عالی دلنشین مرغوب بیحد دارد. حال که این همشیره [را] به شوهر داده و روانه محال ورتنبیر می‌شود و باشوهر خود می‌رود، پادشاه خانه مذکور را از همان همشیره مجدد به مبلغ پنجاه هزار تومان خریداری و وجه تسلیم همشیره نموده، خانه را به برادر خود بخشیده است.

باقی آن روز و شب، به طریق سایر ایام گذشت و دیگر امری واقع نبود. یوم پنجشنبه یازدهم: بعد از ناهار (۴) قدری صاحبی ایلچی مشغول درس و منق انگریزی بودند. بعد به قدر ده پاترزه نفر از بزرگان و اعیان روس به دیدن ایشان آمده،

هر يك فقراتی از هر جا و هر مقوله صحبت می‌داشتند و نوید محبت پادشاه را می‌دادند و بعد از صحبت هر يك به منزل خود رفتند.

صاحبی ایلچی مشغول مطالعه کتاب و گردش منزل شدند. شب در خانه لارد کلرک ایلچی انگریز موعود بودند. روانه آنجا شدند. به ورود آنجا لارد مذکور لوازم احترام معمول داشت. بزرگان و اعیان روس و زنان ایشان این شب در آنجا می‌بودند، همگی تعارفات لازمه نسبت به صاحبی ایلچی به عمل آوردند، و با یکدیگر مشغول صحبت و رقص شدند. این شب از ناصیه احوال لارد کلرک دو چیز ملاحظه شد: یکی اینکه بسیار اروس را خوش آمد می‌گوید، و تملق بی‌نهایت از هر يك آنها می‌کند و با وجود اینکه آنها قلباً با اهالی انگریز دوست و متحد نیستند، و ظاهراً رفتاری می‌نمایند و لارد مذکور تملق گویی آنها را بر خود فرض کرده و به جهت خوش آمد در هر هفته بزرگان ایشان را ضیافت می‌کند و مبالغی خرج آنها می‌نماید. طرفه اینکه به محض از خانه بیرون رفتن، در مقام ضرب و طعن او بر می‌آیند و چیزهای عجیب غریب درباره او بیان می‌نمایند. دیگر اینکه بسیار اساس و دستگاه بر خود می‌چیند و تخت نشین پادشاهی بر خود قرار می‌دهد، و خود نمائی بسیار می‌کند. این هر دو چیز از لارد مذکور بسیار بعید است، زیرا که مرد کامل معموری است، و اظهار دانشمندی بسیار می‌کند و این فقرات از او زبنده و خوش آینده به نظر نمی‌آید.

این شب قدری زنان و مردان به رقص و صحبت مشغول بودند، و عشرت می‌نمودند. پاسی از شب گذشته، صاحبی ایلچی از آنجا معاودت و در منزل استراحت نمودند. یوم جمعه دوازدهم: صبح جمعی به دیدن صاحبی ایلچی آمده، بعد از رفتن آنها سوار اسب شدند، که به گردش روی رودخانه بزرگ که یخ کرده و خلق با گاریت و اسب روی آن یخ رفته گردش می‌نمایند، رفته باشند.

پادشاه در عرض راه سوار به جناغ بود و گردش می‌نمود. ملاقات واقع شد. صاحبی ایلچی به علت احترام او خواستند پیاده شوند، مانع شده، نگذاشت و بسیار اظهار محبت و حال‌پرسی نمود و از یکدیگر گذشتند و روانه روی رودخانه گردیدند. مجموع خلق در آنجا گردش می‌کردند. صاحبی ایلچی نیز قدری گردش نموده، و ملاحظه آنجا را می‌نمودند که چگونه یخ در روی رودخانه محکم شده، که این همه خلق با اسب و گاریت در روی آن گردش می‌نمایند و در استحکام آن خللی به هم نمی‌رسد، و این هیچ جهت ندارد مگر کثرت سردی هوا که به درجه اعلاست.

باری، قدری ملاحظه آنجا را کرده، معاودت به منزل کردند و این شب در خانه پرس گورگین موعود بودند. با مهمانداران در آنجا رفته پرس و سایر بزرگان که در آنجا حضور داشتند، لوازم احترام به جای آوردند. زنان و دختران بزرگان، بسیار بودند. با مردان مشغول رقص شدند و عشرت می‌کردند، تا قدری از شب گذشت و هنگام معاودت شد. صاحبی ایلچی روانه منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم شنبه سیزدهم: روز اول سال تازه روسیه بود، و این روز را اول سال نو و عید

کبیر می‌نامند، و تمامی خلق لباس فاخر پوشیده و در کلیساها می‌روند و با یکدیگر دید و بازدید می‌کنند و مبارکباد می‌گویند. در خانه پادشاه کثرت و جمعیت به حدی می‌شود که مافوقی بر آن متصور نیست. صاحبی ایلچی بعد از ناهار (۱) با مهمانداران و همراهان به جهت مبارکباد به خانه پادشاه رفتند. در مکانی که اغلب بزرگان و ایلچیان قرار داشتند. صاحبی ایلچی رفته توقف کردند. پادشاه و متعلقانش در کلیسا رفته بودند. بعد از ساعتی آمدند. به همان آئین پیش پادشاه در (۲) [جلو] اوطاقی تعارفی به همه خلق کرده، به جانب صاحبی ایلچی آمده اظهار تامل بسیار کرده، صاحبی ایلچی او را مبارکباد گفتند و او به سمت باقی ایلچیان و بزرگان رفته زن و مادر و خواهرانش از عقب پادشاه داخل آنجا شدند. هر يك به جانب صاحبی ایلچی آمده، از روی رأفت و محبت تعارفات کردند و ایلچی آنها را مبارکباد نیز می‌گفتند. تا اینکه آنها به همه مردم لوازم تعارف به جای آوردند و پادشاه و متعلقان به مکان خود رفتند و ایلچی معاودت به منزل خود نمودند. گرچکف که سابق در پتربورگ نایب پادشاه بود، با چندین نفر از بزرگان به دیدن صاحبی ایلچی آمده، مدت معقولی توقف و هر مقوله صحبت در میان داشتند و بعد روانه منزل خود شدند. يك نفر از مهمانداران آمده بسته مکتوبی از دولت علیّه ایران آورده بار نمودیم. فرمان همایون شاهنشاه عالم پناه و رقم نواب ولیعهد، و نوشجات صاحب معظم مدراعظم و سایر امنای دولت قاهره، و دوستان صاحبی ایلچی در آن بود. فرمان و ارقام را زیارت و از مضامین آنها سرافرازی حاصل صاحبی ایلچی گردید. مکتوبی مستسر موریه، ایلچی انگریز قلمی داشته بود، فوت مرحومه زوجه مرحمت پناه حاجی محمد ابراهیم خان که مادر زن صاحبی ایلچی بوده باشد در آن تحریر شده بود. صاحبی ایلچی از مطالعه آن قرین غم و اندوه بی‌پایان شدند. سایر مکاتیب را مطالعه و به حقیر سپردند. چون پیش تحریر شد که این یوم، روز اول سال نو روسیه است و تا چندین یوم، تمام خلق به عیش و عشرت و دید و بازدید مشغول هستند. در سنوات سابق در میان روسیه قاعده بوده که هر سال در این شب مجموع خلق، از زن و مرد، از اعظم و اواسط، و عوام الناس خود را به لباس غیر خود آراسته می‌گردانیده و صورت خود را تصویر غریب نصب می‌کرده، و لباس‌های مختلف می‌پوشیده در خانه پادشاه می‌رفتند و در آنجا از اول شب تا قریب صبح به این طریق با یکدیگر گردش می‌کردند و شوخ طبعی و صحبت‌های مختلف باهم می‌داشتند در آنجا قهوه و چای (۳) و شیرینی آلات و میوه و شربت‌ها و شراب صرف می‌کردند و این عمل را مسخرات می‌گویند و قریب به صبح هر يك به مکان خود روان می‌شدند. چنانچه سالی از سالها بیست و هفت هزار نفر قلمی در خانه پادشاه از اشخاصی که معروف و مشهور بودند به این لباس جمع شده بودند، سواى کسانی که در تعداد نبود، خلاصه این عمل به علت طلوع ناپلیان و اغتشاش محال فرنگان چندین سال بود که در میان ایشان موقوف و معدوم شده بود. در این سال که ناپلیان گرفتار و اساس دوستی و اتحاد فیما بین تمامی اهالی یوروپ محکم و برقرار شده بود، این شب به حکم پادشاه همان اساس را برپا داشتند. بمقدر بیست هزار نفر از اهالی روسیه هلبس

به لباس غیر متعارف گردیده، در خانه پادشاه جمع شدند. چون صاحبی ایلچی در آنجا موعود بودند، پاسی از شب گذشته با همراهان و مهمانداران روانه آنجا گردیدند. به ورود آنجا جمعی بزرگان و باشیان در سر راه آمده تعارفات رسمی به جای آوردند، داخل آن مکان که شدند بعد از تنظیم و تکریم به پادشاه، پادشاه به زبان انگریزی در مقام دلجوئی و حال پرسى صاحبی ایلچی برآمده، سخنان ملاطفت آمیز بیان کرده زن و مادر و خواهرها و برادران پادشاه و سایر زنان و مردان و بزرگانی که بودند هر يك به قسمی و طریقى در مقام نوازش و اظهار محبت برآمدند تمامی خلق به اقسام مختلف به رقص و گردش و عیش و عشرت مشغول بودند. کثرت زن و مرد به مرتبه ای بود که با وجود وسعت و بزرگی خانه پادشاهی و وفور مکان های آن که پیش تحریر یافته راه آمد و شد مسدود بود. این شب شاه و گدائی در میان نمی باشد. هر کس هر طریق می خواهد خود را آراستنه می گرداند، و هر صحبتی خواهد می دارد. کسی را با کسی کاری نیست و هیچ عملی را مواخذه نمی باشد و همه خلق در این شب خودسر و مطلق العنان هستند.

در آنجا سوای زنان متعلقان پادشاه، چندین نفر از زنان بزرگان را ملاحظه نمودیم که از جواهر آلات بسیار که زینت برودش و گردن و آغوش خود کرده بودند، هر يك بیست هزار تومان، ده هزار تومان، بیشتر، کمتر، به نظر می آمد. خاصه مرواریدهای بسیار درشت که در میان ایشان بسیار است.

بعد از اینکه مدت زمانی در آنجا ملاحظه حال و رفتار و کردار همگی آنها شد، و آنها رقص بسیار کردند، و صحبت ها داشتند، پادشاه مردم را به صرف غذا امر نمود. میزها گسترده بودند. هر يك در هر جا که بایست رفته. غذا صرف نمایند، رفتند. چند نفر از بزرگان خاص پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده، که پادشاه شما را در سر میز خود خواسته صاحبی ایلچی روانه آنجا شدند. اوطاقي ملاحظه شد که در میان اوطاقي دیگر از بلور ساخته و برپا کرده اند. دیوارها و اطراف و سقف را تمام از بلور و آئینه بزرگ برپا کرده بودند. چهلچراغها و شمعدان های بسیار درخارج آن روشن کرده بودند که در میان آن اوطاق روشنی تمام می داد، و به طریق روز روشن می نمود. در میان آن اوطاق مطلقاً شمع و چراغی نبود، اما میزی گسترده بودند که وصف اثاث (۱) و اسباب و آراستگی آن ممکن تحریر و بیان نیست. اسباب طلا و نقره و بارفطن و بلور از هر چیز در آنجا چیده و گذاشته بودند.

هر نوع گل های رنگارنگ و ریاحین معطر که به خاطر می رسد در گلدان ها گذاشته، از ولایات بعیده، میوه ها از مقوله نارنج، از آمریکا، آناناس (۲)، از هند و گلایب از پاریس آورده بودند که يك دانه آنها در هر دو دست جا نمی شد. هر نوع میوه های دیگر که به خاطر می رسید، در کمال صفا و تازگی در آنجا موجود بود، و اقسام مأكولات و مرییات و شیرینی آلات نیز آورده، در آنجا گذاشته بودند. این مکان و این میز مختص پادشاه و متعلقان او بود. صاحبی ایلچی در آنجا رفتند و در سر میز نشستند. زن و مادر و خواهران و دامادهای پادشاه در آنجا حضور داشتند و چند نفری از زنان بزرگان نیز در

آنجا بودند. همگی در سر میز نشسته مشغول صرف غذا شدند. پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده، فرمود که مسموع ما شد که شما را صداعی عارض گردیده، و امشب اراده آمدن به اینجا را از این جهت نداشتید (و حقیقت هم داشت. صاحبی ایلچی را آن روز تکسر احوالی عارض شده بود و اراده رفتن به خانه پادشاه نداشتند. مهمانداران اصرار زیاد کرده و رفتند) اما حال که آمده‌اید، ما بسیار رضامند و خوشنود شدیم، و امیدواریم که جناب باری رفع صداع را از شما خواهد کرد. و ما بسیار خوشوقت هستیم که امشب شما را در اینجا ملاقات کردیم. به زبان انگریزی پادشاه از این مقوله اظهار تلافی و محبت کرد، و تکلیف به صرف غذا می‌نمود. مادر و زن و کسان پادشاه، نیز تعارفات می‌نمودند، تا اینکه غذا صرف گردیده، از آنجا برخاستند و لحظه [ای] دیگر در آنجا توقف و معاودت نمودند و استراحت شد.

یوم یکشنبه چهاردهم، لغایت چهارشنبه هفدهم: امورات وقوعی این است که صاحبی ایلچی هرروزه پیامات به گراف نسل رود می‌نمودند، که ایام توقف ما در پتربورگ طول زیادی به هم رسانیده، و لازم است که شما در انجام مهام ما قراری داده باشید، و او جواب می‌داد که دو سه یوم دیگر خود به منزل شما آمده، آنچه شاید و باید بناگذاری خواهیم نمود. روزها بسیاری از بزرگان و ایلچیان به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و اظهار دوستی و تعارفات رسمی می‌نمودند و صاحبی ایلچی گاهی به سواری و گاهی به مطالعه کتاب و درس مشق انگریزی مشغول بودند.

روزی اوقات صرف تحریر عرایض و نوشتجات نمودند که به مصحوب کریل انعام دولت علیه ایران کرده باشند. دیگر امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود.

یوم پنجشنبه هجدهم: روز خاج‌شویان روس بود. این روز پادشاه و عموم خلق در سر رودخانه بزرگ جمع می‌شوند و خاج را در آب انداخته می‌شویند و به جای خود می‌برند، چون قاعده این است که تمام بزرگان و ایلچیان و جنرال‌ها و مطلق سواره و پیاده سپاه و عموم خلق در [جلو] خانه پادشاه رفته از آنجا به سر رودخانه رفته باشند. پادشاه ایشیک آقاسی باشی خود را نزد صاحبی ایلچی فرستاد که این روز باید شما سوار گردیده، ترد ما آمده باشید.

صاحبی ایلچی به نحو خواهش پادشاه با همراهان و اینام در نهایت آراستگی سوار و درب خانه پادشاه رفتند. به ورود آنجا پادشاه و قسطنین برادرش که به جهت همین فقره، در شب پیش از ولایت لیه به پتربورگ آمده، که دو سه یوم توقف و بعد روانه شود. تمامی بزرگان و ایلچیان که سوار بر اسبها بودند و درب‌خانه پادشاه توقف داشتند. با صاحبی ایلچی انواع و اقسام رأفت و تعارف مبدول داشتند، در آنجا ملاحظه شد که به قدر پنججاه هزار سوار کوردی و پیاده سالدات، پولک پولک و دسته به دسته به نظام تمام ایستاده، و در اطراف میدان درب خانه پادشاه پشت بر پشت یکدیگر صف کشیده‌اند. جمیع بزرگان و سران سپاه و عملجات پادشاهی و برادران او نیز سوار گردیده، با پادشاه در اطراف و جوانب آنها گردش نموده، نظام می‌دهند و سایر خلق پتربورگ عموماً ذکور و اناث در

اطراف میدان سمت دیگر ایستاده و صف بسته‌اند، و کثرت به مرتبه‌ای است که از حد تهریر و تقریر بیرون است. از درب خانه پادشاه، تا سر رودخانه و در روی رودخانه که یخ کرده است از وفور جمعیت و کثرت ممکن عبور به جهت احدی نیست. اما با این همه کثرت و جمعیت، از خرد و درشت و اناث و ذکور به حدی آرام و نظام داشتند که نفس از احدی بیرون نمی‌آمد و چنین فهمیده می‌شد که گویا جمیع این خلق قبض روح شده و خشک گردیده، ایستاده‌اند. بعد از ملاحظه آنها و نظام دادن پادشاه، جمعی آمده راهی از درب خانه پادشاه الی سر رودخانه پاك کرده و خاک نرم پاشیدند. همین که راه مذکور از برف پاك شد و به اتمام رسید، از درب خانه پادشاه به قدر سیصد نفر کشیشان و ملایان آنها بیرون آمده، لباس‌های زرتار و بالاپوش‌های غریب به اقسام مختلف پوشیده، و خود را زینت بسیار کرده بودند. به محض بیرون آمدن آنها، از اطراف میدان شروع به نواختن سازهای مختلف کردند. و آنها بعضی علم‌های غریب در دست گرفته، جمعی شمها روشن کرده در دست داشتند و دو نفر از کشیش‌های بزرگ، صندوق طلائی در دست گرفته، خاج را در میان آن گذاشتند، می‌رفتند: مادر و زن و همشیره‌های پادشاه و بسیاری زنان بزرگان، از عقب آن کشیشان می‌رفتند و مساوی دویت نفر اطفال سرخ پوش به عقب زنها بودند و به قدر دوسه هزار نفر خلق دیگر از خدمه‌های کلیسا و خدمتکاران خانه پادشاه، تمامی خاک سفید در سر مالیده با آنها می‌رفتند، و تمام اینها که تحریر شد به آواز مسیحی چیزها می‌گفتند و می‌خواندند، و راه می‌رفتند. پادشاه و برادران و ایلچیان و همه بزرگان سواره در يك سمت راه به همراه کشیش‌ها می‌رفتند. سواره و پیاده به نظام تمام ایستاده، دسته به دسته ساز و نوا می‌نواختند تا از درب خانه پادشاه به کنار رودخانه رسیدند. در آنجا روی یخ چند یوم پیش از این روز، بنا و نجار و نقاش و معمار مکانی از چوب به طریق کلاه فرنگی ساخته گرفته‌ها در اطراف داشت و زینت و طلاکاری بسیار کرده بودند. اینها تمام رفته داخل آن مکان شدند، و کشیشان در آنجا خاج را برده به آب انداخته، تظهير نمودند و قدری از آن آب آورده به جهت فتح و نصرت روی شمشیر پادشاه پاشیدند با وجود اینکه آب شستن خاج داخل رودخانه عظیم کذائی می‌شد مجموع خلق روس از همان مکان آمده آب بر می‌داشتند و به جهت قیمن و تبرک می‌بردند. جمعی از اهالی انگریز در آنجا حضور داشتند، از حماقت [مردم] روسیه می‌خندیدند که این آب که داخل رودخانه است چه مصرف دارد که آنها برداشته می‌برند. اگرچه جای خندیدن بر آنها بود، اما اهل انگریز خود هم هیچ مذهب ندارند، و اعتقادی به کلیسا و خاج و مذهب عیسوی که در میان روس و سایر متداول است در میان آنها نیست [!]

پادشاه و سایر خلق سواره، در مقابل آن عمارت در سر رودخانه ایستادند، و کشیش‌ها در آن مکان به کار خود مشغول بودند. در غرقه و رواق‌های آن عمارت گردش می‌کردند و چیزها به آواز مسیحی می‌خواندند. بعد از زمانی، چند عدد تیر آتش‌بازی از آنجا به هوا کردند. از آن سمت رودخانه که مکان توپچیان و توپخانه بود شروع به انداختن توپ کردند، و بسیاری توپ انداختند. کثرت و جمعیت خلق از زن و مرد و اطفال در روی رودخانه که یخ کرده بود به مرتبه‌ای بود که چشم از ملاحظه آنها خیره و تار می‌شد. تا مدت مدیدی به همین دستور گذشت. بعد از آن کشیشان خاج را برداشته به همان طریق

و همان نظام که رفته بودند با پادشاه و سوارها و جمعیت معاودت به خانه پادشاه نمودند و خاج را برده در کلیسایی که در خانه پادشاه واقع است گذاشتند. پادشاه و برادران خود و بزرگانی که سوار بودند قدری در میان سپاه سوار و پیاده سالدات که در آن میدان جمع بودند و عدد آنها از قراری که پلک پلک نمایان بود به قدر پنجاه هزار می بودند، گردش کرده، و آوازهای بلند از پادشاه مسموع می شد که نظام می داد و به هر طرف آمد و شد می کرد. صاحبی ایلچی و برادران و بعضی بزرگان همراه او بودند. تا از نظام فسارغ گردیده و آمد در [جلو] خانه خود ایستاده شد و تمام بزرگان و ایلچیان نیز نزد او ایستادند. بعد همان سوارها و پیاده های سالدات به نحوی که پلک پلک و جوقه به جوقه با سازنده ها ایستاده بودند، فوج فوج به نظام تمام ساز و نوا نواخته، و آمده از حضور پادشاه گذشتند و بعد از گذشتن آنها نیز مساوی هفتاد و چهار عدد توپ که هر توبی شش اسب پلک رنگ، و سی و دو نفر عمله می داشتند، در کمال آراستگی و نظام آمده گذشتند. طریق آمدن و گذشتن آنها از حضور پادشاه به این نسبت بود که ابتدا سالدات پیاده ای که بودند، فوج فوج که هر فوجی، یک قسم لباس و همه به یک طریق اسلحه با آذوقه و سرب و باروط و بالاپوش همراه دارند در کمال نظام آمده می گذرند بعد سواره به همین طریق هر فوجی [که] یک رنگ اسب و یک قسم کلاه و یک نوع اسلحه داشتند، آمده از حضور پادشاه گذشتند و بعد از آنها توپخانه به همان نهج نیز گذشت. آنوقت پادشاه خلق را مرخص و هر یک به مکان خود رفتند، و خود هم به خانه رفت. چون این روز شدت سردی هوا به درجه اعلا رسیده بود، و در میان فرنگان با بالاپوش رفتن نزد پادشاه و بزرگان مطلوب نیست و آن را سوء ادب می دانند، صاحبی ایلچی به جهت حرمت پادشاه، بی بالاپوش سوار شده رفته بودند، تکسر احوالی در مزاج ایشان به هم رسانیده و شدت سردی هوا اثر کلی نموده، تمام اعضای ایشان را درد شدیدی عارض و به منزل آمده، در بستر ناخوشی خوابیدند و به معالجه مشغول شدند، از شدت ناخوشی ایشان، اوقات بر همه همراهان تلخ و پریشان گردید. این روز بدین منوال گذشت.

یوم جمعه نوزدهم: اگرچه صاحبی ایلچی را تکسر احوال برقرار بود، اما آدمی نزد گرافنسلرود وزیر فرستاد، پیغام نمودند که مرا منظور این است که کریل از خود روانه تفلیس کرده و شرح احوالات و گزارش این ولایات را به عرض شاهنشاه خود رسانیده باشد، و عرایض و نوشتجات ارسال داشته باشم. لازم آن است که در باب انجام مهمان منظوره ما گفتگوئی که باید بشود با شما در میان آمده که دانسته و آگاه باشیم، که چه باید نوشت و چه طریق باید نمود، چرا که زیاده از این مدت قوه توقف در اینجا به جهت ما ممکن نیست. گرافنسلرود، بعد از شنیدن پیغامات مذکور، جواب گفته بود که حال ایام عیش همشیره کوچک پادشاه، و اسم او مریه پاولینه است، که به پادشاهزاده هولند می دهند، و سه چهار یوم این اساس برپاست. این مدت را شما مهلت داده باشید که بعد از اینکه این ایام عیش دفعه ثانی منقضی شد من خود به منزل شما آمده، هر نوع گفتگوئی که فیما بین باید بشود گفت و شنود خواهیم نمود. صاحبی ایلچی نظر به خواهش او قبول نمودند و این روز به این طریق گذشت.

یوم شنبه بیستم، لغایت دوشنبه بیست و دوم: چون صاحبی ایلچی ناخوش بودند،

و مسوع پادشاه و مادر پادشاه و بعضی بزرگان شده بود، روزی از جانب پادشاه ایشیک آقاسی بسزرگ آمده حال پرسى کرده، و بعد مذکور نمود که چون ایام عیش همشیره کوچک پادشاه می باشد، خواهشمند گردیده، که شما نیز در خانه پادشاه آمده باشید.

صاحبی ایلچی نظر به ناخوشی احوال قبول نکردند و وعده ندادند. ایشیک آقاسی معاودت نمود، و مادر پادشاه نیز دکتر کرترین انگریز را که طبیب مادر پادشاه و مرد از همه جا آگاهیت به جهت معالجه مأمور کرده، طبیب مذکور آمده، مشغول معالجه گردید. در این چند یوم بزرگان و دوستانه که بودند به رسم حال پرسى به دیدن صاحبی ایلچی می آمدند و گراف نسلرود نیز دو دفعه یکی از بزرگان دفترخانه را به جهت حال پرسى فرستاد. ایلچی انگریز و سایر بزرگان انگریز که در آنجا بودند نیز به رسم حال پرسى آمد و شد می کردند.

روزی مهماندار نزد صاحبی ایلچی آمده، بعد از حال پرسى، اظهار نمود که چون پادشاه شفاهاً به شما اظهار کرده بود که حقیقت گزارش خود را به دولت علیه ایران نوشته باشید، و شما هم خواهشمند فرستادن کریل بودید، يك نفر افسر از دولت مأمور گردیده، که نوشتجات شما را به تغلیس برده رسانیده باشد که از آنجا روانه ایران نمایند، و فردا که یوم سهشنبه است افسر مذکور نزد شما می آید که مکاتیب گرفته رفته باشد. باید آماده باشید.

صاحبی ایلچی قدغن نمودند که عرایض و نوشتجات آنچه بایست نوشته شود و آماده و موجود شده باشد که فردا که افسر مذکور روانه است حالت مطلقاً به هم نرسد. دیگر این روزها امری روی نداد.

یوم سهشنبه بیست و سیم: صبح حسین نام افسر با مهمانداران نزد صاحبی ایلچی آمده، و مطالبه مکاتیب و اظهار مرخصی نموده، عرایض و مکاتیب را مهیور و در مشع گرفته، تسلیم او نمودند و او را مأمور کردند که آنها را به تغلیس برده، به سردار آنجا برده که او روانه دولت علیه ایران کرده باشد. این روز باز بسیاری از بزرگان و آشنایان صاحبی ایلچی به عیادت آمدند. دیگر امری وقوع نیافت.

یوم چهارشنبه بیست و چهارم لغایت دوشنبه ۲۹: امورات وقوعی این است که: چون این روزها ایام عیش خواهر پادشاه بود، شبها شهر را چراغان می کردند و مردم در خانه پادشاه می رفتند و به عیش و عشرت مشغول بودند. و روز پنجشنبه ۲۵ (۱) داکتر کمل انگریز از ایران وارد پتربورخ گردیده، و فرامین و ارقام و نوشتجات از دولت علیه ایران به جهت صاحبی ایلچی آورده، از زیارت فرمان همایون و رقم مبارک، افاقه در احوال صاحبی ایلچی راه یافته و تمامی را مطالعه نمودند. سه هزار تومان نقد که از دربار شاهنشاهی به جهت صاحبی ایلچی به مصحوب حکیم مشارالیه ارسال شده بود، یک هزار و چهارصد تومان از آنجمله را در دازالسلطنه تبریز به ضمه اخراجات راه، به مشارالیه داده بودند و یک هزار و شصت تومان دیگر را شال تره و مروارید خزینداری

و به مصحوب مشارالیه فرستاده بودند. شال و مروارید مذکوره را حکیم مشارالیه آورده، تسلیم نمود. چندین طاقه کلاه انعامی از سرکار اشرف همراه آورده، نیز داده شخصی شد که زیاده از آن است و نزد محمد علی بیگ گماشته صدراعظم می باشد، و از عقب حکیم می آید و می آورد. صاحبی ایلچی می گفتند که خدا جان ما را فدای چنین صاحبی گار چاکرنوازی کرده باشد که به این طریق مرحمت و چاکرنوازی می نمایند.

یکدست یراق زمرد که شاهنشاه عالم پناه، به رسم هدیه به جهت امپراطور اعظم عنایت کرده بودند، مشارالیه آورده و از او بازیافت شد. این روز الحمدالله تمالی افاقه کلی در احوال صاحبی ایلچی بهمرسید.

روز دیگر ناظر همشیره پادشاه به رسم حال پرسی نزد صاحبی ایلچی آمده، از جانب خواهر پادشاه، حال پرسی نمود.

روز دیگر چون شدت سردی هوا بعدی بود که مافوق نداشت مذکور شد که شب در یکی از کشیک خانه ها، یک نفر سالدات کشیکچی خشک شده، و برطرف گردیده است. چون مدتی پیش از این فقرات پادشاه وعده نموده بود که در باب مهم منظوره صاحبی ایلچی خود با یکدیگر شفاها گفتگو خواهیم کرد و بعد که صاحبی ایلچی هر روزه در این خصوص پیغامات می کردند و تمجیل می نمودند، روزی پرنس لبوجین از جانب پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده مذکور نموده بود که نظر به تمجیل و اصرار زیاد شما ما بعهده گراف نسل رود وزیر محول نموده ایم که آمده مکنون خاطر شما را معین و ما عرض کند که بر آنچه شاید و باید ما جواب گفته باشیم.

صاحبی ایلچی به پرنس مشارالیه گفته بودند که پادشاه وعده دهد، که شفاها با خودش گفتگو شود. بچه جهت به گراف نسل رود محول نموده. او جواب گفته بود که چون حال او وزیر است و این امورات به او محول است به عهده او شده، از اتفاقات گراف مشارالیه هم در آن بین ناخوش و چندین روز مریض شده بود و به این جهت صاحبی ایلچی مجدداً پیغام نزد پادشاه فرستاده بودند، که چندین روز ایام عیش بود، و چندین روز است که گراف نسل رود ناخوش است و هر روز امر تازه ای روی می دهد، و من سه سال و کسری است که حیران و معطل در اینجا مانده ام، نمیدانم چه باید کرده باشم. پادشاه نظر به این پیغام آخری و اصرار زیاد صاحبی ایلچی، یوم دوشنبه ۲۹ را قرارداد نموده بود که گراف نسل رود وزیر نزد صاحبی ایلچی آمده، قرار و مدار امورات منظوره را داده باشند.

این روز لارڈ کلرک ایلچی انگریز، نزد صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که گراف نسل رود را ایوم از ناخوشی پیش احوال بهم خورده، و آمدن نزد شما راقرار به فردا که یوم سشنبه سلخ است داده است. این روزها دیگر امری وقوع نیافت که تحریر آن لازم باشد.

یوم سه شنبه سلخ شهر صفر: بعد از ناهار (۱) صاحبی ایلچی قدری گردش نمودند. گراف نسل رود وزیر و جنرال نکری ترجمان، خدمت صاحبی ایلچی آمده، خلوتی اختیار

نمودند و به صحبت و گفتگو مشغول شدند. اگرچه گاهی گفتگویی که فیما بین آنها مذکور شد، صاحبی ایلچی خود می‌دانند و دیگری را اطلاعی نیست، اما اینقدر مفهوم شد، که در باب استرداد ولایات و مهام منظوره آنچه لازم بود به او گفته بودند و او را به اقسام کلی تطمیع نموده بودند و از هر قسمی که به خاطر می‌رسد سخنان فیما بین ایشان رد و بدل شده بود. آخر الامر گراف نسل رود مذکور کرده بود که پادشاه را منظور این است که مطالب خود را مختصر قلمی کرده و به من داده باشید که ترجمه نموده به نظر او برسانم و آنچه او جواب گوید به شما اظهار کنم.

صاحبی ایلچی قبول نمودند و این طریق بنا شد که یوم بعد صاحبی ایلچی مطالب خود را به طریق اختصار قلمی داشته به گراف نسلرود داده که ترجمه کرده نزد پادشاه برده، آنچه حکم نماید، جواب به ما بگوید. دیگر اینکه منظور پادشاه این بود و خود هم اظهار کرده، به صاحبی ایلچی گفته بود و به گراف نسلرود و دو سه نفر دیگر از بزرگان پیغام به صاحبی ایلچی داده بود که توقع ما از ایلچی این است که در امورات خود و مطالبی که دارد، اهالی انگریز را به هیچ وجه دخل و تصرفی ندهد و ایشان را شریک و رفیق خود نزد ما نسازد، که این معنی خلاف رأی ماست و می‌خواهیم هر طریق امری که فیما بین ما واقع می‌شود بدون وساطت و اطلاع اهل انگریز بوده باشد.

دوستان و آشنایان (۱) صاحبی ایلچی نیز به کرات اظهار می‌کردند که پادشاه را منظور این است که هر نوع امری و مطلبی که در باب امورات منظوره شما فیما بین دولتین قرار می‌یابد و اظهار می‌شود بدون استحضار و اطلاع اهالی انگریز بوده باشد، و هر گاه غیر این قسم بشود خلاف رأی اوست. اما صاحبی ایلچی نظر به حکم نواب اشرف ولیعهد دولت علیه ایران که مقرر فرموده بود که بدون اطلاع و استحضار و مشاورت اهالی انگریز مرتکب امری نشده باشید و لاردر کلرک ایلچی انگریز هم به صاحبی ایلچی اظهار کرده بود که در صورتی که شما خواسته باشید که دولت انگریز در مقام حمایت و اعانت دولت علیه ایران نزد دولت روسیه برآمده باشد، باین آنچه در هر باب گفتگو در باب مطالب خود می‌نمایند یا مکاتیب به دولت آنها می‌نویسند به اطلاع و استحضار من که ایلچی بزرگ دولت انگریز می‌باشم بوده باشد. بر خود این قسم قرار داد بودند که آنچه بگویند و بکنند با اطلاع لاردر مشارالیه باشد. خواه دولت روس راضی باشند یا نباشند، چنانچه همین روز تا کمتر کامل انگریز خدمت صاحبی ایلچی آمده و صاحبی تفصیل اموری که فیما بین ایشان و گراف نسلرود وقوع یافته، بود به او اظهار نمودند. و قرار دادند که مختصر نامه‌ای که باید به خصوص مطالب قلمی شود نوشته شده، و حکیم مشارالیه آن را نزد لاردر مذکور برده و ترجمه کرده و مضمون را حالی او نموده بعد آورده ارسال نزد گراف نسلرود وزیر شده باشد. این روز به این نست گذشت.

یوم چهارشنبه غره شهر ربیع الاول ۱۲۴۱: بعد از ناهار (۲) صاحبی ایلچی رقمه‌ای به این مضمون به گراف نسلرود وزیر دولت روس قلمی نمودند که: عالیجاه ایلچی بزرگ

۱- نسخه کتابخانه مجلس در اینجا به پایان می‌رسد و با خط غیر از متن در زیرنویس ۲۶۰ ان نوشته شده: «معلوم نیست بقیه این کتاب چقدر است. زیاد بر این دیده نشده». ولی پیداست که متن بصورت نامعالم نوشته شده و ظاهراً کاتب بیش از ابرو کتاب نکرده است ۲- متن: نهار

دولت علیه ایران به عالیجاه گراف نسل رود وزیر دولت روس دعا می‌رساند که مطالبی که از پادشاه خود مأمور است که از امپراطور اعظم خواهش نماید، این است: مطالب اول اینکه چون عهدنامهٔ مجملی قبل از این بسته شده موقیع است که عهدنامهٔ مفصل حال درپای تخت امپراطوری بسته شود که سرحد طرفین معین گردد و ازقراری که در فصل هفتم عهدنامهٔ مجمل قید شده است بعضی مواد دیگر فیصل یابد.

مطلب دوم اینکه نظر به اینکه فیما بین دولتین علیتین روس و ایران به علت قرب جوار در قدیم‌الایام دوستی بوده و اما بعضی مفسدین منازعه در میان انداخته‌اند و پاره‌ای از ولایات ایران به تصرف دولت روس درآمده و خسارتها بر جانبین روی داده، حال از سخاوت امپراطوری متوقع است که ولایات مذکور را رد نماید و اگر به علت خسران منازعه اولیای دولت روس را در استرداد کل ولایات سخنی باشد به طریقی که فیما بین انفصال یابد، ازطرف دولت خود حاضر است.

مطلب سیم اینکه کلا اگر ولایات تصرفی را رد نمی‌نمایند گرجستان و دالمستان متعلق به دولت علیه روس بوده مابقی ولایات تصرفی را رد نمایند و در خسران آنها هم به طریقی که فیما بین قرار یابد باز حاضر است.

مطلب چهارم اینکه پادشاه ایران از همت و جوانمردی مشهور امپراطوری نهایت اطمینان و خاطر جمعی دارد و یقین حاصل است که خواهش‌های او که در جنب جوانمردی امپراطور جزئی می‌باشد قبول خواهد فرمود و قسمی قرار خواهد داد که باعث خوشوقتی او و استحکام دوستی دولتین علیتین و نیکنامی امپراطور اعظم در همه عالم شده باشد. دیگر امر امر امپراطور است. الباقی ایام مستدام باد.

به تاریخ غرهٔ شهر ربیع‌الاول ۱۲۳۱ مطابق ۲۰ ماه جانوری

۱۸۱۶ عیسوی تحریر یافت.

بعد از اتمام رقعۀ مذکور داکتر کامل‌انگریزی نزد صاحبی ایلچی آمده و رقعۀ را به خط انگریزی ترجمه کرده ارسال نزد لاردرکلرک ایلچی بزرگ دولت انگریز نمودند، که چون حسب‌الامر نواب اشرف ولیعهد مقرر شده بود که بدون اطلاع دولت انگریز مرتکب امری نشوند، لاردر مذکور از مضمون رقعۀ مطلع و مستحضر گردیده، بعد نزد گراف نسل رود وزیر برده باشند. لاردر مذکور رقعۀ را ملاحظه و تصدیق به فرستادن نزد امنای دولت روس نموده، ارسال نزد صاحبی ایلچی داشت.

صاحبی ایلچی نظر به وعده‌ای که با گراف نسل‌رود نموده بودند، خود رقعۀ را برداشته و سوار گاریت گردیده، به خانۀ وزیر مذکور رفتند. به ورود آنجا بعد از وقوع تعارفات و احترامات لازمه رقعۀ را تسلیم او نمودند. و به زبان انگریزی آنچه شایسته بود به او گفتند. او را تحریک و ترغیب و تطمیع نمودند. او نیز مذکور کرد که من آنچه لازمهٔ کوشش است معمول می‌دارم. بعد صاحبی ایلچی معاودت به منزل خود نمودند. بعد از زمانی جنرال نکری ترجمان به منزل صاحبی ایلچی آمده رقعۀ مذکوره را به صاحبی ایلچی نمود که گراف نسل‌رود به او داده بود که به زبان فرانسه ترجمه کرده باشد، که در حضور پادشاه برده خوانده شود.

صاحبی ایلچی او را نیز بسیار تطمیع کرده، سفارشات لازمه به او نمودند و او به

منزل خود رفت. چون این شب صاحبی ایلچی در خانه پادشاه موعود بودند، و در آنجا اساس عیش و عشرت و بال که عبارت از رقص بوده باشد برپا بود، قلیلی از شب گذشته مهمانداران نزد صاحبی ایلچی آمدند. و اظهار نمودند که باید به خانه پادشاه رفته باشید. صاحبی ایلچی و همراهان سوار گاریت شده، روانه شدند. به ورود آنجا به طریق ایام پیش جمعی از بزرگان و اعزّه و اعیان در سر راه آمده، صاحبی ایلچی را به احترام تمام داخل خانه نمودند در آنجا جمیع بزرگان و زنان ایشان که جمع بودند، لوازم تعارفات رسمی به جای آوردند. بعد از زمانی پادشاه و مادرش و زنش و خواهرهای او و دامادهای او، با برادرانش، داخل آن مکان شدند، و به آئین پیش پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده، حال پرسى بسیار و اظهار محبت و تملطف کرده، به جانب دیگران رفت. و آنها نیز هر يك نزد صاحبی ایلچی آمده اظهار محبت و تعارف نمودند، و به سمت دیگران رفتند. بعد از فراغ از تعارفات پادشاه و سایر مردم، هر يك دست زنى را گرفته شروع به رقص کردند. تا مدت زمانى به هر طریق مشغول رقص و عشرت بودند و چندین دفعه در بین رقص پادشاه و متعلقان او نزد صاحبی ایلچی آمده، باز اظهار محبت و رأفت کردند.

چندى از شب گذشته چون تکسر احوالى به صاحبی ایلچی عارض شده بود، رخصت مرخصى خواسته از آنجا روانه منزل شدند. اما در این شب در خانه پادشاه جمعیت و کثرت زن و مرد و وفور شمع کافورى در هر جا و هر مکان در شمعدانها و چهلچراغها به حدی بود که عدد آنها ممکن تشخیص نبود. و چنین به نظر می آمد که البته در هر اوطاق ده هزار پاتزده هزار شمع روشن شده است.

یوم پنجشنبه دویم لغایت شنبه چهارم: امورات وقوعی این است که روزی جنرال نکری ترجمان دفترخانه نزد صاحبی ایلچی آمده، چون رقبه ای که درباب مطالب به دولت نوشته بودند، او به زبان فرانسه ترجمه کرده به حضور پادشاه خوانده شده بود يك طاقت شال فرد اهلا به او تکلیف نمودند، و در این دوسه روزه شب و روز صاحبی ایلچی قطع آرام و استراحت و اکل شرب از خود نموده، متصل اوقات یابه خانه بعضی از وزرا از مقولۀ گرچکف وارچخف و پرنس لیوجین و دیگران می رفتند. یا بعضی را نزد خود می خواستند تحریک و تطمیع کرده وعده و نوید بخشش به آنها می دادند. که نزد پادشاه وساطت نموده، شاید مطالب منظوره سورت پذیر شود. و ولایتی را رد نماید، و ایشان هم تمهدات کلسی می نمودند که چنین چنان خواهی گفت و خواهی کرد، و روزی در خانه همشیره وسطی پادشاه که پادشاه را منتهای علاقه با او هست و به جمیع صفات او اعتقاد تمام دارد، رفتند نظر به اینکه با صاحبی ایلچی محبت بسیار داشت، او را هم صاحبی ایلچی تحریکات کرده، واسطه نمودند. او نیز خاطر جمعی بسیار به صاحبی ایلچی می داد که آنچه خاطرخواه شما باشد نزد پادشاه به عمل می آورم و هم چنین در این چند یوم صاحبی ایلچی به هر يك از امنای دولت که صلاح اظهار مطلبی را به او می دانستند لازمه گفتگو و ترغیب و تحریک می کردند. دیگر امری واقع نبود.

یوم یکشنبه پنجم: بعد از ناهار (۱) محمد علی بیگ گماشته صاحب معظم صدراعظم از ایران وارد و فرامین وارقام و نوشتجات از دولت علیه به جهت صاحبی ایلچی

آورده و سیزده هزار تومان وجه به حواله کرد حاجی آقا رضای تاجر گیلانی به کسان خود از سرکار شاهنشاه عالم پناه آورده، و تصویر مبارك قبله عالم و نواب ولیعهد را نیز همراه داشت، از ورود او و آوردن آنها سجده شکر الهی را به جای آورده، و پای مبارك شاهنشاه عالم پناه و نواب اشرف را زیارت کردند و همان لحظه خیاط و نقاش و نجار را طلبیده و يك طاقه شال اعلا به جهت روپوش و چهار چوبه طلاکاری ممتاز حکم نموده که به جهت تصویرات مذکوره سرانجام نمایند و به قدر سیمصد تومان اجبرت حسب الخواش آنها به کارکنان دادند. و از زیارت فرمان مبارك و رقم مطاع به حدی خوشوقتی در خاطر صاحبی ایلچی حاصل گردیده که مافوق آن متصور نخواهد بود.

مشخص شد که يك دست خلعت آفتاب طلعت ترمه و چندین طاقه کلاه بخارانی، و قدری رنگ و حنا و تنباکو از سرکار مرحمت آثار نواب اشرف ولیعهد به جهت صاحبی ایلچی آورده است و علاوه بر اینها، مبلغی معین وجه نیز به خانه صاحبی ایلچی مرحمت و عنایت گردیده است. صاحبی ایلچی را آنوقت بی اختیار رقت دست داده، مذکور نمود که خدا جان و مال و عیال مارا به تصدق خاک پای جواهر آسای نواب اشرف نماید. با اینگونه مرحمتها و شفقتها میترسم که اگر خدمتی از من به تقدیم نرسد که باعث رؤسیدی من باشد در این سفر هلاک شوم باری آن ساعت خلعت مهر طلعت را زیب دوش و زینت اندام خود ساختند و آن روز و شب در کمال سرور و خوشوقتی گذشت.

یوم دوشنبه ششم لغایت پنجشنبه نهم: آنچه روی داد این است که روزی لاردکلرک ایلچی انگریز و پالیوز انگریز و جمعی از بزرگان آنها به دیدن صاحبی ایلچی آمده، بعد از گفتگوها و صحبت هائی که فیما بین آنها واقع شد، اظهار نمودند که ما شنیده ایم که سورت مبارك شاهنشاه عالم پناه و نواب ولیعهد دولت علیه ایران را به جهت امپراطور ترد شما آورده اند می خواهیم زیارت نمائیم، صاحبی ایلچی در مکان خاص که آنها را گذاشته بودند، ایشان را برده، تمامی کلاه برداشته تعظیم و تکریم به عمل آوردند و زیارت نمودند، و بی نهایت در مقام تعریف و توصیف برآمدند. (۱)

جمعه ۲۳: صبح تمامی بزرگان و تجار و مهمانداران، در منزل صاحبی ایلچی آمده، و چند عدد گمی به کنار رودخانه آورده، صاحبی ایلچی و همراهان به کنار آب آمده سوار گمی شدند و روانه شهر گردیدند. تمامی بزرگان و اهل شهر در کنار آب ایستاده و گاربت آورده بودند. صاحبی ایلچی را با عزت و احترام تمام سوار کرده، به اتفاق یکدیگر به خانه سیمان سرکنج گمرکچی سابق حاجی ترخان که پدر زن جنرال پساناویچ مهماندار صاحبی ایلچی می بود و آن را به جهت منزل ما قرار داده بودند وارد شدیم. تمامی خلق آنجا آمده عزت و احترام کلی کرده، و آن روز زن پساناویچ و همسرهای او و کسان صاحب خانه مذکور و صاحب خانه مشغول خدمتگذاری و تعارف بودند. و آن روز صاحبی ایلچی را ضیافت کرده، و میزی آراسته کرده بودند و جمعی زنان و دختران خود را در سر میز به مهمان داری مأمور کرده بودند. و محبت بسیار می نمودند تا اینکه آن روز به شب رسید.

۱- شرح مذاکره ایلچی از روز جمعه دهم ربیع الاول ۱۲۲۱ لغایت جمعه ۲۳ همان ماه درمن

سفرنامه نیامده است.

[فصل ششم: بازگشت به ایران]

وضع شهر و جمعیت و سایر اوضاع حاجی ترخان از این قرار است: و از آنجا به پتربورغ و محال روس می‌برند. و این عرض راه برای منازل راه هموار و در منزل خانه‌ها اسب خوب بسیار و بعضی منازل راه تل و ماهور و جوب و جدول بسیار دارد و در منزل خانه‌ها اسب کم و بسیار بداست و تمام جماعت قزاق (۱) ساکن می‌باشند دولت و مال و حشم و گاو و گوسفند و اسب بسیار دارند، اما کثرت و جمعیت خلق ملاحظه نشد و از حاجی ترخان تا شهر چرکس که مجموع متعلق به اینها هست به قدر هفت هشت هزار خلق به همه جهت برنیامد. مرد آنها و سوار ایشان را ندیدیم. مشخص شد که در دعوی ناپلیان بر طرف شده‌اند و نیستند، یا به محال دیگر رفته‌اند و در خانه‌های خود نمی‌باشند. به هر حال کثرت آنها را ندیدیم لکن آنها که بودند در همان جا و شهرها و قراء در سر راه صاحبی ایلچی آمده اقسام مهمان‌نوازی و تعارف رسمی و عزت و احترام به عمل می‌آوردند و به همان نسبت تا به شهر چرکس رسیدیم، جنرال (۲) بزرگ آنجا با تمامی بزرگان به استقبال آمده. به عزت و احترام تمام در مکان مرغوبی [فرود آمدیم] (۳).
یوم شنبه ۱۵: در شهر چرکس توقف بود صبح بعد از ناهار (۴) جنرال (۲) بد دیدن آمده و از هر جا صحبت در میان بود، که در تعمیر گاریت و عراده‌ها سعی کرده شاید به تمام برسد و شب از آنجا حرکت و روانه شویم آن روز را در آنجا بسر بردیم.
یوم یکشنبه ۱۶: قریب به ظهر از چرکس روانه و شب و روز را می‌آمدیم تا از شهر استراپل و به شهر قسطنتین و قراء و دهات و منزل خانه‌ها عبور نمودیم و همه‌جا اسب عوض می‌کردیم و سوار قزاق (۱) در هر منزل جمعی همراه بودند و همه‌جا همراهی می‌کردند تا اینکه بعد از ۵۴۰ ورث راه در روز چهارشنبه ۱۹ شهر مزبور وارد یکورسکه شدیم، به ورود آنجا چندین توپ به استقبال انداختند، جمعی به استقبال آمدند و عزت و احترام بسیار کردند اما در این راه همه‌جا سالدات صد نفر، دوست نفر، پانصد نفر، بیشتر، کمتر در قراء و منزل خانه‌ها توقف داشتند. ورود یکورسکه نیز جمعی بزرگان روس و سالدات بسیار بودند در حین ورود جنرال کورنادز آنجا با جمعی به استقبال

۱- متن: غلاغ ۲- متن: عنوان سفید است ۲- انتادگی داشت فیاساً تصحیح شد

۴- متن: نهار

آمدند و بسیار محبت و مهمانداری کردند و کورنادر به اصرار هرچه تمامتر وعده لاهار (۱) یوم بعد از پنجشنبه ۲۰ یوده باشد از صاحبی ایلچی خواسته و به منزل خود رفت. فردا صبح تمامی بنه و ایتم و اسباب را روانه مزدک کرده و صاحبی ایلچی با مهماندار و همراهان به خانه کورنادر رفتند، مرد بسیار خوب مهربانی است انواع تعارف رسمی کرده، بعد از ساعتی در سر میز رفته، میزی در کمال خوبی آراسته و بزرگان بسیار بودند، از جمله شخصی بود که به ایران هم رفته بود و از اهل روس است، دو ذرع و نیم بی اغراق قامت او (۲) بود و یک ذرع عرض شانه اوست، جوان بسیار خوش اندامی به نظر آمد. به هر حال همه نشسته غذا صرف نمودند و شراب به سلامتی پادشاه ایران و شاه روس و ایلچی خوردند، و بسیار مهربانی کردند. بعد از زمانی از آنجا حرکت و با جمعی سوار قزاق (۳) و جمعیت خود روانه مزدک شدند تا ۱۱۵ ورث راه بود.

شب جمعه ۲۱: وارد مزدک شدیم در آنجا نیز چندین توپ به استقبال انداختند. بزرگان و سالدات سر راه آمدند. وارد خانه شدیم و در آنجا توقف شد و استماع شد که حال مدتیست که سالدات از پتربورغ روانه این سرحد گردیده اند و هر مکان که هرچه سالدات توقف داشته دو مساوی کرده اند و دائم در انضباط امر سرحد ایران می کوشند اما طایفه چچن این منازل و شهر مزدک را بسیار مغشوش کرده و دایم آدم از آنها می دزدند و می برند از جمله.

پایان

فهرست‌ها

صورت هدایاتی که میرزا ابوالحسن خان شیرازی از طرف دولت علیه ایران به جهت امیراطور به روسیه برده است.

- ۱- فیلان به انضمام تخت و جل و اسباب زری دوزنجیر
- ۲- اسبان ترکمانی و عربی به انضمام جل و زشمه و افسار طلا و نقره ده عدد.
- ۳- مادیان عربی و کره، به انضمام اسباب و زشمه و افسار طلا و نقره سه عدد.
- ۴- تسبیح مروارید دانه درشت ممتاز یکصد رشته (۱)
- ۵- زمرد آویز بسیار درشت چهار قطعه.
- ۶- مروارید آویز، گوشواره درشت هفت زوج، (۲)
- ۷- فانزهر به انضمام قوطی طلا دو عدد.
- ۸- مومیائی به انضمام قوطی طلا سه عدد.
- ۹- جعبه تصویر عمل ایران چهار عدد.
- ۱۰- هزار پینه جهت اسباب، عمل اصفهان، چهار عدد.
- ۱۱- قلمدان عمل قدیم، چهار عدد.
- ۱۲- شال رضائی دور بوتنه فرد اعلا و ابره بوتنه شاهی و چهار حاشیه قبه دارو احاف و غیره سی طاقه.
- ۱۳- زری مقبول عمل اصفهان شانزده توپ.
- ۱۴- شمشیر فرد خراسانی که مهر امیر تیمور و پادشاهان قدیم را می داشت به انضمام بندیاقوت و «غلاف مرصع» سه تبضه.
- ۱۵- قالی (۳) هراتی اعلا بلندقد چهارتخته.

۱- فارسنامه ناصری به جای یکصد رشته تسبیح مراریده، ده رشته مروارید ضبط کرده است
فارسنامه ناصری چاپ سنگی، افست سنالی، تهران، ص ۲۶۳ ۲- مع: هفتدانه ۳- متن: غالی

صورت هدایاتی که میرزا ابوالحسن خان در این سفر به مردم اهدا کرده است:

- ۱- يك راس اسب كهر و ده تومان پول به جعفرخان سردار ایروان.
- ۲- قدری وجه به نوازنده‌های قراکلیسا.
- ۳- يك طاقه شال كوشچ، يك توپ قلمكار، و يك نشان شیر و خورشید برای بالیوانچ وزیر سردار تفلیس.
- ۴- حواله پانصد من ابریشم گیلان به سردار روس بالیوانچ.
- ۵- ده طاقه شال ترمه و يك انگشتر زمرد به زن سردار ایوانویچ.
- ۶- ده اشرفی باجاغلی به پیشخدمت زن سردار.
- ۷- يك توپ قبا به مکاریان همدان.
- ۸- ده اشرفی باجاغلی به حاملان اسب‌های پیشکشی سردار.
- ۹- يك طاقه شال رضائی به ایشیک آقاسی سردار تفلیس.
- ۱۰- يك اشرفی به فرستاده سردار ایروان.
- ۱۱- چند دانه اشرفی در کلبسای تفلیس به پادری‌های ارمنی.
- ۱۲- يك طاقه شال رضائی کلی به سردار تفلیس.
- ۱۳- مقداری انعام به حاملان گاریت، در روز حرکت از تفلیس.
- ۱۴- چندین طاقه شال رضائی و كوشنچ و چند راس اسب عربی و هبلقی وجه نقد و چادر و غیره به مهمانداران، قلعه‌بیگی، داروغه و طبیب و سالدات و افسر و کیشیکچی و گاریت‌چیان و عمده سردار هنگام حرکت از تفلیس.
- ۱۵- يك راس اسب عربی و قدری وجه نقد به بالیوانچ و غلامانش.

- ۱۶- چند دانه اشرفی به یوازندگان در همسر تفلیس - پتربورگ.
- ۱۷- يك طاقد شال رضائی به همسر بسناویچ مهماندار.
- ۱۸- چند دانه اشرفی باجاغلو به سرایداران آب گرم یگوروسک.
- ۱۹- کلاه به ایرانیانی که به دست ترکمانان اسیر شده و به روسیه آورده بودند و در شهر تول سکینی داشتند.
- ۲۰- يك طاقد شال به زن صاحبخانه‌ای که در خانه او توقف داشتند.
- ۲۱- مقداری انعام و هدیه به ماموران شهر تول.
- ۲۲- چند طاقد شال به بسناویچ و آقاییک در بندی در همسر در روسیه و در شهر نورو زباستانی.
- ۲۳- مقداری وجه نقد به مهمانداران و افسرها به روسیه و در شهر نورو زباستانی.
- ۲۴- يك طاقد شال رضائی و قدری اشرفی باجاغلو به معام انگلیسی در روسیه.
- ۲۵- پنج طاقد شال ترمد و مبلغ معتدی وجه از قرار سیاهه علم حیدر به روسیه و از خدمتکارها و افسر و سالدات کشیکچی و سواره درکان و قرانها همگام حرکت از مسکو به طرف پتربورگ.
- ۲۶- يك راس اسب عربی به گرافد اژروسکی.
- ۲۷- يك طاقد شال به جهت باغبان و سرایداران باغ رازسکوستو.
- ۲۸- يك طاقد شال و ده پانزده تومان وجه نقد به طیب اسبها.
- ۲۹- قدری وجه نقد به سالدات و افسرهای کشیکچی و خدمتگاران و حمامها.
- ۳۰- دوست اشرفی باجاغلی به بسناویچ هنگام عزیمت او بیاریس.
- ۳۱- مقداری انعام به تربیت کنندگان خرسهای رقمند در پتربورگ.
- ۳۵- يك طاقد شال به رساننده نامه دوی مایور نایب وزیر در پتربورگ.
- ۳۶- سی دانه اشرفی تومانی به زین العابدین بیگ.
- ۳۷- پانزده تومان وجه نقد و يك طاقد شال رضائی و چند چارقد و دستمال به انعام به خزانه چی.
- ۳۸- مبلغ چهل تومان وجه نقد به میرزا ابوتراب.
- ۳۹- مبلغ چهل تومان وجه نقد به میرزا عبدالکریم شاعر بوضاغت هراتی.
- ۴۰- مبلغ سی تومان انعام به فیلبانان.
- ۴۱- يك طاقد شال ابره به برادر بسناویچ.
- ۴۲- يك راس اسب به پرنس لیوجین.

- ۴۳- مقداری وجه نقد برای گرفتن پاسپورت برای مستر چرل اوفیم.
- ۴۴- يك طاقه شال رضائی طوسی به دكتر كرتین طیب مادر ایمپراطور.
- ۴۵- يك طاقه شال رضائی گلی به انضمام يك عدد جعبه هزار بیشه منقش به گراف دوست ایلچی.
- ۴۶- يك طاقه شال رضائی به رئیس مدرسه یتیمان.
- ۴۷- پنج طاقه شال رضائی دوورته فرد اعلا به رسم هدیه به گراف نسل رود در پتربورغ.

یادداشت مخارجاتی که از جانب هر کس در حین حرکت از پتربورخ نسبت به صاحبی ایلچی به عمل آمده است.

- ۱- ایوانف مهماندار: پیاله و نعلبکی طلاکاری ۶ عدد.
- ۲- در منزل وشنی ولهچک، آوردهٔ تاجار روس: چکمهٔ کلابتون دوز ۳ زوج، کیف مردانهٔ چرمی جلد شده ۲ عدد.
- ۳- در مستو، آوردهٔ آقا میرعبدالباقی که تسلیم کربلا حسن شده: بطانه حن ۹ عدد، قند سه کله، جای (۱) ۲ قوطی.
- ۴- آوردهٔ آقا رضا که تسلیم میرزا عبدالحسین شده: آشورمه و زنجیره ۵ بسته، جاقوی هشت تیغه ۲ عدد، ماهوت ۴ توپ، مقرض کوچک سه عدد.
- ۵- خضرقلی در مسقو: جعبهٔ هزار بیسهٔ جای خوری (۱) ۴ عدد.
- ۶- آقا قربانعلی تاجر در حاجی نرخان، سوای حلوا که به هر کس داده شد، قند سه کله، مجموعه ۷ عدد.
- ۷- میرزا عبدالله، شربت آلات، تقسیم شده ۱۰ جعبه رنگ و حنا؛ کلاب ۷۷ شیشه.
- ۸- آقا حسین رشتی، تسلیم به کربلانی حسن: خربطانه [۱ عدد]، پوست فراغی [۱ عدد]، قند سه کله، مجموعه ۷ عدد، حلوا و میوه ۷ مجموعهٔ تقسیم شده.
- ۹- مشهدی رجبعلی مراغه‌ای: فادزهر (۲) اسکناس ۱۰۰ تومان.
- ۱۰- آقا مطلب تاجر مراغه‌ای نقد ۱۰۰ تومان.
- ۱۱- سبحان سرگنج: ثمور اعلا بطانه، انگشتر الماس ۲ عدد. ضبط سرکار ۶ عدد انعام به محمدعلی بیک داده شد ۸ قران.

- ۱۲- ساعت پیشکشی ایتمام و ابتیاعی از آنها پیشکشی و تقدیمی ۱۱ عدد.
 ابتیاعی از سید معظفلی و آقا حسین ۲ عدد جمع ۱۳ عدد.
- ۱۳- جای (۱) و خیرج در بنفیس تسایم کر بالائی حسین: قند سه گاه، چای (۱)
 پاك بسته، قهوه يك بسته.
- ۱۴- خایفد اویج کلیسا: روسری گلابتون ۱ عدد. دستمال ۲ عدد. ساعت ۱ عدد.
 ماهوت بندش سه طاقه. چاقو ۲ عدد. منابون ۴ قالب.
- ۱۵- مستسر... (۳) آورده در خانه صاحبی ایلچی: پیراهن وزیر جامه ۶ جفت
 غرقچین ۱ عدد. جوراب ۳ عدد. بند زیر جامه ۱ عدد.
- ۱۶- پوست فراعی، خرید سرکار که در حاجی ترخان ابتیاع شده ۴۴ جلد.
- ۱۷- صندوق نقاشی پیشکشی آقا قربانعلی است ۱ عدد.
- ۱۸- انگشتر سنگ ابتیاعی از مرادخان ۴ عدد. تقدیمی بابت سرکار ۲ عدد.
 ابتیاعی از ملامصطفی و آقا حسین ۲ عدد.
- ۱۹- پیشکشی به همراهان، کر بالائی حسین، ابراهیم بیگ، اسماعیل بیگ، علی مراد
 صادق. (۴) (۵).

۱- متن: چاهی، ۲- تعداد فاد زهر خوانده نشد، ۳- يك کلمه خوانده نشد، ۴- وقت در صفحه
 ۱۹۶ نسخه اصل که ما آن را متن قرار داده ایم یادداشتی آمده که به قرار زیر است: «آئینه فرمایش
 شاه به حاجی آقا رضای تاجر: کیفیت این است: در آئینه که ۱۴ گره قد و ۹ گره عرض آن بوده
 باشد یکصد و پانزده تومان بفروشن میرسد، در حین که دور آن را الماس تراش کردند هفتاد و پنج
 تومان [هم] قیمت آن میشود، به جهت باداشت قلمی شد.»

فهرست راهنما

فهرست راهنما

الف	ت
ابراهيم بيك، (چاپار): ۳۳	آذربايجان: ۴، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۳۰، ۴۲
ابراهيم خان بيات: ۱۳	۱۹۷
ابوالقاسم، (جلودار اسبان هدايا): ۳۸	آغزبيوك: ۲۲
اتبكه، (جزيره): ۱۳۷	آقابابايك، (غلام سركارنواب وليعهد):
احمد سلطان ايرواني: ۱۶	۴۶، ۴۰
ادرآن: ۱۷، ۱۹	آقايك دربندی: ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۱
ارستف، (صاحب اختيار قسطنطين): ۶۰	۴۰، ۴۵، ۴۹، ۵۸، ۶۸، ۷۴، ۱۰۵
۶۲	۱۱۲، ۱۴۵، ۱۸۲، ۲۰۲
اروادلر كرپسي، (چشمه): ۲۲	آقاحسين سيورساتچي: ۱۲، ۱۴، ۱۸
ارسين بيك (بزرگ طايفه بزجلو) ۲۱	آقسائي: ۶۶
۲۲	آقکند: ۱۰
ارمغان خانه: ۱۰	آلب، (جزيره): ۱۱۵، ۱۲۴
ارمينتاج: ۱۹۸، ۲۳۹	آلكسه (پدر پترئالک): ۱۳۴
اژروسكي: ۱۲۹	آليکسي، (پسر والي مسکو): ۱۷۵
استرآباد: ۱۴	آمريکا: ۴، ۲۵۸
استراپل: ۶۴، ۶۵، ۲۶۲	آن پاولينه (خواهر آلکسندر): ۱۳۵
اسکندربيك (گماشته قائم مقام): ۳۸، ۳۹	آنه، (برادرزاده پتر پادشاه): ۱۳۴

۱۲۷، ۱۲۶	اسکندریه (باغ): ۱۲۳
انگور: ۴۸	اسلامبول: ۵، ۱۳، ۶۷
اوج پختر: ۳۰	اسمعیل بیک (غلام سرکار ولیعهد): ۱۹
اوروف: ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۳۱	اصفهان: ۵، ۱۲۰، ۱۸۴، ۲۲۴
۲۵۰	اعتمادالدوله (حاجی محمد ابراهیم خان):
اوس اسطی: ۵۱	۳
ایران: (در بیشتر صفحات آمده است)	افشار، سمرالدخان: ۱۰
ایرلکی خان، (والی): ۲۷	البرز (کوه): ۵۰
ایروان: ۱۶-۱۷، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۴۶	الکد: ۲۲، ۲۳
۲۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۹۱	الکساندر ایمبراطور: امپراطور=امپراطور
ایشیک آفاسی باشی امپراطور اعظم	الکساندر = اعلیحضرت امپراطور اعظم
روسیه: ۴۰، ۵۸، ۲۴۲، ۲۳۴، ۲۵۱	امپراطور روس: ۳۲، ۱۲۳، ۱۸۸ -
۲۵۹، ۲۵۲	۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳
ایلچی و آقاییک دربندری (زابعله): ۶۸	۲۲۴، ۲۵۲
ایلچی: میرزا ابوالحسن خان شیرازی و	الکساندر یاول (پادشاه روس): ۵۲
هنرجویان ایرانی، ملاقات: ۲۱۳	الکساندرسکی: ۲۲۳
ایلچی و هنرآموزانی که از طرف عباس	الکسندر ج: ۶۲
میرزا عازم لندن بودند: ۲۱۳	الکسندر یاولیچ (پسر یاول پادشاه): ۱۳۵
ایلچی و مادر پادشاه (روابط): ۲۱۱	الماس بیک تفنگچی: ۹
اپلی زوت، (دختر پترکیسر): ۱۱۷	امامزاده حسن (در غرب تهران): ۷
۱۳۴، ۱۳۶، ۱۹۸	امپراطور الکساندر، نامه ایلچی به: ۲۱۶
ایوان، وسیلیچ، (والی مسکو): ۴۷۵	امیرالامراء العظام (برادر حسین خان
ب	قزوینی): ۱۶
باتلاق، (ولایت): ۱۷۵	امیر تیمور: ۴۸
بارونج: ۷۱ - ۷۲	اندولی: ۴
باشیان: ۲۳۶	انف، (جنرال): ۴
بخارا: ۱۸۲ - ۱۸۳	الگریز (انگلیس): ۴، ۱۷، ۲۱، ۹۴
	۹۹، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۴

بحر: ۳

بکر اتیان، کنیاز: ۱۰۲

بالاشف: ۹۰

بزجلو (طایفه): ۲۱ - ۲۲

بساناویچ، (جنرال، مهماندار ایلیچی):

۱۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹،

۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۸، ۸۰، ۸۶،

۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰،

۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۷،

۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۴۲

باع حسین خان خوبی: ۱۵

بغداد: ۳

بالیواتج (وزیر): ۲۹، ۳۱، ۴۲، ۴۶،

۴۷

بندر ابوشهر (= بندر بوشهر): ۴، ۲۲۱

بندر بمبئی: ۵

بوزابدال: ۴۰

بیت الحرام: ۳

پ

پادری بزرگ، وپادری: ۴۲، ۴۳

پارسی: ۳۲، ۱۲۶، ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۱۵،

۲۳۳، ۲۵۸

پارسیدن: ۲۱

پاشایان: ۲۱۵

پاول (پادشاه): ۱۳۴ - ۱۳۵

پاولسکه (باغ بیلاقو مادر پاشاه): ۲۰۸،

۲۰۹

پاولسک: ۷۰

پتر (پادشاه نابی): ۱۳۴

پتر (پادشاه کبیر) ۱۳۲، ۱۳۴ - ۱۳۶،

۱۴۵، ۱۵۱

پتربورغ = پترزبورغ = پترزبورگ: ۵،

۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۶،

۴۷، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۹، ۱۰۱،

۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۷،

۱۲۴، ۱۲۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱،

۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲،

۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵،

۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷،

۲۶۹

پتر بورسکه (جزیره): ۱۳۴

پتر پادشاه، ۲۰، ۵۰، ۱۱۷، ۱۸۷، ۲۰۳،

۲۰۹

پترتالک، (دخترزاده پتر کبیر): ۱۳۴

پتر روسکی (جزیره): ۱۳۷

پتر دوم، (پادشاه): ۷۰

پترقه، (فصری درخارج شهر پترزبورگ):

۲۰۲، ۲۰۳

پراخ لدانی: ۵۸ - ۵۹

پرتکین (جنرال): ۱۸۸، ۲۳۱

پرتکال (کشور پرتقال): ۱۸۰

پرگرادابی: ۶۵

پروس: ۱۰۴، ۱۹۲، ۲۳۳

پسنادوز: ۴۹

۳۰
جولائی: ۹۴

ج

جانجان: ۵۵
چچن (طوائف): ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۲۶۹
چرکس (شهر): ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۱۷۰، ۲۴۷

چرکس کرمان، (شهر): ۱۹۷
چدن اوجان: ۴، ۱۲
چمن گلستان: ۴، ۳۱، ۳۴، ۳۸
چناغچی: ۲۲
چوپان: ۲۰

ح

حجاز: ۳
حاجی ترخان: ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۶۵
۱۱۳، ۲۱۴، ۲۴۷، ۲۴۸
حاجی رضا تاجر گیلانی: ۲۶۶
حسن لو: ۲۱
حسن خان: ۶۲
حسین خان (سردار ایروان): ۱۹۱
حسین خان قاجار قزوینی: ۱۶
حکیم صاحب: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۲۹
حمام لو: ۱۸، ۱۹
حیدرعلی خان: ۱۳
حیرت نامه (سفرنامه میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی به لندن): ۴

پل (پادشاه): ۱۰۶، ۱۴۵، ۲۱۰، ۲۲۳
پل خیرات: ۱۸
پل شاجی: ۱۹۱
پل شاراکله، (شهر): ۱۳۵
پیچک (قریه): ۶۹، ۷۰
ناتار (ولایت): ۱۳۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۸
نبریز: ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۵
۲۲۳، ۵۸، ۴۶
ترکمان، (دشت): ۱۷۰
نرژولک، (شهر): ۱۱۴
نسوج، (شهر): ۱۵
تکمه داش، (شهر): ۱۲
نظیس: ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹
۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۵
۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۸۹، ۹۲، ۹۶
۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۶، ۲۱۳، ۲۱۷
۲۶۱، ۲۶۲
توریسکه، (قلعه): ۱۸۳
تور: ۱۱۳، ۱۱۴
تول (شهر): ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۸
تیری فورت (جنرال): ۲۱۷، ۲۲۹
تیر تریکه (باغ): ۱۸۲

ج

جعفرخان ایشیک آقاسی: ۱۶، ۱۸، ۲۰
جبجبه (ولایت): ۱۷۵
جنگل عرق: ۵۶
جوادخان، (یکی از سران ایل قاجار):

دولو: ۱۷
 دوی، مابور (نایب وزیر): ۱۰۴، ۱۲۸،
 ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۲۱
 دیمطری قزاق، حاکم سیری: ۱۷۵
 دهخدا، علی‌اکبر (علامه): ۲۰
 ده فمین: ۶۸
 دیلمقانه: ۱۵
 ر
 رازسکوسا، (باغی در نزدیکی شهر
 پتربورغ): ۱۳۱، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۱۱،
 ۲۱۴، ۲۱۶
 راسبلی: ۶۳
 ردیشجوف (سردار تفلیس): ۴، ۴۷، ۶۵،
 ۶۲، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۵،
 ۱۱۲، ۱۲۸، ۲۱۶
 رزم‌آرا: ۲۰
 رودخانه اترك: ۵۰
 رودخانه ارس: ۱۷
 رودخانه (پسته): ۱۱۴
 رودخانه ترك: ۵۷
 رودخانه رنگی: ۱۸
 رودخانه (قراقلیخان): ۴۹
 رودخانه (کر): ۴۷
 رودخانه (لوری): ۲۰، ۲۲
 رودخانه مسته: ۱۱۵
 روسیه، آداب و رسوم: ۲۹، ۷۸

خان قرم: ۵۵
 خدا آفرین، (رود): ۴۸
 خراسان: ۳۷، ۶۲، ۱۸۴
 خرم‌دره: ۸
 خسرومیرزا (فرزند عباس‌میرزا): ۲۱۳
 خطا: ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۹
 خانخال: ۱۰
 خمسه: ۸، ۹
 خورشید کلاه = یکتربینه
 خون‌پالا (رودخانه): ۵۶
 خوی: ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۵۸
 خیانت کارگزاران بریتانیا به ایلچی و
 ایرانیان در پتربورغ: ۲۲۱
 دارالخلافة = طهران = تهران: ۴، ۵، ۷
 د
 دارون، رودخانه: ۷۱
 داسکه: ۷۶
 داغستان: ۲۶۵
 در باز (شهر): ۱۹، ۲۰
 دربندی فتحملی‌خان: ۲۹، ۳۰
 دربندی: آقاییک = آقاییک دربندی
 درمورچی حسن‌لو: ۲۱ - ۲۲
 دزفول: ۳
 دمیرچی: ۲۱
 دنیلی، جعفرقلی‌خان: ۳۰
 دون (رودخانه): ۶۶، ۶۹
 دوامکان: ۶۶

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۳،

۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۲

سلطانیه: ۹

سفرنامه خسرو میرزا: ۴۸

سکسنی: ۲۵۱

سلماس: ۱۵

سمرقند: ۶۶

سناویج: ۵۷

سنندج: ۲۰

سنتلینه (جزیره): ۱۹۸

سور: ۶۲

سوارف (جنرال): ۱۳۴

سیاه دهن (تاکستان فعلی): ۸

سبیر: ۳۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۳

سید کاظم تاجر گیلانی: ۲۳۳

سپیان سرکنج: ۲۶۷

سیورساتچی - (آقاحسین سیورساتچی)

ش

شاطر، عباس: ۷

شاه، عباس: ۴۸، ۸۹

شاهنشاه ایران = فتحعلیشاه قاجار

شاهنشاه عالم‌پناه، = فتحعلیشاه قاجار

شرح زندگی عباس میرزا: ۲۱۳

شروور: ۱۷

شف لب‌دیل: ۱۹، ۲۱

شکی: ۳۰

روسیه (در بیشتر صفحات آمده)

است.)

روسیه، اعتقادهای مردم: ۲۱

روسیه کارخانه‌ها: ۲۲۳، ۲۲۴

روسیه وضع زنان: ۲۸، ۲۹

روم: ۱۵۵، ۱۶۴

رومنرف، (وزیرکل) ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۹۱

۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۵۳

رونیف، (مهماندار ایلچی): ۲۰۲

ز

زادونسکی: ۲۵

زبوف (مشهور به قزل‌اباغ): ۱۳۴

زنجان: ۸، ۱۰

زیوه (رودخانه): ۴

زین‌العابدین بیک (غلام‌عباس میرزا):

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۱۹۷

زی‌سف: ۱۱۵

س

ساروسکوسلو: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۷

سالمندکف: ۲۱۴

سبحانقلی‌خان: ۱۷

سرآب پرتور: ۲۳۱

سراندیب: ۴

سرخای‌خان لگزی: ۳۸

سرگور اوزلی: ۱۷، ۲۵، ۵۸، ۵۹، ۹۹

۱۳۴، ۶۶	فراهی: ۶۶
قریز: ۱۷۰، ۱۸۳	فراعی: ۶۶
قروه: ۸	فراهی: ۶۶
قرم: ۱۳۴، ۱۸۰	فرانسه: ۴۰، ۹۰، ۹۲، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۲۶
قرآن (قریه): ۶۹	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۸۱
قره باغ: ۴	۱۸۴
قره زمین: ۱۶	فرنگستان: ۲۰
قره ضیاء الدین: ۱۶	فرهنگ جغرافیای ایران: ۲۰
قزاق: ۷۰، ۲۶۷	فرهنگ معین: ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۲۰، ۲۳۰
قزاق = قزاقستان، ۱۷۰	فولادبیک: ۲۶
قزان (کلیسا): ۱۴۴	
قزاق و دولت روسیه، روابط: ۶۷	ق
قروین: ۷، ۹	قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم وزیر:
قرل اوزن: ۱۱	۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۳۱، ۱۱۵
قرلر (شهر): ۱۳۴	۲۵۷
قسطنتین پاولیچ، برادر الکسندر پاولیچ:	قائم مقام، میرزا عیسی: ۱۳
۳۳، ۶۲، ۱۹۸، ۲۵۹	قاپلان اوغلی: ۴۷، ۳۵
قسطنتین (شهر): ۶۰، ۲۶۸	قاپلان اوغلی لیدنایه: ۱۹
قفقاز: ۵۳، ۵۵	قاپلان کوه: ۱۱
قفقاز لینه: ۵۱، ۵۲، ۵۵	قازیان (شهر): ۱۳۳، ۱۷۵
قلزم (دریا): ۱۹۷	قانس بیگ: ۵۱
قاعه دوش: ۴۸	قبارنو: ۵۵، ۵۸
قلماق - قلموق: ۶۵، ۱۷۰، ۱۸۳	قبچاق: ۵۶، ۵۷، ۱۷۰
قونسول خان: ۲۱۳	قیه: ۴۹، ۵۰
قی شادور: ۲۹، ۵۰	قرا باغ: ۴، ۲۵۲
د	قراقلیخان (رودخانه): ۴۸
	قرا کلیسا: ۱۹، ۲۲
کابل: ۵۰	قراکلیسا: (د. م.) = قوه دنکیز: ۵۰، ۵۶

کنیاز آبخوف: ۲۲
 کنیاز ذیجن: ۱۹
 کنیاز ساله‌قف: ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸
 ۲۵۵
 کنیاز مایور: ۱۹
 کواردی (سیاه): ۲۳۹
 کوتوسف: ۱۰۲
 کورنادر: ۶۰، ۲۶۸
 کورناطور: ۱۷۶

س

گراستوسکی (جزیره): ۱۳۷
 گراف: ۱۹۲، ۲۳۱
 گراف ازروسکی: ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۶
 گراف استال: ۲۳۵
 گراف نسلرود: ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰ -
 ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵
 گراف کوردولف: ۲۵۵
 گرافورسل: ۱۹۱
 گرافینه = گرافینه الف: ۹۱، ۹۷، ۹۸
 گرافینه (خواهر سردار تغلیس): ۹۰
 گرجستان: ۴، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۲۱۵
 ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۶۵
 گرجی‌ها در روسیه، (وضع): ۲۸
 گرگین، برنس: ۲۵۶
 گرگین‌خان گرجی: ۶۰، ۱۳۴
 گلستان ارم: ۴
 کنجه: ۳۰

کاخت: ۴۹
 کارتل: ۴۹
 کارتیل: ۴۸
 کاژت - روزنامه: ۱۵۶
 کاشان: ۹۳، ۱۸۴
 کانسل: ۱۹۱
 کینیلی: ۵۵
 کپتان پلی ماوج: ۲۲
 کنوز (جزیره): ۱۳۷
 کر (روبخاله‌ای در مسیر راه تغلیس):
 ۴۸
 کراچتن: ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۶۵، ۶۶
 کرتین دکتور: ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۶۲
 کرتینه پاولینه (خواهر وسطی پادشاه
 روسیه): ۱۳۵، ۲۵۱، ۲۵۵
 کرچکف: ۲۵۷
 کرچکف وارچخف: ۲۶۶
 کرمان: ۶۵
 کرنشات (قلعه): ۱۴۰
 کریک (شهر): ۲۴۰
 کشمیر: ۱۸۴
 کلت: ۵۱
 کلین: ۱۱۳
 کمال‌آباد: ۷
 کمانداد (قلمه‌بیکمی): ۳۵، ۴۸
 کم‌چتکه (پایتخت سبیر): ۱۷۶
 کمیننی اسرف (جزیره): ۱۳۷
 کنسکی (جزیره): ۱۳۷

محمد بیگ گنجه‌ای: ۴۱، ۴۵
 محمد تقی قراش: ۳۸
 محمد خان ایروانی: ۱۷
 محمد رحیم خان: ۱۸
 محمد زمان خان: ۱۴
 محمد علی: ۶۲
 محمد علی بیگ: ۲۸، ۶۸، ۲۲۰، ۲۴۶
 محمد علی (چنماق‌ساز): ۲۱۳
 محمد علی خان شوشتری: ۱۹۱
 محمد سردار علی بیگ: ۱۹۷
 محمد مصطفی (ص): ۳
 مراغه: ۱۰۱
 مرتضی قلی خان قاجار: ۲۰۲
 مردم روسیه (آداب و رسوم): ۷۰
 مریم: ۱۵۴
 مریم یه پاولینه (خواهر سوم الکسندر):
 ۱۳۵، ۲۶۱
 مریم یه فلدورونه (مادر الکسندر): ۱۳۶
 مزدک: ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۲۶۸
 ۲۶۹
 مستر آلس: ۱۲۸، ۱۸۵
 مستر چرال اونیم انگریز: ۲۱۹
 مستر موریه: ۱۷، ۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۵۷
 مستوفی، میرزا فضل‌الله: ۱۲
 مستوفی، میرزا محمد کاظم: ۷
 مسک، قلعدای نزدیک تفلیس: ۴۷
 مسکو = مسقو: ۶۷، ۸۲، ۹۲، ۹۹، ۱۰۲،
 ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۷

گیلان: ۱۳۴

ل

لار دوالبول (نایب ایلچی انگریز):
 ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۲، ۱۸۴،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۱۳
 ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۱
 لار دوکلرک (ایلچی بزرگ دولت
 انگریز): ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵
 ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۳
 لاردونستین: ۱۹۳
 لارس: ۵۰، ۵۲
 لسان اروس: ۷۴
 لغت نامه دهخدا: ۶۶
 لگری: ۵۵
 لندن: ۴، ۹۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱،
 ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۴۱
 اورات هرپس (ایلچی دولت آمریکا):
 ۲۱۹
 لوری: ۲۰، ۲۲
 اسدنايه آندریان کاربیج: ۶۷
 لیوجین، پرنس: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۴
 ابه (شهر): ۱۷۰، ۲۵۹
 م
 مالینکه، کورنادر (جنرال): ۵۹
 مجدک: ۶۶

میرزا محمدعلی منشی [نائینی]: ۸، ۱۳، ۱۴
 میرزا موسی‌خان (برادر قائم‌مقام): ۱۳
 میرزای وزیر: ۹، ۱۰
 مرکیس: ۲۵۵
 میش مست: ۶۲

ن

ناپلبان: ۱۳، ۲۱، ۶۷، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷
 نادرشاه: ۱۶، ۶۲، ۸۹، ۱۳۴، ۱۹۱
 نپلوف: ۲۵۵
 نظام‌الدوله العلیه‌العالیه: ۳۹
 نکری (ترجمان دفترخانه): ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۶۵
 نمنه: ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۳۶، ۱۵۲، ۲۵۱
 نواب اشرف = عباس میرزا
 نواب اشرف نایب‌السلطنه = عباس میرزا
 نواب حسینعلی میرزا: ۸
 نوکورت: ۱۱۵، ۱۱۶
 نهردوز: ۱۷۵
 نیکولای الکسندرچ: ۵۲، ۵۵
 نیکولای ایوانج: ۲۸
 نیکولای پابویج (برادر الکسندر): ۱۳۵

۱۵۵، ۱۷۷، ۲۲۹

منهد: ۶۶

مصطفی‌خان طالش: ۳۵، ۳۹
 مکه: ۳

ملائناریوردی (شیخ‌الاسلام مسلمانان
 تفلیس): ۳۹

مندرکین: ۲۸، ۲۹

منستر، برانس: ۱۰۲

میانج: ۱۱، ۱۲

میترواسلیج چرکوف (جنرال): ۷۲

میخائیل ایوانج پیرادین: ۷۲

میخائیل پابویج (برادر الکسندر): ۱۳۵

میرزا آقامیر: ۱۷

میرزا ابراهیم: ۴۵

میرزا ابراهیم ارمنی: ۴۳

میرزا ابراهیم وزیر: ۳۸

میرزا ابوتراب = میرزا ابوتراب ایرانی:

۱۲۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷

میرزا بابا: ۷

میرزا جعفر: ۲۱۳

میرزا رضا: ۲۱۳

میرزا صالح: ۲۱۳

میرزا صادق دربندی: ۲۹

میرزا محمد اسماعیل وزیر: ۱۷

۲۴۴

میرزا محمد اسماعیل وزیر: ۱۷

میرزا محمدتقی وزیر: ۹

میرزا محمدحسین وزیر: ۲، ۸

ی	و
یحارلیک (زودخانه): ۶۵	واروس: ۶۹
یزد: ۹۳، ۱۸۴	والدایی: ۱۱۴
یغما (مجله): ۲۱۳	وانسچه: ۶۸، ۶۹
یکترینه (پادشاه روس): ۵۵، ۵۷، ۵۸	ورتنبر: ۲۵۰، ۲۵۱، ۱۰۴
۸۰، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳	وشنی ولهچک: ۱۱۴
۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۱	ولندیز (شهر): ۱۶۶
یکترینه ثانی (زن پترنالت)، ۱۳۴، ۱۳۵	وی برسکه (جزیره): ۱۳۷
یکترینه (زن پتر پادشاه): ۱۳۳، ۱۶۴	وسیلیسکه، جزیره: ۱۳۶
یکوروس (زودخانه): ۷۱	ه
یکورسکه: ۵۸، ۶۲، ۲۶۸	هرات: ۳۷
یلدسکی: ۷۵	هلند = هولند: ۲۶۱
یلدسکی (توصیف): ۷۵	همدان: ۳۵
یله کین (جزیره): ۱۳۷	هند = هندوستان: ۳، ۹۴، ۱۴۶، ۱۸۳
یورشیتتی: ۵۸	۲۰۱، ۲۵۷
یوسف: ۳۷	هندوچین: ۱۹۹
یوسف (نایب ایلچی بخارا): ۲۳۱	
یوروپ: ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۷	
ینگى دنیا: = آمریکا	



مرحوم میرزا ابوالحسن معشروف به ایلمچی

دومین وزیر امور خارجه ایران از ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰ و از ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۲ شمسی هجری